الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون

الحمد لله والمنة که درین زمان فرخی اقتران بتوفیق الهی و فیض نامتناهی اعنی مجموعه

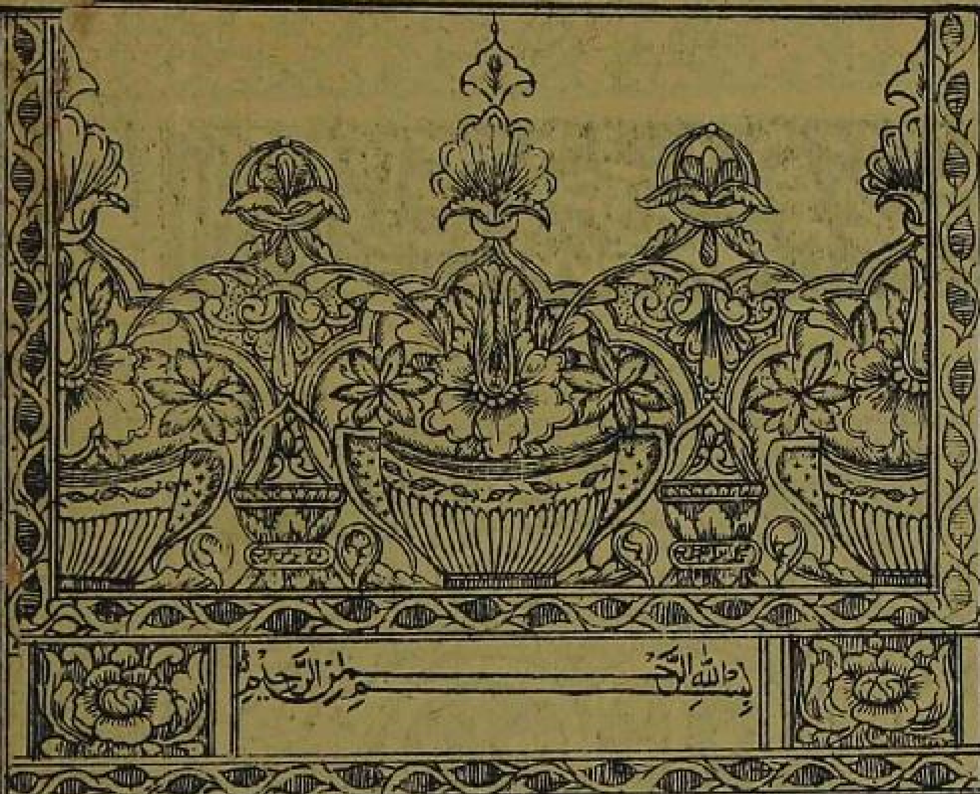
کلمات طیبات

حضرت شاه غلام علی قدس سره

مولنا شاه ولی الله محدث دہلوی

بتصحیح جناب مولوی حافظ محمد فضل الرحمن صاحب سلمه الله تعالی و بحسن اہتمام جناب مولوی حافظ محمد عبد الاحد سلمه الصمد

در مطبع مجتبائی واقع دہلی طبع گردید



الحمد لله الذی بتحمیده یستفتح کل کتاب وبذکره یصدر کل خطاب ونشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له ونشهد ان محمدا عبده ورسوله شهادة ینال بها الشاهد دار الرضوان
بلا ارتیاب ونصلی علی محمد واله صلوة تنقذنا من هول المطلع یوم الحساب وتمهد لنا عند
الله زلفی وحسن المآب **اما بعد** میگوید فقیر حقیر ضعیف عباد الله الواحد الاحد **ابو الخیر محمد ابن احمد**
مرادآبادی موطنا فاروقی نسبا نقشبندی مجددی مشربا که از بدو شعور داعیه طلب طریقت در سرم بود
وبعد از تحصیل علوم شغف باطنی افزود مگر بمضمون ؎ ای بسا ابلیس آدم روی هست ✿ پس
بهر دستی نباید داد دست ✿ بمتصوفین خرقه پوش گندم نمای جو فروش که بجهل مرکب گرفتارند واز کتاب
وسنت بهره ندارند وبزی علما وفقرا بر آمده وچیزها در دین متین احداث کرده طریقت را غیر شریعت
گویند رو نمی آوردم ومترصد فضل رحمانی وموهبت سبحانی بودم تا آنکه قائد خیرم به بندگی خدمت فرد الافراد
قطب الاقطاب سلطان المشائخ فی الآفاق وارث معارف الاولیا بالاستحقاق حجة الله علی عباده رحمة الله
الفائضة فی بلاده قطب فلک الهدایة مرکز دائرة اندراج النهایة فی البدایة سیدی وسندی وذخیرة یومی
وغدی ومکان الروح من جسدی ظل الله للمنان مرشدنا وهادینا واستاذنا وملاذنا مولٰنا

محمد **فضل الرحمن** متع الله المسلمین بطول بقائه ونور العوالم بنوره وضیائه رسانید فرأیت مالاعین
رأت وسمعت مالااذن سمعت ؏ هو خیر من یدعی لکل عظیمة ❊ واکرم من یطوی الیه المراحل ❊ من بعد
بمطالعه کتب قوم قدیماً وحدیثاً موفق شدم وآخر کتابی که بمطالعه درآمد مکتوبات قدسی آیات حضرت عارف بالله
هادی الی الله حامل اسرار الطریقة والشریعة موضح دقائق السر والحقیقة حضرت شمس الدین حبیب الرحمن **مرزا**
مظهر جانجانان شهید بود قدس سره که کشف بسیاری از معضلات شریعت وطریقت میکند
وحل اکثری از دقائق مذهب وملت مینماید وچون این جوامع الکلم بس بچسپ آمد باستقصائش کوشیدم و
وجابجا تلاش دم تا آنکه در تالیفات خلفای حضرت ایشان قدس سرهم اضعاف آن یافتم ودر هنگام تلاش
مکاتیب حضرت غوث الثقلین امام الطائفتین شیخ الاسلام والمسلمین **محی الدین ابو محمد عبد القادر**
الحسنی الحسینی الجیلانی وحضرت عارف بالله مولانا **شاه ولی الله** محدث دهلوی وحضرت مجمع الکمالات
قاضی ثناء الله پانی پتی رحمة الله علیهم اجمعین نیز بدست آمد پس خواستم که تنها متلذذ نباشم بل ره آورد
عزیزان سازم وبا این غرض آن تفریق را بجمع آوردم واز هر باغی گلی برچیدم وبآخر کتاب رسالهٔ **عوارف العارفین**
وسیر الطالبین شیخ الشیوخ **شهاب الدین سهروردی** رحمة الله علیه که مختصریست مضبوط
در سیرت سلف صالح نقل کردم بطریق ترجمه بامر کسیکه واجب است بر من فرمان برداشتش امر وی شنودم آوردم
وروی تا توانستم سخن از پیش خود ومجموعه را به **کلمات طیبات** موسوم کردم وبدو باب مبوب ساختم
باب اول در مکاتیب واین باب مشتمل ست بر چهار فصل **فصل اول** در مکاتیب حضرت غوث الثقلین رح
فصل دوم در مکاتیب حضرت مرزا صاحب شهید رح **فصل سوم** در مکاتیب قاضی ثناء الله پانی پتی رح
فصل چهارم در مکاتیب مولانا شاه ولی الله محدث دهلوی رح **باب دوم** در ترجمه رساله عوارف العارفین
وسیر الطالبین شیخ سهروردی رح تا باشد که عزیزان تمتع بردارند وفقیر را بدعای حسن خاتمت یاد آرند وما
توفیقی الا بالله علیه توکلت وهو رب العرش العظیم **باب اول** از کتاب کلمات طیبات در مکاتیب
واین باب مشتمل ست بر چهار فصل **فصل اول** در مکاتیب حضرت غوث الثقلین رحمة الله علیه

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب اول ای عزیز سینهٔ طلب خود یکی در بوته والذین جاهدوا فینا وباتش مجاهده کم الله نفسه

بگداز و خالص کن تا شایان مهر لنهدینهم سبلنا گردد و در بازار ان الله اشتری من المؤمنین
انفسهم واموالهم بان لهم الجنة او را ارزشی باشد و بدان سرمایه توانی که بضاعت دین خالص الا لله
الدین الخالص حاصل کنی و شاید رمزی از اسرار والمخلصون علی خطر عظیم بگشاید و از لوامع انوار افمن شرح
الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه شعاعی بر تو تابد و از ندای داعی ادعونی استجب لکم باعثه
در دل تو پیدا آید و از حضیض قل متاع الدنیا قلیل پای همت بیرون نهی و از اوج والآخرة خیر لمن اتقی
عبور کنی و از نسیم نحن اقرب الیه من حبل الورید بوی در مشام جان تو رسد و شجره قلب از ان در اهتزاز
آید و از باد خزان قل الله ثم ذرهم در بوستان تجرید فلا تدع مع الله الها آخر بی برگ شوی و ریاح فصل بهار
ان الذین سبقت لهم منا الحسنی در وزیدن آید و سحاب ان الله یجتبی الیه من یشاء
از شفالیل فصل باریدن گیرد و اراضی ریاض قلوب از نباتات وعلمناه من لدنا علما سرسبز شود
جمع نقل بمعنی ابر بعده فقال برق
و اشجار بساتین از اثمار ان رحمة الله قریب من المحسنین بارور گردد و عیون وصول از سر چشمه
عینا یشرب بها المقربون در وادی سرور روان آید و مبشر اقبال ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
بشارت فیض وا رساند الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون و رضوان جنات نعیم رضی الله
ندا در دهد کلوا واشربوا هنیئا بما کنتم تعملون والسلام **مکتوب دوم** ای عزیز بترس از ان روز که
یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه وصاحبته وبنیه و از محاسبه وان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه
یحاسبکم به الله اندیشه کن و چون اولئک کالانعام بحظوظ نفسانی مشغول مباش و سر در مراقبه
فاذکرونی اذکرکم فرو برو دیده در مشاهده وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة بگشا و نظاره کن و از نعیم
ولکم فیها ما تشتهی انفسکم ولکم فیها ما تدعون یاد آور تا ندای داعی والله یدعو الی دار السلام
در گوش هوش تو افتد و از خوابگاه غفلت انما الحیوة الدنیا لعب ولهو بیدار گردی و در طلب درجات
والسابقون السابقون اولئک المقربون فی جنات النعیم از سر قدم سازی و مرکب همت از جان
دل در تازی تا بشر الطاف الله لطیف بعباده با هزاران اطباق ندای لهم البشری ترا در پیش
آید و عساکر امداد ولله جنود السموات والارض همراه تو شود و بر لشکر اعدا ان الشیطان للانسان عدو مبین
فیروزی یابی و از دام هوای نفس ان النفس لامارة بالسوء خلاص یابی و لوح دل را از لطائف اسرار واتقوا الله ویعلمکم الله

مرقوم گردانی ومرغ دل از حظائر قدس قدیم یاد آورد و در فضای سلوک فاسلکی سبل ربک ذللا بجناح
یثاق در پرواز آید واز ثمار انس در بساتین کلی من کل الثمرات محظوظ گردد وآئینه سر از لوامع انوار
تجلیات ہم صفت نور گردد که سر تولج اللیل فی النہار مکشوف شود و در روضه ضمیر تو از اسطار مراغم
وانزلنا من السماء ماء فانبتنا به جنات وحب الحصید سر سبز ہمچو باغ ارم گردد ور موز واحیینا به بلدة
میتا مرترا فہم شود و ہشدار فکشفنا عنک غطائک فبصرک الیوم حدید از پیش تو بردارند و تو در
مشاہده کمال او فرو مانی گاہی در دریای بی نیازی ان الله لغنی عن العالمین فرو شوی واز سموم مہب
افامنوا مکر الله در گرداب سرگردانی فرومانی وگاہی از نسیم لطف ولا تیئسوا من روح الله در گلشن
تمجید چون عندلیب از شوق در ترنم آئی واز غلبات وجد نغمه انی لاجد ریح یوسف برکشی وحساد بزبان
ملامت پیش آیند و گویند تالله انک لفی ضلالک القدیم وچون تاثیر والقه علی وجهه فارتد
بصیرا ظاہر گردد ہمه اخوان با ہزاران نیاز و عجز درخواست کنند که استغفر لنا ذنوبنا انا کنا
خاطئین واز سر صدق برخوانند که لقد آثرک الله علینا و تو در مقام مناجات آئی و بزبان
حال گوئی که رب قد اتیتنی من الملک وعلمتنی من تاویل الاحادیث فاطر السموات والارض
انت ولیی فی الدنیا والاخرة توفنی مسلما والحقنی بالصالحین والسلام **مکتوب سوم**
اے عزیز پیش ازین تغافل کردن وبحیات مغرور شدن نه دلیل سعادت بود مگر خطاب ارضیتم
بالحیوة الدنیا من الاخرة بگوش جان تو رسیده ہست واز وعید ومن کان فی ہذه اعمی فہو فی
الاخرة اعمی واضل سبیلا ہیچ خوف نداری واز تہدید اقترب للناس حسابہم وہم فی غفلة
معرضون ہیچ اندیشه نمیکنی واز توبیخ من کان یرید حرث الدنیا نؤته منہا وماله فی الاخرة
من نصیب ہیچ یاد نمی آری واز تنبیه فاما من طغی وآثر الحیوة الدنیا فان الجحیم ہی الماوی
ہیچ انتباه نمیگیری تا چند در تیه غفلت سرگردان و در بیدای شہوت بی سامان باشی یکی در صومعه
توبوا الی الله در شور و در محراب وانیبوا الی ربکم توجه بروبه بیان صدق واخلاص برخوان انی
وجہت وجہی للذی فطر السموات والارض حنیفا تا انفاس سر رو ہو الذی یقبل التوبة عن
عباده ویعفوا عن السیئات از خزائن الطاف ان الله غفور رحیم بر تو مکشوف شود و بیک عنایت

بشارت چنین رساند ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین و بمدارج معارج نرفع من نشاء عروج بخشد و منادی اقبال بزبان حال ندا کند که ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون والسلام

مکتوب چهارم ای عزیز چون شموس معارف از مطالع سموات اسرار طلوع کند و اراضی قلوب بنور ان شدائد منور گردد که اشرقت الارض بنور ربها و غطای ظلام خیالیه از پیش ابصار عقول مرتفع شود که فکشفنا عنک غطائک نواظر افهام از مشاهده لوامع انوار قدس از حیرت چشم باز ماند و خواطر افکار از مکاشفه عجائب اسرار عالم الملکوت در تعجب شود و هیجان عشق او را در بوادی طلب سرگردان کند و غلبات شوق در مواطن قرب انس بخشد و منادی ان الله لذو فضل علی الناس ندا کند و هو معکم اینما کنتم چون بر نکته سر معیت مطلع گردد هستی خود را گم کند و لا تجعلوا مع الله الها آخر و در دریای نیستی لیس الله من الامر شیء فرو شود تا گوهر امید را بچنگ آرد و امواج عزت او را در محیط عظمت در اندازد چون خواهد که بر کناره آید در گرداب حیرت افتد و بگوید رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی مراکب امداد از الطاف و حملناهم فی البر والبحر در رسد و او را بساحل لطف نصیب برحمتنا من نشاء فرود آرد و مفاتیح خزائن اسرار والله بکل شیء محیط بدو سپارند و بر سوز و اشارات و ان الی ربک المنتهی اطلاع بخشند پس فاوحی الی عبده ما اوحی چه باشد و لقد رای من آیات ربه الکبری چه معنی دارد

مکتوب پنجم ای عزیز یکی از عالم غرور فلا یغرنکم الحیوة الدنیا ولا یغرنکم بالله الغرور عبور کن و از منازل اهل حضور که تعرف فی وجوههم نضرة النعیم یاد آر تا گر بوی از نفحات بوستان فروح و ریحان و جنة نعیم بمشام جان تو رسد و جرعهٔ از جام جهان نمائی و یسقون من رحیق مختوم ختامه مسک در کام تو ریزند و دقائق اسرار حقائق الحق من ربک مکشوف بر تو شود و تو بر بساط تفرید و لا تدع من دون الله ما لا ینفعک و لا یضرک از سما قرانش نحن نقص علیک نبأهم بالحق فسانه و شاهد و مشهود استماع کنی گاهی با ماد نغمات خطاب فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه از غایت شوق و طرب آئی و گاهی از صدمات سطوت فاستقم کما امرت و من تاب معک سر در مراقبه حزن در کنی و گاهی بحبل المتین واعتصموا بحبل الله جمیعا چنگ در زنی و گاهی در فتراک و ما النصر الا من عند الله در آویزی و گاهی در دریای سنستدرجهم من حیث لا یعلمون فرو شوی و گاهی بر ساحل لطف ان الله بکم لرءوف رحیم گذر کنی و از حدائق فمن

کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا اثمار بر چینی و از انهار لکل درجات مما عملوا بادی اخلاص اعتراف
نمائی و در طلب صدر ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العلمین لاشریک له قرار گیری و از
مائده نعیم ومن اوفی بعهده من الله فاستبشروا برخوری و از منادی ندا شنوی یا عبادی لا خوف
علیکم الیوم ولا انتم تحزنون **مکتوب ششم** اے عزیز چون آهنگ مزامیر انس بمسامع قلوب در رسد
و از سماع نغمات خطاب الست بربکم ریاد آرد و سکرات قالوا بلی را تذکر کند و عندلیبان احزان
باوقار حسرت نغمه یا اسفی علی یوسف بر اشند و بربط کروب ترانه انکسار و ابیضت عیناه من الحزن فهو
کظیم نواختن گیرد و طنبور نوای مینوائی انما اشکوا بثی وحزنی الی الله بآهنگ فصبر جمیل
فرو داشت کند و برقات جذبات شوق در فضای سموات سرائر در لمعان آید و انوار چنون دل را منطمس گرداند
یکاد سنا برقه یذهب بالابصار و قطرات عبرات از سحاب عین ارواح چندان متقاطر گردد که ارض مزرعه من
کان یرید حرث الآخرة نزد له فی حرثه از نباتات وعدکم الله مغانم کثیرة جمله سبز گردد و دهقان
آمال ومن یتوکل علی الله فهو حسبه بنفحات روائح ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا سرسبز
معطر و مروح شود و اغصان نهال صبر شمار انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب بجمالیت رسد
و ثمرات عنایت هذا عطاؤنا فامنن او امسک در اهتزاز آید و منادی وهو الغفور الودود ذوالرحمة
ندا در دهد ان هذا لرزقنا ماله من نفاد والله اعلم بالصواب **مکتوب هفتم** اے عزیز تا جبهه اضطرار
بر خاک نیاز ننهی و از سحاب امین باران حسرت نباری بوستان عیش تو هرگز از نباتات طرب سرسبز نشود و نخلستان
امید بعز اجین مراد بار ور نگردد و اغصان صبر باوراق رضا و ریاحین انس و ثمرات قرب وان له عندنا
لزلفی وحسن مآب سرسبز نشود و نمائیه نرسد و عندلیب قلب بنغمه شوق در ترنم نیاید و همای فواد با جنحه
انی ذاهب الی ربی سیهدین از قفس ام الانسان در پرواز نشود و از فضای لاتمدن عینیک الی ما
متعنا به ازواجا منهم زهرة الحیوة الدنیا لنفتنهم فیه عبور نکند و بر گزیده مقعد صدق
عند ملیک مقتدر نرسد و از اثمار اشجار لهم ما یشاؤن عند ربهم هیچ برنخورد و از بوستان والله عنده حسن
المآب بوی بشام جان وی نرسد و از گلزار نعیم ولهم دار السلام عند ربهم وهو ولیهم بما کانوا یعملون
هیچ برخورداری نیابد والسلام **مکتوب هشتم** اے عزیز چون فروغ نور صبح توحید از افق مشارق قلوب

ظهور یابد که والصبح اذا تنفس وشموس مبین الیقین بر افلاک سرائر برج استوار شود که والشمس تجری
لمستقر لها ظلمات وجود بشریه در ضوء انوار لمعات نورهم یسعی بین ایدیهم متواری شود و سر تولج
اللیل فی النهار ظاهر گردد و سابقه عنایت الله ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور نقاب
از پیش بردارد و بر لشکر شیطان که ان الشیطان لکم عدو مبین فیروزآلی دارد و در معرکه فاتخذوه عدوا
با سپاه خویش که زین للناس حب الشهوات من النساء والبنین بالشکر قلب معارض شود و ایشان از صدق
حال بلسان اضطرار برخوانند که یضیق صدری ولا ینطلق لسانی و با هزاران عجز درخواست کنند که
واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت مولنا فانصرنا علی القوم الکفرین و هاتف عنده مفاتح الغیب لا
یعلمها الا هو ندا کند که ولا تهنوا ولا تحزنوا وانتم الاعلون امداد عساکر وان جندنا لهم الغالبون
رایات اعلام اذا جاء نصر الله والفتح در رسد و طلیعه انا فتحنا تیغ انا لننصر رسلنا والذین امنوا از نیام
(گروهیکه پیش فرستند تا از دشمن واقف شوند و آنرا طلایه نیز گویند ۱۲)
نرفع درجات من نشاء در کشد و بر لشکر اعدا حمله آرد و اخبار نصر من الله و فتح قریب متواتر شود و منادی
حال ندا در دهد که قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء وتعز من
تشاء وتذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر **مکتوب نهم** ای عزیز از کارخانه المال والبنون زینة
الحیوة الدنیا برون آی و دست از شغلتنا اموالنا واهلونا بردار و از حضیض صحبت فرو ماندگان تیه
غفلت که نسوا الله فانسهم انفسهم پای همت راسخت برون برو رستم وار رخش طلب در میدان عشق
در تاز و گوی سبقت والسابقون السابقون اولئک المقربون بچوگان همت واستعینوا بالله
بجایگاه اولئک علی هدی من ربهم واولئک هم المفلحون در رسان شاید که پیک دولت وبشر الذین
امنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم در رسد و بشارت چنین در رساند که ان الله بالناس لرءوف رحیم واسرار نامه
قد جاءکم بصائر من ربکم را بدست تو دهد چون برموز و اشارات آن اطلاع یابی در حال از شوق
سر را قدم سازی و سبل السلام وهذا صراط ربک مستقیما پیش گیری و قصد نزهتگاه لهم جنات تجری
من تحتها الانهر کنی و از جنات نعیم خلد لهم درجات عند ربهم ومغفرة ورزق کریم خرمای
تر چینی و بشر عنایت ان الذین سبقت لهم منا الحسنی در رسد و از مملکت لهم دار السلام رضی الله
عنهم ورضوا عنه داعی شود و باز گوید که ومن اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما **مکتوب دهم** ای عزیز

چون لوامع انوار الله نور السموات والارض به نزهتگاه ضمائر لائح شود و زجاج قلب از تاثیر آن نورانی گردد
المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری بوارق کشوف یوقد من شجرة مبارکة زیتونة از
سرادقات غمام لا شرقیة ولا غربیة در لمعان آید قنادیل فکرت یکاد زیتها یضیٔ ولو لم تمسسه نار
فروزان گردد و آسمان سرائر بنجوم حکمت وبالنجم هم یهتدون سرابسر جلوه تزیین گردد که انا زینا السماء
الدنیا بزینة الکواکب و اقمار حضور از افق نور علی نور بر اوج استعلا عروج نماید که والقمر قدرناه منازل
حتی عاد کالعرجون القدیم و غشاء لیالی غفلت که واللیل اذا یغشی صفت والنهار اذا تجلی
بخشد و یاسمین گلزار نعیم که والمستغفرین بالاسحار نافه برکشد و بلابل اسحار کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون
بنغمات احزان آهنگ عشق برکشد صبح دولت یهدی الله لنوره من یشاء بدرمد و شموس معارف از مطالع
من یهد الله فهو المهتد طلوع کند اسرار لا الشمس ینبغی لها ان تدرک القمر ولا اللیل سابق النهار
وکل فی فلک یسبحون بظهور انجامد و لطائف و غوامض اسرار و یضرب الله الامثال للناس والله بکل
شیٔ علیم از خفای اشکال مکشوف شود والله اعلم بالصواب **مکتوب یازدهم** ای عزیز چون
در سپهر معرفت بر اوج کمال الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی عروج کند بوارق انوار
و رضیت لکم الاسلام دینا در لمعان آید و شواهد آثار افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی
نور من ربه در مشارق لقد جاءک الحق من ربک بعین الیقین مشاهده شود و بر دقائق نفائس اسرار
ولله خزائن السموات والارض خبر دهند و بر دقائق حقائق فی الارض آیات للموقنین وفی انفسکم
افلا تبصرون مطلع گردند و بر رموز و اشارات فاینما تولوا فثم وجه الله محرمیت کنند ریاح فیض
وارسلنا الریاح لواقح بار وائح فضل نصیب برحمتنا من نشاء از مهب عنایت الله لطیف بعباده
در بساتین انا لا نضیع اجر من احسن عملا در وزیدن آید و اشجار ریاض ان الله مع الذین
اتقوا والذین هم محسنون با اوراق شهود و ثمار تجلی همه سرسبز و باروز گردند و ینابیع وصول ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء از شوامخ جبال والله ذو الفضل العظیم در نهر اودیه قلوب جاری شود
مخبر احوال زبان چنین بشارت رساند که ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا
مبشر اقبال بشارت چنین رساند یا عبادی لا خوف علیکم الیوم ولا انتم تحزنون رضوان دیار بلدة

طیبة ورب غفور بالحسن تحیات سلام قولا من رب رحیم در رسد و ابواب جنت جهت وصول
باز کنند و مائدهٔ نعیم رضی الله عنهم در پیش کشند و بگویند ولکم فیها ما تشتهی انفسکم ولکم فیها ما تدعون
نزلا من غفور رحیم **مکتوب دوازدهم** اے عزیز چون بروق شهود از خرق غمام فیض یهدی الله
لنوره من یشاء درخشیدن گیرد و روائح وصول از مهب عنایت یختص برحمته من یشاء دروزیدن
آید و ریاحین انس در ریاض قلوب بشگفد و بلابل شوق در بساتین ارواح بنغمات یا اسفی علی یوسف
چون هزار داستان در ترنم آید و نیران اشتیاق در کوانین سرائر شعله برزند و اطیار افکار در فضای عظمت غایت ان
طیران بے پر شوند و خیول در وادی معرفت پی گم کنند و قواعد ارکان افهام از صدمت هیبت در تزلزل آید و
سفن عزائم در بحار ماقدروا الله حق قدره بریاح وهی تجری بهم فی موج کالجبال در لجج حیرت فرو مانند
امواج دریای عشق یحبهم و یحبونه در تلاطم آید هر یکی بزبان حال ندا کنند رب انزلنی منزلا مبارکا وانت
خیر المنزلین سابقه عنایت ان الذین سبقت لهم منا الحسنی در رسد و ایشان را بر ساحل جودی فی
مقعد صدق فرود آرد و در مجلس مستان بادهٔ الست رساند مائدهٔ نعیم للذین احسنوا الحسنی وزیادة
را در پیش کشد و کوس وصول از جام قرب بایدی سفرة وسقاهم ربهم شرابا طهورا گردان شود و ملک
ابدی و دولت سرمدی واذا رأیت ثم رأیت نعیما وملکا کبیرا مشاهده گردد **مکتوب سیزدهم**
ای عزیز قلبی سلیم باید که تا بر رموز فاعتبروا یا اولی الابصار اطلاع یابد و عقلی کامل باید تا دقائق اسرار
سنریهم ایاتنا فی الآفاق وفی انفسهم را ادراک کند و یقینی صادق تا شواهد معرفت وان من شیء الا
یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم را بعین قلب مشاهده نماید و بداعی وصول واذا سألک عبادی عنی فانی
قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان مستقبل شود و از زواجر تنبیه افحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم الینا
لا ترجعون از خواب غفلت یلههم الامل فسوف یعلمون بیدار گردد و بعروة الوثقی وما لکم من دون
الله من ولی ولا نصیر چنگ در زند و بر سفینه ففروا الی الله سوار گردد و در دریای معرفت وما خلقت الجن
والانس الا لیعبدون مردانه وار بغواصی فرو آید اگر گوهر مقصود بچنگ افتد فقد فاز فوزا عظیما و اگر
جان در طلب در دهد فقد وقع اجره علی الله **مکتوب چهاردهم** ای عزیز چون عساکر جذبات الله یجتبی الیه
من یشاء بر ولایت قلوب در تازد و طوامح نفوس اماره را بلجام ریاضت وجاهدوا فی الله حق جهاده

[illegible]

مرتاض و مذلل گرداند و جبابرهٔ فراعنه را در مجلس تقوی بسلاسل مجاهده درکشد آنیه را با غلال واطیعوا الله
واطیعوا الرسول بیرون گرداند و اعمال ارادات و اختیارات را بتادیب فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره
سزا دهد و ابنیهٔ رسوم و عادات و قواعد ارکان تلبیس و طامات را بکلی از میان بردارد و منادی حال بزبان
صدق مقال ندا کند که ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها وجعلوا اعزة اهلها اذلة و چون اراضی
صفائی قلوب از لوث ومن یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه مصفا گردد و حدائق ارواح از نسائم
الطاف من یهد الله فهو المهتد سراسر معطر و مروح شود و صفحات اوراق سرائر از نفائس رقوم لطائف
اولئک کتب فی قلوبهم الایمان مرقوم گردد شود و یوم تبدل الارض غیر الارض صفت حال گردد
و رواسی اشواق چون هباء منثورا در هوا شود و بزبان حال صدا باز گوید و تری الجبال تحسبها جامدة
وهی تمر مر السحاب اسرافیل عشق صور در دمد و نفخ فی الصور تاثیر صاعقه فصعق من فی
السموات ومن فی الارض بظهور انجامد و بشر اقبال لا یحزنهم الفزع الاکبر در رسد و ایشان را
تمکین وهم و علیین فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر داعی شود رضوان بشارت بشرٰیکم الیوم
پیش آید و ابواب جنات نعیم بگشاید و گوید سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین حالشان بگوید الحمد لله
الذی صدقنا وعده واورثنا الارض نتبوأ من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین **مکتوب پانزدهم** اے
عزیز یکی از دواعیه شهوات ولا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله اعراض کن و از مواطن غفلت ولا تطع
من اغفلنا قلبه عن ذکرنا برون آی و از صحبت اهل فسوق که فویل للقاسیة قلوبهم من ذکر الله
پرهیز و از منادی استجیبوا لربکم من قبل ان یاتی یوم لا مرد له من الله ندای الم یأن للذین امنوا ان
تخشع قلوبهم لذکر الله بگوش هوش استماع کن و به تنبیه ایحسب الانسان ان یترک سدی شبی از خواب
غرور ولا یغرنکم بالله الغرور بیدار شو و از مقامات اهل حضور رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله
پرس و از برای کعبهٔ مقصود پای از سر ساز و بادیه سر انقطاع کن و تبتل الیه تبتیلا با زاد تجرید قل الله
ثم ذرهم و راحله تفویض و افوض امری الی الله با قافلهٔ اهل صدق کونوا مع الصادقین مسافر شو و
از مساکن زخارف دنیا که انا جعلنا ما علی الارض زینة لها عبور کن و از سبل مسالک فتنه که انما اموالکم
واولادکم فتنة بسلامت بگذر و از مناهج مسالک هدی ان هذه تذکرة فمن شاء اتخذ الی

ربه سبیلا رهی پیش گیرد و بلسان اضطرار امن یجیب المضطر اذا دعاه با تضرع و زاری برخوان
اهدنا الصراط المستقیم تا مبشر عنایت قدیم الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون با بشارت
تحیت سلام قولا من رب رحیم پیش برود و بر جنیبه نصر من الله و فتح قریب و بشر المؤمنین سوار
شود و نجابت خلد فانقلبوا بنعمة من الله و فضل واعی شود نسیم عز وصال از هر طرف وزیدن آید
و اقداح شراب محبت بایدی سقاة غیب گردان مشاهده شود و آهنگ ان هذا کان لکم جزاء و کان سعیکم
مشکورا برکشد و بمقام انس فسانه و کلم الله موسی تکلیما آغاز کند و دیباجه فلما تجلی ربه للجبل اطناب
و هو نواظر عیون بصائر از سکرات حالات و خر موسی صعقا خبر باز دهد و وجوه یومئذ ناضرة الی ربها
ناظرة را معاینه کند و بعجز معترف آید و بزبان حال باز گوید لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار

فصل دوم از کتاب کلمات طیبات در مکاتیب مرزا صاحب شهید قدس سره الرشید

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب اول برخوردار اکرم التماس تحریر حسب و نسب از فقیر کرده اند چون فائده معتد بها بران مترتب
نبود تغافل می‌نمودم اکنون که سماجت از حد گذشت مجملی محرر میگردد و در یابند که در حقیقت سرمایه وجود
فقیر در آغاز قطرهٔ آبی و در انجام مشت خاکی ست و در عالم اعتبار نسبت این خاکسار به بست و هشت واسطه
بتوسط محمد بن حنفیه بشیر بیشهٔ کبریا علی مرتضی علیه التحیة والثنا میرسد امیر کمال الدین نام یکی از اجداد فقیر
در هشت صد هجری بتقریبی از بلدهٔ طائف در مملکت ترکستان افتاد و با صبیهٔ یکی از حاکمان آن حدود و ش
که سردار الوس قاقشالان بود وصلت دست داد چون او را پسری نبود حکومت آن ناحیه تعلق باولاد
ایشان گرفت وقتیکه همایون بادشاه مملکت هندوستان را از دست افاغنهٔ سور مستخلص گردانید از ان
خاندان دو برادر محبوب خان و بابا خان نام را که به سه واسطه با میر مذکور میرسند همراه آورد و احوال این هر دو
در تاریخ اکبری مسطور ست و نسب دری این بزرگان نجا نواده امیر صاحبقران میرسد و نسب فقیر بچهار
واسطه با بابا خان منتهی میگردد و پدرم بیرم خان مذکور که در عهد اکبری منصب بیگی شده بود و بعالمگیر منصبی گرفتار
بود و عمری در خدمت اورنگ زیب بادشاه گذرانیده آخر بدولت ترک دنیا سرفراز و ممتاز گردید و بخدمت بزرگی

از خلفای طریقه قادریه استفاده نموده در سال هزار و صد و سی هجری انتقال ازین عالم فرموده در هزار و صد و سیزده ولادت فقیر اتفاق افتاده و در عمر شانزده سالگی گرد یتیمی بر رو نشست و در بیست کمر همت بست دست از دنیا برداشت و پای سعی از سر ساخته در راه فقر گذاشت علوم متعارفه در عهد پدر خوانده بود و کتب حدیث در خدمت حاجی محمد فضل سیالکوتی تلمیذ شیخ المحدثین شیخ عبد الله ابن سالم مکی گذرانیده و قرآن مجید را از حافظ عبد الرسول دهلوی تلمیذ شیخ القرا شیخ عبد الخالق شوقی سند کرده و ذکر طریقه نقشبندیه با خرقه و اجازت مطلقه از جناب حضرت سید السادات سید نور محمد بداونی رضی الله تعالی عنه که به دو واسطه بحضرت قیوم ربانی مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه میرسند گرفت و عمری در خدمت ایشان بسر برده بعد وفات ایشان از مشائخ متعدده این طریقه استفاده نموده و آخر باستانه فیض آشیانه حضرت شیخ الشیوخ شیخ محمد عابد سنامی رضی الله تعالی عنه که ایشان نیز به دو واسطه بحضرت مجدد رضی الله تعالی عنه میرسند جبهه نیاز سوده مدتی خدمت ایشان کرده خرقه اجازت طریقه قادریه و سهروردیه و چشتیه حاصل نمود تا امروز که هزار و صد و هشتاد و پنج هجری ست بحکم این حضرات از سی سال تربیت طالبان خدا مشغول ست خدا خاتمه بخیر کند ببرکت حبیبه صلی الله علیه وسلم

مکتوب دوم مخدوما این بار دو شبهه نوشته اند یکی آنکه خلفای حضرت سرهند دعوی کمالات و مقامات بلند میکنند و آثار آن مثل اولیای متقدمین ازینها بظهور نمیرسد دوم آنکه مریدان خود را بشارتهای عالیه میدهند و حالات آنها دلالت بران بشارتها نمیکند و نیز مساوات آن درویشان با اکابر سابقین بلکه فضل برانها لازم می آید و این معنی مستبعد مینماید **جواب شبهه اول** بدانند که بزرگان پیشین هم باوجود تحقق فساد دعوای کمالات علیا کرده اند و کتب قوم ازین مقالات مملوست غایة ما فی الباب جماعه ازان طائفه باظهار این امور مامور بوده اند و فرقه بحکم غلبه سکر معذور پس در شان ایشان نیز ازین هر دو احتمال یکی را تجویز میتوان کرد و هیچ کمالی غیر از نبوت بالاصالة ختم نگردیده و در مبدا فیاض بخل و دریغ ممکن نیست پس در حق بزرگان حسن ظن راچه مانع ست آخر از صلحای مسلمین اند و مراد از ظهور آثار کمال اگر استقامت ست اگر فوق کرامت ست پس این معنی خود از اقویای این طریقه بقوت ظاهر میگردد و ضعفا را اعتباری نیست و اگر مقصود آثار صدور خرق عادات و مکاشفات ست که منظور عوام ست پس این مقدمات با جماع صوفیه نه از شرائط ولایت اند نه از لوازم آن مخفی نیست که صحابه کرام که فضل از جمیع افراد امت مرحومه اند

اکثر مقصد این امور گشته و چون مجاهدات و ریاضات این طریقه بطور صحابه کرام و تابعین باتباع کتاب و
سنت ست اذواق و مواجید اهل اینطریقه نیز مشابه اذواق همان جماعت ست فلا تکن من الممترین
جواب شبهه دوم آنکه دریافتن آثار باطنی اهل کمال آسان نیست علی الخصوص ادراک نسبت بی کیف
اینطریقه کار هر عمرو زید نه اما از ارباب فراست صحیحه مخفی نیست و نمیماند و در آثار ظاهری که کثرت طاعت
و ریاضت و افراط اذواق و شوق و تجرد و انقطاع از دنیا باشد اهل اخلاص و ریا و ارباب حق و باطل شریک
اند و از صدور معاصی احیاناً غیر معصومین هیچکس محفوظ نیست و حق اینست که بنا بر بعد زمان نبوت و قرب
قیامت ضعف تمام در امور ظاهر و باطن راه یافته است لیکن این بشارت ها پای حقیقی نیست و مقصود این
مشائخ از بشارت آنست که مرید از آن مقام نصیبی یافته است نه مثل اولیای مشهوره قوت و رفعت در آن
مقام بهم رسانیده تا مساوات بآنها لازم آید و اگر مرد خوش استعدادی عمری درین کار جد و جهد بکار برد و شریک
دولت آن بزرگان شود استبعادی ندارد ٥ فیض روح القدس ار باز مدد فرماید ✦ دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد ✦
بدانند که نسبت این حضرات انعکاسی ست مثل انطباع نور شمس در مرآت و فرصتی مستوفی میباید که انوار باطن
نیز لازم مرآت گردد و انعکاس مبدل بتحقیق شود و مرید بمرتبه کمال و تکمیل رسد در بعض اوقات عکس مقام
نیز در آئینه باطن مرید می افتد و هنوز آن مقام تحقق نرسیده و پیر کشف دقیق و نظر تحقیق را کار نفرموده
آن مرید را بشارت آنمقام میفرماید و بعد مفارقت پیر آن نسبت که بشرط محاذات ظاهر شده بود رو باستتار می
آرد پس آثار آن اگر ظهور نماید بجاست و این اغلاط درین جزو زمان بسیار رواج یافته است که در پیران
نسبت کشفی کمیاب ست و مریدان بنا بر ضعف همت بالتماس بشارت مقام و اجازت ارشاد در اضطراب اند
والسلام **مکتوب سوم** پرسیده بودند که لفظ نسبت در اصطلاح صوفیه چه معنی دارد - بدانند که نسبت در لغت
عرب عبارتست از علاقه بین الطرفین و در اصطلاح این قوم مراد وست از علاقه که میان حق جلشانه و خلق واقعست
که متکلمین تعبیر میکنند از آن بصانعیت و مصنوعیت چون نسبت کلال با کوزه و از ظاهر کتاب و سنت همین
معلوم میشود و صوفیه اگر وجودیه اند تعبیر از آن نسبت بظهور وحدت در کثرت میکنند مثل ظهور آب در صور موج
و حباب میگویند که این کثرت مزاحم وحدت حقیقی ما اصلاً نیست و حاصل این تعبیر اثبات عینیت تعلق ست
با حق و این معنی را بتاویلات و تمثیلات مشروع و معقول میسازند و اگر شهودیه اند نسبت اصل با ظل چون نسبت

اضواء منبسطه شمس با شمس میفرمایند و ظل اینجا بمعنی تجلی ست یعنی ظهور شے در مرتبهٔ ثانیه و ظاهر ست که این کثرت
وجودات ظلی مخل وحدت وجود حقیقی اصل نمیتواند شد اینقدر فرق ست میان تعبیر اول و ثانی که هر چند ظل را
حقیقتی دیگر غیر از حقیقت اصل او نیست همان اصل در مرتبهٔ ثانی ظهور کرده خود را ظل او نموده ست اما حمل [illegible]
یکی بر دیگرے اینجا صحیح نیست و در امواج و دریا صحیح ست پس شهودیه باین تعبیر من وجه اثبات غیریت میکنند لیکن بطوریکه
در توحید وجود حقیقی خلل نکند و این معنی از کتاب و سنت بآسانی میتوان استنباط کرد و تصویر معنے نسبت بطور
اول از کتب صوفیه وجودیه باید دریافت و بطور شهودیه اینست که نزد ایشان حقائق ممکنات در مرتبهٔ علم
الهی مرکب اند از عدم و وجود باین معنی که اعدام اضافیه یعنی عدم العلم که معبر ست بجهل و عدم القدرة که معبر ست
بعجز وغیرهما که مفهومات متمایزه دارند و ثبوتی در مرتبهٔ علم الهی پیدا کرده اند و مرایای صفات حقیقیه که مقابل
آن عدمات اند گردیده و انوار آن صفات دران مرایا منعکس گشته و این مخلوطها مبادی تعینات عالم
شده اند پس نزد ایشان اعیان ثابته فی العلم مرکب اند از اعدام اضافیه و ظلال صفات حقیقیه و مرایای
خارج ظلی که ظل خارج حقیقی ست مصدر آثار خارجیه گشته پس اعیان خارجیه نزد ایشان بوجود ظلی موجود اند
نه بوجود حقیقی و در خارج ظلی متحقق اند نه در خارج حقیقی که موطن تحقق وجود حقیقی ست و در عالم هر چه هست
از وجود و توابع آن ظلا و انعکاسا مستفاد است از حضرت وجود جل شانه فلا موجود بالوجود الحقیقی فی الخارج
الحقیقی الا الله فهذا هو التوحید و چون عدم منشاء شر و نقص ست و وجود مبدأ خیر و کمال و عالم مرکب ست
از عدم و وجود بلکه عدم ذاتی اوست و وجود عاریتی و وجود حق بسیط و خیر و حسن محض ست و عین عالم نمی تواند شد ناچار عالم مجموعهٔ حسن
و قبح خواهد بود اما وجوه حسن همه مستفاد ست از حضرت وجود و جهات قبح همه حاصل از طرف عدم پس هرگاه سالک بقوت استمداد خود و جذب
مشایخ که ظل جذبهٔ الهی ست بسیر علمی از حضیض امکان باوج وجوب قطع مسافت که عبارت ست از خرق حجب ظلمانی
و نورانی که موافق حدیث در میانهٔ حق و خلق واقع ست فرماید فیوض و برکات آن نسبت محاذاة که
در میانهٔ ظاهر و مظهر متحقق بوده برفع این حجب که مانع ظهور انوار شمس حقیقی در مرآت تعین سالک بودند
تمام بظهور میرسد و استیلای آن انوار آن آئینه را مستور میسازد و اینحالت را به نسبت فنائے تعبیر میکنند و بعد
فنا لازم ست که وجود موهوب از جناب اقدس مناسب هر مقام عطا میفرمایند تا سالک بآن وجود
کارخانهٔ بشریت و احکام شریعت را بر پا تواند داشت آنرا نسبت بقائے میگویند پس سالک اگر خرق

ف معنی توحید

ف نسبت فنا و بقا

حجب ظلمانی و نورانی تمامها کرده و از تجلیات صفات و شیونات گذشته بتجلی ذات بحت مشرف شده
قدمهای نبوت باقیست نبی میگردد و بدرجه عصمت که عبارتست از عدم احتمال صدور شر میرسد گرنه
بقدر طی مسافت از امکان بسوی وجوب از عدم که شر صرف ست دورتر می افتد و بوجود حق که خیر محض ست
نزدیکتر میگردد و چون ظلمات عدم در استیلای انوار وجود مضمحل گشته است بیشتر مصدر خیر می شود اما
باحتمال وقوع شر احیاناً ولی و نائب نبی میگردد و تربیت و اصلاح بنی نوع خود میکند این ست معنی آنچه
میگویند که انبیا معصوم اند و اولیا محفوظ و این ست معنی ظهور نسبت که در اصطلاح این قوم ست بر سبیل
ایجاز بمشرب صوفیه شهودیه مجددیه رحمهم الله والسلام **مکتوب چهارم** مخدوما سوال شما که بعد
حصول فنا که مستلزم دوام حضور ست گاه غفلتی از جناب حق تعالی رو میدهد سبب چیست بدانند
که بنای این شبهه بر اشتباه ست بیانش آنکه علم بر دو قسم ست حضوری و حصولی حضوری
لازم نفس عالم ست یا عین اوست چنانچه علم نفس بخود و عوارض خود و حصولی حصول صور معلومات ست
در مرآت ذهن بتوسط عقل و حواس و سالک که بسیر علمی از حضیض امکان باوج وجوب عروج نماید
این علم از قبیل علم حضوری ست نه حصولی و کیفیت تعلق علم حضوری عارف بجناب الهی آنست که
نزد صوفیه وجود اشیا ظلی ست نه حقیقی یعنی این کثرت که مرئی میگردد ظلال حضرت وجود حقیقی اند و در خارج
غیر وجود واحد متحقق نیست و تعدد و تکثر شیونات وجود ست و ظل تا وقتیکه از اصل خود غافل ست و از
ظلیت خود آگاه نیست وجود مستقل برای خود در پندار ثابت میکند و در حین تکلم بلفظ انا اشاره بهمان وجود
وهمی مینماید چون قطع این مسافت اصطلاحی قوم که عبارتست از رفع حجب نورانی و ظلمانی بین الحق
والخلق که از حدیث ثابت ست میسرش میگردد و بااصل خود واصل میشود و خود را بیش از ظل آن اصل نمی
بیند و وجود خود و توابع آنرا مستعار از اصل میداند و در مییابد که ظل را حقیقتی علحده نیست بلکه همان اصل
در مرتبه ثانی تعین ظلی ظهور کرده است واضح میشود که مشار الیه و مرجع انا در نفس الامر اصل ست نه ظل آنگاه
علم حضوری او که لازم این تعین ظلی او بود متعلق بااصل میگردد و اشاره بلفظ انا والا راجع میشود باصل
و چون این اعتباری است از اعتبارات اصل ثانیاً آن انا رجوع بظل میکند و چون این حالت مستمر میگردد
از او دوام حضور گویند و این حضور را بعد تحقق فنا زوال نیست و اگر گاهی فتوری درین حالت رو میدهد

فرقے در علم العلم واقع میشود نه در عین علم حضوری و علم حصولی عارف مثل عوام الناس باقی میماند تا
حواس باقیست که تثبیت امور بشری موقوف بر آنست و این علم را اصلا در جناب قدس بار نیست که
حواس را در آن بارگاه دخلی نه منشا این اشتباهات این ست که ذهول علم العلم را فتور علم حضوری دانسته
منکر دوام حضور میشوند حضرت فاروق رضی اللہ تعالی عنه که فرموده است أُصلّی و أُجهّز الجیش
اشاره باین هر دو علم ست که تجهیز جیش تعلق بعلم حصولی دارد و حضور در صلوٰة از قبیل علم حضوری ست
و ظاهر که صلوٰة آنجناب البته بی حضور نخواهد بود و تدبیر جهاد بی تصور اسباب صورت نمیگیرد پس تا هر دو قسم
علم جمع نشوند این هر دو کار که تداخل عبادتین ست در یک جزو زمان از نفس واحده متمشی نمیتواند گشت
و معنی قول خلیفه ثانی رضی اللہ عنه صحیح نمیتواند شد فافهم والسلام **مکتوب پنجم** برخوردار ازا جوبه
شبهاتیکه بر مقالات کرامت آیات قیوم ربانی مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالی عنه بزعم بیخردان وارد می
شوند استفسار کرده اند بمطالعه در آمد و دریابند که بنای این اعتراضات بر جهل ست یا بر حسد و این رسم
انکار معمول قدیم ست اهل تعصب در تکفیر شیخ اکبر رحمة اللہ علیه و اکابر دیگر رساله ها نوشته اند حضرت مجدد
در مکاتیب خود جوابهای همه شبهات بطریق دفع دخل تحریر فرموده و از اولاد امجاد ایشان حضرت
شاه یحیی رحمة اللہ علیه رساله مفصل درین باب و حضرت مولوی فرخ شاه رحمة اللہ علیه رساله مسمی
به کشف الغطاء عن وجه الخطا بطریق اجمال تحریر نموده اند و از مخلصان آنجناب مولنا محمد بیگ ترکی
ثم المکی رساله مسمی به عطیة الوهاب الفاصل بین الخطاء والصواب مشتمل بر اسوله و اجوبه در رد رساله محمد برزنجی
تلمیذ شیخ ابراهیم کردی ثم المدنی نوشته و بمهرهای علمای مذاهب اربعه دیار عرب مسجل و مسلم گردانیده
و ماده حسد ظهور معارف غیر متعارف ست از جناب ایشان که در قرون اولی شیوع داشته و بعد قرون
ثلثه مشهود بالخیر در پرده کمون رفته از خصوصیت طینت مطهره ایشان که بقیه طینت مقدسه جناب رسالت
بوده بروز نموده اند انصاف آنست که اول در شان قائل مقالات نظر کنند اگر متبع کتاب و سنت ست
و اکثر اعمال و اقوال او موزون بمیزان شریعت پس متشابهات کلام او را موافق محکمات کلام او تاویل
کنند یا بعالم السر والعلانیة واگذارند و او را معذور دارند چرا که این قوم را عذرهای بسیار عارض میشوند
گاه در غلبه حال عبارات ایشان بمرادات ایشان مساعدت نمیکند و گاه در معلومات کشفی بنا بر غلط وهم

وخیال وخطا واقع میشود ودران خطا مثل خطای اجتهادی معذوراند وگاه اطلاع بر اصطلاح ایشان میسر
نمی آید پس برعایت این امور ترک اعتراض لازم ست خصوصا اعتراض بر کلام کرامت نظام حضرت
مجدد محض فضولی ست که بنای طریقه ایشان بر اتباع سنت ومصنفات ایشان مشحون بهمین نصیحت
وموعظت ست وبیشتر سبب هیجان این فتنه انکار توحید وجودی ست واثبات توحید شهودی
چراکه از چهارصد سال یعنی از عهد حضرت شیخ محی الدین ابن عربی رحمة الله علیه تا عهد مبارک ایشان اوعیه
اسماع وافهام مردم از مسئله وحدت وجود مملو بوده ست وانکار حضرت مجدد بر توحید وجودی نه مثل
انکار علمای ظاهر ست بلکه از مقامیکه وجودیه تکلم میکنند تصدیق وتسلیم آن می نمایند اینقدر هست که
مقصود اصلی را فوق این مقام میفرمایند وغیریتی فی الجملة بین الحق والخلق بنهجی که مخل وحدت وجود
حقیقی که متحقق در خارج حقیقی ست نگردد ثابت میکنند بخلاف وجودیه که درمیان حق وخلق عینیت اثبات
میکنند وتصویر مسئله وحدت وجود وشهود در دو مکتوبی دیگر نوشته شده والسلام

مکتوب ششم

بعد حمد وصلوة از فقیر جانجانان مولوی صاحب مهربان سلمه الرحمن مطالعه فرمایند که التفات نامه طولانی
مشتمل بر شبهاتے چند که همه متوجه بمقالات کرامت سمات حضرت قیوم ربانی مجدد الف ثانی رضی الله عنه بود
ورود فرمود مخدوما این شبهات از عدم اطلاع بر مصطلحات آنجناب ناشی شده اگر میسر شود مجلدات
ثلثه مکاتیب حضرت ایشان مطالعه فرمایند خاطر جمع خواهد شد وفقیر امتثالا للامر حرفی چند می نگارد باید دانست
که حضرات صوفیه لفظ وجود را بر سه معنی اطلاق می نمایند۔ یکی وجود بمعنی کون وحصول که امر انتزاعی معقول
ثانوی ست۔ دوم وجود منبسط که منشا انتزاع معنی اول ومعبر بظاهر وجود وبصادر اول ست وبدیهی ست
که این هر دو وجود از حضرت ذات تعالت وتقدست متاخر اند وذات باین هر دو وجود مصدر آثار نمیتواند
شد۔ سوم وجودیکه اول الاوائل ومبدأ المبادی ست وبزعم قوم عین ذات ست وذات بآن وجود مصدر
آثار ست وحضرت ایشان میگویند که ذات او تعالی خود مصدر آثار خود ست وهرگاه وجود وذات هر دو در حقیقت
یکی باشد صدور آثار را خواه بوجود منسوب باید کرد خواه بذات مطلب واحد ست پس اختلاف راجع بنزاع
لفظی ست وتسلسل را اینجا چه دخل ست تسلسل آنگاه لازم آید که وجود حق تعالی مستفاد از موجود دیگر باشد
وبآن وجود مصدر آثار گردد وحال آن موجود نیز همچنین باشد وتحاشی حضرت ایشان از اطلاق لفظ

وجود برذات او تعالی و تجنب از حمل بالمواطاة یکی بر دیگری از راه احتیاط است که در لسان شرع این
اطلاق وارد نشده صفات و اسمای الهی توقیفی اند و دو شبهه دیگر که در مبحث حقیقت محمدی و فضل حقیقت
کعبه بر حقیقت محمدی ست صلی الله علیه وسلم از مکتوبات جلد ثالث رفع میشود و تحریر جواب آنها طولی دارد
وانچه تاویل قول حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالے عنه قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله
نوشته اند اگر مخصوص بمعاصرین دارند چه نقصان عائد بجناب آنحضرت می شود و استثنای متقدمین خود
ازین حکم بحکم ادب لازم ست که بعضے از انها اجداد و مشائخ آنحضرت اند و بحکم حدیث لا یدری اوله
خیر ام اخره استثنای متاخرین نیز مجوز ست چرا که تقدیم و تاخیر امر نسبی ست و هر متاخری را متاخری ست
پس ممکن ست که متاخر آنحضرت از آنحضرت افضل باشد و کمالی غیر از کمالات نبوت بالاصالة ختم نشده است
فقیر در تفرقه حق و باطل در التفات نامه مامور بودم والماسو بعد در اللهم ارنا الحق حقا و ارنا الباطل باطلا والسلام
مکتوب هفتم بعد حمد و صلوة از فقیر جانجانان مطالعه نمایند که التفات نامه مشتمل بر فضل یکی بر دیگرے
ازین هر دو جناب یعنی جناب قیوم ربانی مجدد الف ثانی و محبوب سبحانی شیخ عبدالقادر جیلانی رضی الله
تعالی عنهما سید مخدوما فضل بر دو قسم ست جزئی و کلی ظاهر ست که سوال از فضل جزئی نیست و مناط
فضل کلی زیادت قرب الٰهیست و ایمعنی امر باطنی است و عقل را باین مقوله کاری نیست مگر از کثرت
و قلت مناقب مراغی بمطلب می توانند برد اما افاده قطع نمیتوانند کرد و نقل عبارت از کتاب و سنت و اجماع
قرن اول است و بدیهی است که وجود مبارک این هر دو از زمان ورود کتاب و سنت و وقوع اجماع متاخر است
و اصول ثلثه شرع ازین امر ساکت و کشف محتمل خطاست و بر مخالف حجت نیست و اقوال مریدان که خالی
از غلو محبت پیران نمی باشد از اعتبار ساقط اند و نیز صاحب کشفی که احاطه کمالات این حضرات بکند و حکم
بجزم بر فضل کلے طرفی از طرفین نماید بنظر نمی آید پس طریق اسلم تفویض امر بعلم الهی و سکوت ازین فضولیهاست
و مقر فضائل این هر دو بزرگان باید بود و درینباب لب از ادب نباید کشود که این مسئله از ضروریات
دینی نیست که تکلم دران ضرور باشد و از دیوانگیهای عشقی که ما را بجناب حضرت مجدد ست دم زدن مناسب
نیست که حرف از عالم عقل میرود ~ هرگز در بیش و کم نمیباید زد * از حد بیرون قدم نمیباید زد * عالم
همه مرآت جمال ازلی است * میباید دید و دم نمیباید زد * والسلام **مکتوب هشتم** مخدوما نوشته اند

آنکه مکشوف حضرت مجدد در مسئله حقائق ممکنات آنست که در مرتبه واحدیت که عبارت از تفصیل کمالات
الهیه در خانه علم الهی ست در مقابله هر صفت کمال عدم اضافی آن صفت ثبوتی و تمایزی پیدا کرده است
در مقابله صفت علم عدم العلم که معبر بجهل است و در مقابله صفت قدرت عدم القدرت که معبر بعجز است
وقس علی هذا وآن اعدام متمائزه بنا بر مقابله ومحاذات مرایا ومجالی انوار وظلال آن صفات گشته
مبادی تعینات عالم وحقائق ممکنات شده اند آن اعدام بجای مواد آن حقائق اند وآن عکوس
وظلال بجای صور حاله اند دران و بنا بر همین اعیان خارجیه ممکنات که بر مهبط آن حقائق مصدر آثار شده اند
وجود و عدم هر دو قبول میکنند و بهمین وجه مصادر خیر و شر میگردند و نیز مکشوف آنحضرت است که مبادی
تعینات انبیا علیهم السلام والصلوٰة صفات اند که اصول ظلال مذکوره اند و وجود وجوبی دارند پس باید
که در حقائق این حضرات عدم داخل نباشد و حال آنکه این حضرات نیز از ممکنات اند و حقیقت ممکن بتوافق
تحقیق ایشان بی خلط عدم نمیباشد وجه تطبیق چیست مخدوما چون مقابله ومحاذات درمیان
اعدام متمائزه و وجودات صفات مقدسه در مرتبه علم الهی مقرر شد پس چنانچه اعدام مجالی صفات
گشته اند صفات نیز مرایای آن اعدام گردیده اند اما اینجا معامله بالعکس ست درینجا صفات بجای
ماده و اعدام بجای صور حاله اند جهت عدم درینصورت ضعیف واقع شده وجهت وجود قوی و بهمین جهت
حضرات انبیا علیهم السلام معصوم اند و مصدر شر نمیگردند اما وجود خارجیه ایشان عدم و وجود هر دو را
قبول میکنند و اینقدر دخل عدم در حقائق این حضرات برای ثبوت امکان کافی است والسلام
مکتوب نهم رسیده بود که بزرگی میگوید که صوفی تا خود را از کافر فرنگ بدتر نداند از کافر فرنگ بدتر است این معنے
چگونه راست آید که صوفی البته مومن است وگاه عالم و متقی میباشد و در حالت صحو و افاقت علم باوصاف
و اعراض خود دارد و مناط فضل فردی بر فرد دیگر از افراد یکنوع همین اوصاف و اعراض اند نه ذات
و حقیقت پس صوفی با وجود علم باتصاف کافر فرنگ بکفر و معاصی و علم باتصاف خود بایمان و فضائل
دیگر چگونه خود را بدتر ازو میتواند دانست و اگر بتکلف چنین بداند آن فضائل را از ان رذائل بدتر دانسته
باشد و فساد این عقیده شرعا و عقلا بدیهی است مخدوما بمذهب حضرات مجددیه حقائق ممکنات
مرکب اند از اعدام اضافیه بظلال صفات حقیقیه یعنی آن اعدام بنا بر تقابل اسما و صفات در علم الهی

ثبوتی پیدا کرده و مرایای انوار اسما و صفات گشته مبادی تعینات عالم گردیده اند و در خارج ظلی که ظل
خارج حقیقی است بصنع خداوندی بوجود ظلی موجود شده و بنابرین ترکیب مصدر آثار خیر و شر شده اند از جهت
عدم ذاتی کسب شر می نمایند و از جهت وجود ظلی کسب خیر و مخفی نیست که در عالم حس شخصی بر مرآت ممتلی از
انوار شمس نظر میکند بلا لحاظ اولی همان انوار را می بیند نه مرآت را چراکه مرآت در شعشعان انوار مختفی و مستور
گشته است و هرگاه بذات نگاه کند بلحاظ اول همان تعین مرآتی خود را خواهد دید نه انوار را چراکه نظر او بر ظاهر نیست
پس نظر صوفی بر مظاهر شریفه و خسیسه بر جهت وجود که دران مظاهر هست و مصدر خیر شده هست می افتد و چون
در خود نظر میکند نگاه او بر جهت عدم که ذاتی اوست و منشاء شر است خواهد افتاد و خود را از خیر و کمال مطلقا عاری
خواهد دید و خیر و کمال عاریتی را که از جهت وجود کسب کرده از آن خود نخواهد یافت ناچار خود را از کافر فرنگ و دیگر
اشیای خسیسه بدتر خواهد فهمید ازینجا معلوم شد که مقصود قائل این قول آنست که صوفی کامل خیر و کمال را
اصلا بخود منسوب نمی نماید و مستعار میداند و همین است معنی فنای تام و حاصل مشهود صحیح و اگر صوفی را نظر
بر جهت وجود و انوار مستعاره خود می افتد و جهت مرآتیت او که عدم است مستور میشود از دعوی انا الشمس
سر بر می زند و همین است سر انا الحق گفتن حسین بن منصور رحمه الله اگرچه آنجناب در دید خود معذور بود
اما در دید خطا کرد از غلبه سکر در جهت وجود و جهت عدم تمیز نتوانست نمود و بسیاری از سالکان این راه
را نیز چنین اغلاط واقع میشود الا من عصمه الله تعالی ببرکت حبیبه صلی الله علیه و آله وسلم مکتوب هم نوشته
بودند که بزرگی به بلای شدید مشابه بلای حضرت ایوب علیه السلام مبتلا بود بزرگی دیگر بعیادت او رفت
و پرسید چه حال داری جواب داد که حال ظاهر است و هنوز رب انی مسنی الضر نگفته ام یعنی مثل
ایوب علیه السلام بشکوه نیامده ام و امان و زنهار نخواسته در ینصورت مقام صبر این ولی ارفع از مقام
صبر آن نبی معلوم میشود و چون مقام صبر بس رفیع است تفضیل ولی بر نبی لازم می آید و اینمعنی خلاف
اجماع است جواب مخدوم ما در بادی النظر این شبه وارد میشود و اگر تامل کنند محل شبه نیست بیانش
آنکه حضرت ایوب علیه السلام رب انی مسنی الضر و انت ارحم الراحمین و نیز رب انی مسنی
الشیطان بنصب و عذاب گفته و این آیات بظاهر دلالت بر بیتابی و بیصبری دارد لیکن او
سبحانه جل شانه که عالم السرائر و الضمائر است میفرماید انا وجدناه صابرا نعم العبد انه اواب

پس معلوم شد که این بیصبری آنجناب نیز متضمن لطیفه دیگر از صبر بود و گرنه حقتعالی با وجود ظهور بیصبری
اثبات صبر آنحضرت نمیفرمود سرش آنیست که نفس شریف آنحضرت مدت طویل بر انواع بلاها از هلاک
اموال و اولاد و شدت مرض و فقر و اهانت و حقارت مردم نسبت بوی و اهل وی صبر نمود چون وقت
نزول رحمت رسید و دانست که کشف این کروب والبته بتضرع و زاری است و ادب انوقت بیصبری است
ترقی از مقام صبر کرده بمقام رضا که فوق جمیع مقامات قرب است رسید و برعایت بیصبری صبر فرمود
و بتضرع و زاری در آمد و در صله این ادب ممدوح به نعم العبد گردید و خلعت منصب انه اواب
پوشید که اواب مشتق از اوب است بمعنی رجوع یعنی رجوع بهوای نفس خود که رعایت صبر چندین ساله
باشد نکرد بلکه برضای حقتعالی که اظهار بیصبری در انوقت مرضی بود رجوع نمود الحمد لله که حقتعالی بداد آنجناب
رسیده و با وجود بیصبری ظاهر حال باطن او را منظور داشته اثبات صبر او فرمود و گفت انا وجدناه
صابرا نعم العبد انه اواب و آنچه حضرت شیخ اکبر رحمة الله در فص ایوبی میفرماید الصبر
حبس النفس عن الشکوی الی الغیر و حضرت ایوب علیه السلام شکوه بسوی غیر نکرده بجناب خداوندی
عرض حال خود نموده پس ترک صبر ننموده جواب این شبه نمیتواند شد چرا که چون این ولی بجناب آلهی
نیز درینباب زاری نکرده و دوم تردد زیادت صبر این ولی بر صبر آن نبی هنوز باقیست و اینجا مقصود
دفع فضل ولی ست بر نبی و آن ولی بیچاره که از مذاق کمالات نبوت و حقیقت عبودیت و کمال
مقام رضا خبر نداشته از غلبه سکر ولایت هر چه گفته دران معذور بوده والسّلام مکتوب یازدهم
بعد حمد و صلوة مخفی نماند که طائفه از فقهاے حنفیه در انکار ذکر جهر غلو نموده فتوی بحرمت داده اند و بعضی
از محدثین اثبات مشروعیت ذکر جهر کرده در پی فضل جهر بر خفی افتادند و هر دو فریق براه تفریط و افراط
رفتند و از مبحث انصاف سخن نگفتند و این مقام تنقیح میخواهد و محاکمه می طلبد باید دانست که معنی لفظ
ذکر که عبارت از یاد کردن است منحصر ست در سه قسم یکے ذکر لسانی بی ضمیمه آگاهی قلب و این معنی از اعتبار
ساقط است و داخل اقسام غفلت دوم ذکر قلبی است بے حرکت لسانی و این معنی در اصطلاح معتبر ست
بذکر خفی و بنای مراقبات این قوم بر انست و معمول است در جمیع طرق و آن بر دو وجه است گاه حضور
ذات بحت مذکور است بی ملاحظه حقیقی و یا بملاحظه صفات او و ماخوذ است از آیه کریمه واذکر ربك

فی نفسک تضرعا وخیفة ودون الجهر من القول بالغدو والاصال دوم تحفار مذکور ست
باملاحظهٔ منسوبات اوازآلاء ونعماء واین طریق استدلال است از اثر بموثر واین معنی در لسان شرع معبر
بفکر است ومفید است زیادت یقین را وکتاب وسنت از فضائل آن مملوست وقسم سوم ازین
اقسام ثلثه ذکر لسانی است با ذکر قلبی معا واین اکمل اقسام ذکر است واین نیز دو وجه دارد یکی اکتفاء
ذاکرست در ذکر کردن بر اسماع نفس خود وهمین ست ذکر خفی در زبان شرع وماخوذ است از آیه کریمه
ادعوا ربکم تضرعا وخفیة انه لا یحب المعتدین دوم با اسماع غیر ست که در شرع مسمی
بجهر است ودر مواقع خاص افضل ست از خفی بنا بر حکمتی نه مطلقا چنانچه اذان واقامه وقراة بجهر در
صلوة جهریه که ایقاظ نائمین وتنبیه غافلین ازان متصور است وحکمتی که در ذکر خفی است سلامت
نفس عمل ست از فساد سمعه وریا که مانع است قبول عمل را وفضل ذکر خفی بر ذکر جهر بنصوص کتاب و سنت
ثابت است مطلقا بلکه از فحوای حدیث انکم لا تدعون اصما ولا غائبا منع جهر معلوم میشود و
ذکر جهر با کیفیات مخصوصه ونیز مراقبات باطوار معموله که در قرون متاخره رواج یافته از کتاب وسنت
ماخوذ نیست بلکه حضرات مشائخ بطریق الهام واعلام از مبدا فیاض اخذ نموده اند وشرع ازان ساکت است
وداخل دائره اباحت وفائده ها دران متحقق وانکار آن ضرورتی وظاهرست که آنچه از کتاب وسنت ثابت
بود افضل است از غیر آن اگرچه مباح باشد ومن وجه مفید بود وتعلیم ذکر کلمه طیبه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
حضرت علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه بجهر که از شداد بن اوس ثابت شده است بجهر متوسط خواهد بود
نه بجهر کذائی چرا که در اول این حدیث است که آنحضرت به بستن در امر فرمود واین معنی نیز مشعر ست
باخفاء فی الجمله وگفتگو در جواز وعدم جواز جهر نیست بلکه در فضل یکی بر دیگری ست پس دعوی فضل ذکر
جهر مطلقا بر ذکر خفی انکار نصوص ست وانکار جمیع اقسام ذکر جهر نیز همچنین چرا که جهر در بعض مواقع مشروع
واثبات مسنونیت ذکر خفی بمعنی مراقبات معموله ونیز اثبات مشروعیة ذکر جهری که در متاخرین مروج ست
ممکن نه چه جای اثبات فضل آن وآنچه بعضی ابنای بشر مکابره می نمایند از طرفین قبول نیست ولائق
التفات نه افراط وتفریط در همه امور مستقبح است واعتدال مستحسن وخیر الکلام ما قل ودل والسلام علی من
اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه التحیة والثنا. **مکتوب دوازدهم** مخدوما در مسئله

...سماع در میان ائمہ فقہا و حضرات صوفیہ رحمۃ اللہ علیہم اجمعین اختلاف قوی ست فرقہ اولی میگویند
کہ سماع مطلقا حرام است بنابر مصلحت سد باب فتنہ و فرقہ ثانیہ میفرمایند کہ باطلاق حلال است
باقتضای غلبہ ذوق واصل و انصاف آنست کہ سماع بر دو قسم است یکی آنکہ شخصی کہ محل فتنہ
نباشد کلامی موزون بالحنی موزون بے مداخلت محذور شرعی انشاد نماید و فسادی ازان در باطن
مستمعین نزاید بلکہ سرورے یا حزنی در قلب پدید آید این قسم سماع البتہ مباح است کہ مرکب از دو امر
مباح کہ کلام موزون و نشید موزون باشد و چرا غیر مباح گردد و نیز در قرن اول در تقریبات مشروعہ
مثل نکاح و قدوم اکابر معمول بودہ و اتقیاء علماء امت احیاناً ارتکاب آن نمودہ اند چنانچہ از کتب
احادیث ظاہر میشود اما این عمل ازان بزرگان بر سبیل اتفاق واردمیشد نہ بطریق التزام ۔ قسم دوم
آنست کہ غالیان متاخرین رواج دادہ اند و آنرا بجد گرفتہ و امور غیر مشروعہ را دران خلط نمودہ اند
این قسم بقدر مداخلت امور غیر مباح از کراہت بحرمت خواہد رسید و اعتقاد اباحت محرمات متفق
علیہا بکفر خواہد رسید و اینکہ جماعتی از ارباب کمال رغبت بسماع مباح نیز ندارند از خصوصیات ذوقی
است نہ از احکام شرعی مثلاً شارب خمر میل بنقل شیرین نمیکند و آنکہ معتاد بافیون است رغبت بنقل
تمکین نمی نماید با آنکہ یکی نقل دیگری را حرام نمیداند ہمچنین حضرات سلسلہ چشتیہ کہ نشاء نسبت اینہا
بہ نشہ خمر مشابہ است از شور نغمات متلذذ میشوند نہ بسکوت و حضرات طریقہ نقشبندیہ کہ نشہ نسبت شان
بربودگی افیون مناسب است از سکوت حظ بر میدارند نہ از شور و ہنگامہ پس منشاء این خلاف
ذوق و طبع است نہ دین و شرع و اکابر جمیع طرق حقہ تابع دین و ملت اند نہ متبع ہوا و طبیعت
و ہمہ در اجتناب از غیر مباح متفق و جہلای ہر دو طرف از اعتبار ساقط اند و افراط و تفریط ممنوع است
و تفصیل این مسئلہ از کتب مبسوط محققین مثل امام حجۃ الاسلام غزالی و شیخ الشیوخ سہروردی و غیرہما
باید طلبید و الحمد للہ کہ فقیر از سماع غیر مباح تائب و سماع مباح را تارک ست و در عقیدہ اباحت و غیر
اباحت آن تابع کتاب و سنت ست و تکلم از ذوق و وجدان زیادہ ازین ضرور نیست از کتب قوم
ظاہر ست کہ ارباب احوال صحیحہ و مقامات سنیہ در سماع مباح جانہا دادہ اند و ہر کہ از مذاق علماء صوفیہ
واقف ست و عقل سلیم و ذوق صحیح دارد قدر این تحریر میداند و بس خیر الکلام ما قل و دل والسلام

مکتوب سیزدہم مخدوما در مسئلہ جبر و اختیار علما آنچہا گفتہ اند و ہنوز تشویش خاطر باقیست چرا
کہ عقل در ادراک بعض مقدمات دینی کافی نیست و گرنہ در اصلاح امور عباد حاجت بنزول وحی
نمی افتاد باید دانست کہ ادعای اختیار مستقل و جبر محض ہر دو مستلزم انکار کتاب و سنت است
زیرا کہ اعمال عباد مثل اعیان اینہا بحکم نص جلی مخلوق اوست سبحانہ و تعالے پس اختیار تام کجا
و نیز مواخذہ از مجبور صرف ظلم ست و ظلم بحکم عقل شرع مسلوب ست از جناب او تعالی شانہ پس
جبر محض چرا و بدیہی است کہ افعال ما مثل حرکات مرتعش نیست بلکہ مسبوق بعلم و ارادہ و قدرتست
و ہمین ست حصہ اختیار و معنی فعل اختیاری لیکن ظہور این ہر سہ قوت باختیار ما نیست ہر گاہ میخواہند
از مبدء فائض میکنند و ہمین ست حصہ جبر و معنی فعل اضطراری و چون اختیار تام و جبر محض متحقق نشد
پس امریست متوسط چنانچہ از جواب مشہور حضرت امام زین العابدین رضی اللہ عنہ کہ در مقابل سوال
حسن بصری رحمہ اللہ فرمودہ مستفاد میگردد لاجبر ولا تفویض ولکن امر بین امرین و ہمین
امر متوسط بلسان شرع معبر ست بلفظ کسب و این لفظ را جز بر فعل عباد اطلاق نمیکنند پس معلوم
شد کہ افعال ما مخلوط جبر و اختیار ہست و ہمین قدر اختیار ضعیف مناط تکلیف ست و بس و ظاہراً
بر رعایت ضعف اختیار عباد بنا نہادہ اند کہ رحمت را بر غضب سبقت دادہ اند با آنکہ ہیچ صفتی
از صفات الہیہ بر صفت دیگر سبقت ندارد و ہر گاہ افعال او تعالے مسبوق بعلم و ارادہ و قدرت ست
و بعلاقہ مسبوقیت این ہر سہ صفت افعال عباد مشابہتی من وجہ با فعال او تعالے دارند و حرکات
مرتعش کہ مجبور محض است اصلا مناسبت ندارند اگر محاسبہ باین افعال متوجہ شود منافی عدالت نیست
و بر طور صوفیہ ثبوت حصہ اختیار بدین وجہ میتوان کرد کہ نزد ایشان ظہور حضرت وجود در ہر ذرہ از ذرات
کائنات بتمامہ ہست با کمالات مندمجہ او نہ ظہور جزویست از اجزای آن چرا کہ حضرت وجود بسیط حقیقی
متجزی نمیگردد ازین راہ میفرمایند کل شیء فیہ کل شیء و چون اختیار نیز صفتی و شانیست
از صفات و شیونات حضرت وجود پس باید کہ در ہر مظہری از مظاہر خصوصاً در انسان کہ مشرف ست
بمنصب خلافت حصہ از صفات اختیار ہم متحقق باشد و بنای تکلیف امر و نہی بران بود و السلام
علی من اتبع الہدی والصلوۃ علی خیر الوری مکتوب چہاردہم پرسیدہ بودند کہ کفار ہند مثل

مشرکان عرب دین بے اصل دارند یا از اصلی بوده است و منسوخ شده و در حق پیشینیان اینها چه اعتقاد
باید کرد مختصری از روی تحقیق و انصاف مرقوم میگردد و بدانند آنچه از کتب قدیمه اہل ہند معلوم میشود
اینست که رحمت الہیه در وقت آغاز پیدایش نوع انسانی برای اصلاح معاش و معاد شان
کتابی مسمے به بید که چهار دفتر دارد مشتمل بر احکام امر و نہی و اخبار ماضی و مستقبل بتوسط ملکی برہما نام
که آله و جارحه ایجاد عالم است فرستاد و مجتہدان اینها از ان کتاب شش مذاہب استخراج نموده بناے
اصول عقائد را بران گذاشته این فن را دهرم شاستر نامیده اند یعنی فن ایمانیات که علم کلام باشد
و افراد نوع انسانی را چهار فرقه مقرر نموده و چهار مسلک از ان کتاب برآورده برای ہر فرقه مسلکے قرار داده
بنای فروع اعمال را بران نهاده این فن را کرم شاستر خوانده اند یعنی فن عملیات که علم فقه باشد و چون
نسخ احکام را منکر اند و بحکم عقل مناسب طبائع اہل ہر مدت و زمان تجویز تغیر اعمال ضرور است عمر
طولانی عالم را چهار حصه نموده ہر یکی را جگ نام کرده برای اہل ہر جگ طور عملی از ان ہر چهار دفتر اخذ
نموده اند و آنچه متاخرین ایشان تصرفات کرده اند از اعتبار ساقط است و جمیع فرق اینها در توحید باری تعالے
اتفاق دارند و عالم را حادث و مخلوق او میدانند و اقرار بفنای عالم و حشر جسمانی و جزای اعمال
نیک و بد مینمایند و در علوم عقلی و نقلی و ریاضات و مجاهدات و تحقیق معارف و مکاشفات اینها را ید
طولی است و کتاب خانه ہا تا امروز موجود و رسم بت پرستی اینها نه از راه اشراک در الوہیت است بلکه
حقیقت دیگر دارد و عقلاء اینها فرصت عمر آدمی را چهار حصه نموده حصه اول در تحصیل علوم و آداب
و دوم در تحصیل معاش و اولاد و سوم در تصحیح اعمال و صلاح نفس و چهارم در مشق انقطاع و تجرد
که غایت کمال انسانی است و نجات کبری که از امہات حکمت میگویند بران موقوف است صرف
مینمایند و قواعد و ضوابط دین اینها نظم و نسق تمام دارد پس معلوم شد که دین مرتبی بوده است
و منسوخ شده و از ادیان منسوخه غیر از دین یهود و نصاری نسخ دین دیگر در شرع مذکور نیست حالانکه دانست
نسخ بسیاری از ادیان واقع شده و دین ہاے بسیار در معرض محو و اثبات آمده و باید
که بحکم آیه کریمه وان من امة الا خلا فیها نذیر و کریمه ولکل امة رسول و آیات دیگر
در ممالک ہند نیز بعثت انبیا و رسل واقع شده است و احوال آنها در کتب اینها مضبوط است و از آثار

آنهاکه باقی است ظاهر میشود که مرتبه کمال و تکمیل داشته اند و رحمت عامه رعایت مصالح عباد را درین
مملکت وسیع فرو نگذاشته و مشهور است که پیش از بعثت خاتم الرسل صلی اللہ علیہ وسلم در هر قومی پیغمبری
مبعوث شده و اطاعت و انقیاد همان پیغمبر بران قوم واجب بوده نه اتباع پیغمبر قوم دیگر و بعد ظهور
پیغمبر ما که خاتم المرسلین است صلی اللہ علیہ وسلم و مبعوث ست بکافه انام و دین او ناسخ ادیان ست
شرقاً و غرباً احدی را تا انقراض زمان مجال عدم انقیاد وے نمانده پس از آغاز بعثت او تا امروز که
دو هزار و صد و هشتاد سال است هر که بادی نگرویده کافر ست نه پیشینیان و چون شرع بحکم آیه کریمه
منهم من قصصنا علیک و منهم من لم نقصص علیک از بیان احوال اکثر انبیا ساکت است در شان
آنها سکوت اولیٰ ست نه ما را جزم بکفر و هلاک اتباع آنها لازم ست و نه یقین بنجات آنها بر ما واجب
و ماده حسن ظن متحقق ست بشرطی آنکه تعصب درمیان نباشد و در حق اهل فارس بلکه اهل هر مملکت که
پیش از ظهور خاتم الرسل گذشته اند و لسان شرع از احوال آنها ساکت ست همین عقیده اولیٰ ست و کافر
گفتن کسی را بے دلیل قطعی آسان نباید دانست و حقیقت بت پرستی اینها آنست که بعض ملائکه که
بامر الٰهی در عالم کون و فساد تصرفے دارند یا بعض ارواح کاملان که بعد ترک تعلق اجساد آنها را درین
نشأ تصرفی باقیست یا بعض افراد احیا که بزعم اینها مثل حضرت خضر علیہ السلام زنده جاوید اند صور
آنها ساخته متوجه بآن میشوند و بسبب این توجه بعد مدتے مناسبتے بصاحب آن صورت بهم میرسانند
و بنا بر آن مناسبت حوائج معاشی و معادی خود را روا میسازند و این عمل مشابهتی بذکر رابطه دارد که
معمول صوفیه اسلامیه ست که صورت پیر را تصور میکنند و فیضها بر میدارند اینقدر فرق است که
در ظاهر صورت شیخ نمی تراشند و این معنی مناسبتی بعقیده کفار عرب ندارد که آنها بتان را متصرف و موثر
بالذات میگفتند نه آله تصرف الٰهی و اینها را خدای زمین میدانستند و خدای تعالی را خدای آسمان و این شرک
است در الوهیت و سجده اینها سجده تحیت ست نه سجده عبودیت که در آئین اینها مادر و پدر و پیر و استاد
بجاے سلام همین سجده مرسوم و معمول است که آنرا دندوت میگویند و اعتقاد تناسخ مستلزم کفر نیست
والسلام **مکتوب پانزدهم** نوشته بودند که حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالی عنه در مکتوبے
از مکتوبات خود منع رفع سبابه کرده اند و تو با وجود محبت بجناب ایشان رفع سبابه میکنی و مذهب را اتباع

محبوب لازم است مخدوما و سبحانه جل شانه اتباع کتاب و سنت بر عباد فرض گردانیده میفرماید وما کان
لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله ورسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم
ورسول علیه السلام میفرماید لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به وحضرت مجدد
الف ثانی رضی الله تعالی عنه که نائب کامل آنحضرت اند بنای طریقه خود را بر اتباع کتاب و سنت گذاشته اند
وعلما در اثبات رفع سبابه رساله ها مشتمل بر احادیث صحیحه و روایات فقهیه حنفیه تصنیف کرده اند تا بجائیکه
حضرت شاه یحیی رحمة الله علیه فرزند اصغر حضرت مجدد نیز درین باب رساله تحریر نموده اند و در نفی رفع یک
حدیث به ثبوت نرسیده و ترک رفع از جناب حضرت مجدد بنا بر اجتهاد واقع شده و سنت محفوظ از نسخ بر اجتهاد
مجتهد مقدم است و بعد ثبوت سنیت رفع ترک آن باین حجت که حضرت مجدد ترک فرموده اند معقول نیست
وحضرت مجدد بر ترک سنت تحذیر کثیر فرموده اند و حضرت مجدد هم مذهب حنفی داشتند و امام ابوحنیفه
رضی الله عنه گفته اند اذا ثبت الحدیث فهو مذهبی واترکوا قولی بقول رسول الله
صلی الله علیه وسلم پس امید آنست که حضرت مجدد از ترک این امر اجتهادی و اخذ باحادیث صحیحه
متغیر نشوند و اگر گویند که حضرت مجدد با آن علم اوسع انا حادیث ثبوت رفع سبابه مگر آگاه نبودند گوئیم تا زمان
مبارک حضرت ایشان این کتب و رسائل در دیار هند شهرت نیافته بود و از نظر مبارک ایشان نگذشته
که ترک نموده اند و گرنه هرگز ترک رفع نمی فرمودند که ایشان حریص ترین اکابر این امت بر اتباع سنت
بوده اند و اگر گویند عدم رضای حضرت رسالت علیه التحیة را با این عمل از کشف دریافته ترک نموده باشند
گوئیم که کشف در امور طریقت معتبر است و در احکام شریعت حجت نیست معهذا در ان مکتوب احتجاج
بکشف نکرده اند و امید آنست که این مخالفت جزئی برعایت قاعده کلی ایشان که بجد تمام ترغیب بر
اتباع پیغمبر علیه السلام فرموده اند منتج نتائج گردد والسلام **مکتوب شانزدهم** پرسیده بودند که در مسئله
عمل بحدیث و انتقال از مذهبی بمذهبی چه می فرمایند مخدوما در عمل بحدیث شیخ محمد حیات محدث مدنی
رساله نوشته ملخص آن بفارسی محرر میشود قال الله تعالی ان کنتم تحبون الله فاتبعونی
یحببکم الله وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما
جئت به حدیث صحیح است روایت کرده است آنرا ابوالقاسم ابن اسمعیل بن فضل اصفهانی در

کتاب الحجة وذکر کرده در روضة العلما که امام ابوحنیفه رضی الله عنه فرموده اترکوا قولی بخبر الرسول
الله صلی الله علیه وسلم وقول الصحابة رضی الله عنهم وقول مشهور ستاز امام
که فرموده اذا صح الحدیث فهو مذهبی پس کسیکه مهارتی در فن حدیث دارد و ناسخ از منسوخ وقوی
از ضعیف میشناسد اگر بحدیث ثابت عمل نماید از مذهب امام برنمی آید چراکه قول امام اذا ثبت الحدیث فهو
مذهبی نص ست درینباب اگر باوجود اطلاع بر حدیث ثابت عمل نکند این قول امام را اترکوا
قولی بخبر الرسول خلاف کرده باشد مخفی نیست که هیچ یکی از علمای امت جمیع احادیث را احاطه نکرده است
چنانچه قول اترکوا قولی بخبر الرسول نص ست بر آن که جمیع احادیث با مام نرسیده بلکه بعض از انها
فوت شده وچرا فوت نشود که مثل خلفاء راشدین که اعلم اهل امت وملازم صحبت جناب رسالت صلی الله علیه وسلم
بودند بعض احادیث از ایشان نیز فوت شده ومیدانند اینمعنی را هر که معرفتی بفن حدیث دارد وظاهر ست که بر افراد
امت اتباع پیغمبر واجب ست واتباع هیچ یکی ازین ائمه واجب نیست واهل امت مختار اند مذهب هر کدام مجتهدین
خواهند اختیار نمایند وهر که میگوید عمل بحدیث از مذهب امام برمی آرد اگر برهانی برین دعوی دارد بیارد واما
انتقال از مذهبی بمذهبی ازین مذاهب مشهوره تفصیل میخواهد امام سیوطی رساله مسمی بجزیل المواهب فی انتقال
المذاهب تالیف کرده خلاصه آن انیست که انتقال از مذهبی بمذهبی جائز ست وجزم کرده بران امام رافعی
ودر پی او رفته است امام نووی ودر روضه گفته که بعد تدوین مذاهب آیا جائز ست مقلد را که انتقال از مذهبی
بمذهبی دیگر بکند - گوئیم که لازم است هر مقلد را که طلب علم باحوال هر دو مجتهد نماید چون غالب شد ظن او که
طرف ثانی اعلم است جائز ست او را بلکه واجب واگر مخیر کنیم نیز جائز انتهی ومر مقلد را حالات اند وبحصر عقل
از چهار حال خالی نے چرا که مقلد یا عامی ست یا عالم واین هر دو را باعث بر انتقال یا غرض دینی ست
یا دنیوی پس اگر عامی وعاری ست از معرفت فقه واز مذهب خود جز اسم نمیداند وانتقال باراده حصول
مال وجاه کرده پس امر او اخف ست که بحقیقت انتقال او استیناف ست واگر عالم وفقیه بود وبرای دنیا
انتقال میکند پس امر او اشد ست زیرا که تلاعب بمذاهب میکند برای غرض دنیوی واینمعنی غیر جائز ست
واگر در مذهب خود فقیه ست وباعث انتقال وی سبب دینی ست ومذهب دیگر نزد او ترجیح یافته است
بقوت ادله پس برین چنین کس انتقال واجب ست وبروایتی جائز واگر عاری از فقه ست ودر مذهب

خود بتفقہ مشغول شدہ و جاہل ماندہ و مذہب غیر را بر خود سہل و سریع الادراک دانستہ و اراد تفقہ درین مذہب
مرجوست برین چنین کس نیز انتقال واجب ست زیراکہ تفقہ در مذہبی بہتر ست از جہل در جمیع مذاہب
کہ غالباً عبادت جاہل صحیح نبود و اگر انتقال را ہیچ سبب دینی و دنیوی نیست بلکہ از ہر دو مذہب قصد مجرد
عمل بود پس جائزست عامی را و ممنوع ست فقیہ را زیراکہ او در مدتی فقہ این مذہب حاصل کردہ چون
بمذہب دیگر انتقال کند عمری دیگر باید برای تفقہ دران مذہب و از عمل کہ مقصود ست باز ماند پس او را
ترک انتقال اولی ست و آنکہ گویند کہ اگر غیر حنفی بمذہب حنفی انتقال کند جائزست و عکس آن جائز نہ محض
تحکم و تعصب ست دلیلی ندارد زیراکہ ائمہ کلہم در حقیقت برابر اند و اگر در تقدیم مذہب حنفی یا مذہب دیگر
بر مذہبی نصی از آیہ و حدیث وارد بودی تقلید آن مذہب بر ہر فرد امت واجب شدی و تقلید دیگری جائز
نبودی و اینمعنی خلاف اجماع ست و صاحب جامع الفتوی کہ حنفی مذہب ست گفتہ کہ جائزست مرد
یا زن را انتقال از مذہب شافعی بمذہب حنفی و عکس آن اما باید کہ بکلیت مذہب اختیار کند نہ در بعض
مسائل بسیار کس از خلف و سلف انتقال نمودہ اند اگر جائز نبودی نکردندی و ہر کہ بر خلاف آن گوید
قول بے دلیل ست و غیر معقول والسلام علی من اتبع الہدی **مکتوب ہفتدہم** نوشتہ بودند کہ در حق
معاویہ بن ابی سفیان اموی صحابی و اتباع و اعوان او عفا اللہ عنہم چہ اعتقاد باید کرد۔ **بدانند**
کہ علما مذہب اہل سنت منازعات حضرات صحابہ را بنا بر حسن ظن کہ در شان خیر القرون لازم ست
تاویل می کنند و اگر قابل تاویل نباشد تفویض بجناب الٰہی مینمایند و جرات بذم و طعن ممنوع میدانند
چراکہ در قرون ثلثہ مشہود بالخیر ہیچ یکی از علما و محدثین و مجتہدین با وجود قرب زمان و اطلاع تام بر احوال
ایشان و با وجود قرار نسبت خطا بمخالفان حضرت علی مرتضی علیہ السلام تجویز طعن بر ایشان نکردہ و اگر
چندے در میان لشکر شام و لشکر کوفہ محاربہ و ملاعنہ واقع شدہ از شدت تعصب بودہ نہ بنا بر عقیدہ
کفر ہمدیگر و مادہ تعصب در کتب معتبرہ مذکورست و مبدا این فتنہ شہادت امیر المومنین عثمان ست
رضی اللہ عنہ و طریقہ اسلم ہمین ست زیراکہ در وقت نزاع عسکرین حضرات صحابہ سہ فرقہ شدہ بودند
جماعہ جانب جناب خلیفہ برحق علی بن ابیطالب رضی اللہ عنہ گرفتند و جماعہ دوم بطرف امیر شام
رفتند و فرقہ سوم توقف نمودند و شک نیست کہ محدثان و مجتہدان آن قرون در اخذ حدیث بر مرویات

هر سه فرقه وثوق مساوی داشتند اگر احدی را ازین فرقه ثلثه مطعون بکفر و فسق میدانستند قبول روایات
ازان فرقه نمیکردند و بناء اجتهاد و استنباط بران نمیگذاشتند و اگر طعن در شان آنها روا دارند ملت دین
اسلام برہم میخورد پس در کف لسان از مطاعن آنها حکمت دینی ست و حرمت صحبت خیر البشر علیه الصلوٰة
والسلام علاوه آن و اگر مخالفان گویند که حفظ حرمت و رعایت قرابت آنحضرت ضرور ترست قبول ست
لیکن از اہل قرابت تصریح بتکفیر متنازعان ثابت نیست و وحشت و نفرت خود لازم نزاع ست معهذا
صدور این چنین خطا از اہل خیر القرون خیلے مستبعد و مستنکره ست اگرچه آن خطا خطای اجتهادی باشد
که مودت ذوی القربای آنحضرت واجب ست بر جمیع افراد امت و اگر اشکراه نیز درمیان نباشد رضا
باذیت اہل قرابت رسول الله صلی الله علیه وسلم لازم می آید دیگر بحث ازین مسئله مناسب نیست سکوت
یا افسوس تمام درین مقام اولی ست و فرقه شیعه چون از مسلک اعتدال انحراف ورزیده اند و اعتماد
بر اخبار بے اصل کرده و آن نفوس زکیه را بر نفوس جنبیه خود قیاس نمودند رفته رفته بتکفیر اصحاب که مبلغ
تواتر خبر نبوت و ناقلان کتاب و سنت اند مبتلا گردیدند و نفهمیدند که پیغمبری که حقتعالی نبوت برو
ختم کرده و بکافه انام مبعوث ساخته و دین او ناسخ ادیان و باقی تا انقراض زمان ست و ما
ارسلناک الا رحمة للعالمین نازل در شان او جماعه که در طول عهد نبوت او صحبت باو داشته
باشند و دقیقه از بذل ارواح و اموال در خدمت او تا حیات او و در ترویج شریعت او بعد ممات
او فرو نگذاشته بدستگیری او از ورطه کفر هم نرستند و بساحل نجات نه پیوستند طرفه حسن ظنی بخدا
و رسول دارند خدا نخواسته اگر حقیقت کار این چنین باشد که زعم وا فی شان السابقین پس لاحقین
را از چنین خدا چه امید رحمت ست و از چنان پیغمبری چه توقع شفاعت احوال پیغمبران سابق
و امم ایشان پوشیده نیست و واقعات اولیاء این امت نیز نهان نه هرگز نه دیده و نه شنیده که بعد
از ارتحال یکی ازین بزرگان همه مخلصان او مرتد و منکر گردیده و با اولاد و آل او عداوت ورزیده
باشند درینصورت بر بعثت پیغمبر که مقصود ازان اصلاح امت است کدام فائده مترتب شد و نیز
باین حساب خیر القرون شر القرون میگردد و خیر الامم شر الامم میشود خدا انصاف نصیب کند والسلام
علی من اتبع الهدی مکتوب هیژدهم حامداً و مصلیاً نوشته بودند که از اختلاف شیعه

وسنی در شان صحابه واہل بیت رضوان اللہ علیہم اجمعین خاطر جمع نمیشود چرا کہ بنا اعتقاد اہل ملت
بر اخبار ست وخبر محتمل صدق وکذب ست مگر متواتر ات کہ افادہ یقین نمایند واین قسم خبرہا درین باب
کمتر ست پس علاج تحصیل اطمینان چیست مخدوما این مسئلہ از ضروریات دین وارکان ایمان نیست
توحید الٰہی وتصدیق نبوت برای نجات کافیست وایمان مجمل منجی ومضمون کلمۂ طیبہ کہ بتصدیق واقرار آن
آدمی مسلمان میشود ہمین ست ودر شان صحابہ واہل بیت رضوان اللہ علیہم نیز حسن ظن مجمل ومحبت برعایت
شرف صحبت وحسن خدمت آنہا وقرب قرابت اینہا باجناب رسالت علیہ الصلوٰۃ والتحیات بس ست و
مطالعہ تفصیل احوال آن بزرگان از کتب تاریخ موجب ہیجان فتنہ ست چرا کہ منصب عصمت بمذہب
اہل سنت مخصوص ومسلم بجناب حضرات انبیا است علیہم التحیۃ والثنا وممنوع ست از غیر اینہا اگرچہ صدیقین
واولیا باشند پس گاہی از ایشان در معاملات ظہور بعض مخالفات اتفاق می افتد وآنہم فیما بین ودمقرون
بعفو میگردد واز غایت صفای باطن بتصفیہ می انجامد نانکہ ارباب نفوس خبثیہ قیاس برخود کردہ اثبات
کینہ وعداوت بالاستمرار درمیان آن اکابر میکنند وبران تفریعات کردہ نقطہ را دائرہ مینمایند از اعتبار
ساقط ست وبدانند کہ انکار آن طبقہ مستلزم انکار تاثیر وجود مبارک ست ومستوجب نفی فائدہ بعثت
معہذا فقیر روزی درین مسئلہ متامل بودم واز مبدأ فیاض مسلت طریق نجات از مہلکۂ این شکوک
می نمودم این عبارت بر باطن فقیر وارد شد قل آمنت باللہ کما ھو عند نفسہ و برسول
اللہ کما ھو عند اللہ و بآلہ واصحابہ کما ھم عند نبیھم و بدیہیست کہ این مطالب
علیا فوق مرتبۂ جمیع اختلافات است وتفویض امر بجناب الٰہیست جلشانہ کہ مرتبۂ نفس الامرست وہیچ
فرقہ را درین مقام مجال دم زدن نیست والحمد للہ علی نوالہ والصلوٰۃ والسلام علی رسولہ محمد وآلہ

مکتوب نوزدہم نوشتہ بودند کہ در حدیث شریف وارد ست کہ آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام فرمودہ
کہ بعد من دوازدہ خلیفہ از قریش خواہند بود واہل سنت ازین دوازدہ تن خلفای اربعہ کہ متصدی
خلافت خاصہ بودند وہشت تن دیگر از قریش کہ تسلط بر خلافت عامہ یافتہ اند وجہاد با کفار واعلاء
کلمۃ الحق کردہ اند مراد میدارند وشیعہ دوازدہ امام سلام اللہ علیہم رامیگویند در اعتقاد توحق درین مسئلہ
کدام جانب ست مخدوما حق بجانب اہل سنت معلوم میشود بدانند کہ لفظ خلافت اعم ست از انکہ

ظاهری باشد یا باطنی وخلفای آنحضرت می باید که جامع خلافتین باشند وخلیفه آن امیگویند که امر خلافت را
متمشی سازد وتمشیت خلافت ظاهر موقوف بر قدرت واستطاعت ست یعنی خزاین وافواج که شرط نفاذ
حکم ست وظاهر ست که بعد خلفای اربعه که سی سال خلافت کردند وحضرت امام حسن علیه السلام تا شش ماه
از حضرات ائمه اطهار هیچ یکی در هیچ وقتی قادر برین امر نبود وتعبیر آنحضرت علیه الصلوة والسلام که خلفا از
قریش باشند نیز مشعر برہمین ست وگرنه از اهل بیت یا از بنی هاشم میفرمودند وجمع بین المذهبین باین
وجه میتوان کرد که ترویج ظاهر دین که موقوف بر اسباب ظاهر ست وبجای قالب اسلام ست از اینها وقوع
یافته وتقویت باطن دین که حقیقت اسلام بجای روح آن قالب ست از نفوس مزکاة حضرات ائمه
علیهم السلام واقع شده چنانچه صوفیه اهل سنت بر ثبوت قطبیت دوازده امام صلوات الله علیهم متفق
اند ودر ذوات بابرکات خلفای اربعه رضوان الله علیهم وحضرت امام حسن سلام الله علیه هر دو معنی جمع بوده
وبعد صلح درمیان امیر شام وحضرت امام حسن علیه السلام تا حضرت امام مهدی صاحب الزمان خلافت
باطنی باین حضرات تعلق داشته است ودر ذات صاحب الزمان نیز هر دو معنی متحقق خواهد بود وخلافت
ظاهری بخلفای دیگر اما تعین عدد اثنا عشر درینصورت تکلفی میخواهد والسلام

مکتوب بستم

نوشته
بودند که باحادیث صحیحه ملالت حضرت صدیقه رضی الله عنها از جناب مرتضوی رضی الله عنه در عهد مبارک
نبوی صلی الله علیه وسلم وبعد ازان نیز بقطع نظر از واقعه حرب جمل که بواعث دیگر داشت ثابت است واین معنی
خالی از اشکال نیست که از جناب صدیقه بسیار بعید ست بمراحل که انحراف از حضرت مرتضی علی فرمایند
باآنکه حضرت صدیقه خود روایت میکنند که حضرت مرتضی وفاطمه زهرا دوست ترین مردم بودند پیش آنحضرت
صلی الله علیه وسلم مجتهد وما گاه در خلاف ونزاع طرفین معذور میباشند وحق بهر دو جانب میباشد
چنانچه درینمقام ست ومخفی نماند که در قضیه افک حضرت مرتضی چون اضطراب جناب رسالت مآب علیه الصلوة
والتسلیمات احساس نمود باقتضای استیلای محبت وبفتوای مصلحت وقت بنابر تسکین وتسلیه آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بعض الفاظ که باعث دل سردی آنحضرت علیه السلام از حضرت صدیقه گردد معروض
داشت واستماع این خبر حضرت صدیقه را بوحشت آورد وچرا نیارد که تکلم مقربان بارگاه باینچنین کلمات
درچنین اوقات موجب سقوط محب از نظر محبوب میگردد وظاهر ست که بالاتر ازین اذیتی نمیباشد

پس انحراف حضرت صدیقه از حضرت مرتضی رضی الله عنهما بحکم غیرت محبت واقتضای بشریت ست که ازان چاره نیست نه از راه دیگر و تا محبت باقیست این وحشت باقیست و تکلم حضرت مرتضی باین کلمات تیز نه از جهت عداوت حضرت صدیقه بوده است که محبوب محبوب نیز محبوب میباشد بلکه بجهت محبت پیغمبر بوده ست صلی الله علیه وسلم که ازان نیز گزیر نبود پس درینصورت بهر دو طرف حق ثابت است و هر دو معذور اند بلکه ماجور که بنای هر دو بر محبت پیغمبر ست علیه الصلوة والسلام چنانچه وحشت و ملالت حضرت خیر النسا علیها التحیة والثنا با جناب صدیق اکبر رضی الله عنه از احادیث صحیحه به ثبوت رسیده و این محل دو شبه هست یکی آنکه حضرت بتول با وجود تبتل و انقطاع از دنیا بقدر قلیلی از مال با وجود استماع جواب معقول از حضرت صدیق چرا ملال را کار فرمودند دوم آنکه حضرت صدیق در مقام رعایت فرزند رسول صلی الله علیه وسلم درین امر سهل چرا مسامحت نمودند جواب آنکه طلب مال میراث که حلال تر ازان مالی در عالم نمیباشد منافی ترک دنیا و بعید از تقوی نیست بلکه قدر مال حلال را متقی بیشتر میشناسد و تا بشریت باقیست از احتیاج چاره نیست و منع حضرت صدیق بحجت حدیث شریف ست نحن معاشر الانبیاء لا نورث و چون حضرت صدیق از زبان مبارک نبی معصوم این حدیث را شنیده باشند در حق حضرت صدیق نص قطعی ست و مسامحت در چنین امور جائز نیست و تسلی نشدن حضرت خیر النساء باین جواب یا بانجهت خواهد بود که ثبوت ارث بآیه توریث واقع شده و این حدیث تا آنوقت ظاهرا بحد شهرت نرسیده باشد تا بر حضرت فاطمه حجت تواند شد یا از راه نازک مزاجی خواهد بود که لازم صاحبزادگیهاست و بحکم لا تبدیل لخلق الله هیچ کمالی خصوصیات مزاجی را تغیر نمی تواند داد و شدت غضب حضرت موسی علیه السلام تا دم واپسین زائل نشد و قصه طپانچه زدن آنحضرت بر روی ملک الموت علیه السلام مشهور است پس درینصورت هر دو معذور اند و بهر دو طرف حق ثابت میشود و اهل سنت را حسن ظن و تاویل حسن در شان طرفین واجب ست - والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب بست و یکم مخدوما آنچه از ضعف اعتقاد طالبان این زمان و طلب کشف و کرامت اینها از درویشان و عدم مبالاة بنسبت اصل قرن اول نوشته اند معلوم شد بدانند که سفهاء مثل مشائخ دیگر مرید گرفتن چه ضرورست و از عقلای مخلصان هر که التماس امور مذکوره نماید تسلی او باین مطالب باید کرد که او سبحانه جل شانه که حکیم حقیقی ست بمنطوق آیه کریمه قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی

بجیب سکر الله بنای حب و رضای خود را که مقصود صوفیان جمیع طرق ست بر اتباع پیغمبر ما علیه السلام والصلوة نهاده و آن طبیب حاذق را با ماموراتی و منهیاتی چند که بجای دوا و پرهیز اند برای اصلاح امت مرحومه که بعلت غفلت و معصیت مبتلا بوده اند فرستاده هر که این نسخه بکار بست در صحت و شفا بروی خود کشود و آنکه ابا کرد خود را ضائع و تلف نمود واین نسخه را صورتی ست و حقیقتی صورتش نصیب عوام مسلمین ست و آن بعد تصحیح اعتقادات بر حسب کتاب و سنت استعمال جوارح ست در امتثال امر و نهی و جزای این عقائد و اعمال تنعیمات حس ست و بس که صورت نجات ست و حقیقت این نسخه حصه خواص ست و آن تنویر قلوب و تزکیه نفوس ست بریاضات و مجاهدات با رعایت صورت مذکوره و حاصل آن ظهور تجلیات و مکاشفات ست صورت معبر بایمان و اسلام است و حقیقت عبارت از احسان که در حدیث آمده ان تعبد ربک کانک تراه و صورت بے حقیقت در مرتبه دوای امراض ظاهر جلد ست از قبیل اورام و جروح که بطلا و ضماد ازاله آن کرده میشود و بیفائده نیست مثل ظهور حقیقت بے صورت که غیر مفید ست بلکه حقیقت نیست استدراج و مکر الٰهی ست اعاذنا الله منهما و حقیقت بجای تنقیه است که اخراج مواد فاسده بران موقوف ست تا احتمال نکس مرض باقی نماند و کمال شفا از مرض معهود بجز اجتماع این هر دو میسر نمیشود ازین بیان باید دریافت که از معالجه آنجناب علیه الصلوة والسلام در طبائع صحاب کرام چه آثار صحت و شفا بظهور رسید مخفی نیست که غیر از غلبه محبت حق جل و علا و بذل مجهود در اتباع و استرضای رسول او علیه التحیة والثنا و لذت از طاعت و نفرت از معصیت بالطبع و اعراض از دنیا امری دیگر نبوده و ماده ظهور این آثار دوام حضور قلب و تهذیب نفس بوده است که از برکت صحبت آنحضرت و استعمال نسخه شریعت او حاصل شده بود و از اذواق و مواجید قرون متاخره تکلم نموده اند و باوجود حصول کمال صورت و حقیقت که زیاده بران متصور نیست بیشتر اهتمام بحفظ آن صورت که محافظ حقیقت ست و فائده آن شامل خواص و عوام ست کرده اند و اعتنا بشان کشف و کرامت نفرموده اند و این امور را از لوازم و شرائط کمال ندانسته پس هر عزیزی که طالب صحت کامله یعنی نسبت محمدیه باشد باید که اتباع سنت نبویه را بهتر از جمیع مجاهدات و ریاضات شناسد و انوار و برکاتی که بران مترتب گردد افضل از همه فیوضات داند و همه اذواق و مواجید متعارفه را در جنب جمعیت باطن و دوام حضور اعتباری ننهد و در صحبت عزیزی که ازین امور اثری دریابد او را

۱۲ استدراج اندک اندک [illegible] نزدیک کردن [illegible] ۱۲

۱۳ [illegible] نعمت دادن و حال معصیت ۱۲ [illegible]

نایب رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم دانستہ خدمتش لازم گیرد و بجز و موز این راہ فریفتہ نشود اگرچہ لذیذ باشد والسلام

مکتوب بست و دوم التفات نامہ سامی (در جواب شاہ ابو الفتح) از خدمت مخدوم زادہ گرامی بعد عمری رسید جان تازہ رسانید و باعث تجدید و تقویت نسبت اخلاص گردید آنچہ از آغاز و انجام سلوک نوشتہ اند بمطالعہ در آمد زین اطوار و آثار کہ بظہور میرسد امیدہاست علی الخصوص این امور حاصلہ را کہ مادۂ غرور اکثر مردم می شود قدر و قیمت نہادن و در طلب خدا جل و علا بجا فقرا نامراد و مراد آوردن و دست بدریوزہ کشادن و از تلاطم بحر وحدت وجود بر کنار بودن و نسبت حضرات ما کہ ریاضات ایشان اتباع سنت سنیہ و معارف شان اسرار حقائق شریعت علیہ ست آرزو نمودن دلیل طہارت طلب و علو ہمت ست بارک اللہ فی برکاتکم و اعلی درجاتکم۔

مخدوما آنچہ ثمرات افادات حضرت والد ماجد و حضرت میان ہمت خان صاحب از واردات غریبہ و احوالات عجیبہ و استیلاء غیب و ظہور وحدت تحریر آمدہ ہمہ آثار تلوینات لطیفہ قلب ست و مقام تمکین و منتہای این لطیفہ از تنگنای امکان بر آمدہ بوسعت آباد مقدسہ وجوب رسیدن ہست و در دائرہ ظلال اسماء و صفات کہ مبادی تعینات عالم ست سیر کردن و در ظل خاص کہ مبدأ تعین امر ست فانی شدن و بہمان ظل بقا حاصل نمودن ست و این معنی معبرست در اصطلاح قوم ببقای قلب و ولایت صغری کہ ولایت اولیاست و معارف وحدت وجود از ولایت ظلی کہ محل سکر ست ناشی ست و درین مقام در ضمن قلب نفس را ہم رنگی از فنا میسر میگردد و اثر حصول این ولایت دوام حضور ست با حق جل شانہ بمرتبہ کہ غفلت عارض نشود و تعلق ماسوا نماند مطلقا و بالا ازین مقامیست کہ سیر سالک در وصول این ظلال کہ مسمے باسماء و صفات اند واقع میشود و معاملہ با لطیفہ نفس می افتد کہ از عالم خلق ست چنانچہ در مقام سابق با قلب و لطائف اربعہ دیگر کہ از عالم امر اند و عروج آنہا تا مرکز ظلال ست کار افتادہ بود و درینجا نفس را حقیقت فنا حاصل میشود امارہ مطمئنہ میگردد و علامتی مخالف محب موافق میشود و استحقاق دعوت و ارشاد بہم میرساند و چون این مقام فرق بعد الجمع ست تمیز صحیح حاصل کردہ سر وحدت شہودی کہ خبر از غیریت حق از خلق میدہد مفہوم مینماید و وصول باین مقام عالی ملتزم مرضیات محبوب حقیقی جل شانہ بودن و اجتناب از مغضوبات او نمودن ست بحدیکہ کلفت از میان برخیزد و شریعت مقتضای طبیعت گردد و اعتقاد و عمل بر حسب کتاب و سنت بلا تامل و کلفت میسر آید و این مقام معبرست ببقای نفس و ولایت کبری کہ ولایت

انبیاست علیهم الصلوة و به برکت اتباع آنحضرت خواص امت را نیز حاصل ست و درینجا سیر سالک در کمالات
اسما و صفات که تعلق باسم هو الظاهر دارند واقع ست و فوق آن ولایت ولایت ملائکه است که معبر بولایت
علیاست و درانیجا سیر در کمالات متعلقه هو الباطن ست و فائده حصول آن ولایت قابلیت تجلی
ذات بهم رسانیدن ست و عالی تر ازین مقام کمالات نبوت و رسالت ست اینجا با وجود عدم جواز
انفکاک اسما و صفات از حضرت ذات تعالت و تقدست تجلی مجرد ذات مشهود عارف میگردد و اینجا
سر و کار بعناصر اربعه که حصول لطیفه نفس اندمی افتد یعنی در ولایت علیا بعناصر ثلثه سوای خاک و در کمالات
نبوت بعنصر خاک فقط و هر گاه ذات عالیه را اعتبارات و شیونات بسیار ست بالاتر ازین کمالات نیز مقامات
ثابت اند و در محل خود مذکور و مهم ترین مقاصد درین راه تحصیل فنا ر قلب و فنای نفس ست و مراتب دیگر
مبنی برین هر دو فناست و در هر مقامی ازین مقامات مسطوره عروجی و نزولی ست و فنا و بقا انچه محرر
گردیده موافق تحقیق حضرات مجددیه رضوان الله علیهم اجمعین و مناسب مذاق اکابر متقدمین ست اما
مشائخ دیگر احتمالها درینباب دارند که باعث شوق سالکان میگردد و این طور تقدیم جذبه بر سلوک ست
و هر چند تاثیر نفس مفید شیخ را در باطن مرید مدخلی تمام ست استعداد و مستفید نیز شرط ست و آرزوی
صحبتهای بسیار ست خدا بداد ما و شما برسد والسلام

مکتوب بست و سوم برخوردار التصویر مسئله وحدت وجود حسب التماس شمام قوم میگردد
بدانند که در شرح کتاب مراتب سته مینویسد که حقتعالی بعلم قدیم خویش حقائق کلیه و جزئیه را میدانست و علم
بشی مستلزم وجود آن شی ست در علم پس باید که اشیا بتمامها موجود بوجود علمی ازلی باشند و ازین راه ست
که صوفیه باعیان ثابته فی العلم قائل اند و چون در وجودات اشیا در مرتبه علم که نزد قوم مسمے ست بباطن
وجود تقدم و تاخر زمانی نیست بخلاف وجود خارجی که تقدم و تاخر دران بدیهی ست باید که وجود علمی غیر وجود
خارجی باشد و باید که مقدم بران بود مانند تقدم اصل بر فرع و تقدم ذی ظل بر ظل و کیفیت صدور وجود
خارجی اشیا از وجود علمی آنها آنست که چون حق تعالی میخواهد که صورتی را از صور علمیه در خارج که عبارت ست
از وجود منبسط و مسمے ست نزد قوم بظاهر وجود موجود گرداند و آثار مطلوبه آن صورت را از ان صورت
بظهور آرد در میانه آن صورت و نور این وجود نسبتی معلوم الاینیة مجهول الکیفیة پیدا میکند و مرآت وجود

منبسط بظل و عکس آن صورت منصبغ مینماید بطوریکه آن انصباغ بر هم زن اطلاق وجود نمیگردد و للہ المثل الاعلی
چنانکه عکس رائی در وقت مقابله بمرآت در مرآت پیدا میشود و نور مرآت بدان مسلوب نمیگردد و عقل سلیم بعد
تامل صحیح صورت مرئیه را در آئینه و بر آئینه نمی تواند گفت که آنجا نه دخول ست و نه ارتسام اگرچه بظاهر و فهم عوام
صورت مرئیه و وصف مرئیه در یک طرف ست که مرآت باشد و بحسب حقیقت هر یکی از صورت و مرآت
آئینه همدیگر اند یعنی شکل و لون صورت از مرآت پیداست و تقعر و تحدب مرآت از صورت هویداست مولانا
جامی در مراتب سه میفرماید اگر وجود را مرآت اعتبار کنند ظاهر در وی آثار و احکام صور علمیه است لان الاعیان
الثابتة فی العلم ماشمت رائحة الوجود فی الخارج واگر صور علمیه را مرآت قرار دهند ظاهر
در وی تجلیات اسما و صفات و شیونات حضرت وجود ست نه وجود بعینه چنانچه شان مرآت ست گوئی خزانه
علم بمثابه صفحه منقوشی ست و وجود منبسط بجای آئینه صیقلی در مقابل آن نه نقشی ازان صفحه برآمده و نه صورتی
در مرآت وجود در آمده که خروج صورة علمیه از مرتبه علم مستلزم جهل ست و دخول صورت در مرآت وجود موجب
قیام حادث بقدیم و این هر دو محال ست پس در میانه باطن وجود و ظاهر وجود از انعکاس آثار و احکام طرفین
طلسمی ست برپا که معبر ست در اصطلاح قوم بمرتبه وهم و دائره امکان که متضمن تنزلات ثلثه امکانیه است
از تنزلات خمسه مشهوره یعنی تنزل روحی و مثالی و جسدی چنانکه مرتبه علم واجبی متضمن دو تنزل وجوبی ست
یعنی وحدت و واحدیت که عبارت ست از ملاحظه او سبحانه شیونات صفات خود را اجمالاً و تفصیلاً در مرتبه
علم و میگویند که در خارج غیر وجود احد هیچ شی را تحققی و ثبوتی نیست و این کثرت مرئیه در مرتبه وهم کائن ست
و حکمت بالغه این وهم را اتقانی داده است و بنای آثار ابدی بر آن نهاده نه وهمی ست که برفع واهم مرتفع
گردد و مراد قوم از اطلاق وهم برین مرتبه آنست که این کثرت را حقیقتی دیگر نیست همان وجود واحد درین
مرآت وجود منبسط تجلیات شده است و منشا تعدد تجلیات تکثر شیونات ست که در حضرت وجود مندمج
بوده اند و در مرتبه علم منفتح شده مثل انفتاح شجر از بذر حقائق ممکنات گردیده است و عکوس آن حقائق در
مرآت وجود منبسط افتاده و مسمی بعالم شده و چون وجود وهمی اشیا حقیقتی دیگر ندارد و بلکه عکس وجود علمی ست
و در نفس الامر بهمان وجود علمی موجود اند از مرتبه علم بر نیامده اند چنانچه مذکور شد و علم صفتی از صفات الهیست
و صفات عین ذات اند بزعم صوفیه وجودیه پس باین تقریر وجود اشیا عین وجود حق باشد چنانچه حضرت شیخ اکبر

رحمة الله علیه سیفرمایند ان شئت قلت حق وان شئت قلت خلق وثابت شد که غیر از وجود
واحد در خارج موجودی نیست و اینست معنی وحدت وجود و اینمعنی مکشوف و مشهود این حضرات است
رحمة الله علیهم

مکتوب بست وچهارم قاصد مستعجل ست استخاره میسر نمی شود استخاره مسنونه باید بعمل آورد
انشاء الله تعالی خیر پیش می آید الحمد لله که باهمه توکل و تامل و مرض دائمی متعلقان و ویرانی شهر و فساد
زمان باکمال جمعیت بسر برده میشود بحمده و نستعینه الله تعالی عزیزان را توفیق اتباع سنت دهاد
و بذکر خود مشغول دارد شیخ احمد مقید کار ست لطیفه قلبش او از قید قالب بر آمده است اما استعداد این مرد
ضعیف ست معهذا افتان و خیزان براه مقصود میرود و خدا بمنزل مقصود برساناد چون سلب امراض قلب
و قالب معمول حضرات مارست رضی الله تعالی عنهم و حق تعالی آن جناب را قوت و قدرت آن عطا
فرموده است چرا از راه انکسار خود را درین امر خیر معذور میدارند فیض الله خانصاحب را هر روز در پیش
رو نشانیده بقدر پانصد نفس سلب مرض ایشان نمایند تاکید ست و قصد شریف به سفر حجاز بر خاطر
شاه سیف الله صاحب مبارک ست اما بشرط رضای مردم محل که حق شرعی ایشان بذمه سرکار ست
و در غیبت آن مشفق خادمی معتمدی بنظر نمی آید و اسباب هم همراه بردن از علائق مقصود ست اما اندکی
بتامل این خجسته نیت بعمل باید آورد و مبادا که سینه در زیر پرده داشته باشد از اعزه و احباب و اخوان
طریقه و طلاب سلام نیاز قبول باد والسلام

مکتوب بست وپنجم التفات نامه مشتمل بر تردد خاطر از ممر بی خبر یافتن شیخ احمد رسید دست تردد
گردانید و بعد رسیدن او هم بنا بر حقوق اخوت و هم برعایت امتثال امر شریف مورد اشفاق خواهد شد
واگر طرف دیگر رفته بشرط تاثیر توجه انشاء الله تعالی زود بر می گردد و محفوظ و مصئون بمنزل مقصود میرسد
خاطر شریف جمع باید داشت بعزیزان و دوستان و یاران طریقه سلام رسانند و خدا کند که آب و هوای
فرخ آباد بامزاج عالی بسازد اندیشه از آن ست که بیگانگان طریقه علیه مجددیه در انجا بسیار اند غیر از اعزه
سعد و دخدا صحبت راست آرد زبانی شیخ احمد که ثانی الحال رسید اراده دو ماهه توقف معلوم میشود بقدر
صحبت و فرصت نصیبی از طریقه می گیرد فقیر از تحریر جواب خطوط صاحبان دکن خود را معذور داشتم که بعد

ہزاران سال خطوط ہمدیگر میرسد توقع زندگی کجاست کہ رنج تحریر باید کشید و خود را باید دوستان باید داد خدا عزیزان یاد آورد اسلامت دارد اگر آن شفق بجید ر آباد تشریف خواہند بر داشتیاق فقیر و سلام زبانی خواہند فرمود سوانح اینجا این ست کہ دو نیم ماہ گذشتہ کہ ہر روز مکروہی تازہ برروی کار می آید و حق تعالی رفع سیفر ماید اللہ تعالی فتوحات ظاہری و باطنی کرامت فرماید متوقع رحمت الہی باشند والسلام

مکتوب بست و ششم فقیر روز شنبہ نہم جمادی الاخری روانہ دہلی گردید خدا برساند و داغ جدائی آنجناب با خود ہمراہ می برد خدا قادر ست کہ با این ضعف پیریہای طرفین باز ہم سعادت ملاقات سراپا برکات میسر سازد عنایت نامہ مختصری معنظرف مسمی رسید بارک اللہ فی رزقکم و عمرکم و از دعای خاتمہ وحفظ و امان از آفات و مکروہات و تواتر فتوحات صوری و معنوی برای آنجناب و خان عزیز تر از جان کہ با اینہمہ ملالتہا عروض مرض از خط ایشان معلوم شدہ و این خبر خیلی مشوش ساختہ مقید می باشم خدا اجابت کند از خوبی فیض اللہ خانصاحب چہ نگارم مناقب و محاسن تمام عالم در نسخہ وجود این نوجوان جمع ساختہ اند خدا ایشان باقصی مراتب دین و دنیا برساند از فقیر سلام واشتیاق فراوان فرمایند و با ولاد ایشان دعا و رفیقان شان نیز نواب ارشاد خان مغفور از ینجا و آخر صفر سفر کردہ در حدود مراد آباد بادشاہ را دریافتند و ہمراہ لشکر قصد دہلی کردند و سیزدہم ربیع آخر داخل شہر شدہ بعد توقف دو گھڑی آب سردی خوردند و سرد شدند و جان بحق سپردند و در حویلی قدیم بخاک آسودند و داغی بر دل گذاشتند کہ مرہمی ندارد و برادران و پسران ایشان بوطن مراجعت کردند ظفر علیخان در حضور ماندو سرداران بجستجوی تعلقات بحال ایشان داشتند در ہنگام ماتم و تشویش معاش یاران اینجا را فرصت وفاے وعدہ یعنی تحریر اشعار انتخابے وغیرہ کجاست دیگر تشریف فرمودن سید جیون صاحب کہ از طبقہ عالیہ اند براے صاحبان آن شہر فتوحست سلام نیاز فقیر رسانند و شیخ احمد دعا خوانند و با خدا مشغول باشند و میر مبین در سنین بجہد و جد تمام کار را تا کمالات نبوت رسانید و نسبت ارشادے یافتہ و دیروز اجازت ارشاد و خرقہ ہم یافت خدا برکت دہاد والسلام۔

مکتوب بست و ہفتم حامداً و مصلیاً و مسلماً حضرت میر صاحب مشفق من ہزاران سال سلامت باشی کہ بعد مرگ و نومیدی وصال بآب حیات نوید قدوم

قدوم برکات لزوم درین مرز و بوم این مردهٔ صدساله را زنده جاوید ساختی چه کنیم از ضعف پیری و کثرت
تعلیم طریقه که روزی صد کس را بل زیاده ازان توجه اتفاق می افتد قوی انقدر تحلیل رفته که طاقت
قیام در نماز فرض مانده است و بس واگرنه بمجرد استماع این خبر زندگی اثر بسر میدویدم انشاء الله تعالی
در ماه صفر اراده سنبهل دارم که از چندین سال هر سال اتفاق می افتد میر سهم داز ورود خود دران
حدود اطلاع میدهم یقین است که باحیای این مرده خواهند پرداخت و از یاد عهدهای قدیم حالتی
میگذرد و بر تنهای خود ترحمی می آید که در قالب تحریر نمی گنجد در نسخه مبارک نفحات الانس در ذکر استاد
ابو القاسم قشیری رضی الله تعالی عنه این دو بیت در نظر گذشته و درین ایام فقیر را از جا برده
بود مناسب حال دانسته می نگارد ع سقی الله وقتا کنت اخلو بوجهکم + وثغر الهوی فی روضة
الانس ضاحک + اقمنا زمانا والعیون قریرة + واصبحت یوما والجفون سوافک امید آنست
که در مراسلات و مخاطبات موافق رسم قدیم بلفظ مرزا صاحب اکتفا میکرده باشند و از احوال
برکات اشتمال و اراده شریف مطلع سازند والسلام **مکتوب بست هشتم** بمولوی ثناء الله سنبهلی ارسال اسعدکم الله معکم انما
گفتم شما در انجا رفته جای فقیر گرم سازید که در آن ضلع عالمی فهمیده و درویشی صاحب نسبت نیست
بخاطر جمع بکار خود ساعی و سرگرم باید بود و تشویش راه باطن خود راه نباید داد و اوقات در ایصال
منافع دینی ظاهرا و باطنا مصروف دارید که او سبحانه شما را دولتی داده است شکرش همین است
قال الجنید الشکر صرف النعمة فی مرضیات المنعم و هیچ عبادتی برابر این عمل
نمی تواند شد که صلاح است و نیابت نبوت است علی صاحبها الصلوة والسلام انشاء الله تعالی
زود است که ضیق بدل بوسعت می شود ع مشکلی نیست که آسان نشود + واگر از غیب چیزی
معین گردد بی مضایقه آنرا قبول باید کرد وجه معین بی طلب و سوال منافی توکل نیست اگر اعتماد
بران نباشد خصوصا درین زمانه باعث رفع تفرقه خاطر است و توکل صرف باعث بی جمعیتی است
و راس المال صوفیه همین جمعیت است انشاء الله او سبحانه جل شانه متبعان سنت نبویه
علیه الصلوة والتحیة و درویشان خانقاه مجددیه را ضایع نخواهد گذاشت خاطر جمع دارید و در
تعلیم طریقه و درس کتب مقید باشید و ختم خواجها رضی الله تعالی عنهم و ختم حضرت مجدد رضی الله عنه

هر روز بعد حلقهٔ صبح لازم گیرید و بجناب او امیدوار و از غیر او نومید باشید و از آشوب کفار مرهٹه اندیشه نکنید
انشاء الله تعالی دوستان را مضرتی نخواهد رسید و برای دفع بلیه ها در قرات سورهٔ لایلاف هر قدر توانید اکثار
نمائید و در فتح و نصرت لشکر اسلام بر کفار دعا و صرف همت واجب ست غافل نباشید اگرچه احوال
مسلمانان این قوم معلوم اما حق اسلام بر همه امور مقدم ست و ملا روزبهی را بعد سلام بگویید که دنیا
فانی ست و آخرت باقی اینقدر انصاف ضرورست که دو هم حصه اوقات شریف خود را صرف شغل آخرت
نمائید و اگر توفیق باشد دعا در باب رفاه و جمعیت صحت و عافیت نواب ارشاد خان بهادر ز اوقات
خاص واجب دانند اللهم اجعل خیر عمری آخره والسلام **مکتوب بست و نهم** محمد دانش بنگالی
از یاران شاه مراد الله جیو که یکنیم سال در خانقاه مانده بقدر استعداد فیض و برکت طریقه برداشته برای
چند روز رخصت گرفت ظاهرا اراده مراجعت باین طرف دارد بخدمت میر سد مورد الطاف خواهد شد هر چند
مرد ساده ست اما طالب خداست زیاده استقامت بر جادهٔ شریعت و طریقت روزی باد **مکتوب**
سی ام یاران قدیم که آمده بودند همه رفتند خصوصا میان محمد میر صاحب که باکثر وجوه از اکثر یاران طریقه ممتاز بودند
نوزدهم اینماه بمرض ذات الصدر رحلت نمودند و المی سخت بفقیر رسید چون انتقال ما هم نظر الی العمر الطبعی قریب است
تسلی شدیم و ایشان نه فرزندی گذاشتند نه خلیفه تربیت یاران ایشان و تدبیر علائق ایشان بگردن
فقیر افتاد از نوید افادات ایشان که ظاهرا و باطنا به بندگان خدا میر سد سرورها حاصل شد بارک الله فی
برکاتکم و آنچه در باب برخوردار ظفر علیخان نوشته اند واقعیست از اخلاق و مناقب و اخلاص و دیگر مراتب
هر چه می باید و دل میخواهد او همه دارد و همین خوبیهای او مرا شکار دام محبت کرده و گرنه من اراده را که با خود
کار نیست با دیگری چه کار خدا او را فتوحات صوری و معنوی ارزانی دارد او که مراد دنیا عزیز تر از کسی نیست
در واقع بجای مادر و پدر و بجای پرستار و نظر در حق او بهمین فقیرم داند و هم آداب ارادت و فرزندی و
غلامی و بندگی بتقدیم میرساند اما چیزی هست که من میدانم در حق برخوردار زیاده بر سابق التفات
باید کرد که جبر نقصان التفات فقیر که در حقیقت هیچ نیست تواند شد و آن برخوردار را بگویند که هر صباح
متوجه بفقیر شده بنشیند او را خود توجه دهند آنچه از رقت آن برخوردار نوشته اند خیلی الم و اذیت بدل رسانیده
میان غلام محمد خرابی باطن خود ظاهر نمود بقدر طاقت تعمیر آن نموده شد و می گفت که برای همین کار سفر

اختیار کردم خدا کند راست باشد فقیر یکبار بعیادت شاه ولی الله صاحب رفته و بدعای صرف همت در ازاله عوارض ایشان متوجه ست حافظ غلام رسول ملاقات کردند مرد بزرگ اند مولوی ظهور الله جیو سلام قبول نمایند والسّلام **مکتوب سی و یکم** خبر تمامی مسجد معلوم گردید حق تعالی اساس اسلام را قوی‌تر گرداند درین روزگار الحق قوی بدل راه یافته در ماه گذشته قلعه تهانیسر را کفار سکهه بغدر متصرف شدند وقتل و غارت و اسر در میان آمد مولوی قلندر بخش جیو سلمه به معه زن و فرزند غارت خورده بسلامت جانها بر آمدند طرفه حالی گذشت انا لله وانا الیه راجعون از غایت بی اسبابی دران نواح متوقف اند تا بما رسیده اند وازبی استطاعتی باآن خصوصیت امداد و اعانتی از ما بتقدیم نرسید خجالت علاوه این مصیبت گردید خدای تعالی تلافی فرماید امسال بنابر موانع حرکت بآن طرف موقوف ماند اول ضعف پیریست مع العوارض وعوارض دوم کم فتوحی سیوم تنهائی اندرون که کنیز و پرستاری نمانده وه کنیز از خانه رفتند و اصیلان هم از ارزانی غله دماغ خدمت ندارند وهم تاب نازک مزاجی مردم محل نمی آرند درین ایام پرستاری خانه بمناصفه ذمه فقیر و مستوره فقیر ست وطعام از خانه مولوی غلام یحیی جیو بهره ور خادم ایشان پخته می آید جنس از ینجا میرود وهمچنین شاه علی باوجود دو منکوحه وسه فرزند یک خادم ندارد و ناتوانی او علاوه آن الحمد لله علی نواله والصلوة علی رسوله محمد وآله انچه از تدبیرات و آدمیت برخوردار ظفر علی او صله الله تعالی الی ما تیمناه نوشته اند بجاست هنوز قدر او را نشناخته اند او جواهر پاره ایست که قیمت ندارد فقیر بے سبب گرفتار او نیستم خوبهای او را شناخته ام انشاء الله تعالی در کمالات اخروی و فتوحات دنیوی ترقیهای نمایان نصیب او ست از ضعف بصر رونق در تحریر نمانده وطاقت تحریر هم نه یاران بعد ازین از جواب خطوط معذور دارند بهمه دوستان مضمون عذر را رسانند که مرا معذور بدانند رمضان مبارک بخوبی گذشت ویاران باوطان رخصت شدند خدا ناصر و معین شما باد اگر بر جادهٔ شریعت و طریقت زندگانی خواهند کرد حق تعالی در هر دو جهان آبرو نگاه خواهد داشت در امور سلطنت تشفی نمانده خدا خیر کند نه طلبیدن برخوردار حفیظ الله و حافظ محمدی بجا واقع شد تسلی باید نمود والسّلام **مکتوب سی و دوم** بالعافیت ایم وشما بالتزام شریعت وشغل طریقت مقید باشید و بردم بخاکساری و بے نفسی معامله نمایید که کمال نفس و نیستی ست و هستی حقتعالی را مسلم ست وصحبت علما و فقرا را لازم گیرید و بر مکروهات زمانه صبر



گزینید که دنیا زندان مومنان ست و وعدهٔ راحت در آخرت ست بشرط سلامت ایمان و بر کرم و بخشش نعمتهای الهی شکر واجب دانید و به بدخلقی پیران را بدنام نباید ساخت و اگر کسی رجوع بطریقه نماید خدمت ماد باید کرد و از خدمتی نباید خواست مگر بغلبه محبت خود نماید مضائقه ندارد و هر جا باشید با خدا باشید و بر محبت پیران طریقت باشید میان محمد انوار الحال شکسته حال باز نزد ایشان میرسد حتی المقدور بدامات از این دریغ ندارید و معلوم ست که طالبان خدا در عالم کم اند اگر کسے بیاید نام خدا او را بیاموزند که اجر بسیار دارد۔

مکتوب سی و سوم از نوید دخول یاران در طریقه آلهیه سرور بهم رسید بارک الله فی کمالکم و تکمیلکم۔ بمولوی نعیم الله بهرایچی اعظم خلفاء حضرت ایشان ۱۲ انشاء الله تعالی کثرت مستفیدان و فتوحات هر دو جهان ارزانی خواهد شد خاطر جمع دارید و کتخدائی بنیت اتباع سنت مبارکست و در حق برخوردار میان محمد قاسم بدعا و توجه متقیدایم و معلوم شد که شما هم متقید اید انشاء الله تعالی اثر ظاهر میشود و تقصیر یکی از آن برخوردار واقع شده بود دران جرم او نبود معاف کردیم و نوشتیم باز چرا تردد در خاطر راه میدهد شما هم خاطر جمع سازید و در حق او بدعا و توجه سرگرم باشید و ضعف پیری و از فرزندان و کثرت یاران و تائید غیبی بقوت مستعاره در توجه دادن نیز روز افزون الحمد لله علی نواله و الصلوة علی رسوله محمد و آله شاه شفیع علیه الرحمة بدرد فتق وفات یافتند و در مقبره حضرت شاه ولی الله صاحب رحمة الله علیه مدفون شدند و شاه رحمت الله نیز در دهلی آمده بودند رفر رخصت یک منزل از ینجا رفته یکبار افتادند و مردند بعد تجهیز و تکفین در پهلوی میان محمد منیر مرحوم آسودند یاران حلقه آنجا سلامها خوانند و فقیر را از دعا و توجه غافل نشناسند و احوال یاران حلقه آنجا معه اسامی آنها نیز مینوشته باشند انتقال از وطن به بلده لکهنو بسیار بجا شد درین حکمتهاست حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره در رساله از رسائل میفرمایند که طالب را باید که خود را از چهار نوع فساد نگاهدارد یکی از صحبت طائفه که محرم نباشند یعنی در شیوه این شریک نباشند که صحبت غافل سخت زیان دارد که صحبة الفساق داء ودواءها مفارقتهم دوم از لقمه شبه سوم از بسیاری خوردن چهارم لقمه را بغفلت خوردن هر لقمه که سالک بغفلت خورد تخم معصیت شود و هر که بسیار خورد در طاعت گران شود و هر لقمه که باشبه خورد نور باطن وی بظلمت مبدل شود و هر که با غافل صحبت دارد و هم رنگ وی شود هر که درین سبق با تو شریک نیست او ترا محرم نیست هر چند که مردم بالغ باشد از رنج کشیدن چاره نبود پس باید که از کسی یا از چیزی که حجاب راه او شود دور باشد و گفته اند که در شریعت مرد وقتی بالغ شود که منی بطریق

شهوت از و زائل شود و در طریقت وقتی بالغ شود که وی از منی بر آید فقیر در شریعت آنست که او را چیزی
نبود و در طریقت فقیر کسی باشد که در باطن او یعنی در دل او غیر از خدای تعالی هیچ چیز نبود این فقر ست که
رسول صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بدو فخر کرده است الفقر فخری والسّلام **مکتوب سی و چهارم**
حال مردم این شهر از روزیکه نجف خان آمده است از شاه تا گدا تباه است و ذکر خلاص مجد الدوله بر زبان
خاص و عام است خدای تعالی زود بظهور آرد دیروز خط شما رسید و بسیار مشوش گردانید فقیر هم دعا میکند
و یاران حلقه و میان محمد مراد جیو تقید در باب حصول مقاصد شما کرده ایم امید قویست که باجابت رسد
و اثر بخشد خاطر جمع دارید که فقیر از طرف شما هرگز غافل نیست و هرگاه که با قاری خود روبرو شوید یا مقلب
القلوب والابصار سه بار اول و آخر درود یک بار خوانده بر هر دو کف دست دمیده بر روی خود گردانیده
رو برو میشده باشید و سوره لایلاف را یک صد بار با بسم اللہ هر روز بخوانید اول و آخر درود پنج بار به نیت
دفع شر اعدا هیچ ضرر بشما نخواهد رسید انشاء اللہ و چاقوی خوردتری که لعب اطفال ست رسید بطفلی داده شد
بعد ازین در هیچ باب برای ما فکر ارسال تحفه نخواهید نمود که از ناسازی آب و هوای آنجا هوش شما بجای
خود نمانده ست فقیر از همه ناامیدم میدانید اما امیدواران شما از شعور شما شکایت دارند درین مدت مدید سفر
دراز تحفه ها که باقر با فرستاده اید همه بدرنگ و بد قماش زر دادن و جنس بد خریدن از شما عجب ست و ملال
فقیر امثل مشت خاشاکی ست بر روی حدیا حالا اثر از و نمانده و معذرت که شما درین خط از حد گذرانیده اید
خیلی شست و شوی آن غبار نمود خاطر جمع دارید و رمضان مبارک بر سر رسیده یاران طریقه و حافظان
قرآن مجید این بار درینجا بسیار فراهم آمده انشاء اللہ تعالی این ماه مبارک را بجمعیت و برکات گذرانیده بعد
عید میرسم - والسّلام - **مکتوب سی و پنجم** خط شما که طومار ملال بود ملول گردانید - برادر من مکرر نوشته ام
که فقیر در دعای خیر شما تقصیری نمی کنم تاثیر موقوف بر وقت ست اینهمه ضعف و ناتوانی که همیشه در خطوط
شما مرقوم میگردد و مرا مشوش میسازد که نقصان شدید دارم سوره لایلاف که برای دفع شر به از دو نسخه نیست
و دعای حزب البحر همچنین بخوانند و مولوی نعیم اللہ صاحب و فقیر بدعا مقیدایم تا حال که از شر مردم محفوظ مانده اند
اثر همین سبب ست و بعد ازین هم متوقع حفظ و امان باشند جزئیات را نوشتن که فلانی با شما چنین سلوک
بد نمود و فلان چنان گرچه ضرور ست و تحریر جواب خطوط از ضعف نمی توانم نمود حالا بدوستان نوشته ام

متن برکه زبیدی
از یک جهت [illegible]
لطیفه قلب [illegible]
نفس اختیار کرده [illegible]
[illegible]
عالم امر [illegible] تا اصول [illegible]
دوائر [illegible]
حاصل [illegible]
[illegible]
[illegible]
نقصود [illegible]
الی المقام الستہ
مقامات مظہری
حاشیہ متعلقہ صفحہ ۴۶
[illegible]
[illegible]
برادران مؤمن [illegible]
[illegible]
علی الخصوص [illegible]
[illegible]

که امیدوار و منتظر جوابها نباشند که معذورم و مرده ام و مرا طاقت رفتن بمسجد جامع بروز جمعه نمانده است و بنجانه نمیروم قوت آن کجاست که متوجه بعلم الهی شوم و دریابم که در حق فلان کس چه مناسب ست شما اگر درین ایام حاضر میبودید حال مرا دریافته متصدع نمی شدید فردا پس فردا خبر رحلت فقیر خواهید شنید هر چه بخاطر شما برسد بعمل آرید اما اول استخاره که در حدیث است بکنید بعد هر چه پیش خواهد آمد در آن خیر است ضعف و ناتوانی از حد گذشته است و امراض متعدده مستولی شده نماز فرض ایستاده میخوانم و بس در حلقه هر دو وقت قریب صد کس حاضر میشوند حیرانم که قوت توجه از کجا می آید غذا بقدر چهار دام باقیست و رفتن تا بیت الخلا حکم سفر دارد و درین سال سقوط قوت بسیار شده مرا از جسد خود این توقع نبود و در خدمت مولوی نعیم الله صاحب بگوئید که خطوط طولانی ایشان رسید و مطالب معلوم گردید بیاران حلقه سلام ما رسانند و طاقت تحریر جواب نیست دعای خیر خاتمه نمایند و السلام

مکتوب سی و ششم

باعث تحریر این است که لاله برج لال نام جوانی از دوستان سفری که در حسن سلیقه متصدیگری و صحبت داری بزعم فقیر نظیر ندارد و عمده زاده و عمده روزگار بوده است درین ایام از وطن خود که اکبر آباد است بتلاش معاش درینجا وارد شده است منتظر بودیم که زود بیائید تا این نسخه صحیحه آدمیت را بآقای خود بر خوانیده احسان دست بسته در حق آقا که مرد فهمیده و دولت خواه با و رفیق شود و هم در حق خود که اینچنین زور بازوی شما باشد و هم در حق فقیر که مخلص مستعد کذائی بتقریب روزگار از ما دور تر نزد دیگر ده باشید و باید که پیش از رسیدن بتقریبات مستحسن خداوند نعمت خود را مشتاق او سازید و از نیعنی ما را اطلاع دهید تا مسرور باشیم معلوم شماست که ذکر کسی باین اهتمام با شما نکرده ایم و عادت بمبالغه نداریم الله تعالی خاطر شما را در همه امور دینی و دنیوی جمع دارد و صحبت های خاص ایام گذشته اکثر یاد می آید خدا باز میسر آرد و فقیر را از خود غافل ندانید هر روز هر وقت دل متوجه بشماست حاجت تاکید نوشتن نیست کس از جان خود غافل نمی باشد من شما را برابر جان دوست میدارم انشاء الله تعالی محظوظ و محفوظ خواهید بود و معامله با مردم محل خوب است خدا خاتمه بخیر کند و کوزه های پیرهای متهرا که از کهیر فرستاده بودند سر بمهر رسید نوزده دانه بر آمد بسیار بذائقه راست آمد خدای تعالی جزای خیر دهد و هر دو تهان سفید یکی لک دو دوسی تنک هر دو در عالم خود خوب اند فقیر حالا جامه کم قیمت استعمال میکند لیکن برعایت خاطر شما که سماجت بسیار نوشته اید و در صورت عدم قبول

از خاطر شما تشویش نخواهد رفت نگاه داشته ایم جا به وار سیر دیم سیر که برای مردم اندرون نوشته اید ضرورست
و در خانهٔ شما خیرست والسلام **مکتوب سی و هفتم** ظهور اثر توجه بر قلب مستوره شما در اوائل کہ مرقوم
بود معلوم شد بعد ازین اتفاق توجه نیفتاد که فقیر نسیان مفرط دارد کسی یاد نمی دہد بهر حال تخمی پاک در
خاک آن عفیفه کاشته ایم بروقت مقدر سر سبز خواهد شد باید که آن برخوردار بظاهر مقید بشرع و در باطن
مشغول بذکر طریقه باشد که فلاح دو جهان درین کار منحصرست و ایشان نیز باید که بذکر قلبی مقید باشند
والتزام شریعت و محبت مشائخ و دوام شغل باطن واجب انند و از صحبت مردم نااہل و اشغال نامناسب
احتراز لازم شناسند و خدمت علما و مشائخ متدین و متشرع غنیمت شمرند و انچه از قصد خود و مردم خانه
بجانب شاہجهان آباد نوشته اند بشرط امن مبارک هست و تا رسیدن شما فقیر انشاء الله تعالیٰ بعد نماز
یکدو گهڑی روز بر آمده پیش از حلقه یا بعد آن بجانب مستوره شما متوجه خواهد شد باید که هر روز منتظر و
متوقع فیض رو باینطرف کرده بعد نماز صبح بنشینید که محبت این عفیفه که فرزند ماست در دل فقیر تاثیر
کرده ہست و استعداد خوب دارد هر گاه توجه میشود ترقی معلوم میگردد و الله تعالیٰ هر جا که دارد محفوظ و
محظوظ دارد اخلاص شما برمن ثابت ست و داغ واقعه مولوی غلام یحییٰ مرہم ندارد والسلام -
مکتوب سی و هشتم فقیر در معامله معلوم کردم که والدهٔ شما در باطن ناخوش اند ناخوشی والده
موجب خسارت دنیا و آخرت ست خصوصاً والدهٔ مشفقه انیمعنی را استفسار نموده اگر اصلی داشته
باشد کفارت و مکافات بعمل آرند الله تعالیٰ عواقب امور شان مقرون بخیر گرداند و از دعا غافل نام
اما ملاقاتها موقوف بروقت مقدرست و عمر اخیرست اگر در زندگی میسر نشد انشاء الله تعالیٰ بشرط سلامت
ایمان در بهشت برخوردهای خاطر خواه خواهیم کرد بدعای خیر خاتمه یاد دارند و باوجود بے سامانی در فصل
برشکال بر آمدن شما برای تفحص احوال فرزند مفقود الخبر غیر از رنج فائده ندارد بامید رحمت الٰهی منتظر
باید بود اگر عمر ایشان باقیست دیر یا شتاب می آیند - والسلام - **مکتوب سی و نهم** او سبحانه جل شانه
مهربان صاحب ما را از مکروهات دارین محفوظ و از مرغوبات کونین محظوظ دارد و اخلاق کریمهٔ ایشان
بر فقیر افسونی دمیده ہست که دل از استیلای شوق بجان رسیده ے کردی نگهی سویم حیران تو
گردیدم ؞ ای کاش نمیدیدی ای کاش نمیدیدم ؞ مشکل اینکه طرفین را موانع حرکت بسیارست

ازان طرف شغل ملک داری وازین سو غلبه ناتوانی و نزاری خدا بداد دلها برسد تا برخوردی میسر شود اگر
رسم مراسلات که نیمه ملاقات ست مسلوک باشد غنیمت ست زیاده عمر و مزه عمر ارزانی باد **مکتوب**
چهلم بجذب قسمت و جاذبه احباب فقیر از دهلی بسنبهل رسید و امروهه و مرادآباد و راه هم دید تا بانتخاب وارد
که رخت اقامت در کجا اندازد و متعلقان را طلبیده نگاه دارد که از تشویشات هرروزه دهلی تنگ آمده ام
و دهلی و شاهجهانپور خود دیدست آخر اینجا رسیدم مردم سنبهل و مرادآباد و امروهه که سه بلاد سماجت نمودند
که اینجا باید بود جاذبه و حقوق نواب ارشاد خان بهادر سلمه ربه نگذاشت که قصد جای دیگر کنم و طالبان
طریقه نیز درین شهر بسیار اند عزم اقامت نموده آدم برای طلب متعلقان فرستادم آنها عذرهای مسموع
نوشتند ناچار بمراجعت دهلی اتفاق افتاد ع می باقی ماهتاب باقی * مارا بتو صد حساب باقی *
وقت کشف کروب قریب است حزب البحر خود پیش ایشان خواهد بود اجازت ست برای حل مشکلات
بخوانند و طور خواندن آن حضرت میر سلمان صاحب سند کنند اگر این دعا آنجا نباشد بنویسند که از نوشته
مع طور دعوت آن ارسال دارم و شعر مناسب حال از محمد قلی سلیم آمد ع منصوبه وصال میسر نشد دریغ
* شطرنج عشقبازی ما خانگیانه ماند * والسلام **مکتوب چهل و یکم** الحمد لله علی نواله او سبحانه
تعالی شما را از مهلکه بسلامت آورد توسل بپادشاه حال که نمودند مآل آن خوب نیست و احوال این
دنیاداران ما کور باطنان را کی مفصل معلوم میشود اگر شود تحریر آن موجب فسادست اینقدر هم برعایت
خاطر شما گاه می نویسیم و خوبی میان عظیم الدین زیاده از انست که نوشته آید بقطع نظر از رسم طریقه فقیر او را
شناخته آشنا گرفته ام که مرد لیست مردانه در هر میدان معامله دینی باشد یا دنیاوی خدا او را زنده دارد
و بمقصودش برساند پس آمدن ما دران حدود اگرچه برای ترویج طریقه است که طالبان دین شهر ویران
نمانده و آنجا بسیار اند و مهماندار و غمگسار شمائید اگر شما در آنجا نباشید وحشت خواهم کرد و هرچند فرزندان
و رفقای شما خدمت مینمایند لیکن شما بدیل و نظیر ندارید که کسی قائم مقام شما تواند شد فتوح حکم عنقا
دارد درین شهر قرض حکم کیمیا بهرحال هرچه تقاضای وقت کنند زود بعمل باید آورد یا اطلاع زود باید داد
که خارخار سیر و سفر از سینه بدر کرده شود و دلجوئی حضرت مولوی ثناء الله صاحب که یادگار فقیر اند ضرور
دانید والسلام **مکتوب چهل و دوم** جان من سلامت باشی درین مدت مفارقت دو رقعه شما

رسید و حرز جان گردید و روح تازه در تن ناتوان دمید بهر حال باهمه بد معاملگی با فقیر بالآن همه حقوق و
خصوصیت و تغیر دادن شما با فقیر در اوضاع قدیم که بیان آن طول دارد مناسب حال فقیر غیر از وفا و عقود دعا هیچ نیست
باید دید که انتظار با ما چه میکنند شما را بخدا سپردیم و ما را بخدا سپارید و از احوال سفر نجیب آباد و حال یاران سنبهل
و اخوان و اخوه و اعمام و والدات و صاحبان انصاری و حال حضرت مولوی صاحب از اسباب معیشت ایشان
بنویسید و هر صبح بعد نماز متوجه بفقیر بنشینید بے ناغه توجه میدهم از کسی توجه نگیرید و اطاعت والدین واجب دانید
و کیفیت معامله با بزرگان و حال معیشت خود بنگارید و اشتیاق از شرط صفائی دل مخفی نیست و خدا حافظ دین و
دنیای شماست زیاده عمر و مزه عمر باد۔ **مکتوب چهل و سوم** مخدوما فقیر را پیش از مرده تصور باید نمود
و مرده بر سلام سبقت نمی تواند کرد مگر موافق خبر صحیح جواب سلام تواند داد و بشنوند یا نه اکنون که رسم مراسلات
تازه کرده اند فقیر نیز خود را در ادای رسم دوستی ها مقصر نخواهد داشت و حقوق صحبتها فرو نخواهد گذاشت و این بی سواد
دبستان تحقیق استعداد تصنیف کتاب ندارد بعض مسائل شریعت و طریقت بطریق جواب که احباب سوال
کرده اند بطور مکاتیب مرقوم شده عزیزان آنها را فراهم آورده اند بعض اجزای آن متعاقب مرسل میشود
خدا کند بقبول رسد و هنر بر علی خان صاحب که بجای برادر و فرزند فقیر و از خاندان عمده و باوصاف حمیده
متحلی اند بتقریبی قصد بیلی بهیت نموده اند معرفتی با مردم آن بلده ندارند بوسیلهٔ رقعه فقیر اگر بخدمت برسند
مورد مراحم خواهند شد و اشفاق و عنایتی که با ایشان مبذول خواهد شد بعینه عائد بفقیر خواهد گشت ملاقات
که نظر باسباب خیلی متعذر می نماید خدا آسان فرماید ع وللرحمن الطاف خفیه ۔ مستفیدان مجلس شریف
سلام قبول نمایند **مکتوب چهل و چهارم** باعث تحریر آنکه ظفر علی خان سلمه ربه خلف نواب اعتقاد الدوله
ارشاد خان بهادر نبیرهٔ نواب امین الدوله مغفور ست از اولاد امجاد حضرت شیخ الاسلام عبد الله انصاری
رضی الله تعالی عنه و تربیت ظاهری و باطنی از فقیر یافته نسخه سراپای او صورةً و معنیً بصحت رسیده
موافق وعدهٔ حافظ رحمت خان صاحب که در بسولی در مجلس کتخدائی صبیه دوندیخان در باب فاقت
و روزگار این خان برخوردار داده بودند قصد بیلی بهیت کرده بنابرین بخدمت تصدیع میدهم که بحق
دوستی های قدیم و التفاتی که بر فقیر مبذول ست شفقتی که لائق بزرگیهای آن مهربان باشد در حق این
جگر گوشه که مرا عزیز تر از جان ست بذل فرمایند و اگر احتیاجی بکلمة الخیر باشد مرتبه خودداری منظور نداشته

بطور سی بقر مایند که مستمع متاثر گردد و گرنه خود را معذور دارند که سپارشهای سرسری فائده ندارد تنها عنایت
ایشان کافی ست و فقیر را در دو دربیلی بهیست گاهی بخیال نگذشته بتقریب بودن این نور چشم دران محروسه
احتمال صورت این معنی قوی ست والسّلام **مکتوب چهل و پنجم** اشتیاق شفقت ما بحال شما همان ست که
بود خاطر جمع دارید میر اسد الله صاحب پیرزاده ما و شما و عیالمند و بے معاش دران شهر واقع شده اند بشرط
مقدور و استطاعت و توفیق خدمت ایشان غنیمت دانید الله تعالی شما را بر اعادی منصور و بر احبا مسرور دارد
و نیاز شما رسید و بوقت رسید فاتحه آباد خدا قبول کند و از ارسال رقائم که حکم نصف الملاقات دارد دریغ ننمایند
و هر جا که باشید با خدا باشید ضعف مستعلی ست خدا خاتمه بخیر کند والسّلام **مکتوب چهل و ششم**
الحمد لله حمداً کثیراً امید قوی ست که او سبحانه جل شانه صاحبان و دوستان ما را مع جمیع ساکنان آن شهر
محفوظ از آفات دارد تلاوت سوره لایلاف صبح و شام لازم گیرند همه دوستان و متوسلان را بفرمایند
و از آشوب و هنگامه که درین حدود بسبب غلبه افواج جنوبی و فرار قوم رهیله واقع شده و قصبات و دیهات
بتاراج رفته چه نویسد مفصل از خطوط عزیزان معلوم خواهد شد الحمد لله که از اولیای خان صاحب ازین مهلکه نجات
یافته تا اینجا رسیده اند انشاء الله تعالی بوطن و بخدمت نیز میرسند و التفات نامه رسید و ممنون گردانید و از
اخبار صاحبان آنجا اطمینان بهم رسید الله تعالی همه را سلامت دارد و سرداران انجمد و دار توفیق نیک کرامت
فرماید و اشتیاق از وصل صفا منزل خود دریابند و خبر جانکاه واقعه حضرت مولوی غلام یحیی صاحب رسیده
آتش زد و زهره را آب گردانیده انا لله و انا الیه راجعون و سرمایه تسلی این ست که فردا ما هم میرویم والسّلام
مکتوب چهل و هفتم صاحب من برخوردار عزیز الله معه والده خود در قید فرنگ ست و آرزومند این
وصلت و عبید خان حرف کسی را گوش نمیکند و درمیان فقیر و آن عزیزه ربطی نمانده و از مدتی بجانب جاداد
خود رفته اثری و خبری ازو از نیجا نیست فقیر در تدبیر آوردن و طلبیدن والده آن برخوردار بدهلی معذورست
مگر بدو حاصل این شکل شود و وازده حاد دریغ نخواهم نمود و آن مستوره در مصیبتی مبتلاست که تحریر راست نمی آید
اگر باختیار خود می بود برآورده تا شما میرسانید - والسّلام - **مکتوب چهل و هشتم** معلوم ست
که برادر بدستخط خود خط نمی نویسند بنویسنده که مینویسید بگویند که لقب مبتذل حقائق و معارف آگاه موقوف
دارد که در خصوصیت ما و شما این نقط گنجایش ندارد و سلیقه تحریر مردم آنجا معلوم تکلف بیجا را دخل ندهند

بعد ازین بانیطور نبویسند که از میر اجنبی میرزا جانجانان مطالعه نمایند پس مطلب نبویسند باعث تحریر آنکه میر بہو صاحب از فرزندان خواجه احرار قدس الله سره هم پیرزاده فقیر و هم قرابت با فقیر دارند و مر بجای فرزند اند همیشه بجمعیت بوده اند از گردش روزگار قصد پورب کرده اند بخدمت خواهند رسید ورود ایشان را غنیمت دانسته بقدر مقدور در تلاش روزگار و معاش ایشان توجه خواهند نمود. والسلام

مکتوب چهل و نهم

یاران طریقه را الله تعالی در یاد خود مشغول و در بیان نعت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مستغرق دارد حامل رقیمه محمد شاه از یاران حلقه است و کسب کمال کرده اگرچه بظاهر از علم و فضل خالیست اما از انوار طریقه باطن او معمور است و با وجود عیالمندی وجه معیشتی ندارد میخواهد که درین حدود اقامت نماید اگر وجه معاش قلیلی که دران مقدار زندگانی مع علائق تواند کرد از سرکار دنیاداران این مملکت بسعی شما میسر آید هم موجب اجر عظیم و هم سبب رضامندی درویشانست و خدمت وسعی وظیفه معاش صاحبزاده عالی قدر میان مرید حسین صاحب فرزند حضرت مجدد الف ثانی حضرت شیخ احمد نقشبندی سرهندی رضی الله تعالی عنه که با علائق بسیار علاقه روزگار و وجه معیشتی ندارند و سه متعلقان در شاهجهانپور تشریف میباشند موجب خوشنودی پیران است و تا رسیدن فقیر یاران طریقه که در پیلی بهیت اند بخدمت مولوی عبد الرزاق که بظاهر و باطن لیاقت ارشاد و تعلیم طریقه دارند رجوع نمایند و صحبت ایشان را غنیمت دانند عزیزان دیگر که از فقیر استفاده کرده اند و اجازت یافته صحبت آنها هم خالی از فائده نیست اما مشیخت را مصالح بسیار درکار است و اگر فقیر در حق شخصی سپارشی نبویسید بقدر طاقت سعی دران امر می نموده باشند که برای شما مفید خواهد شد و تاثیر از تقدیر است والسلام.

مکتوب پنجاهم

کاری غیر از ترویج شریعت و طریقت از زندگی مقصود نیست برادران طریقه پیش فقیر از برادران نسبتی عزیزاند حق تعالی ما و شما را بر اتباع سنت نبویه علیه الصلوة والتحیة استقامت روزی کند باعث تحریر آنکه از ظلم و ستم کافران سکهه خذلهم الله تعالی بلده متبرکه سرهند ویران شد و مزارات حضرات علیهم الرضوان شهادت رسید و صاحبزاده ها آواره هر شهر و دیار شدند جماعة قصد آن طرفها کرده اند خصوصاً حضرت میر اسد الله صاحب که با فقیر خصوصیت بسیار دارند تشریف می آرند اگرچه احوال آن ملک و مردم آنجا مخفی نیست لیکن بضرورت مرقوم میگردد که اهل طریقه را بقدر مقدور بدست و زبان در خدمت ایشان مقصر نمی باید بود خصوصاً درینوقت که صدمه غارت و جلاء وطن باین بزرگان

رسیده است زیاده زیاده است والسلام **مکتوب پنجاه و یکم** میان محمد اکبر از یاران طریقه بتقریبی آنجا
میرسند تا نصف دائرۂ امکان رسیده اند اگر التماس توجه از شما بکنند البته توجه بدهند و در امور مرجوعه دنیوی
ایشان نیز سعی نمایند و از کلمة الخیر تا مقدور دریغ نفرمایند و دعای حسن خاتمه در حق فقیر لازم دانند که وقت
رحلت نزدیک رسیده عمر از هشتاد تجاوز نموده و توقع ملاقات نیست که مرا طاقت سیر و سفر نمانده و شما را فرصت
نه والسلام **مکتوب پنجاه و دوم** فقیر از سیر امروهه و مرادآباد فارغ شده است و قصد تماشای شاهجهانپور
دارد ان شاء الله تعالی عنقریب میرسد دو سه مقام در بریلی کرده روانه پیشتر میشود و پنج و شش مقام در
شاهجهانپور نموده مراجعت سنبهل مینماید بعد از ان بدهلی میرود و باوجود ضعف پیری این حرکت عنیف
را بر خود پسندیدن بنا بر اغراض صحیحه اخرویه است که خدا امیدانند اشتیاق بقدر اشتیاق صاحبان ست از
عزیزان مشتاق هر که در بریلی باشد او را اطلاع انیمعنی باید داد که فقیر را بعد ورود آنجا باعزه خبر کردن مقدوم
نیست که از مساکن احباب واقف نه مبادا که ملاقات میسر نگردد والسلام **مکتوب پنجاه و سوم**
حال مردم اینجد و دتباه ست خدا رحمی برامت محمدیه فرماید علی صاحبها الصلوة والسلام باعث تحریر انست
که حضرت میر مسلمان صاحب بارک الله فی برکاتهم باهمه ناتوانی و بی سامانی تجریک همت قوی قصد
سفر حج باجماعه فقرا فرموده اند اگر عبور ایشان دران حدود واقع شود و بصاحب اطلاع رسد استدراک
دولت ملاقات سراپا برکات این بزرگ را البته دریابند و خود را از خدمت هیچ چه معذور ندارند که ذات
شریف ایشان جامع کمالات ظاهری و باطنی ست و کسب مقامات از حضرت سید السادات پیر فقیر
و تتمیم سلوک از جناب شیخ الشیوخ مرشد فقیر نموده اند و ازین مضمون بخدمت نواب صاحب یعنی
قاسم علی خان اوصلهم الله تعالی الی غایة ما تیمناه اطلاع باید کرد بلکه رقعه فقیر از نظر باید گزرانید که تحریر
علیحده درین باب درچنین وقت مناسب ننمود والسلام **مکتوب پنجاه و چهارم** انچه از عالم تدبیر
معاش نوشته اند بجاست اما فقیر را طاقت حرکت و دماغ سیر و سیاحت هرگز نمانده برای پرداخت یاران
طریقه که از اطراف هجوم کرده اند آمده ام بعد دو ماه بدهلی میروم که متعلقان در انجا هستند و از هر طرف
فتنه قصد دهلی میکنند با این همه دنیاداران این حدود با فقیر معرفتی ندارند عقیدت معلوم شما یاد ندارید
که روز ملاقات این قصه را با شما مفصل گفته ام که خانه سامان و بخشی یعنی فتح خان و سردار خان را در تمام عمر

خود گاهی ندیده ام دو ندیخان را که اراده ملاقات فقیر داشت منع کردم که نیاید و حافظ رحمت خان که پیش فقیر
حاضر شده بود صحبت او با فقیر نادرست افتاد و پسران علی محمد خان را نمی شناسم ربط کجا سپارش معلوم
و میدانم که شما درین دیار بیگانه و بی معاش و عیالمند واقع شده اید بقطع نظر از حقوق آشنائی سعی در حق
چنین شخصی عبادت ست اما حقیقت این ست انچه نوشته ام و دنیاداران تعلق سنبهل بحال خود ها
درمانده اند و گرنه این خانه خانه شما بود والسلام **مکتوب پنجاه و پنجم** از خبر جانگداز رحلت میر سلمان
صاحب چه نویسیم که بر من گذشت ؎ یار رفت و ما چو نقش پا بخاک افتاده ایم * سایه میگردید
کاش این نارسا افتادگی * الحمد لله ما هم بر سر راهیم و خبر فوت مغفوره مرحومه مغلانی بیگم از خط میر
و میر محمد معین ... صاحب سلمه الله تعالی پیش ازین دل را داغ و جان را بی دماغ کرده بود و اندیشه
ملالت بیگم جان صاحب زهره آب میکند بهرحال همه مصیبتها میگذرد و ما هم خواهیم گذشت نفسی که
در یاد خدا میگذرد غنیمت ست از نوید بحالی انچه از طرف سردار خان بخشی برای خرچ صوفیان خانقاه شریف
وا از روزی چند در توقف افتاده بود مسرت حاصل شد که درین آخر زمان توکل صرف باعث بی جمعیتی
میشود و راس المال صوفیه همین جمعیت ست و ناسازی و بی وفائی یاران زمانه محل شکایت نیست
ماده بی تشویشی قطع امید ست عدم و وجود احباب را یکی باید دانست و انچه در خدمت احباب سے
بتقدیم میرسد اجر آن از جناب حضرت حق سبحانه باید طلبید و کیفیت واقعه میر سلمان صاحب که بچه عارضه
رحلت نمودند و در کجا آسودند بنویسید چند نفس که باقی ست حق تعالی در رضای خود بگذراند و داغ رحلت
باقی ماندها بدل در دمنزل رساند و فتوحات باطنی روز افزون ست درین بقعه هم قریب صد کس را
صبح و شام توجه میشود شما را بلکه همه را خدا کافی ست و رزق و فتوح موقوف بر آبادی ملک نیست خاطر جمع
دارید که خدا کارساز ست و درین مملکت خیر نیست منتظر لطیفه غیبی باشید خدای تعالی شما را معزز و غنی
خواهد داشت و اگر حرکتی واقع شود باقتضای وقت و حال بعد استخاره مسنونه هر طرف که میسر شود باید رفت
و باید که طرفین از دعای خیر همدیگر غافل نباشند میر محمد از چندروز انجا آمده التزام حضور حلقه کرده فتح
باب فیض او خوب نمی شود و معلوم شده که آن برادر از وزیر بار مانده برای عذر تقصیر بوثیقه رقعه فقیر
میرسد معاف فرمائید که عفو کار کریمان ست و زود رخصت نمائید که عزم سفر دارد و نواب رشاد خان

مغفور رحلت نمودند و آدمیت را بخاک بردند خدا بیامرزد و تنهائی ما را تماشا باید کرد و آنچه ما را جان و دل مے
سوخت در دہجر بود و آخر از ناسازی طالع با آن ہم ساختیم - **مکتوب پنجاه و ششم** فقیر مع همراه
متعلقان بعافیت ست و بدعای دوستان مشغول اما اجابت دعا در گرو وقت ست کار شما را خدا بخاطر خواه
می سازد که از مدتی رنج می کشید ان مع العسر یسرا و عواقب امور شما بخیر میگرداند خاطر جمع باد ضعف در
مرتبه ایست که حلقه در حالت اضطجاع اتفاق می افتد اگر چه حظی از زندگی نمانده اما حیات صوفی غنیمت ست هم
از بهر وجود او و هم از برای دیگران و مردم محل شما را بقاعدهٔ طفره تا ولایت کبری خدا تعالی رسانیده طرفه
عفیفه خوش استعدادی ست و در عالم عقیدت و اخلاص پیش رو مردان ست میر کهو تا مبادی کمالات
نبوت رسیده اند و میان جگن قریب تمامی دائره امکان و میر مبین خود شیخ مقرری ست و حلقه درین ایام
صبح و شام خوب میشود و مردم خوش استعداد فراهم آمده اند حق تعالی فرصت دهد که بسیر سلوک اصطلاحی
بتمامی رسانند جای شما خالی ست درین آخر عمر هجوم فیض و برکات بمرتبه ایست که در تحریر نمی آید الحمد لله
علی نواله والصلوة علی رسوله و آله از اشتیاق دیدن برخوردار این کامیاب نشاتین فرزند ارجمند میر
عبد العلی آنچه نویسم کم ست خدا او را بمقاصد اقصی در دین و دنیا رساناد و از فرط محبت او خجالت میکشم ادای
حقوق اخلاص او از ما نمی آید خدا کند که با لشکر پادشاهی وارد شهر شود که بعد ازین ما از خود جدا نکنیم قد لعل
میداند آداب آدمیت که از شما بظهور میرسد دیگری را شریک شما کردن ظلمی ست نمایان حق تعالی نسخه وجود
شما را ازین هم صحیح تر گرداند و فقیر امروز که دهم شوال ست بتقریب تعزیت حضرت خانصاحب یعنی والد
بزرگوار شما که جامع هزاران مناقب بودند و از انتقال ازین عالم داغی بیادگار گذاشتند در آنوله حاضر ام
و بعد توقف سه شبانه روز فردا مراجعت بسنبهل خواهم نمود تحریر عبارت عزا پرسی خالی از تکلف نیست که ما
و ایشان بعلاقهٔ هم عمری در وقت قدوم باین خاکدان بتقدیم و تاخیر چند قدم همسفر بودیم حالانکه وقت
رجوع بوطن اصلی ست نیز بفاصله چند نفس هم قافله ایم س امروز گر از رفته حریفان خبری نیست +
فرداست درین بزم ز ما هم اثری نیست - والسلام - **مکتوب پنجاه و هفتم** عمر آخر ست و ضعف
پیری از حد زیاده خدا خاتمه بخیر گرداند توقع ملاقاتها ضعیف ست اما از قوت الهی امید قوی ست و هم
درین ماه خط آن فرزند معه یک مجلد کتاب که مرا از جان عزیز ست رسید خدای تعالی جزای خیر دهد و واقعه

میر محمد مکین خانصاحب مرحوم پیشتر شنیده بودم خدا هر سه برادران را بیامرزد داغهای پی در پی بر دل یادگار
گذاشتند و رفتند اولاد آنها را خدا توفیق نیک دهد و محمد امین بسیار یاد می آید و در حق مستوره میر علی اصغر خداش
بیامرزد ختمها گذرانیده خواهد شد باید که باقی عمر را در یاد الهی صرف نمایند که اعتماد بر حیات نیست و فقیر سه توابع
بالکمال ضعف و ناتوانی زنده هست و هنوز قریب صد کس را هر دو وقت توجه میسر می آید و ما توفیقی الا بالله
والسلام **مکتوب پنجاه و هشتم** ذوق سخن از یاد رفته بعد عمری غزل تازه بر زبان رفت دو سه
بیتی مرقوم شد باین فرصت چه حظ باشد ز سیر گلستان ما را * که رفتن لازم افتادست چون آب
روان ما را * قفس وانیم و بس راه چمن از ما چه می پرسی * که پیش از بال و پر برداشتند از آشیان ما را *
نفس تا یکشم از سینه صد جا بگسلد تارش * چه زار و ناتوان کردست آن موی میان ما را * والسلام
مکتوب پنجاه و نهم الله تعالی بی عرض حاجت امور سرکار بسر انجام رساند میدهد یزدان
مراد متقی * آنچه از تحریر فقیر بجانب نواب مذکور مرقوم شده بود این حرکت باین ربط ضعیف غیر مفید دانسته
اقدام نمود معاف فرمایند چرا که آن بزرگ خریدار جنس درویشی ما نیست رجوع او بطریقه دیگر ست و
اخلاص او به بزرگان دیگر یک ایمای آنها به از صد دفتر فقیر ست و آن بزرگان را بخدمت آن مهربان هم
معرفتی ست و آنچه از تائیدات مقالات حضرات از آن مهربان بتقدیم میرسد اجر غزا و جهاد دارد تقبل
الله منکم و جزاکم خیر الجزاء والسلام **مکتوب شصتم** ایام بکام صاحبان باد
این هیچکاره از بس تنهائی و گمنامی که خوش دارد خود را بیاد صاحبان نمیدهد چنانچه باین روابط قدیم گاهی
تکلیف امری یا ایمای ملاقاتی یا اظهار اشتیاقی بخدمت گرامی نکرده مگر امروز بعضی فقیر زادها دام هر چند
کمالاتی ندارند خالی از آدمیت نیستند اما باقتضای زمانه پریشان روزگار واقع شده اند خصوصاً یکی از آنها
بحالت اضطرار گرفتار ست تفصیل احوال آنها بتوسط صاحب عزیز تر از جان ارشاد خان بهادر بعرض خواهد
رسید فردا این برخوردار را که تمنای جاگیر سرکار بسیار در سر دارد بخدمت خواهم فرستاد اگر تقدیر مساعدت
باین تدبیر خواهد فرمود یقین ست که دستخط مناسب بلاتوقف خواهند نمود و گرنه نه سماجتی در میان ست
و نه شکایتی یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید اینقدر هست که رفاقت این نوجوان که باعث
امداد و اعانت درویشان ست تعویذ بازوی فتح و نصرت خواهند فهمید والسلام ـ

مکتوب شصت و یکم امرای این جهان را باید که با سلاطین آنجهان یعنی فقرا با ادب باشند
خصوصاً در اوقات استمداد و استعانت که دل فقرا ملتفت گردد و در چنین اوقات بی پروائی کردن و تحریر مطالب
بعهده بی ادبان گذاشتن ضرر دارد اگر حسن ظنی در میانست ادب واجب ست و اگر نیست رجوع و انابت
چه ضرورست باندیشه همین امور اختلاط و رسم مراسلات ترک نموده ایم و دعا گفته ایم ع ز خلق گنده
دماغی چگونه بردارم * باین دماغ که از بوی گل زکام کند * و میدانند که فقیر به بشارت و استخاره مناسبتی
ندارم اما تفاؤل امر مسنون ست اگرچه از مصحف مجید فال زدن در حدیث شریف نیامده اما ممنوع هم نیست
اگر کسی زند مضائقه ندارد و اشعار آبدار سرکار از نظر گذشت درست و بامزه است و فارسی بهتر از هندی
حاجت اصلاح نداشت محمد باقر چاکر مخلص قدیمی صمیمی سرکار بنابر عذرهای مسموع دور و مهجور از خدمت ست
اما در کفارت آن تقصیر اضطراری همیشه در خدمت فقرا حاضر بوده برای دوام عمر و دولت ایشان بوکالت
ملتمس بدعا و توجه میباشد والسلام - **مکتوب شصت و دوم** معلوم کرده ام که بعض از کلانان
آنجا با ایشان موافق اند و بعض نه یعنی ظهور امر معهود ست بضرورت آنها را استمالت ساخته بازی را از پیش
باید برد و با حریفان رنگ مصالحه ریخته نقش مراد بدست باید آورد و مطالب عمده که بدستخط رسیده در اخفای
آن باید کوشید ورنه بر حوصله مخالفان گران خواهد آمد و از سبک سری عرق حسد آنها خواهد جنبید و تخلل در بنای
تدبیر راه خواهد یافت و فقیر برخلاف طبع و وضع مکرر نوشتم که از رشته تدبیر خود آگاه سازند تا بناهای مفید
و قوی گذاشته شود و احتیاطی بمحل را کار فرمودند و اخفا نمودند ع مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز
* ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست * اسد یار خان که نصری ایشانست اگر بحرکت اضطراری روزی
چند از خدمت جدا شده حقوق دیرینه او فراموش کردن و بیک جرمی که هزار عذر داشته باشد انتقام بعقوبت
بی التفاتی کشیدن دور از شان کریمانست بلکه بعید از انصاف و مرادوستی سرکار برین آورد که دو سه حرفی
درینباب رقم کردم اگر تقویت بنای دولت و اساس نیکنامی منظور ست همراه جواب این خط بنام خان
مسطور عنایت نامه مشتمل بر حسن طلب مرسل شود زیاده توفیق مهربانی رفیق باد والسلام **مکتوب
شصت و سوم** میر مبین خانصاحب خلف رشید سید حشمت خانصاحب که نسخه وجود ایشان
بصحت اصول و فروع رسیده ست و رساله استعداد شان باتمام و اکمال انجامیده باقتضای بشریت

له این مکتوب بنام خان خانان خلف نواب قمرالدین خان وزیرست ۱۲

له [illegible] ۱۲

ع نوشتن [illegible] دیده شده ۱۲

که اهل کمال را هم ازان گزیر نیست خصوصاً ارباب عیال را باهمه ناتوانی و بی سامانی حرکتی کرده اند و نظر بر
حقوق خصوصیت قدیم رو بخدمت ایشان آورده یقین ست که بملاحظه مراتب عنایات موروثی و مطالعه
حیثیات شخصی در علم ترمیم و تعمیر دل شکسته و جزای آنکه بهیچ سو التفات نکرده احرام آن سدهٔ علیه بسته اند هم
باکرام و احترام و هم بنعیم و انعام دریغ نخواهد رفت و این آثار اگرچه از راه قدردانی که لازم بزرگی ست بظهور خواهد
رسید فقیر را هم باین عمل زر خواهند خرید و در باب خانصاحب مشفق مهربان والد بزرگوار این نوجوان نوشتن
فضولی ست ظاهراً مفصل احوال این خاندان عالیشان بسمع ملازمان نرسیده ورنه باین روابط قدیم بندگی
و خداوندی این همه بے پروائی نمیشد اگرچه درین ایام حال ملازمان سرکار هم معلوم ست والسلام۔
مکتوب شصت و چهارم مخدوم زادهٔ کمالات دستگاه میان احسان الله احمدی را رخصت
کردیم که بارعایت اداب رفاقت بودن در خدمت ارباب نسبت موجب جلب فتوحات و دفع مضرات
دانند یا ندانند باید که بامخصوصان ماچه در امر معاش وچه التفات زبانی توجه احسن مرعی داشته باشند که همین
باعث خوشنودی فقیرست و رضای این قوم سبب ترقی در دین و دنیا بشرط حسن ظن و صدق عقیدت ست
یقین ست که میر مبین خان که بعلاقهٔ محبت و هم بملاحظهٔ کمال نسبت طریقه ما اعز از جان ست شمول
الطاف خاص خواهد بود معلوم نیست که قدر میرزا محمد علی بیگ معلوم ملازمان شده است یا نه و میر شرف الدین
که بجان مخلص ایشانست و مرا عزیزتر از جان و در صفات شریف از حیا و وفاداری و از صدق و صفا و حسن
فراست و پاکی طینت نظیر ندارد تا آنکه حاکمان زمان کارهای عمده بسماجت تفویض او مینمودند نظر بر وفای
عهد و اخلاص و عقیدت قاصد ملازمت گردیده است یقین ست که از مراتب قدردانی و حق شناسی دقیقه
فرو نخواهند گذاشت انشاء الله تعالی نزد این سید بزرگ مفتاح ابواب فتوحات خواهد شد هم بتدبیر و هم
بتاثیر چون میر مسطور غارتهای کمر دیده و خسارتهای بسیار کشیده مطلقاً استطاعت ندارد در خبر گیریش تاخیر
ظلم ست والسلام **مکتوب شصت و پنجم** فقیر بنا بر نیت صالحه تکلمی در امر معهود کرده با آنکه خلاف طور
من بود اکنون تکمله و تتمیم آن ضرور افتاد اگرچه میدانم که ایشان باهمه شعور و فراست بقبول مشورت ارباب
اغراض خو کرده اند تو بشنوی یا نشنوی من گفتگوی میکنم ✦ معلوم شده است که اقران و امثال آن
بزرگ یعنی سلاطین دیگر بتوسط اعزه مراسلات در امر معهود یعنی در امر خلافت باایشان دارند بنا بر مصلحت

در جواب هر یکی بقبول و اجابت پیش می آیند در عالم دنیاداری مضائقه نیست یقین ست که از استحقاق امر و عدم آن غافل نخواهند بود و نسخه بندگی که ایشان مناسب زندگی خود دانسته بقبول مطالب ما لا یطاق آقا را تکلیف میکنند اقبال بآن نمی تواند کرد مگر دو کس یکی سفیه که بحکم نفس همی خور و خواب چند روزه را غنیمت دانسته تنگ محکومی با وجود تهمت حکومت بر خود نهد و هویداست که از چنین کس چه توقع هست فرد است که باغوای سفها بنای نفاق محکم شده و عهد و پیمان برهم خورده ست بعد ازان اگر تدارک بعمل خواهد آمد همان بدنامی سابق در پیش ست و اگر از حیا و وفا تغافل خواهند نمود نجات متصور نه دوم ایشخص را تلقی بقبول خواهد کرد شخصی که موصوف بعلم و دیانت و بعقل و فراست باشد و ترحم بر خلق خدا منظور داشته و قدر مثل شما امیر کبیر شناخته باخود یکی ساخته باقتضای نفس ملکی مقاصد نفسانی را یکسو داشته در اصلاح عالم و عالمیان کوشیدن عبادت و سعادت دانسته بهر مطلبی که تکلیف کنند بلاحظه این مراتب اقبال بقبول فرماید اگرچه جمعیت برنتابد و این خصوصیات امروز درین فرد خاص مجتمع ست و منصور و فقیر باهمه بیگانگی از حال یکی مطلع ست پس وفای عهد ازین بزرگ توقع باید داشت و کم خدمت اینچنین عزیزی باید بست والسلام مکتوب شصت و ششم فقیر از روی آرزوی نواب یعنی عماد الملک خجالتی دارم بخاطر ست که وقت مراجعت بخانه از راه متهرا بگذرم و در متهرا توقف نموده خبر ورود خود برسانم و ایشان در متهرا بیایند و بیکدو روز ملاقات نموده فقیر را رخصت نمایند بشرط آنکه فقیر در قلعات جات هرگز داخل نخواهم شد و شرط دیگر آنست که تا دم آب مدارای نواب قبول نخواهم نمود راضی باشند یا نه اگر شما را میسر شود نواب را باین شرط راضی ساخته اطلاع دهید تا حرکت بالغو واقع نشود و از بعض آثار توقع ملاقات ضعیف ست خدا بر طریقه حضرت شما را مستقیم دارد که اشغال دنیاداری و صحبت بیگانگان طریقه بلای عظیم ست و افسوس آنست که برای معاش معاد را دعا گفته آید و بدست نمی آید اگرچه بر وجه معاش بنای معاد ست اگر میسر شود و مسموع شد که نواب وظائف قلیل رفیقان خود را که وجود هر یکی از نیها فائده دیگر دارد بنابر غیر حاضری موقوف میفرمایند چنانچه وظیفه شاه محمد که از یاران طریقه است داخل ذیل موقوفان شده اگر توانید بگوئید که بنابر دولت خواهی این قاعده را موقوف نمایند که ضرر دارد و اندیشه آنست که وظیفه محمد احسان احمدی نیز موقوف خواهد شد قس علی هذا والسلام۔ مکتوب شصت و هفتم بسمع میرسد که مقربان نواب تقریب اشخاص دیگر انا قران و امثال آن بزرگ

معهود که با او عهد و پیمان موکد بقسم درمیانست بنواب هم درمیان می آرند در وقت خاص نواب را ازین معنی
متنبه ساخته جواب گرفته بنویسید اگرچه بر جواب دنیاداران اعتمادی نیست که اینها آنچه دران صرفه خود می بینند
اگرچه آخر کار مضر باشد بعمل می آرند و عهد و پیمان بر طاق نسیان میگذارند و بنواب باید گفت که مسموع شده
که بارها جابر رفع کدورت واقع شده است اگر نفس امر اینچنین است همین را فتوح دانند و کارها ازان هند و گیرند
که به ازو درین عرصه کسی بنظر نمی آید و بازاو را آزرده نسازند و از گفته دروغگویان غرض پرست دهان دریده
کار را ضایع نکنند و بر عهد و پیمان تا استقامت نخواهند کرد و بمردم همراهی تا چیزی نخواهند داد حصول مطلب
محال است و نیز بگویید که تدبیری کنند که مردم را اعتمادی بر قول و فعل شان پیدا شود تا بامید و بیم رجوعی
باایشان نمایند و نیز بگویید که درین ایام عهد موکد باخدا بندند که بعد ازین بدین و دیانت و بداد و عدالت
با خلق خدا پیش آیند از برکت این اگر از سر صدق باشند زود گره از کار وا شود و هر امری گرو در وقت ست
از تاخیر مایوس نشوند و از قلت خرج و خزانه ناامید نگردند و قاضی القضاة حالی و مجید الدین خان که در علم
کمال دارد و در دیانت و عدالت نظیر ندارد با فقیر ربط از برادری گذشته و پیش ازین هم درباب ایشان
بنواب خبرها گفته ام بعد تصرف بر مملکت بحالی ایشان اگر نخواهد شد بودن فقیر در شهر نخواهد شد که وجود قاضی
آب رحمت است و همین معنی از نفسانیت ننوشته ام بلکه محض الهیست است اگرچه بظن غالب بعد تصرف بر ملک
صحبت ما و ایشان بر آر نخواهد شد که مناسبت مزاجی درمیان نیست لیکن کامیابی ایشان بشرطیکه وجود
شان از برای خلائق مفید باشد مقصود ماست والسلام

مکتوب شصت و هشتم

خط شما
رسید و از مضامین وحشت آمین گذشت بر من آنچه گذشت چون غرض نفسانی نداریم و بنای عمل ما بر
نیت صالحه است صبر کردیم و از جا نرفتیم و گرنه این بی اعتنائی که نواب باشما کرده اند گویا بافقیر است می
بایستی که هر دو سر دینار آتش میکشیدم خوب شد آنچه شد حالا لطفی نمانده گذشتیم ازین قصه مارا هوس دیگر
نیست خدا امید اند که بچه اراده بر خلاف طور خود درین مقدمه تکلم کردم حالا بی اتمام دست ازین کار دو سه روز
دیگر هم نباید کشید و دندان بر جگر افشرده مکروهات را باید دید شاید که اصلاح عالم درین صورت گیرد و اگر
آزردگی نواب تا اینجا کشد که روزینه شما همه موقوف شود بودن آنجا عبادت است ان الله هو الرزاق
ذو القوة المتین بقدر وسعت حوصله کار باید فرمود و باندک حرکت نادانان از جا نباید رفت

انشاء الله تعالی الحق بعلو وظیفه حزب البحر را معه همه برادران میخوانده باشند و متوسلان مولوی صاحب از
فقیر احتراز دارند سبب آن معلوم نیست و ایشان ملاقاتی داشتند از سالها موقوف ست و همیشه سلام اشتیاق
و معذرت از طرف شان میشد سر این سلوک نیز نمی فهمم و فقیر کذاب از روزیکه دوای معهود از خانه فقیر برده
روی زر دخود را نموده و خدا نماید که بهمان فلاکت و افلاس گرفتار ست والسّلام **مکتوب شصت و نهم**
از خط شما که مشتمل بر احوال نگاهداشت بود و کم قرار بیاد از دیگر اخبار معتبر بی وصولی مطلقا معلوم شد عجب کار ست
دفع دشمنان قوی در پیش ست و حفظ جان و آبرو مع حصول مقصود منظور در چنین وقت بی صرف مبالغ
توقع جانفشانی از رفیقان تازه دور از اندازه عقل ست اگر مبلغ گران در خزانه نباشد بقدر مقدور و بمقدار ضرور در
هر دم زری باید داد که رفاقت نواب از بهر آخرت نیست رفاه یکطرف رفع فاقه خود باید نمود ازینجا مخالفان
رعایتها هر دم میکنند و بسماجت رفیق میسازند و عزیزانی که بگفته فقیر با همه بی سامانی این فتوح را گذاشته
رنج سفر کشند و نیم نانی و دم آبی نیابند بمن آفرین نخواهند کرد اگر زر میداشتم سردار مایوس را که از هر قوم با ما طلبی جان
دارند صرفی میدادم و میفرستادم چکنم بی زری کرد بمن آنچه بقارون زر کرد ارشاد خان با آن خوبیها و بختاور خان
با آن دلیریها و محمد خان آفریدی شخصی ست که با اندک سعی سرداران لشکر روهیله را نجود میکشند و هنگامه آنها را برهم
میزنند اینها همه فاقههای پی در پی میکشند استطاعت سفر کجا دارند تا امدادی نشود و وعدهٔ موکد وصول روزمره
بمیان نیاید کار مشکل ست و از قرابتیان خود چه نویسم که با این ربط قوی گاهی از دولت خانه ایشان متمتع نشده
بو سکان افتاده اند این هر دو مکتوب از طرف خود از نظر نواب بگذرانند باندیشه تاخیر جواب بنواب ننوشتیم ورنه کم
روی سخن بجانب نواب ست سعادت خان را شاه ولیخان بزور همراه خود برده هنوز مراجعت ننموده که
مژدهٔ عفو تقصیر ناکرده رسانیده شود والسلام **مکتوب هفتادم** اینجا از آوازه صلح نواب و جات
با نجیب خان گوشها پرست و آنچه از رازداران معتبر طرفین معلوم شد جات با روهیله بنابر مصلحت خود بسط (?)
راجه بهادر سنگه و دلیر سنگه آشتی میکنند و ذکر نواب برای تنبیه ست چراکه نواب خواه از بی سامانی واقعی و خواه
از امساک موهوم راجه را ساخت دور نظرها سبک شد و از بدمعاملگی کس را بر نواب اعتمادی نماند دیگر بکدام ضرورت کسی طرف نواب
بگیرد باید که نواب از قریب دوستان آگاه باشد چه جای دشمنان و دیگر هرگاه از طرف نواب اینجا می آید لعل اغراض خود را مقدم دارد و اعتمادی
درینوقت بر کسی نیست که بسعایت عزیزان بنویسیم دل تنگ شدم که اینقدر نوشتم و احوال شهر تا اخبار محل از فقیر پنهان نمی ماند

وانچه واقعیست بفقیر میرسد هر چند مکرر ایما و اشارت کردم که نواب از تدبیر خود سر انشان بد هند نداد ند دگر

بنائی میگذاشتم کیاران تماشا میکردند مشکل آنکه اهل مشورت نواب همه سفها و همه غرض پرست اکثر

از قوم سهل وانچه از شرفا اند منافق وبیخ فساد اینهمه از بی اعتمادی آقاست که نه بر خیر او امیدی بیقین دارند

و نه از شر او بیمی بقطع ما کجا و او بید او کنم آشنائی و آشنا زادگی برین دلسوزی آورد دگر نه مرا باد نیا و اهل آن

چه کارست و درویشان شهر هم خوش نیستند آنها را که خریطه های زر داده اند امروز با مخالفان ساخته حریف شده

اند و آنها که فائده بآنها نرسیده دل را چرا العبث بسوزند و چرا باضطراب قلبی توجه و دعا کنند که باجابت

برسد و نواب از فرقه درویشان با هر کافر و مومن رجوع دارد و خود را بدامن یکدو کس نه بسته است که بر ذمه

او افتد و عامه خلق در عهد ایشان آزار کشیدند باید دید چه میشود خدا بداد برسد ظالمان را مقهور و مظلومان

را راضی گرداند - والسلام مکتوب هفتاد و یکم شاه ابدالی در پشاور رخت اقامت انداخته

و تیمور مرزا پسر کلان خود را با فواج بیکران برای بندوبست ممالک خراسان رخصت کرده اندیشه

اصلاح مملکت پنجاب و ملتان که هر دو درین ایام از نسق افتاده در سر دارد و غالب آنست که این کار

از افواج خود بگیرد و اگر حاجت بحرکت خود او خواهد افتاد تا لاهور و ملتان خواهد رسید آخر ملک ستان دست سر هند و

ندارد و الوسات فراهم نیاورده فوج قدیم همراه دارد و لبس مردم دهلی که عادت بفرار دارند بی اختیار

دست پاچه میشوند و اینجا مزاحمت بسیارست و همین مناسب ست که فتنه از لاهور قصد دهلی نکند

آبروی ما و شما یکیست پای گریز نداریم عمل برین آیت کرده ایم وأفوض أمري إلى الله بیرون متعلقان به

بهرت پور بالفعل خوب ست اما برای آینده خوب نیست که آخر دران حدود رفته معلوم میشود من خود کور سواد

نسخه فقرم از معتبران معتمد چنین معلوم میشود ما نواب را خوب شناخته ایم پس درین صورت شکر و شکایت چرا

و عزیزان بقدر فهم خود می یابند شخصی از بعض آثار ما را راضی از نواب گمان میکند و دیگری بنابر بعض علامات

ناراضی تصور مینماید و هر دو از حقیقت کار غافل فقر مثل آئینه اندگاهی که نواب بهر نیتی که باشد ملتفت میشود

عکس آن درین آئینه منعکس میگردد و گاهی که اعراض مینماید گو بضرورتی و عذری باشد درین آئینه صورتی

نمی نماید و مردم در گفتگو ها معذور اند این میزان بیاد دارند انشاء الله حرکت ما را بعد ازین موزون باین

میزان خواهند یافت اگر نواب سلیقه ما را در می یافت و اعتمادی بر سلامت عقل ما میکرد و استفسار مصالح

ف شاه ابدالی مراد
از احمد شاه درانی است
و ابدالی صنفی است از قوم
افغان ۱۲
ف الوسات فوج جریده

ومفاسد و استعانت و استمداد منمود و توجه قوی و تدبیر مفید برای خلق الله بکار می بردیم اما مشکل است که اینجا
حرف عقلا و شرفا را اعتبار نیست الحمدلله که اینچه لائق شان ما نبود یعنی توجه در امور ملکی و مالی از ما بوقوع نیامد
اینقدر که برعایت خاطر اعزه زبان را باین کلمات آلودیم انفعال کشیدیم والسلام **مکتوب هفتاد و دوم**
اینچه از احوال و شهود نوشته اند که در هر ذره ظهور ذات تعالی و تقدس معلوم میشود و این را توحید
متعارف دانسته اند غلط ست توحید که پیش ارباب وحدت وجود ست از مرتبه صفات بالا نیست خواه
بزعم خود آن را توحید ذات دانند و ظهور واحد حقیقی در مرتبه کثرت انکار ند چنانچه پیر ما حضرت مجدد رضی الله
تعالی عنه در مکتوبی فرموده صوفی از کمالات نبوت بهره دارد تجلی ذات بی حیلولت صفات مشرف شده
و را اگر شهود توحید میسر شود از عالم دیگر ست شکر خدا باید کرد که مثل ما و شما ناکاره ها را باین دولت مشرف
سازند اما اصل تر از ان شهود عبدیت خود و معبودیت حق ست که مطابق ظاهر شریعت است و مناسب
معرفت حضرات انبیا علیهم الصلوة والسلام **مکتوب هفتاد و سوم** داخل نمودن حافظ
سرور خان جیو در طریقه مضائقه ندارد که دست شما دست فقیر ست و اینچه از اراده کسب طریقه والتزام
صحبت درویشان کرده حق تعالی میسر گرداند دل فقیر هم بسیار بطرف این عزیز میکشد ظاهرا نصیبی قوی
دارد اگرچه فیض صحبت شما هم کافیست دیگر اینچه از التماس در استخلاص از حبس این عزیز از سرکار احمد خان
نوشته اید فقیر درینباب چند بار قصد دعا و توجه کرده ام هر بار همین معلوم میشود که در حق مالک حبس
محبوس بودن این حبس مفید ست دعا نباید کرد معلوم نیست چه حکمت درین خواهد بود آخر ظاهر خواهد شد
تسلی آن عزیز باید کرد ع بعد نومیدی بسی امید هاست ٭ در پس ظلمت بسی خورشید هاست ٭ از فقیر
دعا رخانه آباد رسانید و از حال خانه ایشان نوشتن تحفه ملال ارسال داشتن است و بی خبری از حال
ذوی الحقوق معصیت ست والده غلام عسکری خان وغیره از فاقه کشی عزم فرخ آباد دارند خدا بحفظ
امان خواهد رسانید و راست خواهد آورد که رزق هر کسی همراه اوست والسلام **مکتوب هفتاد**
و چهارم ایشان غم زن و فرزند نخورند خدا رزاق ست هجوم روهیله ها برای اخذ طریقه بحدیست که تمام
روز از توجه فرصت نیست طاقت طاق شده است اما سعادت خود میدانند و زیاده ازین عبادتی
نه احوال عجیب و غریب درین قوم معاینه میشود و آثار غریبه بظهور می آید این حرکت ما بسیار بجا واقع شده

واز دور و دراز این مردم باستماع خبور ود فقیر احرام بسته می آیند از آدمیت عرفی کمتر آگاه اند و علوم علما انها
زیاده هر دو نسخه فقه نه بالجمله حرکت باین طرفها از برای مردم اینجد و د مفید واقع شده از سنبهل وامروهه
تا شاهجهانپور در جمیع منازل دسته دسته و جماعه جماعه مردم از قوم روهیله اکثر واز مردم هندی کمتر اخذ طریقه
علیه نمودند و منور و متاثر گردیدند و جماعه از انها همراه آمده اند بقصد رفاقت بدهلی برای کسب مقامات
میروند و اکثر علما اینجد و د مشرف بنسبت طریقه شدند و برای آنهاکه همراه فقیر نمی توانستند بدهلی رفت
میر مبین خان را که از مقامات مصطلحه گذشته و اجازت مطلقه یافته و در توجه گرمی بسیار دارد و اتفاقاً
درین ایام از شهر برای دیدن فقیر رسیده بود نه بجای خود درین بلاد گذاشته ام مردم از صحبت این بزرگ
زاده بسیار فیض میگیرند و خیلی رجوع کرده اند اما کار یک کس نیست که از عهدهٔ این قافله برآید بخاطر دارم
که شما راهم طلبیده بعض شهر را به شما و بعض را بمیر مبین خان تفویض نمایم ما را طاقت نمانده با همه بی طاقتی
هر روز بشیمار توجه می افتد زهی سعادت و حافظ سرور خان را خدا توفیق دهد که روزی چند با ما باشد که
محبت او حق بسیار بر ما ثابت کرده ثمره و نتیجه برگیرد - والسلام

مکتوب ۷۵ هفتاد و پنجم

[۷۵ بمولوی ثناء الله پانی پتی]

بعد حمد و صلوة از فقیر جانجانان جناب فضیلت و ولایت مآب مولوی صاحب سلمه الرحمن مطالعه نمایند که حق تعالی
آن مروج شریعت و منور طریقت و نور مجسم دین و دیانت کثر الله امثالکم و یسر آمالکم را سلامت دارد نیک و بد شما بعینه
نیک و بد فقیر ست و وجود شما باعتقاد فقیر عزیزترین موجودات ست و مصدر چندین انوار فیوض و برکات
در ذکور از شما عزیزتر و در اناث از بهو جیو یعنی از اهل بیت شما مخلصتر نداریم و ما را درین اواخر فقیری تجرد
مفرطی که صحبت کسی خوش نمی آید بهم رسیده با یاران حلقه هم بقدر توجه می نشینیم و بس از یاران زمانه توقعی
نیست بر سبیل تفوه چیزی میگویند و در صورت ایفای وعده بار منت بسیار بگردن میگذارند و جنگها
بکار می برند من دیوانه تاب این مکروه ندارم خبر دلگداز دوست دلنواز آنچه بدل درد منزل رسانید
نصیب کس مباد و علامت سعادت زیاده برین چه خواهد بود که مثل شما صاحب کمال متکفل امور
اخروی او گردید و از غم عارضه برخوردار احمد الله فقیر سخت تشویش دارد غم طبعی فقیر اخیر شده و گرنه از غم خود
باین برخوردار می بخشیدم که بمحنت بسیار این نسخه بصحت رسیده ست خدا او را عمر روزی کند و میر علی دنیا
در حصار غیب هر چند سر بسنگ زند علی رضا خان چون طریقه را از فقیر گرفته اند و ذکر لطائف خمسه جاری شده

در مجلدی جمع نمایند و تغافل نکنید و چهار مجلد سیر نبوی که طلبیده اید سه مجلد ازان حواله محمد عظیم کردم و مجلد ثالث را بعاریت روزی چند تر د خود نگاه داشته ام درین ایام بر خاطر نسق اتباع سنت بسیار مستولی ست و برای وزن اعمال بمیزان سنت به ازین کتابی نیست بوقت ملاقات حواله نموده می شود بشرط آنکه انتخاب بعضی امورات آن بفارسی برداشته بمن بدهید که اتباع سنت را به از وسیله نیست اگر اراده تحریر تکملهٔ شرح خلاصة السیر دارید نظر بر شان علم خود نموده سعی تمام بکار باید برد تا دارزی جلد اول پیچیده شود نسخهٔ شرح سفر السعادت موجود ست اما میان ما و شما وعدهٔ آن نبود هر گاه شما طلبید ید مستحق تری از شما کیست از اهم حواله محمد عظیم کردم این نسخه از درس مصنف گذشته و حواشی بدستخط مصنف دارد خط شیخ عبد الحق را می تنا سم قدر آنرا بدانید و بآب و تاب نگاه دارید چنانچه هست هر چند رخصت مولوی نعیم الله قریب نیست نسخهٔ سیف المسلول را امروز حوالهٔ ایشان کردم رسالهٔ خلاصة السیر مع ترجمه شاه ولی الله صاحب که هر دو پیش فقیر بود نیز مرسل شده خدا برساند والسلام **مکتوب هشتادم** برخوردار احمد الله و محمد جمیل رسیدند و برعایت حرارت هوا چند مقام کرده بعد نزول باران بست و چهارم محرم رخصت مردم محل قرار یافت سواری و بار بردار و مردم بدرقه شام یکشنبه که بست و سوم این ماه بود بر دروازه فراهم آمده بودند که آثار ولادت در کارخانه پیر علی ظاهر شد و در ق تدبیر برگشت کوچ موقوف شد صبح که دوشنبه بود احمد الله را رخصت نمودیم چون با محمد گنج رسید قریب بست سوار روهیله ازان طرف می آمدند بیکبار ریختند برین هر دو جوان چون انها مستعد جنگ شدند دست از یراق اینها برداشتند و بقچه پارچه ها را از محمد جمیل گرفته گریختند احمد الله بنا بر ننگ و عار در قفای آنها روان شد هر چند محمد جمیل مانع آمده فائده نکرد بعد قطع مسافت بسیار در جائیکه آن سواران توقف کردند این برخوردار بر سر آنها رسید بقچه طلب نمود آخر کار بجنگ رسید و احمد الله مجروح گردید اما حق تعالی جان و آبروی او نگاهداشت و بخاطر سواران انداخت که بر دلیری این آفرین کرده پارچه را که فیمابین قسمت کرده بودند فراهم آورده حواله نمودند و رفتند و این برخوردار باوجود شدت آفتاب و جراحت مسافت شش کروه طی کرده وقت عصر بفقیر خانه مراجعت نمود و دیک زخم شمشیر بر شانه رسیده هفت بخیه دوخته اند مزاج خوب ست و فقیر رفتن خود تا غسل صحت این برخوردار موقوف داشته انشاء الله تعالی در یک هفته به می شود زخم عمیق نیست خاطر جمع دارند و کار رستمانه کرده

هزار آفرین و هزار شکر که جان و آبروی او خدا سلامت داشت والسلام **مکتوب هشتاد و یکم** سانحه
بقاضی ثناء اللہ ۱۲
درین ایام اینست که امروز که بست و نهم جمادی الاولی ست بعد زوال بگمی صاحب یعنی والده شما رحلت
نمودند همین وقت یک سرپه آمد و خبر داد حکیم شریف خان صاحب تدبیر تکفین و تجهیز نموده روانه پانی پت
خواهند نمود اگر میسر شود فقیر برای نماز جنازه خواهم رفت و اینوقت هرچه از ختمهای تهلیل و قرآن مجید
و استغفار حاضر بود بنام آن مرحومه گذرانیده شد خدای تعالی رحمت کناد و باوجود ضعف ربط بآن مرحوم
حالتی بر من گذشت که در تحریر نمی آید انا للہ و انا الیه راجعون اکنون تمنا این ست که خدا بهو جیو یعنی
متعلقان ایشان را زنده دارد که مستوره بزرگ تر از ایشان درین خاندان نمانده و در فقیر نیز حالتی نمانده
فردا پس فردا خبر انتقال ما هم بسمع خواهد رسید شیخ عین الدین بخدمت حاضر خواهد شد از توجه طریقه محروم نمانند
در قلب و تنویر حاصل شده قطع مسافت هنوز شروع نکرده مرد شکسته دلی ست و مورد رحم و مرحوم محل
از غلبه نسبت طریقه که از مدتی در اخذ توجه هر دو وقت التزام کرده اند مزاج ایشان تغیر یافته و در انقطاع
از دنیا و اقبال بآخرت و محبت خدا و رسول او صلی اللہ علیه وسلم ترقیات نمایان معلوم میشود و زندگی
صوفیانه در کمال متابعت میکنند و آثار غدر و فریب معلوم نمیشود والسلام **مکتوب هشتاد و دوم**
هرچه بامردم آزار و اذیت میرسد جزای اعمال ماست ؏ آنچه بر تو آید از ظلمات غم + هم ز بی باکی و گستاخیست هم
+ اگر با بزرگان با ادب و با خوردان بمهر و شفقت زندگی نمائید هیچ کس بدی با شما نمی تواند کرد و در اطاعت و
خدمت شوهر که فلاح دین و دنیا و رضای او تعالی موقوف بران ست باید کوشید و غضب و غصه را باید
خورد و زبان را از کلمات نالائق باز باید داشت و تقید در نماز هم باید کرد و بعد ازین کسی چه قدرت دارد که
شما را برنجاند و از سفر حج کدام مسلمان مسلمان را منع خواهد کرد بشرط آنکه فرض شود و بر شما فرض نیست و اگر
مستورات توفیق یابند و از شما توجه خواهند البته توجه بدهید اجازت ست تاثیر خواهد شد از جناب پیران
امید قوی ست و بذکر الهی جل شانه و اتباع رسالت پناهی صلی اللہ علیه وسلم مقید باشید و در رعایت
ذوی الحقوق و اخلاق حسنه ملازم گیرید موجب نیکنامی و کامیابی دارین خواهد شد والسلام ۔
مکتوب هشتاد و سوم معلوم شد که اراده حج کرده اید از دنیاداری ظاهر و نسبت باطن بعید نمود
بمولوی احمد اصغر فرزند اصغر قاضی صاحب ۱۲
که باوجود عدم فرصت حج حقوق والدین و تلاف حق زوجه که بچندین غم والم مبتلاست اختیار کردن

ومرتکب کبائر برای ادای منجی گردیدن از مثل شما باکمال مستبعدست باید که بر مکروهات زمانه صبر نموده
مانند ارباب مقامات عالیه رضا بقضا را کار فرموده این خطره را از دل برآرید که فقیر را آزار بسیار بدل خواهد
رسید و آزار درویشان ذی حق خوب نیست و آنچه از دم محبت غیر حق می باید نوشت شما خود نوشته آید حاجت
تحریر فقیر نیست باخدا مشغول باید بود که بقطع نظر از فائده اجر سعادت اخروی راحت دنیوی نیز درین ست
ع هیچ کنجی بی دد و بی دام نیست * جز بخلوتگاه حق آرام نیست * و از فقیر در تحریر رسم عزا پرسی
تاخیر از برای آن واقع شده که در غلبه حزن و اندوه تعزیت کردن باعث هیجان غم میگردد که تذکیر محاسن
متوفی را متضمن ست در حق آن مرحومه توجه کرده بودیم مشمول فضل و کرم الهی یافتیم و ختمها نیز کردیم خاطر جمع
دارید و تهلیل هر قدر میسر آید بنام او خوانید و از شکر ترقیات باطن که نوشته اید بجاست فقیر هم معلوم
می نماید هر روز در حلقه صبح اول توجه بشما مے شود و در مساوات کمالات نبوت دخول ظاهر میگردد از خوبی
استعداد شماست و تقسیم اوقات بر طاعات و تقید توجه یاران لازم گیرید انشاء الله فتوحات متواتر
میسر میشود و شکایتهای نایادآوری گلبازیهای دوستی ست رقعه مشتمل بر عذر عدم مراسلات رسید
و تقصیر بعفو انجامید و چون این بے پروائیها خبر از بی اهتمامی اخلاص میدهد حوصله خصوصیت آنرا
بر نمی تابد بعد ازین آگاه باشید و امیدوار فتوحات دوجهانی از درگاه والسلام **مکتوب هشتاد**
و چهارم آنچه نوشته اید که درین تنگدستی تصدیع نکشند چه معنی دارد در تنگی اندک و فراخی بسیار هر چه
بمولوی دلیل الله فرزند اصغر قاضی صاحب
میسر خواهد شد خواهم فرستاد خدای تعالی فقیر را از خجالت نجات دهد که توقع شفقت و اعتماد دارید و من
از ناسازی زمانه معذورم اگر فتوح مساعدت میکند و زندگی وفا مینماید انشاء الله تعالی رعایتها خواهم
کرد که شما را اشفاق والدین فراموش خواهد شد باید که در اخلاص پیران و تقید سبق کتاب و توجه خدمت
والد بزرگوار خود و رضای والدین و جده شریفه بکوشید تا شما سواد خط بهم رسانید یک شخص معتمد را مقرر
نمائید که جواب ما را بنویسانید با هر کس راز خانه گفتن مناسب نیست والسلام **مکتوب هشتاد**
و پنجم خدا شما را هزار سال زنده دارد که بدسلوکی مردم محل بپاس خاطر فقیر تحمل میکنید و مقدمه ها را باصلاح
می آرید باید که از نیک و بد اندرون غافل نباشید تا فقیر بخاطر جمع درینجا تربیت طالبان خدا مشغول باشم
و شما نیز درین اجر شریک باشید و در خدمت مردم محل در رعایت خاطر مرزا شاه علی بکوشید خدا شما را زنده

دارد که بسبب شما خاطر فقیر از طرف خانه جمع ست و فقیر قریب خوش آمد مردم محل خورده راضی بسفر حج برفاقت
ایشان شده ام دوستان هندوستان را بخدا سپردم و فیض طریقه بطریق قسمت در هر جا خواهم بو خواهم
رسانید اگر خدا او را باز داشت فتوحست وگرنه هر چه باد اباد آخر سفر طاعت ست و از غایت تجرد جدائی
احباب آسان شده ست و اکثر یاران مانوس خود رفتند و توفیق خدمت یاران دہلی خود معلوم ست
در بیمار شدن فقیر در پانی پت حکمت بود که جماعهٔ از مردم اینجا و جماعهٔ از صوفیان شب و روز خدمت
میکردند و تمام خانه مولوی صاحب در تدبیر دوا و غذا مشغول بود و تا کجا شکر اینها بگویم بفضل الٰہی
طبیب و دوا همه میسر شد عمر باقی بود ورنه توقعی نمانده بود خدا ملاقات روزی کند **مکتوب ہشتاد وششم** (بحکیم محمد فارد قلی)
احوال مردم شهر از بیماری عام و ناامنی تا کجا نویسد خدا ازین بلده مورد غضب الٰہی
برآرد که نسقی در امور سلطنت نمانده خدا خیر کند و از زیارات مشائخ فراغ حاصل نموده بتعلیم طریقه پرداخت
احوال یاران حلقه صبح و شام مشغول ست که ازین حرکت همین مقصود بود والحمد لله علی احسانه باید که شما
موافق گفتهٔ فقیر بر سر ڈیوڑھی حاضر شده تسکین و تسلی میکرده باشید و خدمتی اگر فرمایند که ضروری باشد ست
نظر بحقوق فرزندی بتقدیم خواهید رسانید زیاده برین از شما امید ست و بر اعتماد آن بر خود از خاطر جمع
والسلام - **مکتوب ہشتاد وہفتم** (بحکیم شریف خان) معلوم شد که تجهیز جنازه پادشا بیگم یعنی والده حضرت مولوی
ثناء الله صاحب کرده روانه پانی پت خواهند نمود اطلاع باید داد که نماز جنازه کجا خواهند خواند اگر در
مسجد جامع بیارند این ضعیف هم داخل ثواب نماز گردد که از شدت حرارت هوا تاب حرکت ندارد و جماعهٔ
کثیر درین مسجد داخل این حسنه خواهد شد والسلام **مکتوب ہشتاد وہشتم** بعد حمد و صلوٰة از هیچکاره
هیچمدان فقیر جانجانان صاحبان آنجا خصوصاً میان بدر علی صاحب سلمه الرحمٰن مطالعه نمایند که بمجرد
ملاحظهٔ خط مشتمل بر تاکید طلب مولوی نعیم الله صاحب اوصله الله الی منتهی منیته رخصت مراجعت
بوطن دادم او سبحانه جل شانه آنچه در حق ایشان بهبودی داند بظهور آرد و بوالدهٔ ماجدهٔ ایشان نوید
این رخصت و سلام رسانند والسلام - **برحاشیه رسالهٔ مولوی غلام یحییٰ** نحمده و نصلی
علی رسوله سرکردهٔ علمای فحول جامع معقول و منقول سید غلام یحییٰ اوصله الله الی ما یتمنی که نسبت
اخوت طریقت باین هیچمدان یعنی جانجانان دارند بحسب ایمای فقیر رساله مختصری در تصویر مسئله

وحدت وجود و وحدت شہود تحریر نموده از نظر گذرانیدند حق انیست که باین ہمہ ایجاز قدر کافیست برائے بیانی وافی جزاہم اللہ تعالی خیر الجزاء اما تعرض بمسئلہ تطبیق ضرورتی نداشت که این توفیق بین المکشوفین اگرچہ خالی از تکلفی نیست لیکن متضمن مصلحت عمده است ہی الاصلاح بین الفیئتین العظیمتین فرحم اللہ عبداً انصف ولم یتعسف والسلام علی من اتبع الہدی۔

ملفوظات

ایمان مجمل کہ ایمان آوردم بخدا و رسول وانچه پیغمبر از خدا آورده ہست دوست دارم دوستان خدا و رسول را و بیزارم از دشمنان خدا و رسول بہست نجات کافی ست و ہر مقدمہ را بدلیل ثابت نمودن عہدۂ علماء متبحر است و عامۂ مسلمانان بان مکلف نیند۔ محبت ائمہ اہل بیت اطہار و تعظیم صحاب کبار رضی اللہ تعالی عنہم برابر ضرورست وانیست صراط مستقیم که فردا بصورت پل صراط ظہور نماید ہر کرا درین جا میلے واعوجاجی ازان صراط مستقیم نیست فردا از انجا باستقامت خواہد گذشت۔ یکبار رافضی بے ادب در جناب امیر المومنین عمر فاروق رضی اللہ تعالی عنہ زبان طعن کشاد و مارا حمیت دین واحترام اصحاب سید المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم بغضب آورد بر سر آن بی ادب خنجر برکشیدم باضطرار تمام فریاد برآورد کہ بحرمت امام حسن رضی اللہ عنہ از سر من درگذرید بمجرد شنیدن اسم مبارک حضرت امام غضب فرونشست و آن بی ادبی را معاف فرمودیم تعظیم جمیع اولیاء اللہ و محبت عامہ مشائخ رحمۃ اللہ علیہم لازم ست در حق پیر خود اگر از راه نفع و استفاده عقیدۂ افضلیت نماید از فرط محبت مستبعد نمی شاید در حق حضرت مجدد رضی اللہ تعالی عنہ که طریقۂ نو بیان نموده اند و مقامات و کمالات طریقۂ خود بسیار تحریر فرموده و زہدۂ اصحاب آن طریقہ بآن مقامات و واردات رسیده از الوف ہم زیاده شده اند و دران مقامات ہیچ شبہ نیست که باقرار ہزاران علماء و عقلاء بتواتر رسیده عقیدۂ تساوی با اولیاء یا افضلیت ایشان بران اکابر رحمۃ اللہ علیہم نباید نمود کہ آن کبراء دین از مشائخ ایشانند۔ عمل بعزیمت نمودن و تقوی گزیدن درین وقت سخت متعذر ست کہ معاملات تباه شده و عمل موافق شرع گویا موقوف گردیده اگر بر طبق روایت فقہ و ظاہر فتوی عمل نموده آید و از محدثات امور و بدعت اجتناب کرده شود بسیار غنیمت است

السماع یورث الرقة والرقة تجلب الرحمة پس آنچه موجب رحمت الهی باشد چرا حرام بود و در حرمت مزامیر اختلافی نیست مگر دف در اعراس مباح گفته اند و نی را مکروه روزی رسول خدا صلی الله علیه وسلم در راهی میرفتند و آواز نی بسمع مبارک رسید گوش خود بند فرمودند و عبدالله بن عمر همراه بود او را بعدم استماع امر نکردند پس معلوم شد که کمال تقوی در احتراز از چنین آواز ست بزرگان نقشبندیه که عمل بعزیمت معمول دارند و از رخصت اجتناب از سماع پرهیز می نمایند که در جواز غنا علما را اختلاف ست و ترک مختلف فیه اولی همچنین از کمال تقوی ذکر خفی اختیار نموده ذکر جهر موقوف داشته اند۔ مسئله توحید وجودی از ضروریات دین نیست لسان شرع ازان ساکت ست صوفیه علیه از روی کشف و وجدان بیان آن نموده از غلبه احوال محبت معذورند و بممارست رسائل توحید و تخئیل معنی لاموجود الا الله توحید حاصل نمودن نزد ارباب معرفت وقعی ندارد یکی از علما در منامی دید که علمای صوفیه بحضور سرور عالم صلی الله علیه وسلم حاضر اند علما از صوفیه شکایتها نمودند که یا رسول الله این عزیزان مسئله وحدت وجود شائع نمودند و در شرع خللی پیدا شد بی باکان مداهنت اختیار کردند رسول خدا صلی الله علیه وسلم این اکابر را از غلبه محبت که بجناب حق سبحانه دارند معذور دانسته سکوت داشتند۔ یکبار فقیر را عروجی واقع شد و نور منبسط منکشف گشت نقوش تمام کائنات دران منتقش بود قول حضرت شیخ اکبر رحمة الله علیه یاد آمد الاشیاء اعراض مجتمعة فی عین واحد دریافتم که عکوس اسما و صفات در مرتبه علم که باطن وجود ست امتیازی پیدا نموده در ظاهر وجود منعکس شده مصدر آثار مقصود گشته و در نفس الامر و خارج همان وجود واحد متحقق ست ناگاه متنبه ساختند که فوق این مرتبه مرتبه دیگر ست چنانکه کبرای صوفیه فرموده اند فوق عالم الوجود عالم الملك الودود پس معارف توحید در اثنای سلوک پیش می آید و علومی که بی تاویل موافق ظاهر شرع ست بعد ازان واضح میگردد و از اکابر اولیا که این علوم منقول ست یقین ست که ازان ترقیات فرموده باشند الله تعالی هرگاه میخواهد که مخلصان را در اخلاص ثبات وازدیاد کرامت فرماید افاضه فیوض و حل مشکلات بصورت پیر و مرشد اینها در واقعات مینماید و گاهی بعض لطائف آن بزرگ بصورتش متمثل گشته واسطه برآمد کارها می شوند و آن بزرگ را گاهی اطلاع این معامله هم نمی شود شخصی نزد فقیر گفت که شما از مکه معظمه کے آمدید گفتم من بکعبه گاهی نرفته ام گفت من بشما در مکه شریف ملاقات

نسخه: می شود

کردہ ام و مصرع بیتی کہ از یاد من رفتہ بود مراد ارشاد گردید پس باید کہ اینچنین واقعات موجب عُجب و مباہات
نگردد از ما و شما بہانہ بر ساختہ اند و در حقیقت وکیل امور او تعالی ست ؎ او بہ الہامی نماید خویش را *
او بہ وزد خرقہ درویش را ۔ پیری و مریدی درین طریقہ محض بہ بیعت و شجرہ و کلاہ نیست تعلیم ذکر قلبی
و حصول جمعیت و توجہ الی اللہ در صحبت مرشد ضرورست ۔ اختیار اشتغال طریقہ بجہت حصول غلبہ محبت
الہی ست گاہی فرط محبت بمحض موہبت بود و الا دوام ذکر شرائط آن فرض طریقہ دوستان خداست
ترک جمیع مرادات کثرت ذکر می باید دل بی ذکر کثیر نمیکشاید ہر گاہ در ذکر کیفیتی و بیخودی دست دہد بحفظ
آن باید پرداخت و اگر رو بخفا آرد باز ذکر بتضرع و افتقار تمام باید نمود ہمچنین التزام اشتغال باید کرد تا کیفیت
دوام پذیرد ۔ اوقات را بذکر و عبادات معمور داشتہ مدرکہ خود را از التفات بماسوا پاک باید داشت توجہ
و ہمت جز بمفہوم اسم مبارک اللہ کہ بران ایمان آوردہ ایم ہیچ نباید گذاشت تا ملکہ حضور راسخ گردد
و دین کامل کہ اسلام و ایمان و احسان ست حاصل شود ہر وقتی کہ بدل متوجہ شود دل را بحق سبحانہ
جمع باید درین اثنا اگر ذوق و شوق و کیفیات دیگر دست دہد مزید عنایت الہی ست و الا اصل کار
حصول مرتبہ حضور و آگاہی ست ۔ دل سلیم از توجہ بغیر پیدا باید نمود واقعات و مناجات چندان
اعتبار را نشاید درین باب اشتباہ بسیار واقع میشود گاہی نور اتباع سنت گاہی نور ذکر گاہی نسبت
مرشد گاہی کثرت درود گاہی خدمت سادات گاہی درس حدیث گاہی تصدیق و اخلاص بصورت
رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم در واقعات نمودار میشود و ہمچنین روابط مناسبت بخدمت اولیا بصور
آن اکابر متصور میگردد و گاہی اخبار مشہورہ و مقررات رائی صورت واقعہ پیدا میکند اینہمہ شعبدہ ہا
دل را سرور می بخشند و در حقیقت ہیچ نیست مگر بزیارت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم و دیدن
اولیا احوال و انوار باطن و توفیق طاعت زیادہ گردد و واقعات مطابق نفس الامر باشد البتہ فوز
عظیم ست ۔ دیدن رسول خدا و رویت الہی کہ آنرا تجلی صوری گفتہ اند نعمت خدای عز و جل ست
بہر قسمیکہ باشد از مناسبت راسخہ بشارت رسان است ھنیئا لارباب النعیم نعیمہا ؎
در وقت غلبہ خواطر التجا و تضرع بجناب الہی باید نمود و صورت مرشد نصب العین داشتہ بواسطہ او
التماس ازالہ امراض باطنی باید فرمود ۔ صفت افتقار را انکسار لازم باید گرفت و بر جفا و قفای

خلق تحمل وصبر عادت باید ساخت ؎ چیست معراج فنا این نیستی ؛ عاشقان را مذهب ودین نیستی ؛ نظر
بلند باید داشت ومجازی امور از تقدیر دانسته لب بچون وچرا نباید کشود حضرت انس رضی الله تعالی عنه خادم
رسول الله صلی الله علیه وسلم اگر در خدمتی تقصیر مینمود واهل بیت او را ملامت می نمودند رسول خدا صلی الله
علیه وسلم میفرمودند هیچ مگوئید اگر مقدور بودی چنان کردی حاصل اینهمه تکلفات تهذیب اخلاق ست
بر طبق مکارم صفات رسول کریم فانه لعلی خلق عظیم صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف ست
بعثت لاتمم مکارم الاخلاق از ورزش ذکر نفی واثبات صفات بشریت کم شود وطریقش
آنست که هر ذمیمه را جدا جدا در تکرار کلمه طیبه بکلمه لا چند روز نفی باید کرد وبجای آن حب خدا ثابت باید نمود
تا آن ذمیمه زائل گردد وبر خلاف هوای نفس کسب مقامات سلوک باید کرد وغالب ست که ذمائم بمجاهده
مبدل گردد حق اینست که رذائل صفات بعد تصفیه وتزکیه منکسر میشود استیصال ذمائم ممکن نیست در حدیث
وارد ست اگر بشنوید کوه از جا منقلع گشته تصدیق نمائید واگر بشنوید که کسی از جبلت خود برگشته باور نکنید
لا تبدیل لخلق الله امیر المومنین عمر فاروق رضی الله تعالی عنه میفرمودند غضب من نرفت
مگر پیش ازین در کفر صرف میشد حالا در حمایت اسلام ظهور می نماید - بعد فنا واطمینان نفس تسلیم ورضا
وصف سالک میگردد ودر فنای قلب از غلبه محبت نسبت افعال از عباد مسلوب میشود وجز فاعل
حقیقی در شهود سالک نیماند - توسط وحد اعتدال در اکل وشرب ونوم ویقظه واعمال وعبادت کاری
بس مشکل ست جهد باید کرد که اوقات موافق سنن خیر البشر صلی الله علیه وسلم مضبوط گردد وتبعیت انبیا
علیهم السلام بجهت تحصیل حد اعتدال ست در هر امر لیقوم الناس بالقسط نص قاطع ست
در ینباب از دوام توجه مبدأ فیاض آنقدر فیوض وبرکات فائض میگردد که باطن از انوار وکیفیت محبت
لبریز گردیده ریزان میگردد - قصور اعمال خود پیش نظر داشتن وسابقه عنایت بعلت را دیدن کارگذار
رونده راه ست هر چند عمل بسیار کند از صفت استغنا وکبریا خائف بود وعذر تقصیر وامید واثق وسیله
قبول سازد وگناه اندک را بسیار داند ونعمت قلیل را بسیار ودوام شکر ورضا لازم گیرد - کثرت درود وهزار بار

بیان عبّه

واستغفار لازم حال روندگان راه ست بر درس مکتوبات حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه که محتوی ست
بر مسائل شریعت واسرار طریقت ومعارف حقیقت ونکات سلوک ودقائق تصوف وانوار نسبت

مع الله بعد عصر مداومت باید نمود که درین امر کشاد ابواب سعادت ست و دعای حزب البحر و وظیفه صبح
و شام و ختم حضرات خواجگان قدس الله اسرارهم هر روز بجهت حل مشکلات باید خواند نماز تهجد ده دوازده
رکعت هر قدر که آسان باشد بقرارت سورهٔ اخلاص یا سورهٔ یٰس و نماز اشراق چهار رکعت و چاشت چهار یا
شش رکعت و فی زوال چهار رکعت بیک سلام و شش یا بیست رکعت بعد سنت مغرب و چهار رکعت
بعد سنت عشا و سنت عصر و تحیة وضو لازم باید گرفت تلاوت قران مجید یکدو جزو و کلمه تمجید و کلمه توحید صد
صد بار و سبحان الله وبحمده وقت صبح و وقت خواب صد بار و ادعیه فوقیه که در حدیث صحیح ثابت ست معین باید نمود
اما درین اعمال حضور قلبی ضرورست - حصول فنا که علامت آن بی شعوری از ماسوا و دوام توجه بخداست
اگرچه درین طریقه زود میشود اما تحقق و تثبت آن مرتبه حالی که نسیان ماسوا و قطع علاقه علمی و حبی از دل گردد
بعد مدت دراز دست میدهد سی سال از خدمت مشایخ کرام رحمة الله علیهم کسب مقامات طریقه کردیم و زیاده
از سی سال ست که بطالبان حق عز و جل طریقه تلقین می نمائیم شصت سال شده باشد که بتوجهات حضرت
سید رضی الله تعالی عنه بفنای قلبی مشرف شده ایم درین مدت شغل باطن بجهد تمام داشته حالا آثار فنای قلبی
چنانچه باید ظاهر میشود - از ظهور کمال فنا بارها یقین میشود که ما ازین جهان انتقال کرده ایم و اگر دران وقت
کسی آمده سلام میگوید معلوم میشود گویا بر قبر آمده تحیه سلام گفته هست یکبار ازان حالت افاقت میشود
گمان می بریم که هنوز زنده ایم و ازینجا رخت سفر بربسته - در وقت ظهور فنا آنقدر روید قصور غالب می آید که
خدمت و تعظیم مردم موجب تعجب میگردد چنانچه فقیر روزی در حضور حضرت شیخ مروحه جنبانی میکرد بخشونت
تمام منع کردند و روز دوم خود امر نمودند که برخیزید مروحه بجنبانید و فرمودند دیروز نسبت فنائیه ظهور میداشت
پنداشتم که شما از روی استهزا یاد می نمائید پس بخشونت منع نمودم درینوقت نسبت بقائیه ظاهرست و تجلی
عظمت و کبریای الهی بر باطن جلوه گر گشته اگر تمام عالم بتعظیم برخیزد حق این مرتبه ادا نکرده باشد - شناخت
تجلیات الهیه که متصل بر بواطن ارباب محبت و معرفت وارد می شود امری دشوارست نظر بصیرت تیز می باید
تا کیفیات و تجلیات جدا جدا معلوم گردد - بعد حصول مقامات طریقه احوال سالک مثل مرقع تصویرات
مختلف میگردد گاهی نسبت مقامی ظهور نموده در کیفیات خودش محظوظ میدارد و گاهی نسبت مقامی
دیگر پرتو انداز گردیده حالتی دیگر بروی وقت می آرد اما چون نسبت متوسلان خاندان احمدیه بکمالات

وفوق آن میرسد از لطافت و بیرنگی تجلی ذاتی ادراک حالات متعذر میگردد که لطافت وصفا در جمیع مقامات سافله موثر گردیده کیفیات را مستور می سازد و واقعات و منامات که دل خوش کن اطفال طریقه بود نیز کم میشود آنجا جهالت در جهالت و نکارت محض ست در خلوتی نشسته بحفظ نسبت باطنی و دوام توجه بمبدأ فیاض باید پرداخت و اوقات باداى اعمال ظاهری معمور باید داشت که نور اعمال سبب جمعیت و صفاء نسبت و حضور و آگاهی ست - از دوام مراقبه قوت در نسبت باطن و اشراف ملک و ملکوت و نظر توجه دلها را نواختن دست میدهد و از کثرت ذکر تهلیل فنای صفات بشریت و از کثرت درود واقعات نیک و از کثرت نوافل انکسار و شکست دلی و از کثرت تلاوت نور و صفا بهم میرسد ذکر تهلیل بلحاظ معنی مفید ست در طریقه و محض تکرار لفظ سرمایه ثواب آخرت و مکفر سیئات ست - ذکر نفی و اثبات بحبس نفس کم از سه صد بار فائده نمی بخشد و زیاده هر قدر باشد مفیدتر ست حضرت خواجه نقشبند حبس نفس را شرط ذکر نمیفرمودند مفید میگفتند اما دوام ذکر و وقوف قلبی و توجه بمبدأ فیاض رکن طریقه خود مقرر کرده اند رضی الله تعالے عنه هوش در دم اول بذکر دل ضرورست چون ذکر قوت گیرد آواز اسم ذات بسمع خیال رسد پس در هر نفس توجه و آگهی بذات الهی باید داشت با حفظ خواطر از باطن و بمجرد خطور خطره دل را باید گرفت تا وساوس و حدیث نفس هنگامه برپا نکند مانع از ورود فیض هجوم خواطرست کثرت اسم ذات مثمر نسبت جذبه الهی ست و نفی و اثبات جهت سلوک و قطع مسافت راه فائده دارد - ادراک کیفیات حالات باطنی در مرتبه ولایت محظوظ می نماید و در کمالات نبوت یافت جز نکارت و جهالت وصف باطن نیست اما در مقامات فوق اگرچه لطافت و بیرنگی لازم ست فی الجمله دست ادراک میرسد - لطافت و بیرنگی نسبت مجددیه سبب انکار مردم میشود لهذا چون سیر سالک بکمالات میرسد مرا تردد بخاطر می آید که مبادا ترک طریقه نماید انشاء الله تعالی اگر عمر وفا میکند سالکان را از مقامات سافله بمقامات عالیه نخواهیم رسانید مقصود باخدا بودن و اتباع سنت نمودن ست و آن در هر مقام حاصل ست برد یقین و طمانینت از پیش طلب که در مقامات عالیه مجددیه نقد وقت می شود اتصال بی کیف بمقصود پیدا می شود ع اتصالی بے تکیف بی قیاس ۞ هست رب الناس را با جان ناس ۞ و هیچ ذوقی و شوقی و حضوری بآن نمیرسد - راه وصول بکمالات قریب ست که مسدود گردیده و طریق ولایات مسلوک مانده درین آخر زمان استعداد ها

[illegible]



از سلوک مقامات کوتاهی نموده بمقصود رسیدن اینها متعذر گردیده پیش ازین قریب سی سال شده باشد
که سیر طالبان بسرعت بود و کشف و وجدان نیک داشتند فی الحال اگر طالبی صادق از اصحاب فقیر با خلاص
و قدم سعی کسب فیوض طریقه نماید بعد مدت دراز بولایت قلبی یا فوق ان فائز گردد و بمقامات عالیه مجددیه
رسیدن سخت تعذر دارد کشف صحیح که سیر سالکان در مقامات مطابق واقع معلوم میشود بسیار نادرست پس
بگفتن بشارات برخدا افتراست و سالک را مغرور نباید نمود تغیر حالات و ورود واردات و دوام توجه الی الله
و جمعیت خاطر و تعمیر اوقات بوظائف عبادات عمده نعمای الهی ست نسبت ارباب شوق و ذوق تاثیر گرم
و تیز دارد و اهل قلب را بسیار محظوظ می نماید و در جمیع طرق اهل الله کیفیات و تصرفات همان نسبت
شریفه جذب فرمای ارباب طلب ست لیکن از نسبت اهل اطمینان و جمعیت که بمرتبه کمالات نبوت
و فوق آن رسیده اند و آن خاصه طریقه مجددیه ست انوار بسیار می آید و سالک زود تر ترقی می نماید تاثیر
گرم که بیتابی شوق می بخشد بسیار مفید ست اما در قرن اول ظهور جمعیت و طمانینت بود کما لا یخفی لهذا اصحاب
را از حرکات بی تابانه منع میکردند که صیحه و نعره بعد زمان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وسلم پیدا شده۔
علم مسائل ضروری خواندن یا در صحبت علما باستماع آموختن بجهت صحت عمل لازم ست۔ علم حدیث
جامع تفسیر و فقه و دقائق سلوک ست از برکات این علم نور ایمان می افزاید و توفیق عمل نیک و اخلاق
حسن پیدا می شود عجب ست که حدیث صحیح غیر منسوخ که محدثین بیان آن نموده اند و احوال رواة آن معلوم
و بچند واسطه میرسد به نبی معصوم که خطا بران راه نیست بعمل نمی آرند و روایت فقه که ناقلان آن قضاة
و مفتیان اند و احوال ضبط و عدل آنها معلوم نیست و بزیاده از ده واسطه میرسد بمجتهد که خطا و صواب
از شان اوست معمول گردیده ست رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا اِنْ نَّسِيْنَا اَوْ اَخْطَاْنَا نکاح سنت انبیاست
علیهم الصلوة اما درین وقت که حلال مفقود ست و جهل شیوع یافته اکثر اولاد از حلیه علم و ادب معری
میباشند و بسبب رواج بدعت در عقد نکاح خللها می آید عزوبت و تجرید در حق سالکان راه ولیست
باندکی از رزق ساختن و بعبادات مولی پرداختن و در شهر شهرت نداشتن و هیچ ارث و وارث نگذاشتن
دولتی ست بس بزرگ و شریف و در حدیث ست قال النبی صلی الله علیه وسلم ان اغبط
اولیائی عندی المؤمن خفیف الحاذ ذو حظ من الصلوة احسن عبادة ربه واطاعه

فی السر وکان فی الناس لا یشار الیه بالاصابع وکان رزقه کفافا فصبر علی ذلک ثم نقد
بیده فقال عجلت منیته قلت بواکیه قل تراثه رواه احمد والترمذی وابن ماجة

بارہا شرف زیارت حبیب خدا صلی اللہ علیہ وسلم دریافتہ ایم وعنایات کثیرہ بحال خود دیدہ در مرتبہ
اخیر کہ سعادت زیارت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم حاصل شد بر فیل سوار بودند فرود آمدہ فرمودند بیائید
کہ ما وشما شانہای خود را باہم چسپانیم تعبیر این خواب ہیچ بخاطر نمی آید یکبار بجمال جہان آرای سرور کائنات
علیہ افضل الصلوۃ والتحیات مشرف شدم گویا در کنار آنحضرت برابر دراز کشیدہ ام وراحت نفس مبارک
بمن میرسد درین اثنا من تشنہ شدم وپیرزادگان سرہندی در انجا حاضر اند آنحضرت یکی را امر باوردن آب
نمودند بندہ عرض کردم یا رسول اللہ آنہا پیرزادہای من اند فرمودند امتثال امر ما می نمایند پس عزیزے
از انہا آب آورد ومن سیر خوردم عرض کردم یا رسول اللہ حضرت در حق مجدد الف ثانی چہ میفرمایند
فرمودند مثل ایشان در امت من دیگر کیست عرض کردم یا رسول اللہ مکتوبات ایشان بنظر مبارک
گذشتہ است فرمودند اگر چیزی یادست بخوانید بندہ این عبارت بعضے مکتوب ایشان انہ تعالی ورا٫
الوراء ثم وراء الوراء خواندم بسیار پسند نمودند وحظہا فرمودند۔ فرمودند باز بخوانید باز این عبارت
عرض نمودم زیادہ تر تحسین نمودند واین حالت امتداد کشید وقت صبح یکی از عزیزان پگاہ آمدہ گفت
من امشب خوابی دیدہ ام کہ شما رویای خوبی دیدہ اید آن رویا کدام ست فقیر این رویا پیش او گفتم بسیار
متعجب شد از نفس مبارک صحبت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم من خود را سراپا نور وحضور دریافتم واز
کیفیت ہای این خواب کہ بہتر از امر بیداری ست تا چند روز ہیچ عطش واشتہا نبود۔ در منامی دیدم
کہ در صحرای وسیع چبوترہ الیست کلان واولیا بسیار در آنجا حلقہ مراقبہ دارند ودر وسط حلقہ حضرت خواجہ
نقشبند دو زانو وحضرت جنید قدس اللہ اسرارہما مجتمعی نشستہ اند وآثار استغنا از ماسوا وکیفیات
حالات فنا بر سید الطائفہ ظاہر ست ہمہ کس از انجا برخاستند گفتم کجا میروند کسی گفت باستقبال امیر المومنین
علی مرتضی رضی اللہ تعالی عنہ پس حضرت امیر تشریف فرما شدند شخصی گلیم پوش سر وپا برہنہ ژولیدہ
مو ہمراہ حضرت امیر نمودار گشت آنحضرت دستش در دست خود بکمال تواضع وتعظیم گرفتہ اند گفتم این
کیست کسی گفت خیر التابعین اویس قرنی ست انجا حجرہ مصفا در کمال نورانیت ظاہر شد ہمہ عزیزان

دران حجرہ درآمدند گفتم کجا رفتند کسی گفت امروز عرس حضرت غوث الثقلین ست بتقریب عرس تشریف بردند۔ وقتیکہ فنا و نیستی بر نسبت باطن ظهوری و سالک بوصف بیخودی و استغراق موصوف میگردد خود را در واقعات مردہ می بیند و نسیان و بی شعوری لازم حال او میشود در ایامی کہ فقیر را فنای قلبی بتوجہات حضرت سید رضی اللہ تعالی عنہ دست داد و قطع علائق و زوال ہوا از دل گشت در واقعہ می بینم کہ سر من از تن جدا شد اما کلمہ طیبہ بر زبان جاریست و نیز دیدم گویا من مردہ ام تجهیز و تکفین من می نمایند پس جنازہ برداشتہ بطرف مزار حضرت خواجہ قطب الدین رحمۃ اللہ علیہ برای دفن بردند و روح من ہمراہ ایشانست تا آنکہ جنازہ را در قبر نہادہ قبر را بخاک انباشتند و من بر سر دیواری نشستہ ام منکر و نکیر بوضعی کہ در حدیث ثابت ست آمدہ و ندانی بر زمین زدہ درون قبر درآمدند و جان مرا بانعش علاقہ پیدا شد جواب و سوال کردہ رفتند و من در قبر بآرام تمام بخواب رفتم و نیز دیدم کہ من ازین جہان در گذشتم و مردم بعد تجهیز و تکفین میخواہند کہ جنازہ را بردارند ناگہان جنازہ در ہوا پرواز نمودہ روان شد و مردم در قفای جنازہ میروند و روح من با ایشانست درینوقت رباعی خود بیاد آمد رباعی مظہر تشویش چشم و گوشی نشوی * سرمایہ جوش و خروشی نشوی * باید کہ بپای خود روی تا سر گور * ای جوہر پاک بار دوشی نشوی * از فرط محبت کہ فقیر را بجناب امیر المومنین حضرت ابوبکر صدیق رضی اللہ تعالی عنہ ثابت ست و سر منشار نسبت علیہ نقشبندیہ ایشان اند اگر بمقتضای بشریت غشاوہ پردہ بر نسبت باطنی عارض میشود خود بخود رجوع بآنجناب پیدا گشتہ بالتفات ایشان رفع کدورت میشود و یکبار قصیدہ در مدح ایشان گفتہ بودم عنایت بسیار بحال فقیر نمودہ از روی تواضع فرمودند ما لائق اینہمہ ستایش نیستم۔ نسبت ما بجناب امیر المومنین حضرت علی کرم اللہ وجہہ میرسد و فقیر را نیازی خاص بآنجناب ثابت ست در وقت عروض عارضہ جسمانی توجہ بآنحضرت واقع میشود و سبب حصول شفا میگردد و یکبار قصیدہ کہ مطلعش اینست ؎ فروغ چشم آگاہی امیر المومنین حیدر * نزاکت ید اللہی امیر المومنین حیدر * بجناب ایشان عرض نمودم نوازشہا فرمودند۔ محبت ائمہ اہل بیت اطہار رضی اللہ تعالی عنہم موجب ایمان و سرمایہ بقای تصدیق و ایقان ست ہیچ عملی بجز محبت این اکابر رضی اللہ تعالی عنہم وسیلہ نجات نداریم ؎ نکرد مظہر با طاعتی در فت بخاک * نجات خود بتولای بوتراب گذاشت * معارف حضرت مجدد رضی اللہ تعالی عنہ موافق کتاب و سنت ست و جائی کہ اعتراضات وارد نمودہ اند ایشان خود

جواب آنرا تحریر فرموده اند نزد انصاف کافیست و لبا کلمات که ارباب ظاهر بر آن گرفتهامی نمایند از اولیاء
کرام صادر شده بی تاویل درست نمی شود پس هر تاویلی که در چنین سخنها کرده میشود از غلبه احوال یا از عدم
مساعدت الفاظ بمعانی مقصوده یا امر الهی باظهار آن در کلام ایشان نیز جاریست و شیخ عبد الحق محدث رحمة الله
علیه اگرچه در اوائل حال بر بعض معارف ایشان اعتراضات نوشته اما در آخر از آن باز آمده بخدمت خواجه
حسام الدین خلیفه حضرت خواجه باقی بالله رحمة الله علیهما نوشته که درین ایام صفائی فقیر بخدمت میان شیخ احمد
سلمه الله تعالی از حد متجاوز ست و اصلا پرده بشریت و غشاوه جبلت بمیان نمانده قطع نظر از رعایت
طریقه و انصاف و حکم عقل که با چنین عزیزان و بزرگان بد نباید بود و از باطن بطریق ذوق و وجدان و غلبه
چیزی افتاده که زبان از تقریر آن لال ست سبحان الله مقلب القلوب و مبدل الاحوال شاید ظاهر بینان
استبعاد کنند من نمیدانم که حال چیست و بچه منوال ست انتهی و رسیدن آزار از بادشاه بایشان دلیل کمال
متابعت ایشانست انبیاء کرام را علیهم السلام یوسف علیه السلام در زندان اعتکاف داشتند و سید المرسلین
علیه افضل الصلوة در محصب اتروا فرمودند مخلصان در دفع اعتراضات و شبهات رسائل نوشته اند و
بهترین رسائل رد شبهات رساله مرزا محمد بیگ بدخشی ست که در مکه شریف تحریر نموده بمهر مفتیان چار مذہب
رسانیده - فیض الهی بی نهایت ست و بمقتضای استعداد هر یکی از اولیا ظهور یافته الله تعالی متاخران
را با قتضای حکمت بالغه خود کمالاتی عنایت فرموده که از متقدمان آن همه علوم و فیوض مروی نیست در
انبیا علیهم السلام تفاضل ثابت ست و در اولیا نیز فضل یکی بر دیگری ثابت مقاماتی که حضرت مجدد
بآن امتیاز دارند از بسکه مستفیدان طریقه ایشان بآن درجات و حالات رسیده اند و اقرار آن علوم و کیفیات
نموده در آن مقام اشتباهی نمانده که خبر متواتر مفید صدق و یقین ست کسیکه بآن مقامات نرسیده استبعاد
آن مینماید از جهل خود معذور ست ظهور خرق عادات شرط علو کمالات نیست اصحاب کرام رضی الله تعالی
عنهم با وجود علو درجات که هیچ ولی بآن نتواند رسید مصدر کثرت خوارق عادات و نسبتهار شوق و ذوق
و جذبه و استغراق نبودند - حضرت حافظ محمد محسن پیر حضرت سید ترد حضرت ایشان محمد معصوم رحمة الله علیهم
بجهت استفاده رفتند ایشان فرمودند که بزرگان شما انکار بزرگان ما میکردند شما بانکار آمدید یا باقرار گفتند
بجهت استغفار از انکار پس بالتزام صحبت ایشان بکمال و تکمیل رسیدند - حضرت شیخ عبد الاحد استفاده

از پدر و عم خود نموده نسبت حضرتین را برابر میدانستند رحمة الله علیهم و در نسبت سعیدی و معصومی فرقی
نمیکردند میفرمودند که در نظر من هر دو بزرگ برابر اند چنانچه دو دانهٔ تسبیح متصل امام واقع میشود اما الله تعالی
ما را امتیازی در نسبتهای حضرتین بخشیده است که در نسبت سعیدی اضمحلال و بیخودی که لائق مقام خلت است
بسیار است و در نسبت معصومی صفا و لمعان که مناسب مقام محبوبیت است بیشمار در کمالات نبوت
و دیگر مقامات در نسبت سعیدی قوت زیاده است و در ولایات نسبت معصومی قوت بیشتر دارد بمقامات
مخصوصه حضرت مجدد غیر ازین هر دو صاحبزاده دیگر مشرف نگشته رحمة الله علیهم - در اول که تلقین توبه بطالبان
مینمودم بر توبهٔ نصوح تاکید و مبالغه میکردم - شبی حضرت شیخ پیر خود را رضی الله تعالی عنه در خواب دیدم بحال
فقیر عنایت نمودند در آنجا قوالی حاضر شد او را نیز توجه دادند و یرا حالت عجب رو داد برخاسته مزامیر را بشکست
و از نامشروع توبه کرد فرمودند طریقه توبه اینست یعنی چون نسبت باطن بر طالب غالب می آید کار خود مینماید
از آن روز تعرض از استیغفار حق توبه بگذاشتم که توبهٔ مجمل کافیست و توبهٔ نصوح بر وقت حاصل میشود -
گروهی از دانشمندان از فقیر پرسیدند که طریقه نقشبندیه را بر دیگر طرق چه مزیت یافتید که آنرا اختیار
کردید گفتم این طریقه منطبق بر کتاب و سنت است که ثبوت آن قطعی است و آنچه منطبق بر قطعی است
نیز قطعی از ممارست اشتغال این طریقه توفیق اتباع سنت حاصل میشود و از متابعت شریعت انوار
این طریقه می افزاید - همچنین ابلیس بصورت ملای خشک متمثل شده از فقیر پرسید که بر مزاج شما شورش
عشق غالب است و طبیعت با شعار عاشقانه راغب اینچنین طریقه بی کیفیت که در آنجا سماع را بار نیست
و باواز جهر وغیره کار نه چرا اختیار نمودید گفتم عقیدت و محبت بمقتضای حکمت بالغه جناب باریست سبحانه
گفت درینصورت ناچاریست مرا از سوال متعنتانهٔ او غضب آمد میخواستم که ریشش گرفته بر سنگی زنم ناگهان
غائب شد - شبی حضرت شیخ سیف الدین پیر حضرت سید رحمة الله علیهما برای تهجد برخاستند آواز نی
بگوش ایشان رسیده بی تابانه بسجود افتادند ضربی بدست مبارک ایشان آمده فرمودند مردم ما را بید رد
میگویند بی درد ایشانند که بر تاثیر سماع صبر می نمایند - بزرگی ازین طریقه در راهی میرفت آواز سماع
بگوشش رسید تاب نیاورده بنشست و شورش را ضبط می نمود حدت گرمی کاسهٔ سر را بشگافت
گفت سماع مهلک است ازین سبب حرام گردیده - در خانقاه حضرت شیخ سیف الدین پیر حضرت سید

رحمة الله علیهما هر روز چهار صد کس درویش بصحبت استفاده جمع می آمدند و موافق فرمایش طعامها پخته میشد
و با وجود اینهمه تنعم سالکان بمقام بلند میرسیدند که مدار این طریقه بر همت و توجه مرشد ست یکی از ارباب این
طریقه خواست که تقلیل غذا نماید پیرش فرمود در حصول فیوض طریقه حاجت باینچنین اعمال نیست که
بزرگان ما بنای کار بر دوام وقوف قلبی و صحبت مرشد نهاده اند ثمره زهد و مجاهدات شاقه خرق عادات
و تصرفات ست و حاصل دوام ذکر توجه الی الله و اتباع سنت کثرت انوار و برکات عوام ظاهر بین را
نظر بر ظهور خرق عادات بود و خواص معنی آگاه را مراد تصفیه قلبی و نسبت مع الله باشد حضرت محمد صدیق
پیر حضرت حافظ سعد الله رحمة الله علیهما بدیدن یکی از اولاد امجاد حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه
رفتند وی از عجب صاحبزادگی و حشمت ظاهری خود بتعظیم ایشان نپرداخت اصحاب ایشان ازین بے
ادبی ناخوش شده بخدمت ایشان التماس و الحاح نمودند تا بصرف همت ایشان طریقه نقشبندیه از ایشان
گرفت و بحالات نیک رسید اقربای او از رجوع باین طریقه ناپسند آمد گفتند طریقه آبا و کرام خود گذاشته
طریقه دیگران اختیار کردید گفت خدا نه قادری است و نه چشتی هر کجا مقصود یافتم بطلب آن شتافتم
جنازه حضرت محمد صدیق رحمة الله علیه بسهرند برده دفن کردند در راه وقت اذان جواب اذان از جنازه
ایشان مسموع گشت ـ یکبار زنی بی ادب بخدمت حضرت شیخ عبد الاحد رحمة الله علیه ناسزا گفت ایشان
صبر کردند معلوم نمودند که غیرت الهی در صدد انتقام او بحرکت می آید یکی را از حاضران فرمودند که آن بے ادب
را بسر جنگی زند وی توقف نمود ناگهان آن زن بیفتاد و بمرد بآن متوقف خطاب نموده عتاب کردند که
خون او بر گردن تو شد اگر امتثال امر ما میکردی آن بے ادب جان نمیداد و بسلامت میماند ـ امتثال
امر مشائخ بے توقف باید نمود که در ضمن آن حکمتها مضمر باشد ـ شاه گلشن از خلفای حضرت شیخ عبد الاحد
رحمة الله علیهما بکمال زهد و ریاضت موصوف بودند میتوان گفت که محل غبط سالکان خانقاه حضرت
جنید اند رحمة الله علیه میگفتند که مرا بعد سه روز اندیشه خوردن در طبیعت پیدا میشود در وقت شدت
جوع برگ درختان یا آنچه از پوست خیار و خربزه می یافتند در آب پاک کرده میخوردند کهنه گلیمی بود که تا
سی سال بر دوش مبارک خود داشتند یکبار برای افطار روزه در شدت گرما آب حوض طلبیدند کسی
عرض نمود که درینجا چاه ست آب سرد و شیرین دارد فرمودند چندین سال ما درین مسجد بکوشت

داریم هرگز درو هم ماهم نیامده که درینجا چاه هست وقت شدت تشنگی آب حوض خورده میشود یکبار شخصی صرهٔ
دینار بهدیه ایشان فرستاد فوراً برخاستند که بر ماحج فرض شد ساعتی نگذشته بود که باز آمدند گفتند سائلی
سوال کرد آن صره باو دادم فرضیت حج از ذمه ساقط گشت یکبار خواستند که ادا زکوة نمایند که در ادا
هر فرض الهی قرب خاص حاصل میشود هرگاه نصاب وزکوة فراهم گشت زکوة ونصاب هر دو در راه
خدا دادند که مقصود حاصل شد نصاب زریچه کار می آید که خزینه فقرا باب الله ست سبحانه جماعه از
فقرا مداری رقص وشغب داشتند در دل یکی از اهل تماشا گذشت که درین بدعتیان کسی از اهل
کمال خواهد بود یکی از انها نزدیک آمده گفت ع خاکساران جهان را بحقارت منگر ٭ توچه دانی که درین
گرد سواری باشد ٭ انکار هیچکس نباید نمود درین صور معانی حقیقت جلوه گرست - نواب مکرم خان
رحمة الله علیه از حضرت ایشان محمد معصوم رضی الله تعالی عنه استفادهٔ کمالات باطنی دارند - روزے
عالمگیر بادشاه از ایشان پرسید که عمر شما چیست گفتند چهار سال هر قدر که بخدمت پیر بزرگوار بسر برده ام
عمر همانست باقی وبال آخرت بیت اوقات همان بود که بایار بسر رفت ٭ باقی همه بیحاصلی وبیخبری بود
در طعام نواب مکرم خان تکلفات بسیار بود بحد اسراف رسیده باشد اما حضرت سید رضی الله تعالی عنه
باینهمه احتیاط وکمال تقوی گاهی طعام ایشان میخوردند میفرمودند از برکات طعام ایشان انقدر نور
باطن می افزاید گویا طعام نخورده ایم دوگانه نماز ادا کرده شده از غلبه محبت حضرت ایشان محمد معصوم
وظهور انوار نسبت تمام اشیاء ایشان نور شده بود مثنوی از محبت مسها زرین شود ٭ از محبت تلخها
شیرین شود ٭ از محبت سرکه ها مل میشود ٭ از محبت خارها گل میشود ٭ ایشان بجناب پیر خود نوشتند
که محبت شما بر محبت خدا ورسول صلی الله علیه وسلم غالب ست وموجب انفعال میشود در جواب
بر نگاشتند که محبت پیر همین محبت خدا ورسول ست وسبب جذب کمالات الهیه که در باطن پیر ثابت ست
می شود فرد چون دیده عقل آمد احوال ٭ معبود تو سر یست اول وقت انتقال نواب مکرم خان تبرک
کلاه حضرت خواجه احرار بر سر ایشان نهادند ایشان بنور فراست دریافته چشم بکشادند که تبرک کلاه پیر من
بیارید وسیلهٔ من بدرگاه الهی ذات ایشانست در انوار نسبت قدمای نقشبندیه وانوار نسبت احمدیه
فرقهاست ودر کیفیات نیز تفاوتهاست والتفاتی که پیر بحال مستفید خود دارد از پیران دیگر کم ظاهر میشود

که اینجا بسبب قرب ابدان معیتی قوی متحقق ست - روزی حضرت شیخ بزیارت مزار حضرت سید و نواب
مکرم خان که در یکجا واقع ست رحمة الله علیهم رفتند بعد توجه بهر دو مزار فرمودند نسبت هر دو بزرگ یکی ست
اما نسبت فقر و ورع مزار حضرت سید در نورانیت و لمعان امتیاز تمام دارد از حضرت شیخ عبد الاحد رحمة الله علیه
دو کس طریقه گرفتند یکی طریقه قادری اخذ کرد دیگری طریقه نقشبندیه اختیار نمود ایشان فرمودند که
روح مبارک حضرت غوث الاعظم تشریف آورده صورت مثالی مرید خاندان خود را همراه بردند و
حضرت خواجه نقشبند تشریف فرما شده صورت مثالی معتقد خود را با خود بردند رحمة الله علیهم - در توسل
بجناب الهی هر یکی از مشائخ طریقه حبل المتین ست که بمراتب قرب فائز میگرداند مستفید اگر فیضی حاصل
نمود زهی سعادت و یکی از ایشان گردید التفات غوث الثقلین بحال متوسلان طریقهٔ علیهٔ ایشان
بسیار معلوم شد با هیچکس از اهل این طریقه ملاقات نشده که توجه مبارک آنحضرت بحالش مبذول
نیست همچنین عنایت حضرت خواجه نقشبند بحال معتقدان خود مصروف ست مغلان در صحرا یا وقت
خواب اسباب و اسپان خود بحمایت حضرت خواجه می سپارند و تائیدات از غیب همراه ایشان مے شود
و درینباب حکایات بسیار ست تحریر آن باطالت میرساند سلطان المشائخ نظام الدین اولیا رحمة الله علیه
بحال زائران مزار خود عنایت بسیار میفرمایند همچنین شیخ جلال پانی پتی التفاتها می نمایند حضرت خواجه
قطب الدین را در شهود شان استغراق بسیار ست حضرت خواجه شمس الدین را هیچ التفات بماسوا نیست
رحمة الله علیهم غرض وقوف نسبت این اکابر بمرتبه ایست که زبان از تقریر آن لال ست بلکه در مقابله
نسبتهای باطنی این عزیزان و قدمای صوفیه علیه میتوان گفت که ما مردم را ازین راه بهره نیست - سر
مزار امام بدر الدین رحمة الله علیه در پانی پت مراقبه نمودیم چندانکه غور و توجه کردیم اثری از نسبت ظاهر
نشد بعد از امتداد بسیار دفعةً نسبت ایشان در غایت لطافت ظاهر گشت معلوم شد که سلوک ایشان
بطریقه معهوده صوفیه نیست در راه خدا بشهادت رسیدند دفعةً در مراتب قرب بطریق اصطفا فائز
گردیدند همچنین ست احوال شهیدان که در راه حق دفعةً جان فدا نمودند دفعةً جذبات عنایات الهی ایشان را
بمقامات قرب فائز گردانید - حضرت شاه ولی الله محدث رحمة الله طریقه جدیده بیان نموده اند و در
تحقیق اسرار معرفت و غوامض علوم طرز خاص دارند باینهمه علوم و کمالات از علماء ربانی اند مثل

ایشان و محققان صوفیه که جامع اند در علم ظاهر و باطن و علم نو بیان کرده اند چند کس گذشته باشند - اولیا
خدمت را ما می شناسیم و با نها ملاقات میشود اما اظهار اینها مرضی الهی نیست - با قطب لشکر نادر شاه ملاقات
شده بود در یک معامله مهر قاضی لاهوری بایست بادی گفتم در پاسی از روز کاغذ را بمهر قاضی آنجا مسجل کرده
آورده گفت - قاضی را شغلی بود لهذا دیر آمد والا در یکساعت رفتن و آمدن من می شود - یکبار مبلغی از زر
برای نکاح دختر فقیری در کار بود در نیم شب او در قلعه رفته از بالین محمد شاه بادشاه که هر شب صره هزار روپیه
برای صرف مساکین خلوت نشین زیر سر خود میداشت آن صره گرفته برداشت بادشاه را خبر شد پنداشت
اگر دزد است گفت من آنم که بواسطه من از جان محفوظ مانده اید گفت زر دیگر طلب نمایم فرمود همین قدر
کافی است - ارجی اعمال ما از غیر دوام توجه بمبدأ فیض و محبت مشایخ کرام رحمة الله علیهم نیست هر عمل را
کیفیتی دیگر است و جامع کیفیات نماز است که متضمن انوار او کار از تلاوت و تسبیح و درود و استغفار است و صحیح
و اصیل ترین حالات که با حال قرن اول مشابه باشد در نماز حاصل میشود اگر آداب آن کما حقه بجا آورده
شود - تلاوت قرآن مجید موجب صفائی باطن و دفع قبض قلبی ست ترتیل حروف و تحسین صوت خود می
باید نمود و در جهر متوسط که در تلاوت قرآن مجید کرده میشود ذوقها دست میدهد - در رمضان المبارک ترقیات
نسبت باطنی بسیار واقع میشود و احتیاط صیام از غیبت و کذب واجب ست والا روزه جز فاقه بیش نیست
جهد باید نمود تا رضای این ماه و ادای حق صوم حاصل گردد یکی از بزرگان این ماه را بصورت مردے
پارسا دید پرسید شما از اهل صیام راضی میروید گفت باضاعت حق صوم مرا ناخوش نمودند مگر خواجه نقشبند
رحمة الله علیه که بعذر مرض روزه نتوانستند گرفت اما از جهت انفعال داشتند انفعال ایشان از صوم
مردم مرا پسندیده آمد - انوار و برکات این ماه متبرک از غره شعبان ظهور می نماید گویا هلال فیوض این شهر
طلوع نموده از نصف شعبان چنان معلوم میشود که آن هلال بدر تابان گردیده و انوار آن ماه متبرک جهان را
منور گردانیده و از شب غره آن شهر چنان دریافت می شود که آفتاب فیوض الهی از حجاب سحاب درخشان
گشت - شب قدر بر سبیل بدلیت در شبی از شبهای او تار می شود و بیست و هفتم معین نیست مگر درین شب
بسبب کثرت دعا و نماز که در مردم احیای این شب معمول ست برکات بسیار دریافت میشود و گاهی
شب قدر درین تاریخ نیز میشود جمعیت و حضور این ایام ذخیره تمام سال می شود از مجربات ست که اگر درین

قصوری وفتوری راه یافته در تمام سال اثران بیماند بنده شنیدم زبانی استاد خود که از حدیث شریف مستفاد
میگردد که اگر این ماه بجمعیت وطاعت بگذرد در سائر سال بتوفیق نیک وجمعیت محظوظ میدارد حضرت
شیخ رحمة الله علیه در هر سال اعتکاف در عشره اخیره ماه رمضان میفرمودند کسانی که بمقامات اجازت
طریقه میرسیدند درین ایام بعطای خرقه تبرک آنهارا سرفراز می نمودند و تاکید میکردند که درین اوقات
مردم در حلقه مراقبه البته حاضر شوند تا از ترقیات باطنی بهره یاب گردند بعد انقضای رمضان میفرمودند که
از برکات صیام نسبت های عزیزان کثیر الانوار و پر از لمعان گردیده - افسوس که تمام سال چرا رمضان
نشده اگرچه در صوم هر وقتی که باشد صفا حاصل است و از برکات این وعده انا اجزی به خالی نیست -
لیکن کیفیات صیام رمضان شریف ندارد حضرت شیخ ارشادی نمودند که معلومات و وجدانیات شما تمام
صحیح ست و سر مو خلافی ندارد و کشف و وجدان فقیر با پیران کبار خود همیشه مطابق می افتاد مگر یکبار از فقیر خطائی
واقع شد که حضرت شیخ در حق بزرگی فرمودند نسبت شما تا بکمالات رسیده است بنده خلاف آن عرض نمود
فرمودند در دید شما خطا رفته است آنچه ما گفتیم صحیح ست الحال چند روز بحال بنده عنایت نموده فرمودند که دید
شما صحیح بود ما خطا کردیم فقیر ما در گفتن بشارت مقامات بسیار تامل مینماید و الا انوار آن مقام در باطن سالک
عیان می بیند باز متوقع الهام میشود باز استفسار تعبیرات حالات او میکند اگر درین معامله الهام موافق گردید
و حالات کیفیات در باطن او جدیده رو داد پس بشارت آن مقام میگویم که ترا در آن مقام مناسبتی بهم
رسیده است بعرض وقوف نه آنکه نسبت باطن مثل اولیا متقدمین حاصل شده تا مساوات لازم آید
اگر بذکر و مراقبه مواظبت کنی و با مجاری قضا رضا پیش گیری از فتوحات آن مقام تمتعات خواهی گرفت
مستفیدان توجهی الی الله و انقطاعی ز ما سوا با اذواق و کیفیات از صحبت مرشدان حاصل نموده و در خلوتها
نشسته تعمیر اوقات بوظائف و عبادات در مقامات الهیه ترقیات نموده اند در مبدأ فیاض تجلی نیست
قصور در همت سالکان است یکی از جمله نعمای الهی درباره فقیر که شکر آن مقدور بیان نیست آنست که فقیر
را درینوقت کشف مقامات آلهیه مطابق نفس الامر و تسلیک سالکان راه تا غایت اینطریقه از بزرگان این
خاندان که درینوقت ارشاد طالبان مینمایند امتیاز بخشید - خواطر قلوب عزیزان زیاده تر از ایشان می شناسم
که در چه باب خطور می نماید ما فقیریم مقدور در مداوا نداریم توسل بجناب پیران کبار رحاب مراضی می نمایم



وبعنایت الٰہی اینہارا شفا حاصل میشود یکبار بی زاد و راحلہ بسفر میرفتیم اللہ تعالیٰ در ہر منزل از دست بیگانگان
سامان ضروری مہیا می نمود ناگہان در راہ بارانی شدید نازل شد ہوا سرد بود و رفقا ایذا کشیدند دعا نمودم
الٰہی باران گرد بر گرد ما بارد و ما با رفیقان خشک بمنزل رسیم آنچنان واقع شد۔ در اوائل حال مردم را کہ
طریقہ از من گرفتہ بودند از اظہار نام خود منع کردہ بودم کہ پیش ہر کسی نام فقیر نباید گرفت روزی حضرت حافظ
سعد اللہ رحمۃ اللہ علیہ از محمد رفیع پرسیدند کہ شما طریقہ از کہ گرفتہ اید وی گفت از بزرگان خود با لیتی کہ رو برو کے
آنحضرت نام فقیر میگرفتند مرا غیرتی آمد و سخت ناخوش شدم دیدم کہ مشائخ طریقہ تا حضرت ابابکر صدیق
رضوان اللہ علیہم از وی برگشتند در دو سہ روز ہلاک شد مزاج فقیر نازک ست و غضب در نہایت شدت
و ایمعنی شایان ہدایت و ارشاد نیست سالہا دعا نمودیم تا اللہ تعالیٰ تیغ غضب ما را کند فرمود اما جذب غضب
چنانچہ باید نرفتہ است و مغضوب علیہ را البتہ ایذا میرسد و نسبت باطنش تباہ می شود بمجرد غضب نسبت وی
مثل شہاب ثاقب از مقام خود فرود می آید و باندک رضای خاطر نسبت مرضی عنہ مانند ہوای آتشین بفوق
میرود ہر چند طریق اجابت دعوت از طرق مسنونہ است لیکن درین جزو زمان از فساد نیات و فقدان
شرائط عدم اجابت آن اولیست زیرا کہ یاران زمانہ بیشتر از ضیق معاشی در حالت گرفتاری بسیار معذور
دبی سعد و رند بضیافت چہ رسد بتکلف زر سودی قرض کشیدہ ضیافت میکند پس مشروعیت ضیافت اینطور
معلوم و فقیر بیشتر سفرہای اینطور ضیافت از راہ تجربہ و نور فراست دریافتہ ترک آن نمودہ کہ المومن
لا یلدغ فی جحر واحد مرتین حدیث صحیح است فقیر را در قبول نیاز شرائط کثیرہ است **اول** آنکہ
صاحب نیاز اشراف و نجیب باشد **دوم** آنکہ با دنیاداران کہ محل شبہ اند چندان اختلاط ندارد **سوم**
آنکہ اندک صلاح و تقوی ہم دارد **چہارم** آنکہ حرام را از حلال بشناسد **پنجم** آنکہ از دوا غصب و نہب تازہ حاصل
نشدہ باشد **ششم** آنکہ از اخلاص دل و خلوص نیت آوردہ باشد بانیطور کہ از صمیم قلب بداند کہ اگر
حضرت این نیاز قبول خواہند فرمود ما را ممنون و مرہون خواہند نمود پس اینطور نیاز قبول می افتد زیرا کہ
حق سبحانہ و تعالیٰ ما را فراستی عطا فرمودہ است کہ از نور آن اینطور دقائق خفیہ ظاہر میشود و خلاف این عقیدہ
مقبول نمیگردد فقیر شقی و سعید را از جبین مردم می شناسم و مرتبہ ابدال را از غیر ابدال با آنکہ مستور الحال
میباشند امتیاز میکنم فقیر از یاران خود نا امید نمیشوم مگر از دو چیز یکی از اختلاط با دنیاداران دوم سوء اعتقاد

[illegible]

با پیران لیکن بقدر حاجت اختلاط با ایشان مضائقه ندارد بشرط صلاح نیت و محافظت نسبت و دنیا
مبغوضه حق ست سبحانه از وقتی که در عرصه ظهور آورده گاهی نظر رحمت بروی نکرده اگر میکرد بمقدار پر پشه در
نصیب کفار نمیرسید بلکه تمام و کمال در حصه مسلمانان خوان یغما میشد۔ الحمد لله که دنیا داران اینوقت با فقرا
سری ندارند والا ایشان را نه حال میماند نه فراغ وقت چنانکه حضرت خواجه هاشم کشمی در مقامات حضرت مجدد
رضی الله تعالی عنه میفرمایند که روزی بنده در خدمت خواجه حسام الدین احمد که از خلفای حضرت خواجه
باقی بالله اند حاضر بود یکی از حاضران شکوه اغنیا و امرای روزگار آغاز نمود که با فقرا سری ندارند و حرمت
این طائفه بجا نمی آرند چنانکه امرای سابق بجامی آوردند حضرت خواجه فرمودند که ای برادر این راز حکمتهای
الهی دان در حق فقرای این عهد زیرا که فقرای زمانه پیش را آنقدر از دنیا و اهل آن اجتناب بود که هر چند
اغنیا با ایشان راه ارتباط میکشودند ایشان مبشتر از صحبت آنها احتراز مینمودند و فقرای اینوقت ما اکثر
ایشان چنانند که اگر امرا و اغنیا بجانب ایشان التفات نمایند و راه مخالطت و مودت کشایند ناچار این
درویشان را در وضع فقر و انزوای ایشان فتور تمام روی دهد پس کرم الهی باین فقرا حارس و حافظ ست
جائیکه پیمبر خدا صلی الله علیه وسلم قدم گذاشته است حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه در ان جا سر نهاده
و حضرت صدیق اکبر جائیکه قدم گذاشته حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه در آنجا سر نهاده و حضرت مجدد
جائیکه قدم گذاشته فقیر در آنجا سر نهاده یعنی فقیر اصلا درین طریقه تصرف نکرده مگر در دو جای یکی آنکه در وقت
توجه گونه حرکت بدن میکند۔ دوم بشمار نفس توجه میدهد و این هم از بعض اکابر این طریقه اخذ نموده
که در حرکت اثر توجه در قلب متوجه الیه بقوت و سرعت میرسد و در شمار نفس رعایت مساوات در توجه
یاران میشود و نیز ازین عمل تفاوت استعداد طلاب معلوم میگردد انچه فقیر از بعض اذواق و مواجید
خود اظهار میکند محمول بر دعوای کمال و تزکیه نفس نباید کرد بلکه تحدیث نعمت امریست که بآن
ماموریم وَ اَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ اگر نعمتی را از نعمای الهی که بر صوفی نازل میشود اخفا نماید حق
شکر آن تلف کرده باشد مثلا شخصی طویل القامت ست در وقت بیان خود را قصیر القامت نمیتواند گفت
و اگر گوید دروغ گفته باشد۔

نصائح و وصایا

طریق ورع و تقوی پیش گیر و متابعت مصطفی بجان بپذیر صلی اللہ علیہ وسلم احوال خود بر کتاب و سنت
عرض نما اگر موافق ست شایان قبول انکار و اگر مخالف ست مردود پندار بالتزام عقیدہ اہل سنت
و جماعت حدیث و فقہ آموز و در صحبت علما ثواب اخروی اندوز در عمل بر حدیث مواظبت کن اگر
میتوانی والا گاہی بعمل آر تا از نور آن محروم نمانی عمل بہ نیت اتباع حبیب خدا یا بمحض رضا سوے
اختیار کن و دل را از اغراض ہر دو جہان بیزار کن علت چیست کہ آنرا در معرض بیع آری استطاعت
از کیست کہ آنرا بخود منسوب پنداری بالتزام خلوت صفائی وقت بدست آر کہ سرمایہ درویشی نقد
صفاست از اسباب دنیا آنچہ گیری مختصر گیر کہ حطام دنیوی را روز حساب در قفاست در عبادت و ذکر
خدا خود را گرم ساز عمل امروز بر فردا میفگن از صحبت مشائخ رسوخ عقیدت بیفزا کہ دوستی دوستان
خداست موجب قرب خدا و حضور پیر التفات بغیر منما و در صحبت او بر نوافل طاعت میفزا تا ممکن ست
اوقات بصبر و توکل بسر کن و اندیشہ التجا بغیر از سر بدر کن کار خود را بخدا سپار و موت یقین و صدق
وعدہ را سرمایہ خلوت انکار در دل تو اگر تردد نیست عزلت می باید کہ رزق بوقت معین خود می آید اگر
اندیشہ عیال تشویش فرماست تشبث باسباب سنت انبیاست علیہم السلام در جہ معین کہ دل را بر آن
اعتماد نبود منافی توکل و سبیل ارشاد نبود راس المال فقر افراغ بال و جمعیت خاطر ست و دلی وارستہ
در انتظار مقصود ناظر مباد اجمعیت بتفرقہ بدل شود و در توجہ و یکسوئی خاطر خلل شود قناعت پیشہ گیر
حرص و طمع از دل برگیر از یار و اغیار نا امید باش و بود و نابود شان یکی شناس در ہیچکس بچشم حقارت
منگر و خود را از ہمہ کمتر و قاصر شمر در راہ طلب مولی کبر از سر بنہ غرور از کف برون دہ ازینجا گفتہ اند درویشی
آنست کہ آنچہ در سر داری بنہی و از آنچہ بر سر آید نجہی و از اندیشہ دی و فردا برہی بر طاعت و عبادت خود
منناز و دیدۂ قصور و نیستی را سرمایہ خود ساز - می گفت نفس چندانکہ بود زیباست اما نہ آنقدر کہ تنگ آید
و نشاط شوق در طاعت نیفزاید - گاہی باو مواسات باید نمود کہ رضا نفس مومن موجب ثواب
میگردد یکبار نفس فقیر متمثل گردیدہ آرزو کرد ہر کہ مرا اینچنین طعام بخوراند ہر مقصودیکہ دارد برآید اتفاقاً
در آنوقت کسی نبود کہ باو گفتہ شود باز بعد مدتی متشکل گشتہ التماس طعامی نمود شخصی در آنوقت حاضر بود
بامر فقیر آن طعام مہیا نمود عقدہ مشکل داشت کہ بناخن ہیچ تدبیر وا نشد باین عمل منحل گشت - طعام

اگر به نیت ادای شکر با مزه ساز نداحسن می نماید که در صورت بیمزگی شکر از ته دل نمی بر آید- طعام لذیذ را با میزش
آب بیمزه ساختن نعمت الهی را بخاک انداختن ست پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم مرغوب تناول میفرمودند
واگر رغبتی نمی بود دست باز می نمودند نفوس ما مثل نفوس جنید و شبلی نیست رحمة الله علیهما که تلخی را شکر انگاشته
وگویند الصبر تجرع المرارة بلا عبوسة الوجه شکری که محض بر زبان بود شبیه صبر ست
که تلخی آن در جان بود- بزیارت مزارات اولیا دریوزه فیض جمعیت کن و ارواح طیبه مشایخ کرام را با تحاف ثواب
تحفه فاتحه درود بجناب الهی وسیله ساز که سعادت ظاهر و باطن ازینمعنی حاصل ست اما مبتدیان را بغیر تصفیه
قلبی از قبور اولیا حصول فیض متعسر ست لهذا حضرت خواجه نقشبند قدس الله سره العزیز فرموده اند که مجاور
بودن حق سبحانه از مجاورت قبور اولیست و برسوم متعارفه از عرس و چراغان مقید مباش که اینمعنی مستلزم سوال
خیمه و فرش و عدم حفظ مراتب از ازدحام مردم میگردد و زر نقد خفیه بارباب احتیاج دادن اسرع ست
بثواب در متابعت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم لباس تقوی و طهارت بیارا و بر ملازمت عقیده اهل سنت
وجماعت از ظلمت هوا و بدعت بدر آ و همیشه احوال خود را بر کتاب و سنت عرض نما اگر قبول افتد قبول
واگر رد افتد مردود و بر حدیثی صحیح که از نظر گذرد مهما امکن بر مواظبت عمل آن بکوش والا هر قدر که توانی بر آن
عمل نمای اگرچه در تمام عمر یکبار باشد از نور آن محروم نمانی و از لزوم خلوت صفای وقت حاصل باید نمود- فقیر
در نعمت العمر کسب نموده صفائی وقت ست و کسیکه چیزی یافته از صفای وقت یافته در راه طلب سرگرم
و مقید باید بود ؎ کار مردان روشنی و گرمی ست * کار دونان حیله و بی شرمی ست هرچه گیر مختصر گیر و هر جا
باش با خدا باش باید که قدر و مقدار خود نصب العین دارد تا از مدح مسرور و از ذم مکسور نباشد زیرا که بیشتر سبب
تغیر حال عدم اطلاع بر احوال و مرتبه خود ست مثلا مرتبه او بوزن یک سیر باشد و بران اعتقاد و یقین دارد
درینصورت اگر کسی نسبت منقصت یا منقبت در مرتبه و مقدار او کند هرگز متغیر ازین نگردد چرا که او یقین میداند
که من همان یک سیرم که بودم آنکه نیم سیر میگوید کافرست و آنکه دو سیر میگوید فضول قدم بر جاده شریعت
و طریقت مستقیم دار و در صحبت مشایخ همچو کوه راسخ و استوار باش در حضور پیر متوجه بغیر نباید بود و التفات
بکس نباید نمود اگرچه التفات بجواب خطاب کس باشد چنانچه نقل ست که شخصی در حضور حضرت محمد صدیق
قدس سره از مرید مخصوص ایشان خطاب کرد آن مرید اصلا جواب آن نداد و التفات بدو نکرد و چون آن

شخص در خطاب بسیار مبالغه کرد حضرت محمد صدیق خطاب بمرید خود نموده فرمودند که این بیت در جواب وی بگو
بیت من گم شده ام مرا مجوئید ❊ از گم شدگان سخن نگوئید ❊ راه اوقات زندگانی بقدم توکل بسر باید برد
واصلا محتاج وملتجی بکس نباید شد که در توکل نظر توجه بطرف حق ست سبحانه و در غیر توکل بطرف خلق وجه
معین بی سوال اگر بر آن اعتماد کلی نباشد منافی توکل نیست و فتوحی که محل شبه نباشد تیمنا آن مقبول نه
درین جزو زمان توکل صرف باعث بی جمعیتی ست وراس المال صوفیه همین جمعیت ست بقوت کفاف
قناعت ورزد و بقطع طمع قطع ماده تشویش بسازد واز اجل نعمای الهی برین فقیر دو چیز ست که زندگانی بدان
خوش میگذرد یکی هرچه می باید بر وقت مهیا میشود دوم نهال طمع از زمین دل مستاصل و ناپیدا میگردد
از یار و اغیار نومید باید بود و عدم و وجود ایشان برابر باید شمرد **فرد** نومیدی از مطالب کلفت
زدای من شد ❊ هر کار بسته آخر مشکل کشای من شد ❊ تا تواند نیک و بد را بچشم احتقار ننگرد اگرچه سگ
و گربه باشد بر طاعت و عبادت خود مغرور نباید بود که ترک اختیار و دید قصور اعمال از لوازم این طریقه است
فرد انفعال جرم بهتر از غرور طاعت ست ❊ مظهر او در از حقیقت بر نماز خود مناز ❊ مخالفت
نفس چندانکه تواند کند زیباست **فرد** نفس اژدرهاست این کی مرده است ❊ از غم بی آلتی
افسرده است ❊ لیکن آنقدر مخالفت و معاندت با او نباید کرد که تنگ آید و تاب و تحمل بار گران فقر و فاقه نیارد
و از بیطاقتی راه ضجرت پیش گرفته شوخی و سرکشی آغاز نماید واز کاریکه مقصود بالذات ست باز دارد باید که گاه
بیگاه با او بسازد و بآرزو برساند که آخر نفس مومن ست خدمت آن اجر دارد چنانکه در خدمت بنده مومن بهرچه
طلبد همانوقت او را بدهد بلکه باینطور هرچه خواهد و تمنای آن کند اول او را وعده دهد اگر باز ماند فهو المطلوب والا
باز وعده دهد اگر بایستد فبها و اگر باز متقاضی شود همچنین او را در لیت و لعل دارد تا آنکه بتدریج آنرا فراموش
کند چون داند که هرگز از آرزو باز نمی ایستد و تخلل در اوقات می اندازد یکبار شکم سیر هرچه خواهد او را بدهد بشرطیکه
مشروع و مباح باشد تا باز آرزوی آن نکند نفس **فقیر** یکبار صورت مثالی خود گرفته در پیش فقیر
حاضر شد و تمنای شیر و برنج نمود و گفت هرگاه اینوقت مرا بشکم خورانند هر حاجتی که دارد روا گردد فقیر چون این
قصه را از عزیزی گفتم آن عزیز بسیار تاسف نمود و گفت اگر باز این معامله رو دهد مرا آگاه فرمایند که خدمت
او بجا آرم فقیر گفت چه مضائقه بعد از مدت باز همچنان اتفاق شد چون آن عزیز را اطلاع کردم زود شیر و برنج

[illegible]

مهیا کرده پیش من آورد و آنرا بخورانید بعد از چند روز آنعزیز گفت از مدتی حاجتی در دل داشتم حاصل نمیشد
از برکت این عمل حق سبحانه وتعالی حاجت روا کرد ـ طعام بیمزه را از برای تحصیل شکر از مصالح گونه اگر بامزه
سازند مضائقه ندارد بلکه احسن نماید و کسانیکه طعام بامزه و لذیذ را از خلط آب بیمزه میکنند عجب می نماید زیرا که
از طعام بیمزه شکر از دل او نخواهد شد مگر بظاهر زبان که صورت شکرست نه حقیقت آن بلکه در حقیقت آن
شکر از انشعاب صبرست که معنی آن حبس النفس ست پس اینمعنی مستلزم خلاف شکر و منافی اتباع سنت ست
که برای مخالفت نفس سخت تر چیزی ازان نیست و حق تلقی تجلی خاص آن طعام علاوه و حق سبحانه تعالے
ما را بر دقائق مکر و فریب شیطان آنقدر واقف و آگاه فرموده است که اگر خواهد که حبیب من برد طاقت ندارد
مگر بزور کرد آن امر دیگرست بزیارات مزارات متبرکه باید رفت و بوسیله ارواح پاک ایشان فتوحات ظاهری
و باطنی باید طلبید و فاتحه نیز بارواح ایشان هر روز باید خواند که موجب برکات بسیارست و فتوحات عجیبا
مبتدیان طریقت را صحبت شیخ مفیدست و سزاوار نه زیارت قبور و مجاورت مزار می بینی که مردم بزیارت
مزار رسول الله صلی الله علیه وسلم میروند و بسعادت زیارت مشرف میشوند از جهت عدم مناسبت همچنان
بی بهره و بی نصیب از کمالات باطنی آنحضرت باز می آیند **فرد** خر عیسی اگر بمکه رود ٭ چون بیاید هنوز
خر باشد ٭ مگر هر که لطیفه روح او قوی باشد و از عالم امر مناسبت تام دارد پس او را از زیارت مضائقه ندارد
بلکه سودمند خواهد افتاد زیرا که از جهت مناسبت روحی اقتباس انوار برکات اهل مزار بلا واسطه خواهد نمود
چنانچه حضرت خواجه عبید الله احرار قدس سره میفرمایند که من مدت چهل روز بخدمت خواجه علاء الدین
غجدوانی قدس سره که خلیفه حضرت خواجه بهاء الدین محمد نقشبند اند قدس الله سره ملاقات و اختلاط داشتم
روزی کمال تصرف و برکات مجلس حضرت خواجه بزرگ را یاد کردند و در آخر گفتند که صحبت عزیزان وقت
نیز غنیمت ست اگرچه در مرتبه مردم ماضی نباشند و فرمودند که حضرت خواجه بزرگ میفرمودند که اکابر گفته اند
اگر گربه زنده به از شیر مرده **قطعه** تا کے بزیارت مقابر ٭ عمری گذرانی ای فسرده ٭ یک گربه زنده پیش
عارف ٭ بهتر ز هزار شیر مرده ٭ حضرت خواجه علاء الدین عطار میفرمایند که حضرت خواجه بزرگ میفرمودند
که مجاور حق تعالی سبحانه بودن احق و اولی است از مجاورت خلق او عز وجل و این بیت بر زبان مبارک
بسیار گذشتی **بیت** تو تا کی گور مردان را پرستی ٭ بگرد کار مردان گرد و رستی ٭ مقصود از زیارت مشاهد

اکابر دین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین می باید که توجه بحق سبحانه باشد و روح آن برگزیده حضرت حق وسیله کمال توجه بحق گردد چنانچه در حال تواضع با خلق باید که هرچند تواضع ظاهر با خلق بود بحقیقت با حق سبحانه باشد زیرا که تواضع با خلق انگاه پسندیده افتد که مر خدای را عزوجل باشد بانمعنی که آنرا مظاهر آثار قدرت و حکمت بیند والا ان صنعت ست نه تواضع انتهی۔ بر رسمیات عرفی از عرس وغیره مقید نباید شد که در ارتکاب آن شناعت بسیارست **یکی** التزام خلاف حضرات اینطریقه که از قید رسمیات خارج ست **دوم** استلزام سوال از خیمه و فرش وغیره **سوم** لزوم اسراف در اخراجات و چراغان **چهارم** تضییع اوقات که محافظت آن ضرورست **پنجم** شکایت مردم از نشیب و فراز مجالس و قصور در اهتمام حفظ مراتب از کثرت و ازدحام **ششم** در استمرار این رسمیات گاه ارتکاب استقراض زر سودی شود که آن در شریعت حرام است زیرا که درین زمانه پرفتنه اسباب معاش فقرا همواره بر نهج مساوی و ترک عادت رسوم عرس بر ایشان متعذر و دشوارست بنا بر اضطرار محتاج بقرض شده رسم بجامی آرند **هفتم** نیاز غیر مشروع قبول نخواهد افتاد زیرا که ان الله طیبٌ لا یقبل الا الطیب و نیز در حدیث آمده صدقه که در راه خدای تعالی داده میشود اول در دست حق سبحانه و تعالی می افتد بعد ازان بدست آن مسکین پس اینچنین نیاز سزاوار جناب قدس او تعالی چگونه باشد تا ثواب آن بآن بزرگ برسد ازینجاست که معمول حضرت شیخ در عرس مشایخ رضی الله تعالی عنهم اجمعین چنین بود که بروز عرس گاه در خانه میگفتند که امروز قدری در طعام معمول اضافه باید کرد و از یاران هرکه در خدمت شریف حاضر میشد میفرمودند که امروز همین جا چیزی تناول نمایند زر نقد اگرچه قلیل باشد در نیاز انفع ست بمراتب از غیر آن که حوایج کثیره بآن سرانجام میشود و از اقسام خدمات خدمت بدنی اسرع ست نفع و اسبق است بوصول راحت بدل دعای حزب البحر هر روز میخوانده باشد و سوره لایلاف یکصد و یکبار یا یازده بار درود اول و آخر پنج بار بعد نماز فجر برای دفع مجرب ست و ختم حضرت خواجها و ختم حضرت مجدد رضی الله عنهم نیز اگر یاران جمع آیند بعد از حلقه صبح بران مواظبت نمایند که از معمولات مشایخ ست و فائده بسیار و برکت بیشمار دارد و مدار کار طریقه این حضرات استقامت ست که فوق کرامت ست **فرد** بر اهل استقامت فیض نازل میشود مظهر ✦ نمیدانی تجلی گرد کوه طور میگردد ✦ کشف را درین راه بار نیست و کرامت را اعتبار نه و جد سماع

قدر و مقداری نیارد و عرس و چراغان منزلتی ندارد خلافت این خانواده موقوف بر شجره و کلاه نیست و مریدی این بزرگان به بیعت و رسوم نه در جنب جمعیت باطن ایشان اذواق و مواجید متعارفه را اعتباری نه در پیش اتباع کتاب و سنت آثار و احوال عرفی را قدر و مقداری نه ازینجاست که حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه میفرمودند که در میان طرق صوفیا اختیار کردن طریقه عالیه نقشبندیه اولی و انسب ست چه این بزرگواران التزام متابعت سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده لهذا اگر دولت متابعت دارند و از احوال درویشی هیچ ندارند خورسند اند و اگر باوجود احوال در متابعت فتور دانند آن احوال نمی پسندند ازینجاست که سماع و رقص را تجویز نکرده اند و احوالیکه بران مترتب شود اعتبار نموده بلکه ذکر جهر را بدعت دانسته منع فرموده اند و ثمراتی که مترتب شود التفات بان نموده روزی بمجلس طعام حضرت ایشان یعنی حضرت خواجه باقی بالله قدس سره حاضر بودم شیخ کمال که از مخلصان حضرت خواجه ما بود در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان اسم الله را بلند گفت ایشان را ناخوش آمد بحدیکه زجر بلیغ فرمودند که اورا منع کنید که در مجلس طعام حاضر نشود و از حضرت ایشان یعنی حضرت خواجه خود شنیده ام که حضرت خواجه نقشبند علمای بخارا را جمع کرده بخانقاه حضرت امیر کلال برده بودند تا ایشان را از ذکر جهر منع فرمایند علما بحضرت امیر گفتند که ذکر جهر بدعت ست نکنید ایشان در جواب فرمودند که نکنم اکابر این طریقه در منع جهر این همه مبالغه نمایند از سماع و رقص و تواجد چه گوید احوال و مواجید که بر اسباب نامشروعه مترتب میشوند نزد فقیر از قبیل استدراج ست اهل استدراج را نیز احوال و اذواق دست میدهد و کشف توحید و مکاشفه و معاینه که در مرایای صور عالم بظهور می آید حکمای یونان و براهمه هند درینمعنی شریکند علامت صدق موافقت علوم شرعیه ست با اجتناب از امور محرمه و مشتبهه - حضرت شیخ سیف الدین قدس الله سره شبی بر تخت برای تهجد وضو میکردند ناگاه از ذوق وجد و سماع که در ان جوار میشد حالت بیخودی آمد یکبار بر زمین افتادند و ضرب شدید بر دست مبارک شان رسید چون بوقت صباح بافاقت آمدند و مردم بعیادت هجوم آوردند فرمودند که ارباب سماع ما را بیدرد میدانند حال آنکه از سماع یکبارگی حالم بآن نوبت رسیده بود که عنقریب رشته حیاتم منقطع گردد و مرغ روحم از قالب عنصری به پرواز آید تا آنکه بکثرت میل سماع میدارند چه طور زندگی بسر می برند پس انصاف باید کرد که ما از بیدردان هستیم یا ایشان لیکن معذور اند که از دردِ درونی ما خبر ندارند

اگرچه در ظاهر همچو خاکستر سکون داریم لیکن آتش کده باطن ما از سوز درد و غم شعله زن است ؎ با همه کس در میان و ز همه کس بر کران ٭ سوختن و ساختن دین فقیر ست و بس ٭ لهذا میل بوجد و سماع نمی آریم و مخدرات درد و غم را سو کشان بخاص و عام نمی نمائیم زیرا که طریقه ما منسوب بحضرت صدیق ست رضی الله تعالی عنه که بظاهر مزین بکمال تمکنت و وقار بودند و مهذب بنهایت سکون و استقرار لهذا بیشتر اوقات سنگریزه ها در دهان میداشتند و از احوال باطن بجز محرمان راز دیگر خبر نداشت مگر بعد وفات چون حضرت عمر رضی الله تعالی عنه بخانه ایشان تشریف فرمودند ناگاه سقف خانه را دیدند که جابجا سوخته و سیاه شده است سبب آن پرسیدند محرمان گفتند که گاهی از دل پر درد آهی میکشیدند از اثر دود حرارت و گرمی آن سقف این خانه سوخته و سیاه شده ؎ از درون شو آشنا و ز برون بیگانه باش ٭ اینچنین زیبا روش کم می بود اندر جهان ٭ بزرگی از طریقه نقشبندیه در راه میرفت ناگاه زخم تیر سماع بر گوش ذوقش رسید و از دل برون گذشت از غایت بیتابی بنشست و گفت سماع بیت المال مهلک ست لهذا احرام فقیر را در باب سماع دلیلی قوی بهم رسیده که ارباب آن خبر ندارند چنانچه صغرای این مقدمه بدیهی ست و آن اینست السماع یورث الرقة والرقة تجلب الرحمة فالنتیجة السماع یجلب الرحمة با این همه ارباب سماع فقیر را از منکران اذواق احوال آن میدانند و حال آنکه حق سبحانه و تعالی در مزاج فقیر غایت اعتدال و انصاف و نهایت چاشنی هر ذوق و مذاق عطا فرموده چون پدرم قادری و جدم چشتی بود فقیر اگرچه در سلسله حضرات علیه نقشبندیه ملتزمم لیکن بسبب شور مذاق طینت عشق و عاشقی نزاکتهای اذواق و مواجید حضرات چشتیه خوب میدانم لهذا جرأت بر انکار احوال ایشان نمی کنم که این بزرگواران بحکم السکاری معذورون بمقام سماع از ظهور وجد و حال در غلبه سکر معذورند و ارباب صحو که از آداب در بار واقف و آگاهند حرکات و سکنات ایشان بی قاعده نمیشود علی الخصوص حضرات طریقه عالیه نقشبندیه مجددیه که از اتباع سنت نصیب وافر دارند اصلا خلاف سنت حرکت تجویز نمی کنند پس طریق اسلم درینباب آنست که نه انکار آن دارد و نه ارتکاب قول حضرت خواجه بزرگ هم مدا یمعنی ست که نه انکار میکنم و نه این کار ــ مرید را خاصیت مگس می باید هرچند دور کنند دور نشود قول شیخ الاسلام عبد الله انصاریست هر که استاد ترا رنجه دارد و تو آزرده

ــه مصرعه بیتی است مشهور از آن جناب حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند قدس الله سره الاقدس مشهور است در باره سخن ... مردان ... روایت ... مرده دلان ... تا در انقطاعست ۱۲

رنجه نباشی سگ به از تو بود. اگر کسی رجوع بطریقه تردد تو نماید او را کم از شیر درنده در حق خود تصور نباید نمود از مواخذهٔ فوت حق خدمتش ترسان و لرزان باید بود خود را از قید هستی و خود پرستی خلاص باید کرد **قطعه** رخت واکردن همان رخت از جهان بربستن است * در سبکباری تجمل وضع حبابم کرده است * این قدر ها غافل از اندیشه روز حساب * رحمت بجد و لطف بحسابم کرده است * رستن از قید خودی مظهر بحق پیوستن است * قطره بودم بحر یک کشت شرابم کرده است * **فرد** مظهر طلبی گر بجهان منزل راحت * بگذر تو ز خود در پس این پرده مقام است *

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد و صلوة فقیر جانجانان محمدی مجددی در حالتی که اقرار معتبر بحکم شرع صحیح و معتبر ست وصیتی چند باحباب که اخذ طریقه فقیر کرده میکنم که در تجهیز جنازه و دفن فقیر دقیقه از سنت فرو نگذارند و بعد از ان دکانی بر مزار من نچینند که در حین حیات هم ازین عادت بر کنار بودم و نام خدا به بندگان خدا تعلیم مینمودم و گربس و مخلصان مارا همین وصیت جامعه کافی ست که تا دم اخیر در اتباع سنت بکوشند و مقصود حقیقی غیر از حق تعالی ملاو تبوع واجب الاتباع غیر از رسول الله صلی الله علیه وسلم ندانند و از رسوم و عادات درویشان متعارف و از اختلاط با دنیاداران در اجتناب و احتراز باشند و از شغل علوم دینی خود را معذور ندارند اللهم وفقهم

ذکر کیفیت انتقال حضرت ایشان از عالم فانی بعالم جاودانی از تحریرات حضرت شاه غلام علی شاه رحمه

حضرت ایشان را چند مدت قبل از انتقال خود شوق رفیق اعلی غالب آمد و اظهار ملال از توجه خاطر باهل اینجهان فرمودند هر لحظه در استغراق در شهود خود می افزودند بر وظائف عبادات زیادتی نمودند درین ایام ازدحام ارباب طریقه بسیار شده فوج فوج آمده داخل طریقه گردیدند و حلقه های ذکر و مراقبه بجمعیت تمام حضور افزای مخلصان گشت در دو وقت زیاده از صد کس در صحبت مبارک حاضر می شدند و انوار و برکات توجهات شریفه باکمال تمام ترقی گرفت ملا نسیم را بوطنش رخصت نموده فرمودند که باز ملاقات ما و شما معلوم نمیشود این کلمه که مشعر از قرب انتقال حضرت ایشان بود در دلها تاثیر نمود و اشکها از چشمها روان شد بملا عبد الرزاق نوشتند که عمر از هشتاد متجاوز گردید وقت نزدیک رسید بدعای خیر یاد آور باشند همچنین بدیگر عزیزان سخنی که



مجز از واقعه ناگزیر باشد تحریر می نمودند روزی در اظهار نعمتهای الهیه که مستلزم شکر منعم است میفرمودند الله تعالی بتفضلات خود هیچ آرزو در دل
فقیر نگذاشت که بحصول نه پیوست باسلام حقیقی مشرف ساخت از علم حظ وافر بخشید بر عمل نیک استقامت کرامت فرمود از لوازم طریقه آنچه می باید
از کشف و تصرف و کرامت عنایت نمود صلی را بجهت کسب فیوض نزد بنده فرستاد و بمقامات طریقه رسانیده بهدایت راه خود مقرر گردانید از دنیا
و اهل آن بر کنار داشت و در دل غیر خود را جا نگذاشت آرزوی نمانده مگر شهادت ظاهری که در قرب الٰهی درجهٔ علیا دارد و بزرگان فقیر اکثر شربت
شهادت چشیده اند اما فقیر پیر ناتوانم و ضعف در غایت قوت و جهاد درین وقت میسر نیست حصول این مرتبه نظر بظاهر متعسر می نماید و عجب است
از کسی که مرگ را دوست ندارد مرگ است که موجب لقای الٰهی است مرگ است که سبب زیارت رسالت پناهی است مرگ است که بدیدار اولیا
میسر ساند مرگ است که بدیدار عزیزان مسرور میگرداند فقیر مشتاق زیارت ارواح طیبه کبرای دین است و سخت آرزو دارد که بدیدار مصطفی و خلیل
خدا مشرف گردد علیهما الصلوة والتسلیمات و بزیارت امیر المؤمنین صدیق اکبر و امام حسن مجتبی سید الطائفه حضرت جنید و حضرت خواجه نقشبند
و حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه فیض یاب شود و دل فقیر بخدمت این اکابر محبت خاص دارد رضی الله تعالی عنهم الله تعالی این آرزوی
حضرت ایشان بر منصهٔ ظهور جلوه گر ساخت ایشان را بدرجهٔ شهادت رسانید تا شهادت ظاهری با شهادت باطنی که باصطلاح صوفیه
عبارت از حصول مرتبهٔ فنا فی الله است انضمام یافته درجات قرب آنحضرت باعلی علیین مرتقی گردانید شب چهارشنبه هفتم محرم سنه هزار و
صد و نود و پنج هجری پاسی از شب گذشته چند کس بر در حضرت ایشان دستک زدند خادم عرض نمود که بعضی مردم برای زیارت آمده اند فرمودند
بیایند سه کس درون در آمدند یکی از آنها مغل ولایت زای بود حضرت ایشان از خوابگاه بر آمده برابر آنها ایستادند مغل پرسید که مرزا جانجانان
شمائید فرمودند آری دو کس دیگر گفتند بلی مرزا جانجانان ایشان اند پس آن بدبخت گوله طپانچه بر حضرت ایشان زد و گوله بر پهلوی
چپ قریب بدل رسید آنحضرت که از ضعف و ناتوانی پیری طاقت نداشتند بخاک افتادند بمردم خبر شد جراح حاضر آمد صبح نواب نجف خان
جراح فرنگی با این پیغام فرستاد که اشقیا که مرتکب این گناه بزرگ شده اند معلوم نمیشد اگر بتحقیق رسد قصاص کرده شود فرمودند اگر اراده
الٰهی بشفا تعلق یافته بهر صورت زخم به میشود و حاجت جراح دیگر نیست شخصی که ارتکاب این امر نموده اگر معلوم شود ما او را بحل نمودیم
شما نیز معاف فرمایند سه روز بقید حیات بودند هر روز ضعف قوی تر میشد و از نهایت ضعف آواز مبارک شنیده نمیشد روز سوم
روز جمعه بعد نماز صبح از بنده پرسیدند که یازده نماز از ما قضا شده و تمام بدن خون آلوده است طاقت برداشتن سر نیست مسئله این است
اگر بیمار را قوت برداشتن سر نباشد نماز موقوف باید داشت و باشاره ابرو ادا نکند شما را درین مسئله چه معلوم است عرض نمودم مسئله
آن است که حضرت ایشان فرمودند بعد از گذشتن نیم روز هر دو دست برداشته تا دیری فاتحه خواندند چنانچه حضرت خواجه نقشبند در حین
حالت فاتحه خوانده بودند وقت عصر بنده حاضر بودم فرمودند که روز چه قدر باقی است عرض نمودم چهار گهڑی فرمودند هنوز مغرب دور است
وقت نماز مغرب شب شنبه که بیگاه دهم محرم بود دو سه بار تنفس بشدت نمودند و جان مبارک بعالم جاودانی انتقال فرمود رضی الله
تعالی عنه و جزاه الله عنا خیر الجزا تاریخهای وفات حضرت ایشان بسیار گفته اند دو تاریخ نوشته میشود اول آیهٔ شریفه اولئک مع
الذین انعم الله دوم جمله حدیث شریف که در حق یکی از اصحاب رضی الله تعالی عنهم از زبان مبارک حبیب خدا صلی الله علیه وسلم
برآمده تاریخ وفات حضرت ایشان است عَاشَ حَمِیدًا مَاتَ شَهِیدًا

تمت

فصل سوم در مکاتیب قاضی ثناء اللہ پانی پتی رحمۃ اللہ علیہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

مکتوب اول بمولوی حضرت شاہ غلام علی صاحب در بیان نسبت بین الخالق والخلق و توحید وجودی و شہودی و مسئلہ جبر و قدر و دیگر مسائل ضروریہ شریعت و طریقت

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ الذی لا الہ الا ھو کل شئ ھالک الا وجھہ والصلوۃ والسلام علی
محمد عبدہ ورسولہ بعد از حمد و صلوۃ فقیر حقیر محمد ثناء اللہ بخدمت مولوی صاحب مخدوم مہربان مولوی
غلام علی جیو سلمہ ربہ التماس میکند کہ فقیر درین ایام بتقریبی در بلدہ سونی دار وشدہ بود کتابی برای اشتغال
ہمراہ نداشت و مشاغل طاعت مستوعب اوقات نتوانست شد و نفس را بتعطیل گذاشتن خوب نبود
لہذا پیران عظام در مسائل دینی و معارف تصوف مکاتیب نوشتہ اند پس بقول حضرت مولانا رومی
قدس سرہ مصرع انچہ انسان میکند بوزینہ ہم ، بخاطر فاتر گذشت کہ بتقلید سنت سنیہ پیران عظام
در بیان نسبت بین الخالق والمخلوق و توحید وجودی و شہودی و مسئلہ اقربیت و مسئلہ جبر و قدر مکتوبی
بنویسید چون این قسم مقالات بجناب حضرت پیر و مرشد دستگیر ادام اللہ برکاتہ نوشتن وزیرہ بکرمان فرستادن
سوی ادب و نامناسب دید از یاران طریقہ آن مہربان را مخاطب صحیح دانستہ ناچار بچند فقرہ نامربوط متصدی
شد اما تا آنکہ از نظر کیمیا اثر جناب حضرت ایشان مد اللہ تعالی ظلالہ نگذرد شایان اعتماد و قبول نیست لہذا
ملتمس است کہ این عریضہ را بجناب اقدس بگذرانند و ازین فقرات انچہ بصاد تصحیح محلی شود نقل آن برداشتہ
بفقیر عنایت فرمایند کہ از ا مسلم داند و انچہ بقلم اصلاح منسوخ گردد آنرا براندازند تا صحیح از سقیم امتیاز یافتہ قابل

اعتماد گردد لا تنظر والی من قال وانظر الی ما قال قال علیه الصلوٰة والسلام کلمة
الحکمة ضالة الحکیم حیث وجدها فهو احق بها والسلام علیکم ورحمة الله علیه التوکل وبه الاعتصام
مخدوما مقرر عقلاست للممکن فی نفسه لیس وله من علته ایس پس ممکن را تا نسبتی با علت او
کہ فی نفسه او را ایس وجود ثابت باشد و واجب الوجود متحقق نباشد موجود نبود و تا موجود نباشد ہیچ چیز را
بروی حمل نتوان کرد کہ برای حمل ایجابی وجود موضوع شرط ست و در حالت عدم سلب شی از نفس او صحیح ست
و زید را زید نتوان گفت پس ممکن را علت او از ذات او اقرب ست قال الله تعالی نحن اقرب الیه
من حبل الورید پستر کلام ورد آنست کہ ممکن چنانچہ در وجود محتاج ست بواجب در بقا هم محتاج بواجب ست
یا نہ بعضی متکلمان در میان ممکن و واجب نسبت کوزه و کلال فهمیده گفته اند کہ در بقا محتاج نیست و درین
قول برخلاف جمهور عقلاء استغناء عالم از صانع لازم می آید و نص قطعی دال بر عدم لزوم احتیاج ست حیث
قال عز وجل یَا أَیُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللّٰهِ وَاللّٰهُ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ لهذا قائلان
این قول برای بعضی ازین قباحت تجدد امثال قائل شده تا دوام احتیاج ثابت شود و در واقع برای
اثبات دوام احتیاج احتیاج اینهمه تکلفات نیست نسبتی کہ ممکن را با واجب ست نسبت کوزه و کلال را بآن
چه مشابهت ماده کوزه کہ عناصر اربعه ست مثل کلال بلکه بیشتر از کلال مخلوق الٰهی ست جل سلطانه و صورت
کوزه کہ عرض ست وضع نیز مخلوق حق اند سبحانه مگر آنکه حرکات دست کلال بنا بر جری عادت الٰهی عز برهانه
از معدات آن صورت آمده باز انحرکات کہ بنا بر عادت الله تعالی از معدات واقع شده نیز مخلوق حق اند
جل وعلا و بسبب توهم قدرت و ارادت کہ در کلال مخلوق گشته کلال را کاسب این حرکات میگویند نہ
خالق آن پس نسبت میان ممکن و واجب مانند نسبت کوزه و کلال خیال کردن محض غلط فهم و قصور
عقل ست وما للتراب ورب الارباب بلکه میان ممکن و واجب نسبتی ست معلوم الانیة
مجهول الکیفیة کہ مثل ندارد پس تشبیه و تمثیل او چه گفته شود لیس کمثله شیٔ لا فی الذات ولا فی
الصفات ولا فی النسب ولا فی الاعتبارات ولا فی شیٔ من الاشیاء **بیت** چگویم با تو از مرغی نشانه ❊
کہ با عنقا بود هم آشیانه ❊ ز عنقا هست نامی پیش مردم ❊ ز مرغ من بود آن نام هم گم ❊ و حق آنست کہ ممکن
در بقا هم محتاج ست بعلت موجده خود کہ بقا عبارتست از وجود در زمان ثانی و چون ممکن وجود او در زمان

اول مقتضی نیست در زمان ثانی چگونه مقتضی باشد که اقتضار حقیقت باختلاف ازمنه مختلف نشود و زمانه تجدد
موهوم اگر مقدار حرکت فلکی می بود نیز حقیقت امکانی را مقتضی وجود نمی توانست کرد حال آنکه این مذهب
باطل ست که فلک حادث زمانی ست قال الله تعالی فَقَضٰهُنَّ سَبْعَ سَمٰوٰاتٍ فِیْ یَوْمَیْنِ
و کسانیکه فلک را متحرک نمیدانند بلکه کسانیکه فلک را هم نمیدانند آنها هم زمانه خیال کرده اند از صبح تا شام
تفاوت میدانند غرضکه ممکن در زمان ثانی هم وجود را تقاضا نمی کند چه اگر تقاضای وجود کند ممکن ممکن نباشد واجب
شود و قلب ماهیت لازم آید و آنچه میگویند الشیٔ مالم یجب لم یوجد و آنکه میگویند الممکن محفوف
بوجوبین سابق و لاحق مراد انجا وجوب بالغیر ست یعنی واجب ست باقتضای علت خود نه باقتضای
نفس خود که آن محال ست پس ثابت شد که ممکن در وجود و بقا محتاج ست بصانع تعالی شانه تا وقتیکه بر
ممکن از واجب فاضه وجود باشد ممکن موجود بود و مصدر آثار باشد و چون فیضان منقطع شود هیچ اثری از ممکن
بر صفحه روزگار نیافته شود پس حال ممکن مثل حال زمینی ست که بمقابله آفتاب روشن شده تا وقتیکه مقابله باقیست
و ستاره باقیست و چون غباری یا ابری بمیان آید و مقابله نماند از نور و روشنی اثر هیچ نماند بیت او چو جان ست
و جهان چون کالبد ٭ کالبد از وی پذیرد البد ٭ پس بایمعنی ممکن را ظل واجب میگویند چنانچه آفتاب را که
بر روی زمین ست ظل آفتاب میگویند نه بایمعنی که ممکن را با واجب مماثلت و مشابهت ست چنانچه ظل را
باصل که انجاست هیچ مماثلتی و مشابهتی نیست بلکه بایمعنی که چنانچه ظل را هیچ تحقق و تاصلی نیست وجود او
همان وجود اصل ست همچنان ممکن را وجودی متاصل نیست وجود او همان اصل ست پس نمی بینی که ماهیت
ممکن فی نفسها تحقق ندارد وجود او بمعنی مصدری که بر سوی از مبدأ فیاض فایض گشته امریست انتزاعی که جز
بادی منقسم نشده و ما به الموجودیة و منشا انتزاع این وجود همان نسبت ست که ممکن را با واجب بهم رسید
آنهم امریست بین المنتسبین پس وجود ممکن بمعنی ما به الموجودیة نیست مگر ذات واجب تعالی و تقدس یا صفتی
از صفات او ۔ سوال وجود ممکن بدیهی ست کسیکه بصانع اعتقاد ندارد او هم از ممکن وجود مصدری
انتزاع کرده حکم بموجودیت او میکند پس اگر ذات واجب تعالی شانه منشا این انتزاع باشد باید که منکر
صانع انتزاع وجود نکند و حکم بموجودیت ممکن نماید ۔ جواب این ملازمه ممنوع ست یعنی هر گاه از منشاء
انتزاع خبر نداشته باشد او انتزاع نکند و حکم بموجودیت ممکن نماید نمی بینی که اگر شخصی ماه مه تاب یا در آئینه

می بیند گو تطر باه آسمان نکرده است وازان خبر ندارد والبته حکم میکند بوجود ماه در آب یا در آئینه همچنان هر که
ممکن را می بیند هر چند از فرط غباوت وجهل از وجود متاصل خبر ندارد حکم میکند بوجود در ممکن غایة ما فی الباب
همان ممکن را وجود متاصل میداند چنانچه طوطی در آئینه صورت خود را دیده آنرا وجود در وهم خود متاصل فهمیده
بادی در سخن می آید پس ممکن را جز در خزینه وهم تحقق وثبوتی نیست ووجود این کثرت وهمی مابه الموجودیة
واحد حقیقی ست که ازین کثرت دران وحدت حقیقی خللی نیامده وگردی بدامان تنزه او نرسیده چنانچه زید که
در آئینه خانه رود وصورتهای متعدد پدیدار شود همان زید یک زید ست چنانچه بود وهو الآن کما کان
واعیان العالم ما شمت رائحة الوجود شعر لا آدم فی الکون ولا ابلیس ٭ لا ملک سلیمان
ولا بلقیس ٭ فالکل عبارة وانت المعنی ٭ یا من هو للقلوب مقناطیس ٭ وچون منشاء این وهم ووجود
این کثرت ذات واجب تعالی شانه یا صفتی از صفات اوست نه فرض فارضان ونه اعتبار معتبران این وهم
وهم متیقن ست که بنفی معتبران منتفی نشود رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هٰذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ
النَّارِ یعنی ما خلقته باطلا لا یترتب علیه الاحکام والاثار بل خلقته دلیلا علی صانعه سبیلا الی معرفته فانه
من عرف نفسه فقد عرف ربه سبحانک عن کل ما لا یلیق بشانک فقنا عذاب النار المترتب علی عدم العرفان
والایمان مخدوما چون نسبت بین الممکن والواجب چنین متحقق شد که وجود او همان ذات ست
تعالت وتقدست پس صوفیه وجودیه در غلبات سکر این کثرت وهمی را عین واجب گفتند وعدم
ذاتی او را در نظر نیاوردند وقائل همه اوست شدند وگفتند رباعی همسایه وهمنشین وهمره همه اوست
٭ در دلق گدا واطلس شه همه اوست ٭ لیکن مرتبه تنزیه را علحده ثابت میکنند ومیگویند ٭ در انجمن فرق
ونهانخانه جمع ٭ بالله همه اوست ثم بالله همه اوست ٭ نهانخانه جمع عبارت از مرتبه تنزیه است واگر کسی
مرتبه تنزیه را نفی کرده وجود را مانند کلی طبعی منحصر درین کثرت دارند ملحد باشد وصوفیه شهودیه که صحو وافاقت
بهم رسانیده اند بشهود وحدت حقیقی در کثرت وهمی حکم کرده همه از وست میگویند وچون تعمق نظر کرده میشود
همه نیستند موجود اوست ظاهر میشود قوله تعالی کُلُّ شَیْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ قوله علیه السلام
ان اصدق القول قول اللبید الا کل شیء ما خلا الله باطل دلیل ست برین مدعا چرا که هالک
وباطل بمعنی آنکه کان هالکا ویکون باطلا گفتن مجاز ست وتکلف ومعنی حقیقی متبادر آنست که هالک

همه اوست وهمه از وست ۱۲

وباطل فی الحال بل علی الدوام مخدوما این نسبت که ممکن را با واجب گفته خواهد شد نزدیک صوفیه وجودیه
وشهودیه ہست با صفات واجبی یعنی باعیان ثابته کمالات واجبی در حضرت علم باجمال وتفصیل ظهور یافته اند
مشهود گشته آنها صفات را عین ذات میگویند لاجرم همه اوست گفتن بر آنها گران نیامده حضرت مجدد الف ثانی
رضی الله تعالی عنه را چون حد بصیرت کامله عطا شده ذات مقدس را غنی عن العالمین دریافتند وصفات
را در دو مرتبه دیدند عین ذات هم گفتند وبشیون واعتبارات تعبیر نمودند وزائد بر ذات هم گفتند چنانچه علمای سنت
وجماعت شکر الله سعیهم بدان قائل شده اند ومتبادر از آیات وحدیث همین ست وممکنات را با هیچ یکی از مراتب
ذات وصفات نسبت مذکوره بلا واسطه نیافتند عالمی دیگر بر ایشان ظاهر شد ومسمی بظلال کردند وآن اعدام
اضافیه اند یعنی نقائض صفات الهیه جلت عظمتها که بنا بر مقابله در حضرت علم ثبوت وتقرر یافته ممکنات را این
مرتبه ظلال نسبت مذکوره ظاهر شده وحقائق ممکنات نزد حضرت مجدد این دائره ظلال مشهود گشته اند لاجرم
انه سبحانه تعالی وراء الوراء ثم وراء الوراء بر زبان شریف ایشان گذشته واز کمال ادب
وتحاشی از مناسبت درمیان ممکن وواجب غیر از نسبت خالقیت ومخلوقیت بر زبان شان نرفته واز قول
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان لله سبعون الف حجابا من نور وظلمة لو کشفت
لاحرقت سبحات وجهه ما انتهی الیه بصره من خلقه استنباط این مذهب میتوان شد
سوال از تقریر سابق ظاهر گشته که ممکن را با واجب نسبتی ست که آن نسبت سبب ست وجود ممکن را بمعنی
مصدری وبعلاقه همان نسبت ذات واجبی یا صفاتی از صفات او تعالی وجود ممکن بمعنی ما به الموجودیة قرار
یافته وبعلاقه همان نسبت در زبان شرع واجب را خالق وممکن را مخلوق میگویند ودر اصطلاح صوفیه
واجب را اصل وممکن را ظل می نامند وچون بر مذهب حضرت مجدد الف ثانی رح ظلال ممکنات را آن نسبت
نه با ذات ست ونه با صفات بلکه با دائره ظلال ست وچون ظلال مغائر ذات وصفات باشند واعدام داخل
مفهومات آنها باشند لاجرم ظلال از ممکنات باشند ولازم آید که ممکن خالق ممکن باشد واین محال ست
ومخالف نص قطعی لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ **جواب** مراد از اعدام که داخل مفهومات
ظلال اند نقائض صفات کمال اند مانند موت وجهل وعجز وعمی وصمم وبکم که در مرتبه علم وتقرر یافته باضداد خود
یعنی حیات وعلم وقدرت وسمع وبصر وکلام بسبب مقابله منصبغ شده اند یعنی ضدین بیک ملاحظه ملحوظ

شده اند و بظلال مسمی گشته اند و شک نیست که صور علمیهٔ اعدام موجی ست از دریا علم و امکان و حدوث را
دران گنجایش نیست و مغایرهٔ او با صفت العلم مغایرهٔ اعتباری ست نه حقیقی پس انچه شما گفتید که چون
ظلال مغایر ذات و صفات باشند و اعدام داخل مفهومات آنها باشند لاجرم از ممکنات باشند این مقدمه ممنوع ست
نمی بینی که صفات مغایر ذات اند و ممکنات نیستند و تعدد قدما مستقله محال ست نه تعدد ذات و صفات
و مراد از مغایرهٔ ذات و صفات آنست که هر یک در تعقل جدا آیند و حمل یکی بر دیگری بالمواطاة صحیح نیست نه آنکه
در خارج هر یک مستقل باشد و هر یک از دیگری جدا نتواند شد این قسم متغایرین را در اصطلاح اشعری لا عین
ولا غیر گویند و چون حال صفات با ذات دریافتی همین قسم حال ظلال ست با صفات از دریای علم مخدوما
نسبت مذکوره که مصحح نسبت خالقیت و مخلوقیت ست و هر چند ممکن را نسبت با صفات حق تعالی یا ظلال گفته
می شود در حقیقت آن نسبت با ذات اوست وحده لاشریک له صفات و ظلال حجابی بیش نیستند حق تعالی
میفرماید اللّٰهُ نُوْرُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ مَثَلُ نُوْرِهٖ كَمِشْكٰوةٍ فِيْهَا مِصْبَاحٌ اَلْمِصْبَاحُ فِيْ زُجَاجَةٍ
اَلزُّجَاجَةُ كَاَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُّوْقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُّبٰرَكَةٍ زَيْتُوْنَةٍ لَّا شَرْقِيَّةٍ وَّلَا غَرْبِيَّةٍ يَّكَادُ زَيْتُهَا
يُضِيْٓءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُوْرٌ عَلٰى نُوْرٍ يَهْدِي اللّٰهُ لِنُوْرِهٖ مَنْ يَّشَآءُ وَيَضْرِبُ اللّٰهُ الْاَمْثَالَ
لِلنَّاسِ وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمٌ فِيْ بُيُوْتٍ اَذِنَ اللّٰهُ الآیة شَجَرَةٍ مُّبٰرَكَةٍ زَيْتُوْنَةٍ
که سبب روشنی مصباح ست کنایه از مرتبه ذات ست که شرقی بودن و غربی بودن ازان منتفی ست و یکاد
زَيْتُهَا يُضِيْٓءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ کنایه از مرتبه شیون و اعتبارات ست که در مرتبه ذات مندمج ست
و مصباح کنایه از مرتبه صفات ست که زاید بر ذات اند و مبتنی مصدر ظهور آثار گشته و زجاجه کنایه از مرتبه ظلال
و مشکوة کنایه از عالم امکانست حاصل آنکه نور شجره مبارکه ذات بتوسط اضارت ذاتیه شیونات مصباح
صفات را اضارت بخشیده و بتوسط مصباح صفات زجاجه ظلال را درخشان کانها کوکب دری ساخته و بتوسط
زجاجه ظلال ظلمت عالم امکان و ظلمت کفر از مشکوة قلوب و صدور المومنین و ظلمت غفلت و شرک خفی
از مشکوة قلوب العارفین برطرف ساخته نور علی نور بمنصه ظهور آمده قوله يَهْدِي اللّٰهُ لِنُوْرِهٖ مَنْ يَّشَآءُ
عبارت ست از هدایت کردن عارف بمراتب نور و بمعرفت سریان نور ذات در جمیع مراتب شیون و صفات و
ظلال و ممکنات و ایراد اسم ذات در قوله تعالی اللّٰهُ نُوْرُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ دلیل واضح ست

[illegible] لاعین ولاغیر

برآنکه ذات ست که مابه الموجودیة همه اشیاست لاغیر **مخدوما** در تقریر سابق مذکور شده هست که ممکن را تا نسبت
با علة بهم نرسد محل اولی هم از وساقط ست زید زید نتوان گفت پس علت ممکن از ذات ممکن بذات ممکن اقرب ست
ومعنای نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیْدِ را انکشافی ظاهر شد و قاعده که نزد عقلا مقرر ست که از ذات شی
بشی چیزی دیگر بلکه اقرب مساوی نتوان شد در اصل و ظل این قاعده منقوض ست بلکه اصل ظل از ذات
ظل اقرب ست پس باید دانست که چنانچه اصل ظل از ذات اقرب ست همچنین اصل الاصل ظل از ذات
ظل وهم از ذات اصل اول وی اقرب ست و همچنین اصل اصل الاصل از همه اقرب ست پس ذات بحت
واجب تعالی شانه بممکن اقرب ست از شیونات و شیونات بوی اقرب اند از صفات و صفات اقرب اند بوی
از ظلال و ظلال اقرب اند بوی از ذات وی و آنچه حضرت مجدد رض فرموده اند سبحانه و تعالی وراء الوراء ثم وراء الوراء
این درایت در مراتب قرب مراد داشته اند نه در مراتب بعد فانه ابعد فی الوجدان و اقرب فی الوجود
والله تعالی اعلم **مخدوما** چنانچه ظلال و صفات در میان ذات بحت و عالم امکان پیش از حجابی تجلی معلوم نمیشود
همچنین قدرت و ارادت عباد در میان افعال اختیاریه عباد و در میان قدرت کامله و ارادت شامله الٰهی جل سلطانه
پیش از حجاب تجلی مدرک نمی گردد و از ینجا مسئله جبر و قدر را باید فهمید پس فرق میان حرکت ارادیه بطش و حرکت
ارتعاش که بدیهی ست مبنی ست بر وجود قدرت بنده که حقتعالی در وی آفریده حجاب قدرت کامله خود ساخته است
نه بر استغنا آن پس مذهب جبریه باطل شده و چون قدرت ناقصه بنده پیش از حجاب تجلی نیست مذهب قدریه
باطل شد و نسبت خلق بحق تعالی و نسبت کسب به بنده که مستفاد قوله تعالی خَلَقَکُمْ وَمَا تَعْمَلُوْنَ است
ثابت گشت و چون ظهور قدرت کامله درین حجاب تجلی مع الفعل ثابت میکنند و پیش از فعل نزد شان
توهم قدرت ست نه حقیقت قدرت - **سوال** آنچه از تقریر سابق واضح شده آنست که در عالم امکان
هیچ چیز وجود حقیقی ندارد تمام دائره وهم ست پس مع الفعل قدرت حقیقی و پیش از فعل قدرت وهمی چه معنی دارد
جواب بناء عالم بر وهم متیقن ست لهذا آنرا قدرت حقیقی گویند و پیش از فعل موهوم بوهم غیر متیقن ست
لهذا آنرا توهم قدرت گویند **سوال** مناط تکلیف باتفاق علما توهم قدرت ست نه حقیقت قدرت پس
اگر در قدرت که مناط تکلیف واقع شده وهم غیر متیقن کانیاب الاغوال معتبر باشد تکلیف مالایطاق جائز
باشد چرا که وهم را تا ممتنعات هم جولانگاه ست و در ممکنات بطریق اولی و توهم قدرت بر حج بیت الحرام و زیارت

ف مسئله جبر و قدر

بیت المعمور کہ در آسمان ہفتم ست یکسان است فما الفرق بینہما۔ **جواب** اولاً آنکہ تکلیف مالا یطاق جائز است
اما تفصیلاً واقع نیست کریمہ ولا تحملنا ما لا طاقۃ لنا بہ بر جواز و عدم وقوع آن دلالت دارد۔ ثانیاً آنکہ
مراد از توہم قدرت کہ مناط تکلیف ست آنست کہ نظر بر جری عادۃً قدرت متوہم بود و وقوع فعل بقدرت و اختیار
عبد نظر بظاہر حال محتمل باشد لہذا بر جری عادۃ حج بیت الحرام مقدور بود فرض شد و زیارت بیت المعمور
فرض نشد اما اگر کسی بزیارت کردن بیت المعمور قسم خورد نزد ابی حنیفہؒ نظر بر امکان حقیقی یمین منعقد شود
خلافاً لصاحبیہ و نظر بر امتناع عادی فی الفور حانث گردد و کفارہ لازم آید و نیز نظر بظاہر حال ایمان آوردن
بر ابوجہل واجب گشت و بترک آن کافر شد مگر نظر بر آنکہ در علم ازلی ایمان او مقدر نبود اگر ایمان می آورد
انقلاب علم بجہل لازم می آمد پس ایمان آوردنش باین اعتبار محال بود واللہ اعلم سبحان ربک رب
العزۃ عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد للہ رب العالمین **سوال** در آیہ نور کمشکوٰۃ
فیہا مصباح مقید ساختہ اند بفوقانی فِی بُیُوتٍ اَذِنَ اللّٰہُ اَن تُرفَعَ وَیُذکَرَ فِیہَا اسمُہٗ یُسَبِّحُ لَہٗ فِیہَا
بِالغُدُوِّ وَالاٰصَالِ رِجَالٌ لَّا تُلہِیہِم تِجَارَۃٌ وَّلَا بَیعٌ عَن ذِکرِ اللّٰہِ وَاِقَامِ الصَّلٰوۃِ وَاِیتَآءِ الزَّکٰوۃِ یَخَافُونَ
یَومًا تَتَقَلَّبُ فِیہَا القُلُوبُ وَالاَبصَارُ لِیَجزِیَہُمُ اللّٰہُ اَحسَنَ مَا عَمِلُوا وَیَزِیدَہُم مِّن فَضلِہٖ وَاللّٰہُ یَرزُقُ
مَن یَّشَآءُ بِغَیرِ حِسَابٍ وجہ تقیید چہ باشد و نیز بعد ازان آیہ فرمودہ وَالَّذِینَ کَفَرُوا اَعمَالُہُم کَسَرَابٍ
بِقِیعَۃٍ یَّحسَبُہُ الظَّمْاٰنُ مَآءً حَتّٰی اِذَا جَآءَہٗ لَم یَجِدہُ شَیئًا وَّوَجَدَ اللّٰہَ عِندَہٗ فَوَفّٰہُ حِسَابَہٗ وَاللّٰہُ سَرِیعُ
الحِسَابِ اَو کَظُلُمٰتٍ فِی بَحرٍ لُّجِّیٍّ یَّغشٰہُ مَوجٌ مِّن فَوقِہٖ مَوجٌ مِّن فَوقِہٖ سَحَابٌ ظُلُمٰتٌ بَعضُہَا فَوقَ
بَعضٍ اِذَا اَخرَجَ یَدَہٗ لَم یَکَد یَرٰہَا وَمَن لَّم یَجعَلِ اللّٰہُ لَہٗ نُورًا فَمَا لَہٗ مِن نُّورٍ وجہ تعلق این آیت بما
سبق چہ باشد۔ **جواب** واللہ تعالیٰ اعلم آنچہ بر فقیر ظاہر می شود آنست
قولہ تعالیٰ فِی بُیُوتٍ اَذِنَ اللّٰہُ الی آخرہ قید کمشکوٰۃ فیہا مصباح نیست بلکہ
ظرف متعلق ست بقولہ تعالیٰ یَہدِی اللّٰہُ لِنُورِہٖ مَن یَّشَآءُ یعنی با وجود سرایت نور الٰہی از عرش
تا فرش و بودن او تعالیٰ وجود ماہیات و قیوم اشیاء ہدایت یعنی راہ یافتن بمعرفت او تعالیٰ
علی العموم نیست مخصوص است بہر کرا دیدہ بصارت کرامت فرمایند و ہدایتش خواہند
و آن ہدایت منحصر ست در اتباع شریعت و التزام مساجد کہ بیوت واجب التعظیم

و ساکن اہل اللہ اند یُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ الآیہ دلیل ست برینکہ
عمدہ ترین حصول معرفت مصاحبت مردان خداست کہ بدوام ذکر و آگہی موصوف اند رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ
تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ عبارت از دوام آگاہی شان ست و اینجا اشارت ست باآنکہ تجافی عن
دار الغرور و اجتناب از فضول مناجات مثل تجارت و مانند آن از اوصاف حمیدہ است ہر چند ازینجا نہی
از بیع و تجارت و مانند آن مفہوم نمیشود بلکہ بیان آنست کہ تجارت و بیع آنہا را از یاد حق غافل نمیکند قولہ
تعالی لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وعدہ نعمای بہشت ست قولہ تعالی وَيَزِيدَهُمْ مِنْ
فَضْلِهِ اشارت ست بمعاملات حق با دوستان خود قولہ تعالی وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ
بِقِيعَةٍ الآیہ بیان ست این مدعا را کہ ریاضات کفار و اعمال شان ثمر عرفان نمیشود و تقدیر کلام آنست
وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ لِنُورِهِ و بیانش آنست کہ اعمال شان بر دو گونہ است قسمی ست کہ در ظاہر
ور آن حسن معلوم میشود مثل صدقات و صلہ ارحام و کف نفس از ایذا رخلائق و عدالت و ترحم و مانند آن
چون ایمان شرط قبول اعمال ست لہذا حال این قسم اعمال شان مانند سراب ست کہ از دور تشنہ را امیدوار
کند کہ سیراب کند چون نزدیک بوی رسد بجز حسرت و اندوہ نافزاید و قسمی ظاہر القبح ست مثل بت پرستی و ظلم
و مانند آن حال اینقسم اعمال شان مانند حال ظلمات است ظلمت بحر و ظلمت موجی کہ آن دریا را پوشیدہ است
و ظلمت موجی دیگر بالای موج اول و ظلمت ابر بالا ہمہ ظلمات بعضہا فوق بعض اشارت بچہار درجہ ظلمت کہ
کہ در کفار جمع شدہ **اول** ظلمت غفلت کہ طبعی نفس امارہ و عناصر عالم خلق ست و بمصاحبت شان در
لطائف عالم امر سرایت کردہ این ظلمت بمنزلہ ظلمت دریاست **دوم** ظلمت کفر **سوم** ظلمت معاصی و قبائح
اعمال این ہر دو ظلمت از انہار ظلمت اول ناشی ہستند چنانچہ امواج از دریا - **چہارم** ظلمت موانع خارجی
و مصاحبان بد کہ در آخرت دوری آرزو کنند و گویند يَا وَيْلَتَىٰ لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا ۔ يَا لَيْتَ بَيْنِي
وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ ۔ این بمثابہ ابر ست کہ بالا آن سایہ کردہ واللہ اعلم

مکتوب دوم نیز بحضرت شاہ غلام علی صاحب در تحقیق مقامات مجددیہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ رب العالمین و صلی اللہ علی خیر خلقہ محمد و آلہ و اصحابہ اجمعین مولوی صاحب
مشفق مہربان من سلامت رقعہ سامی چندروز پیش ازین در تحقیق مقامات مجددیہ رسیدہ بود چون

فقیر بنجاری داشت و درین ایام کم فرصت بود ازینجهت بجواب آن نپرداخته بودم معاف دارند اکنون متواتر دو رقعه دیگر رسیدند ناچار آنچه معلومات فقیر بود بحسب عقل و دانش خود ترقیم نمودم اگر خطای رفته باشد اصلاح فرمایند ماکان منه صوابا فمن الله ومن مشائخی وماکان منه خطاءً فمنی والمسئول من الله العفو والغفران محققان طریقت چنان گفته اند که انسان مرکب ست از ده لطیفه پنج ازان از عالم خلق ست عناصر اربع و نفس حیوانی که جسمی ست لطیف ساری در جسم کثیف که در هر عضو عضو سرایت دارد و ناشی ست از عناصر اربعه و از جهت لطافت خود مرآت ست پنج لطیفه عالم امر را چنانچه آفتاب بر فلک ست و بسبب مقابله و صفا آئینه زجاجی آفتاب در آئینه منعکس میشود و نور و حرارت و لون آفتاب در آئینه پدیدار میگردد حالانکه آفتاب از اوج خود هبوط نکرده همچنین لطائف عالم امر قلب و روح و سر و خفی و اخفی که مقر آنها فوق العرش ست کریمه قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا در شان آنهاست درین آئینه نفس منعکس گشته و آثار آنها بتوسط نفس در بدن انسانی هویدا شده و آنچه در احادیث وارد شده که ملک الموت روح انسانی را از بدن نزع میکنند و حله های از بهشت می پوشانند یا موج از دوزخ می پوشانند اینهمه از احوال نفس ست که مرکب روح علوی ست پوشانیدن لباس بدون جسم متصور نیست پس باید دانست که تا لطائف عشره انسانی مزکی و مصفا نشود لائق تجلیات رحمانی نمی توانند شد پس در طرق دیگر در ابتدا بتزکیه لطائف عالم خلق می پردازند بریاضات و مجاهدات و جذب شیخ کامل مکمل تصفیه لطائف بهم میرسد و لطائف عالم امر هنوز مکدر و ظلمانی ست پس تصفیه آنها در خواب و معامله بیرون خود در آفاق صوفی می بیند کوکب می بیند یا قمر ناقص یا تام و شمس و مانند آن و آنرا سیر آفاقی میگویند بعد ازان سیر انفس میکنند و بتزکیه عالم امر می پردازند و در طریقه نقشبندیه که اقرب طرق ست اول بتزکیه عالم امر می پردازند و انوار شان در قلب و روح و سر خود در خود می بیند و آنرا سیر انفسی میگویند و سفر در وطن نیز گویند کریمه سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنفُسِهِمْ نزد صوفیه کنایت ازین دو سیر ست قدمای نقشبندیه بعد تزکیه لطائف امر بتصفیه نفس و عناصر می پرداختند و مجددیه باهم خلط نمودند محققان گفته اند که در خارج ذات حق تعالی موجود ست و سوای او تعالی هیچکس و هیچ چیز موجود نیست و بقول حضرت مجدد رضی صفات ثمانیه حقیقیه نیز موجود در خارج اند و دیگر صفات موجود اند بمعنی آنکه منشاء انتزاع شان در خارج موجود ست و صوفیه وجودیه

سیر آفاقی و سیر انفسی و سفر در وطن

صفات را زاید بر ذات نمی گویند و در خارج سوا ذات هیچ چیز را اثبات وجود نمی کنند و گفته اند که حق تعالی چون
ذات و صفات خود را اجمالاً دانسته مرتبه اجمال علمی را احدیت میگویند و چون تفصیل دانسته مرتبه تفصیل علمی را
واحدیت میگویند و عکوس مرتبه تفصیل را که هم در مرتبه علم متحقق اند تعین روحی و تعین مثالی و تعین جسدی
گویند و این را تنزلات خمسه و حضرات خمسه گویند و چون عکوس و ظلال را عین ذی ظل گویند که آن صفات اند
و صفات را زاید بر ذات نداند عین ذات دانند لهذا قائل همه اوست می شوند و چون در خارج سوای ذات
موجود نمیدانند میگویند الاعیان ماشمت رائحة الوجود اما حضرت مجدد رضه و امثال ایشان
که بصیرت قویه دارند میگویند که صفات عین ذات نیستند بلکه زائد اند بر ذات آری ذات محتاج صفات نیست اگر
فرضاً صفات نمی بودند از ذات هم کار صفات سرانجام میشد پس ذات من حیث انه کار علم میکند آن را شان
العلم میگویند و کذا شان الحیوة والقدرة والسمع والبصر والارادة والکلام والتکوین صفات گویا فرع شیونات
اند و عکوس آنها غرضکه اعتبارات سمع و بصر وغیره که در ذات اند آن را شیونات میگویند و صفات زائده را عکوس
و فرع شان و حکما و صوفیه وجودیه همان شیونات و اعتبارات را که عین ذات اند صفات میگویند و صفات زائده
ثابت نمی کنند و اعتبارات شیونات باهم مرادف اند متغایر نیستند و حضرت مجدد با وجود تغایر صفات از ذات
ممکنات را که مصدر شر و قبایح اند عکوس صفات نمی گویند و تحاشی میکنند از انکه کناس خسیس را حاکی صفات
مقدسات گویند مگر جماعه معصومین اعنی انبیاء و ملائکه را مرایای صفات علیات میدانند و لهذا عصمت خاصیت
آنهاست و دیگران باین دولت مشرف نیستند بلکه آنها عکوس ظلال صفات اند که عبارت اند از اضداد صفات
که در مرتبه علم موجود اند و بجهت تقابل ضدیت با نوار صفات منور شده اند آن ظلال مرئیات و مبادی تعینات
ممکنات اند در خارج حقیقی نزد حضرت مجدد سوا ذات و صفات ثمانیه هیچ چیز موجود نیست لیکن در خارجی که ظل
خارج حقیقی ست حق تعالی عکوس ظلال را بوجود ظلی موجود ساخته و منشا احکام و آثار بقدرت کامله خود گردانیده
درینصورت همه اوست گفتن محض خطاست همه از وست باید گفت و چون عالم عکوس ظلال اند و ظلال عکوس
صفات اند و صفات عکوس شیونات و شیونات مندمج در ذات ذات حق تعالی از ذات ممکن بممکن قریب
ترست و هم از صفات که حضرت مجدد رضه فرموده اند که هر چند احد المتغایرین از متغایر ثانی اقرب نمیتواند شد و عقل
اقربیت بین المتغایرین تصور نمی تواند کرد و لیکن بنظر کشفی ظاهر میشود که اصل نسبت بظل از ذات ظل قریبتر است

ف: تنزلات خمسه احدیت و واحدیت تعین روحی و مثالی و جسدی

ف: شیونات و عکوس

ف: همه از وست

واصل الاصل نسبت بظل از نفس ظل واز اصل او قریب ترست وهکذا اصل اصل الاصل اقرب است نسبت
بظل واز اصل او واصل اصل او واگر خواهی که مدعی را معقول سازی میتوان ساخت باین تقریر که برای
حمل ایجابی وجود موضوع شرطست پس در وقت عدم موضوع حمل اولی هم صحیح نیست وسلب بسیط صحیح ست
در وقت انعدام زید زید زید صادق نیست وزید لیس بزید صادق ست پس اول باید که زید را از علت خود
نسبتی بهم رسد که شمه وجود او باشد بعده زید زید گفتن صادق آید پس نسبت ممکن بعلت او مقدم است بر حمل ذات
وی بروی پس علت اقرب آمد از ذات او اینهمه تقریرات برای اطمینان قلب متشکک ست واگرنه کریمه
نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيْدِ برای ایمان بالغیب کافیست ای برادر باوجود اقربیت واجب
نسبت بممکن از ذات او ممکن از واجب بعید گشته وحجاب میان واجب وممکن غفلت ست از واجب وتعلق
علم ممکن بغیر واجب خواه علم حصولیست که بغیر عالم تعلق دارد یا علم حضوری که بذات او تعلق دارد وشاید که قول
رسول الله صلی الله علیه وسلم حجابه النور کنایه باشد از علم که علم را بنور تعبیر میکنند وقوله صلی الله علیه وسلم
ان لله تعالی سبعون الف حجابا من نور وظلمة کنایه باشد از هر دو نوع حجاب که حجاب غفلت
ظلمانی ست وحجاب علم حجاب نورانی وشاید حجب عبارت از دائره ظلال باشد که ظلال اسم الهادی نورانی وظلال
اسم المضل ظلمانی باشد حق تعالی انبیا را فرستاد واولیا را نائبان شان گماشت تا حجب از میان بردارند وآتش
محبت در دلهای سالکان افروزند **بیت** عشق آن شعله است کان چون برفروخت * هرچه جز معشوق باقی
جمله سوخت * قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المرء مع من احب وچون معیت بیچون دست دهد
بنده را با خدا قربی بهم رسد واین قرب که دست دهد مراتب غیر متناهی دارد لایزال عبدی یتقرب الیّ
بالنوافل اشارت ازان خبر میدهد پس هرگاه بنده را قرب بیچون بهم رسد در ظلال او وادر عالم مثال بصورت
دائره ظاهر شود وخود را در عالم مثال بیند که بفوق سیر میکند تا بجائیکه بدائره ظلال رسیده خود را واصل بدان دائره
پیستر متلون بلون ظلال پیستر مضمحل وفانی در ان وباقی ببقاء آن بیند وهمچنین بیند خود را که سیر میکند در اصول
آن تا انتها دائره ظلال بقدر حوصله خود وما کتب له واگرنه آن دائره فی نفسها بلکه هیچ دائره نهایت ندارد -
بیت نه حسنش غایتی دارد نه سعدی را سخن پایان * بمیرد تشنه مستسقی ودریا همچنان باقی * فناء قلب و
روح وسر وخفی واخفی در ظلال اسما وصفات الهی در همین جا دست میدهد مگر اخفی را بالاتر همه سالی ست

پس تر طی دائرهٔ ظلال که مبادی تعینات ممکنات ست غیر انبیا و ملائکه سیر در اصول آن که اسما و صفات اند واقع میشود که آن مبادی تعینات انبیاست علیهم السلام و وصول بدان بالاصالة مختص بانبیاست علیهم السلام و دیگران را حاصل نمیشود مگر بوراثت وطفیل تبعیت این اسما و صفات که مبادی تعینات انبیا اند بحسب ظهور نه بحسب بطون و معنی ظهور و بطون آنست که اسما و صفات را دو اعتبارست یکی قیام بذات و آن رو بحق ست و آنرا بطون میگویند پس دوم اعتبار مصدریة آثار و حیثیت تربیت ممکنات و آن رو بحق ست و آنرا ظهور میگویند پس اسما و صفات باعتبار ظهور مبادی تعینات انبیا اند وصول بدان مقام ولایت کبری و ولایت انبیا نام دارد و فنا نفس درین موطن میسر میشود چنانچه وصول بمرتبه ظلال ولایت صغری و ولایت اولیا نام دارد و اسما و صفات باعتبار بطون مبادی تعینات ملائکه اند و وصول بدان ولایت علیا و ولایت ملاء اعلی نام دارد و بعد طی این هر دو مقام وصول بذات بحت ست و وصول بدان مقام بالاصالة تعلق دارد بمنصب نبوت انبیاء کرام بسبب وصول آن مقام افضل اند از ملائکه و اگرنه ولایت ملائکه فوق ولایت انبیاست و اکمل ترین از امتان هم بسبب کمال متابعت انبیا بدان درجه واصل میشوند ثُلَّةٌ مِّنَ الْاَوَّلِيْنَ وَقَلِيْلٌ مِّنَ الْاٰخِرِيْنَ کنایه ازین مقام ست ارباب کمالات ولایت اصحاب الیمین اند ثُلَّةٌ مِّنَ الْاَوَّلِيْنَ وَثُلَّةٌ مِّنَ الْاٰخِرِيْنَ و ارباب کمالات نبوت مقربین اند ثُلَّةٌ مِّنَ الْاَوَّلِيْنَ یعنی من الانبیاء وَقَلِيْلٌ مِّنَ الْاٰخِرِيْنَ یعنی من امة محمد صلی الله علیه وسلم و هم الصحابة وکثیر من التابعین وجماعة من اتباع التابعین وجماعة فی آخر الدهور بعد تجدید الدین بعد الف سنة من الهجرة در کمالات نبوت تجلی ذاتی دایمی ست بے پردهٔ اسما و صفات و کمالات رسالت و کمالات اولوالعزم موجی ست از دریای کمالات نبوت این هر سه دوائر باهم مثل ابره و آستر ست و مثل مرکز و محیط نوعی باهم تفاوت در مرتبه دارند که بر اولی الابصار ظاهر میشود و بعد کمالات ثلثه انچه از مکتوبات قدسی آیات حضرت مجدد رض و حضرت ایشان عروة الوثقی و از رسالهٔ شواهد التجدید حضرت دلیل الله الصمد عبد الاحد رض ظاهر میشود و هم در مقام سلوک از جناب حضرت ایشان شهید رض استفاده نموده شد دو راه پیش می آیند در تقدیم و تاخیر تسلیک آن هر دو راه پیران مناسب مصلحت اختیار میفرمایند یکی راه حقیقت کعبه ربانی که آنرا بسرادقات عظمت و کبریا و نور صرف بچون تعبیر میفرمایند و بالاتر ازان حقیقت قرآنی ست که آنرا بمبدء وسعت بیچونی تعبیر فرموده اند و بالاتر ازان حقیقت صلوة ست که آنرا بکمال وسعت

ف ظهور و بطون

ف ولایت کبری

ف حقیقت قرآن

ف حقیقت کعبه حقیقت صلوة

بیچونی تعبیر فرموده اند بالاتر ازان مقام معبودیت صرف گفته اند و گفته اند که آنجا سیر گنجایش نیست آنجا فقط سیر نظری ست اگر میسر شود ع بلا بودی اگر اینهم نبودی ✤ و سیر قدم گاه تا حقیقت صلوٰة ست که منتهای مقام عابدیت ست سیفر مایند وقف یا محمد فان الله یصلے اشاره بدان است که فوق حقیقت صلوٰة جولانگاه نیست آن صلوٰة ست که از مراتب وجوب برای مرتبهٔ تنزیه صرف صادر میشود در راه دوم بعد کمالات ثلثه دائرهٔ محبت ست که خلت محیط آن دائره است و آن مبدأ تعین ابراهیم است علیه السلام آنرا ولایت ابراہیمی گویند مرکز آن محبت ست چون بدان مرکز رسیده می شود آن مرکز دائرهٔ ظاهر می شود که محیط آن صرف محبت ست که مبدأ تعین موسی کلیم الله ست علیه السلام آنرا ولایت موسوی گویند و مرکز آن محبوبیت ست چون بدان مرکز رسیده می شود آن مرکز هم دائرهٔ ظاهر میشود که محیط آن محبوبیت ممتزجه است که آنرا حقیقت محمدی و ولایت محمدی گویند و آن مرکز و مبدأ تعین حبی سرور انبیاست صلی الله علیه وسلم باعتبار نام پاک او محمد و مرکز آن محبوبیت صرف ست که آنرا حقیقت و ولایت احمدی گویند و مبدأ تعین روحی آن سرور ست باعتبار نام پاک او احمد صلی الله علیه وسلم و همین دائرهٔ محبت را چون باجمال بی ملاحظهٔ خلت و محبت و محبوبیت صوفی متوجه میشود سیر در تعین حبی کرده باشد و سیر در تعین وجودی هم در همین اثنا واقع میشود و بالاتر ازین مقامات مبادی حقایق تعینات انبیا مقام لاتعین ست که آنجا سیر قدمی را گنجایش نیست اگر میسر شود سیر نظری میسر شود و آن از خصائص سرور پیغمبران ست صلی الله علیه وسلم لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل اشارت بهمین مقام گفته اند و بعضے صاحب دولتان اولش خواران سرور را بطفیل او علیه السلام ازین خوان نعمت اولش عطا گشته ؎ اگر بادشه بر در پیر زن ✤ بیاید تو ای خواجه سبلت مکن ✤ عظمت سرور انبیا ازینجا ظاهر میشود که اولش خواران او باین دولت مشرف می شوند حقیقت صوم در پهلوی حقیقت قرآن و دائرهٔ سیف قاطع در پهلوی ولایت کبری فرموده اند ظاهرا سیف قاطع موجبیت از اسما و صفات از قبیل ولایت کبری چون نفس را فنا را اتم انجا دست میدهد لهذا نام او سیف قاطع شد والله اعلم درینجا دو شبهه بخاطر می خلد که حل آن از مکاتیب حضرات بدست نیامده شبهٔ اول آنکه حضرت مجدد رض را در ابتدا حقیقت محمدی صفة العلم ظاهر شده چنانچه در مکتوبات طریقه و غیر آن بیان فرموده پستر شان العلم ظاهر شده پستر حقیقت جامعه ظاهر شده وجه تطبیق درین مکشوفات چنان فرموده اند که گاه باشد که ظل شی بصورت اصل ظاهر

ف ولایت ابراہیمی و ولایت موسوی

ف ولایت محمدی و ولایت احمدی

ف تعین حبی و تعین وجودی

ف حقیقت صوم

میشود پستر چون باصل میرسند آنگاه واضح میشود که آنچه پیش ازین ظاهر شده بود ظل بود اصل نیست لہذا صفت العلم را در ابتدا حقیقت محمدی گفته بودم چون بشان العلم که مربی صفۃ العلم ست رسیدم دریافت شد که حقیقت محمدی اینست پستر چون بشان جامعہ رسیدم که شان العلم جزویست از اجزای او دریافت شد که حقیقت الحقائق و تعین اول و حقیقت محمدی ہمین ست و در آخر مکشوفات ظاہر شده که تعین اول تعین وجودی ست و پستر ازان ظاہر شده که تعین اول تعین حبی ست و مشاہد این مقال فرموده اند حدیث قدسی کنتُ کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق ازین حدیث مستفاد میشود که اول حب سر برزده که باعث ظہور جمیع اشیا گشته و ولایت ابراہیمی و موسوی و محمدی و احمدی در دائرہ حسب تفصیل صدر بیان فرموده اند پس ازینجا لازم می آید که شان العلم جامعہ ظل تعین حبی باشد که سابق بصورت اصل خود را نموده بود و این روا نباشد که صفۃ العلم از صفات حقیقیہ است و شان العلم عین ذات ست بتغائر اعتباری و صفۃ الحب از صفات اضافیہ محال ست که اصل شان العلم یا صفۃ العلم باشد و شبہ دوم آنست که کمالات نبوت عبارت ست از تجلی ذات بحت بی پرده اسما و صفات بعد قطع مراحل سیر در ولایت کبری و علیا که سیر در صفات است و اصول آن و اصول اصول آن و در شیون و اعتبارات من حیث الظہور والبطون پس بعد قطع مراحل صفات و استعداد تجلی ذات بحت بی پرده اسما و صفات ترقی ازان مقام چه معنی دارد پس ورا الورا العباد آن قربت حقیقت کعبہ عبارت از سراوقات عظمت و کبریاست و این اضافت بیانیہ است یعنی عظمت و کبریا که سراوقات ذات اند۔ سوال عظمت و کبریا از صفات اند که مصدر اسم العظیم و اسم الکبیر اند اطلاق سراوقات بران از چه راه است جواب در حدیث قدسی آمده الکبریاء ردائی والعظمۃ ازاری فمن نازعنی فیہما ادخلہ فی ناری ازار و ردا چنانچہ ساتر بدن انسان اند ہمچنین صفت عظمت و کبریا الٰہی مانع اند از ظہور و درک ابصار حیث قال لَا تُدْرِکُہُ الْاَبْصَارُ لہذا اطلاق سراوقات صحیح گشته آمدم بر اصل سخن که حقیقت کعبہ صفت عظمت و کبریاست و حقیقت قرآن و صلوٰۃ وسعت بیچون ست که مصدر اسم الواسع ست آن نیز صفت ست و حقیقت صوم عبارت از صفات سلبیہ است که صمد لا یاکل ولا یشرب ولا یلد ولا یولد ولم یکن لہ کفواً احد و محبت و محبوبیت ہم از صفات اند بلکہ از صفات اضافیہ تفوق آن از مرتبہ کمالات نبوت که تجلی ذات

بحث ست چه معنی دارد مگر صوفی در نجات رجوع قهقری میکند این شبه ثانی بجناب ایشان عرض کرده بودم
ارشاد فرمودند که فی الواقع حقیقت محمدی وحقیقت احمدی از دائرہ صفات انداز ولایت کبری لیکن شاید که
حصول بعضے تفاصیل موقوف بود بر تحصیل کمالات نبوت لہذا حصول این ولایت بعد حصول کمالات
باشد لیکن در حلّ این ہر دو شبہہ اینچہ بخاطر فقیر گذشته و آنرا بخدمت حضرت ایشان شہید ہم عرض کرده بودم
وجناب حضرت صاحب ایشان آنرا شنیده تسلیم فرمودند وگفتند که شاید ہمچو باشد وآن آنست که ذات حق سبحانه تعالی
در خارج موجود ست وصفات ثمانیه او تعالی نیز در خارج موجود اند ودیگر صفات ثبوتیه وسلبیه واضافیه ہم
در خارج موجود اند بدین طور که منشا انتزاع آنہا در خارج موجود ست چنانچه گفته شود که در موطنی که زید موجود ست
دران موطن ابوت زید مر عمرو را ہم موجود ست بدین معنی که منشا انتزاع آن دران موطن موجود ست وہمی
وعقلی محض نیست اگر فرض کرده شود که تعقل وعاقل در جہان نباشد زید را با عمرو نسبتی ست که اگر عاقل
موجود شود حکم کند با بوت زید مر عمرو را حاصل آنکه ذات وصفات حق سبحانه وتعالی در خارج موجود اند وسوا
شان ہیچ چیز دران موطن موجود نیست پس تر علم حق سبحانه بذات او وصفات او اجمالاً وتفصیلاً متعلق شده
پس در مرتبه علم ہم ذات حق تعالی موجود ست وہم صفات حقیقیه وصفات دیگر ثبوتیه وسلبیه واضافیه ونقائص
صفات ہم در مرتبه علم موجود اند وازان دائرہ ظلال ناشی گشته واز دائرہ ظلال دائرہ امکان در مرتبه علم پدید آمد
ودر خارج ظلی بوجود ظلی نمودار گشته وازین کثرت در وحدت حقیقی که در خارج ست خلل راه نیافته ازین تقریر
ظاہر گشته که ممکنات را سوا مرتبه علم ووجود ظلی ووہمی در خارج حقیقی گنجایش نیست وذات وصفات الہی را
دو موطن ست یکی موطن خارج حقیقی ودوم مرتبه علم واجبی دیگر باید دانست که سیر وسلوک صوفی مکانی نیست
که از حضیض باوج میرود ونه انقلاب ماہیت ست که ممکن واجب شود که این محال ست بلکه عبارت ست
ازان که بجذب انبیاء واولیا مجتبی ہم میرسد که بدان محبت بحکم المرء مع من احب بنده را با ظلال اسما
وصفات وذات واجب معیتی بیچون حاصل میشود وترقی دران معیته در عالم مثال بصورت سیر مکانی متمثل
میشود وکمال آن معیت بصورت وصول در ظلال وفنا دیده میشود وبیچون بصورت چون بنظر کشفی دیده میشود
چنانچه یوسف علیه السلام بقرات وسنابل را بسنین قحط تعبیر فرموده بود ورسول اکرم صلی الله علیه وسلم حمی مدینه
را بصورت زن سیاه فام دیده غرضکه بیچون در عالم مثال بصورت چون دیده میشود — اکنون باید دانست

وقال قائل
ز دریا موج گوناگون بر آمد
ز بیچون رنگ چون بر آمد
گہے در کسوت لیلی فرو شد
گہے در صورت مجنون بر آمد

که دائرهٔ ظلال که آنرا ولایت صغری مے گویند آنرا وجود نیست مگر در مرتبه علم واجبی اول صوفی بدان واصل میشود
که اصل اوست و دائرهٔ صفات که آنرا ولایت کبری و علیا و سیف قاطع خوانند آن عبارت ست از صفات
واجبی که در مرتبه علم او تعالی موجود اند نه آن صفات که در خارج موجود اند و کمالات نبوت و رسالت و اولی العزم
عبارت ست از تجلیات ذات بے پرده صفات لیکن آن ذات که در مرتبه علم موجود ست نه در خارج اول
صوفی را معیته با ظلال بهم میرسد پستر با صفاتی که در مرتبه علم موجود اند پستر با ذات بحت که هم در مرتبه علم موجود ست
و آن منصب انبیا ست چون از انجا صوفی بطفیل پیغمبر علیه السلام ترقی کند او را معیته بهم میرسد با صفات اضافیه
او تعالی که در خارج موجود اند از انجمله ست تعین وجودی و تعین حبی و خلت و محبوبیت که صفات انبیا اند و از انجمله
ست سرادقات عظمت و کبریا و وسعت بیچون که حقیقت کعبه و قرآن و صلوة و صفات سلبیه که حقیقت صیام اند
لیکن با معبودیت صرف که آنهم از دائرهٔ صفات ست کمال معیت بهم نتوان رسید للمنافاة بین العابدیة والمعبودیة
اما بجهت مقابله عابدیت و معبودیت معیته بهم میرسد که آنرا سیر نظری توان گفت و بالاتر از مقام صفات اضافیه
و سلبیه که در خارج موجود اند مرتبه صفات حقیقیه ست که آن تشبیه بذات او تعالی تشبیه لا عین ولا غیر ست
و بالاتر ازان مرتبه ذات ست که در خارج موجود ست و این مرتبه ذات و صفات که در خارج موجود ست آنرا مرتبه
لاتعین گویند تا انجا هیچکس را جولانگاه نیست که معیته فرع محبت ست و محبت فرع معرفت و واجب برتر ست
ازانکه علم مخلوق بوی تعلق گیرد سبحان من لا یعلم ما هو الا هو مگر سرور پیغمبران صلی الله علیه
وسلم و بعضی او لش خواران او را سیر نظری در آن مقام ست استوی ای محمد بالافق الاعلی
اعنی علی شواهق الامکان ثم دنی الجبار ذا العزة فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی انکارم که
هنگام سیر نظری صفات حقیقیه قاب قوسین و هنگام سیر نظری ذات مقام او ادنی ست چرا که در مقام نظر
بذات منظور قوس وجوبی ست لاغیر و در مقام نظر بصفات بوی از امکان باقیست لاحتیاج الصفات
الی الذات من غیر عکس باین تقریر هر دو شبه منحل میشود که رجوع صوفی قهقری لازم نمی آید و فرعیت
شان العلم و شان الجامع از تعین حبی نیز درست می آید که آن شان علم و شان جامع در مرتبه علم متحقق ست
و تحقق آن در مرتبه علم فرع حب ست که در خارج موجود ست کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف
بران شاهد ست والله اعلم اصل قلب در دائرهٔ ظلال ست و اصل آن ظل که مربی قلب ست در مقام

ف دائرهٔ ولایت کبری

ف تعین وجودی
ف تعین حبی

ف لاعین ولاغیر

ف لاتعین



صفات ست دمربی آدم ست چون فنا قلب دراصل او صوفی راحاصل شود آن صوفی صاحب ولایت آدم علیه السلام باشد وچون روح هم دراصل خود فانی شود واصل روح شقیق ابراهیم ونوح علیهما السلام ست آن زمان صوفی راصاحب دو ولایت گویند ولایت آدمی وولایت نوحی وابراهیمی وچون سرهم دراصل خود فانی شود که شقیق موسی ست علیه السلام صاحب ولایت موسوی هم باشد وچون خفی هم دراصل خود فانی شود که شقیق عیسی ست علیه السلام صاحب ولایت چهارگانه شود ولایت عیسوی هم اورا باشد وچون اخفی هم دراصل خود فانی شود آن صوفی صاحب ولایت پنجگانه باشد اخفی زیرقدم آنحضرت ست واصل اخفی شقیق اوست علیه الصلوة والسلام ضمنیة از مقامات سلوک نیست بلکه ضمنیت عبارت ست ازان که یک ولی درضمن دیگری باشد پس هر کمالیکه متضمن بروزن فاعل رابهم رسد بلی اختیار متضمن بروزن مفعول دران شریک باشد چنانچه ماهی کلان ماهی خورد را درشکم گیرد وهرجاکه ماهی کلان سیر کند ماهی خورد هم بلی اختیار دران سیر شریک باشد پس ضمنیت یک ولی اگر ولی دیگر راوست وهذا ضمنیت صغری گویند وهرکرا ضمنیت بارسول اکرم وست وهم اورا ضمنیت کبری گویند ابوبکر رضی الله عنه راضمنیت کبری بود ولهذا رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ماصب الله فی صدری الاصببته فی صدر ابی بکر ورسول فرمود که من وابوبکر دوسواریم دریک اسپ من سبقت کرده حضرت شیخ محمد عابد ضمنیت کبری داشتند وحضرت شیخ مرزا صاحب رضی الله عنه مارا بضمنیت خود بشارت داده بودند نه بضمنیت کبری لیکن چون آنحضرت ضمنیت کبری داشتند وایشان شهید درضمن اوشان بودند ضمنیت کبری بتوسط لازم می آید وایشان شهید این عاصی راضمنیت خود بشارت داده بودند والله اعلم بحقیقة الحال والمسئول منه حسن العاقبة۔

مکتوب سوم نیز بشاه غلام علی صاحب درحل اشکال وارده بربعض مقام طریق وبیان سلوک وجذبه

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العلمین والصلوة والسلام علی رسوله محمد واله واصحابه اجمعین حضرت مجدد الف ثانی درمکتوبات طریقه میفرمایند نصف سافل این دائره یعنی ولایت کبری متضمن اسماء وصفات زائده است ونصف عالی آن مشتمل برشیون واعتبارات ذاتیه بعدازان اگر بمحض فضل الهی ازمقام

صفات وشیونات ترقی واقع شود سیر در دائرهٔ اصول آنها خواهد بود از گذشت این دائرهٔ اصول آن اصول ست
وبعد از طی آن دائرهٔ قوسی ظاهر خواهد شد وازان دائرهٔ غیر از قوسی ظاهر نشد این اصول سه گانه اسما وصفات
که مذکور شد اعتبارات اند در حضرت ذات که مبادی صفات وشیونات گشته اینهمه تفصیل اسم الظاهر بود که
یک بازوی طیران ست واسم الباطن هنوز در پیش ست سیر در اسم الظاهر سیر در صفات ست بی آنکه
در ضمن آن ذات ملحوظ گردد وسیر در اسم الباطن نیز هر چند در اسما وصفات ست اما در ضمن آنها ذات ملحوظ ست
در صفة العلم ذات اصلا ملحوظ نیست ودر اسم العلیم ملحوظ ذات ست در پس پردهٔ صفت زیرا که علیم ذاتی ست
که مر اورا علم ست فالسیر فی العلم سیر فی الاسم الظاهر والسیر فی العلیم سیر فی الاسم الباطن
وقس علی هذا سائر الصفات واین اسما وصفات که باسم الباطن تعلق دارند این ولایت علیا ست
ولایت ملاء اعلی وفرقی که در میان علم وعلیم ومیان اسم الظاهر واسم الباطن نموده اند اندک خیال نکنی حکم
قطره دارد نسبت بدریای محیط در گفت نزدیک ست ودر حصول ودر اثنای این سیر واقعه نموده اند که گویا
براهی میروم واز بسیاری رفتن مانده شده ام بعد طی مسافت بسیار قبای شهری ظاهر شد وبعد دخول شهر
ظاهر شد که این شهر از تعین اول ست که جامع جمیع مراتب اسما وصفات شیون واعتبارات ست ونیز جامع
مر اصول این مراتب را واصول انها را ومنتهای اعتبارات ذاتیه است در آن مقام ملاحظ نموده آمد که آیا
این تعین اول حقیقت محمدی ست یا نه معلوم شد که حقیقت محمدی همانست که بالا ذکر یافته وآن ظل این
تعین اول ست وسیر بکه فوق آن شهر واقع شود شروع از کمالات نبوت خواهد بود واین عبارت از مکتوب
طریقه دویست وشصتم از جلد اول انتخاب ست ازین کلام عزیز الکلام مستفاد میشود که کمالات نبوت عبارت
از تجلی ذات بحت ست چرا که اگر صفتی از صفات زائده اند پس باعتبار وجود ها لانفسها در نصف سافل دائرهٔ
اولی از ولایت کبری است واگر از صفات غیر زائده اند که امتیاز خارجی از ذات ندارند وآن صفات را شیون
واعتبارات گویند در نصف عالی دائرهٔ اولی از ولایت کبری ست صفات اضافی وصفات فعلی وصفات
حقیقیه ثمانیه که حیات وعلم وقدرة وارادة وسمع وبصر وکلام وتکوین اند اینهمه داخل صفات زائده است
واصول اینهمه در دائرهٔ ثانی واصول اصول آن در دائرهٔ ثالث واصول اینهمه در قوس اند واینهمه صفات
باعتبار وجود ها للذات المقدسة در دائرهٔ ولایت علیا ست بلکه ذات که در پس پردهٔ صفتی از صفات ست

هم در ولایت علیاست چنانچه شرح آن در تفرقة العلم والعلیم بالا گذشته پس باقی نماند برای تفوق ازین مقام
اگر در مرتبه ذات بحت پس در کمالات نبوت تجلی ذات بحت ست لاغیر پس چون فوق کمالات نبوت و رسالت
و اولی العزم حقیقت کعبه که عبارت از سرادقات عظمت و کبریاست و حقیقت قرآن و حقیقت صلوٰة که
وسعت ذات بیچون ست و معبودیت صرفه و خلت و محبت و محبوبیت و تعین وجودی گفته اند و انهمه
داخل صفات اند بلکه از صفات زائده بلکه از صفات اضافیه غیر حقیقیه که پایان تر از صفات حقیقیه اند چراکه
صفات حقیقیه زیاده از هشت صفت مذکوره کسی نگفته بلکه صفت تکوین که صفت هشتم ست نزد اشعری
از صفات نیست صفات حقیقیه نزد او هفت ست پس البته رجوع قهقری لازم می آید و حل اشکال منحصر
در همین ست که صفات که بعد از کمالات نبوت وصول بدان میسر میشود غیر آن صفات اند که در ولایت کبری
و علیا گذشته لیکن استغراق و شمول صفات که در دائره اولی از ولایت کبری و علیا مذکور شده و استغراق
اصول آن و اصول اصول آن و اصول اصول اصول آن ازین احتمال ابا میکند و آنچه آن مهربان از طرف
خود در حل آن نوشته اند که وسعت و محبت دو قسم ست یکی اضافی دوم ذاتی و همچنین محبت او تعالی یکی
بذات او تعلق دارد دوم بغیر او و همچنین محبوبیت این تقریر هیچ فائده نمی کند چراکه همه اقسام صفات داخل
دائره اولی از ولایت کبری اند و اصول آن تا سه مرتبه دیگر در سه دائره دیگر از ولایت کبری اند و لیس
وراء المجموع شئ و نیز آنچه تقریر حضرت رفیع الدین صاحب در تقسیم صفات نوشته اند آنهم حل اشکال
نمی کند این تقسیم صحیح ست که صفات دو قسم ست یکی ذاتی و امتیاز خارجی از ذات دارند دوم گنجایش زیادتی
ندارند لیکن قسم اول را که سه مرتبه گفته اند یکی مرتبه وجود ها لانفسها دوم مرتبه وجود ها للذات المقدسه سوم
مرتبه اندراج آنها در ذات این تقسیم صحیح نیست چراکه صفات زائده را اندراج در ذات چه معنی دارد که منافی زیادتی
ست پس صفات زائده را دو مرتبه ست وجود ها لانفسها و وجود ها للذات المقدسه و اندراج در ذات خاصه
قسم ثانی ست که زائده بر ذات نیست و انهمه اقسام صفات خواه زائده اند بر ذات یا زائده نیستند بر ذات
بلکه عین ذات اند و مسمی بشیونات اند همه در دائره اولی ست از ولایت کبری من حیث وجود ها لانفسها و
در دائره علیاست من حیث وجود ها للذات المقدسه پس از تقریر حضرت مجدد رضی الله عنه که بالا مذکور شد هیچ
صفتی خارج از ولایت باقی نماند **مشفق من** در ضمن نوشتن این خط در جواب خط آن مهربان فقیر همین

تقریب کنز الہدایۃ مطالعہ کرد ازان معلوم شد کہ سابق ہمین اعتراض را اصحاب حضرت ایشان عروۃ الوثقی در جناب
ایشان معروض داشتہ اند و دو مکتوب آنجناب در جواب این صادر شدہ یکی آنکہ نوشتہ بودند کہ چون معاملہ
کمالات نبوت بذات بحت تعلق داشتہ باشد ترقی حقیقت کعبہ و حقیقت قرآنی بران چہ صورت دارد مخدوما
از کجا معلوم میشود کہ کمالات نبوت بذات بحت تعلق دارد از فقیر کہ نقل کردہ اند فقیر ہرگز نگفتہ است و در کلام
حضرت ایشان ہم قدس اللہ سرہ الاقدس معلوم نیست آری کمالات نبوت بعد از حصول ولایت سہ گانہ
اوست پس عبور از اسما و صفات و شیون و اعتبارات و تنزیہات و تقدیسات ست و بعد از ترقی از اسم
الظاہر و اسم الباطن است کہ در مکتوبات بیان طریقہ بتفصیل مذکورست لیکن در ذات بحت بودن آن
سخن ست چگونہ این معاملہ بذات صرف متعلق باشد و حالانکہ حضرت ایشان در ہمان مکتوب حقیقت کعبہ
را کہ عبارت از سر اوقات عظمت ست فوق کمالات نبوت نوشتہ اند و ایضا در ہمان مکتوب مرتبہ ذاتیہ را
فوق این کمالات ثابت کردہ اند انجا کہ نگارش فرمودہ اند کہ ذات اللہ ورای این وجود و عدم ست دیگر مکتوب
آنجناب با این عبارت صادر شد **سوال** مرتبہ کمالات نبوت فوق مرتبہ اسما و صفات و شیون و اعتبارات ست
پس تفوق حقیقت کعبہ و امثال ان کہ اعتبار مسجودیت و جز آن در آن ملحوظ ست بر کمالات نبوت بچہ معنی ست
جواب این نوشتن تفصیل میخواہد اینقدر بدانند کہ مرتبہ کمالات نبوت فوق آن اسما و صفات و شیون
و اعتبارات ست کہ در ولایت کبری و علیا ثابت اند **مشفق من** ازین دو مکتوب جناب عروۃ الوثقی
رضی اللہ عنہ و عن اسلافہ و اخلافہ نیز حل مشکل نمی شود چرا کہ بعد انقراض جمیع اسما و صفات و بعد تمام شیون
و اعتبارات ذاتیہ کہ ہمان ذات ست بملاحظہ مبدایت صفات و بعد ترقی از تنزیہات و تقدیسات نیست
مگر مرتبہ ذات بحت و آن کمالات نبوت ست پس نفی کردن ذات بحت ازان مرتبہ علیہ ہمین محل اشکال ست
و مغایرت اعتبار مسجودیت و معبودیت و محبیت و محبوبیت و وسعت بیچون و مانند آن از اعتبارات و شیونات
کہ سابق در ولایت کبری و علیا پیش از کمالات نبوت گذشتہ چگونہ صورت بندد و بہر حال جوابی کہ ازین ہمہ اشکالات
تفصی بخشد فقیر بدان ملہم شدہ خواہ از الہام غیبی باشد یا نتیجہ قوت فکری آن ہمانست کہ بخدمت سامی
معروض داشتہ بودم اگر ان حق و صواب ست فمن اللہ سبحانہ بفضلہ و احسانہ و اگر خطاست فمن نفسی المظلمۃ
المدمنۃ الخاطئۃ اعتقاد کردن صاحبان بران واجب نیست و فقیر مدعی کمال نیست مجادلہ و مکابرہ منظور نیست

حاشا و کلا آنچه شاهد این از کلام حضرت مجدد طلبیده بودند اگر شاهد این در کلام آنحضرت اعلی منزل می بود من
این جواب را نسبت بخود نمی کردم حکایت از کلام آنحضرت رضی الله عنه می نمودم مهربان من در صورت
اتحاد موطن تغایر در میان شیون و اعتبارات را متقدمه از کمالات نبوت و متاخره صورت نمی بندد و باین
تقریر که صفات و شیونات و اعتبارات که در مرتبه علم تقرر دارند در ولایت متجلی میشوند و ذات بحت که هم در مرتبه
حضرت علم تقرر دارد در کمالات نبوت متجلی میشود اگر گفته شود که کمالات نبوت بذات بحت تعلق دارد آنهم صحیح شد
و اگر نفی کرده شود گفته شود که بذات بحت تعلق ندارد و در ذات بحت بودن آن سخن ست چنانچه حضرت عروة الوثقی
و حضرت مجدد رضی الله عنهما فرموده اند که ازین ماجرا در توهم نیفتی که عنقا در شکار آید و سیمرغ بدام افتاد و هو سبحانه بعد
وراء الوراء ثم وراء الوراء ثم وراء الوراء ذات الله وراء وجود و عدم ست اینهم درست می نشیند که در کمالات نبوت
فی الحقیقت ذات بحت نیست بلکه حصه صفت العلم ست که بذات بحت تعلق گرفته و ازان حاکی ست و بعد
حصول کمالات نبوت سیری که واقع میشود در مراتب صفات خارجیه واقع میشود بلکه در صفات اضافیه خارجیه
مثل وسعت و محبت و محبوبیت و تعین وجودی و تعین حبی و مانند آن و صفات ثمانیه حقیقیه خارجیه داخل
دائره لاتعین اند آنجا سیر قدمی را گنجایش نیست اگر میسر شود سیر نظری میسر شود و ذات بحت هنوز وراء الوراء ست
که وراء وجود و عدم ست و وجود و وجوب هر چند از صفات کمال اند لیکن ذات او سبحانه وراء آنهمه ست العجز
عن درک ادراکها ادراک لا غیر آنچه حضرت مجدد رضی الله عنه میفرمایند که این وراءیت نه باعتبار حجب ست که
حجب بتمامها مرتفع گشته بلکه باعتبار ثبوت عظمت و کبریاست معنی این عبارت در عقل ناقص چنان میگذرد
که حق تعالی از بنده اقرب من حبل الورید ست و حجابها که در میانست از دو جنس ست که رسول میفرماید صلی الله
علیه وسلم ان لله تعالی سبعون الف حجابا من نور و ظلمة حجابهای ظلمانی حجاب غفلت ست
که ناشی ست از کدورت لطائف عشره انسانی و حجب نورانی عظمت و کبریاء اوست تعالی و تقدس و چون
لطائف عشره را بسبع لطائف راجع میکنند پنجگانه عالم امر و قالب و نفس پس ده هزار حجاب حصه هر لطیفه
از لطائف سبعه ست فنا نفس در ولایت کبری و فنا لطائف عالم امر در ولایت صغری و کمال آن
در دائره اولی از ولایت کبری و فنا نفس در ولایت کبری و علیا و کمال آن در مقام کمالات نبوت
و طهارت عناصر ثلثه در ولایت علیا و معامله خاک بکمالات نبوت تعلق دارد و چون سالک تا بآنجا رسد

تمام حجب ظلمانی مرتفع گشته پس باقی نماند مگر سرادقات عظمت وجلال و ردا کبریا حضرت مجدد رضی اللہ عنہ میفرمایند بعضے از کمل مردان باشند که درون سرادقات عظمت وکبریا بطفیل انبیا علیہم السلام ایشان را جا دہند فعوملِ معہم ما عومل معہم ای فرزند این معاملہ مخصوص بہیئت وحدانی انسانی ست که از مجموع عالم خلق وعالم امر ناشی گشته مع ذلک درین موطن نیز رئیس عنصر خاک ست مشفق من از سیر آفاقی وسیر انفسی وجذبہ وسلوک وخصوصیت جذبہ نقشبندیہ ومجذوب سالک وسالک مجذوب استفسار فرموده بودند مشفقا چون انسان مرکب از لطائف عالم امر وعالم خلق ست وہر یک ازان بسبب کدورت از مولائی خود با وجود اقربیت بعید ومہجور گشته چون رحمت الٰہی تقاضا کرده که انہا را ازین ورطہ بیرون کند واین عوارض کدورت بدامن شان نتواند رسید چنانچه کسیکه آفتاب محاذی ومربی او باشد ظلمت را در مقابلہ آفتاب چه یارا لہذا انبیا بدو وجہ ازالہ کدورات انسانی کردند یکی آنکه اعمال صالحہ آموختند چون اعمال بیشتر بجوارح وعناصر تعلق دارند لہذا از اتیان اعمال صالحہ تصفیہ نفس وعناصر دست میدہد این را سلوک میگویند که سعی بنده دران دخل دارد دوم آنکه انبیا مرآہای صفات اند لہذا در ذات ایشان حق تعالی تاثیرے داده ست که از محبت ومصاحبت ایشان بے اختیار از لطائف محبان ومصاحبان شان کدورات وحجب برطرف میشوند چنانچه در مقابلہ آفتاب بے اختیار حرارت ونور دست میدہد چون کدورات حجب برطرف میشوند وصل بیچون دست دہد این را جذب میگویند باز صحابہ کرام چون بکمالات ظاہری وباطنی پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بہره ور شدند رنگ پیغمبر برآمدند در ہدایت خلق نیابت آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم نمودند واز صحابہ این علوم وانوار قرنا بعد قرن وبما تا بوسائط میرسد پس سلوک عبارت ست از اتیان ریاضات موافق ارشاد پیر کامل مکمل که او را بوسائط از رسول کریم یا بلا واسطہ رسیده واین منتج تزکیہ لطائف عالم امر ست در طرق صوفیہ چشتیہ وقادریہ وغیرہم سلوک را بر جذب مقدم میکنند ومرید را اول بریاضت اربعینات وامثال آن دلالت میفرمایند تاثیر صحبت پیر کامل ہم ممد ریاضات شان می باشد واگرنه فقط ریاضت چه کار میکشاید برکت شان ریاضات نفس وعناصر مرید را مصفا میکند ومرید طہارت نفس وعناصر خود را بیرون از خود در عالم مثال مشاہده میکند مثل ستاره وہلال یا ماه ناقص یا بدر کامل یا شمس از دیدن انوار پیر مرید را بشارت فنا وتصفیہ نفس

معنی جذب و سلوک

وعناصر میدہد این سلوک ست واین سیر را سیر آفاقی میگویند که خارج از خود در آفاق می بیند بعده پیر کامل
اکمل توجہ بکار ادمی برد که دران مرید را ہیچ عمل نمی باید ببرکت توجہ او لطائف عالم امر او از حضیض ترقی
کرده در اصول خود ہا فانی میشوند و تزکیہ لطائف عالم امر او فنا ہر یک ازان در اصول شان دست
میدہد این را سیر انفسی میگویند واین جذب ست و مرید که اینچنین تربیت کرده شود او را سالک مجذوب
میگویند و درین سیر جذبی انچه مرید می بیند از استنارة وترقی و وصول باصل و فنا ہمه در لطائف
خود در خود می بیند لہذا این را سیر انفسی میگویند وحضرت خواجہ نقشبند رحمه از جناب الہی طلب کردند که راہی
عطا فرماید که اقرب طرق باشد والبتہ موصل باشد ولہذا حق تعالی حضرت خواجہ رضی اللہ عنہ را بتقدیم
جذب بر سلوک الہام فرموده چنانچه حضرت مجدد رضی اللہ عنہ در مکتوب بیان طریقہ فرموده که در طریقہ
نقشبندیہ ابتدا از سیر قلب بوده که از عالم امر ست بخلاف سائر طرق مشایخ کرام که شروع در تزکیہ نفس
می نمایند وتطہیر قالب میفرمایند وبعد ازان بعالم امر می درآیند والی ما یشاء اللہ آنجا عروج می نمایند ازینجا
که نہایت دیگران در بدایت این بزرگواران اندراج یافته ست واین طریقہ اقرب طرق گشتہ چه حصول
تزکیہ وتطہیر در ضمن این سیر ایشان را بوجہ احسن میسر شده ست ومسافت کوتاه گشتہ لاجرم این بزرگواران
سیر عالم خلق را قصداً ضائع دانستہ اند وبیکار می شمرده اند بلکہ مضر ومانع وصول مطلوب یقین نموده اند زیرکه
سالکان طرق دیگر بتقدیم تزکیہ بریاضات شاقہ ومجاہدات شدیده قطع بادیہ ہای صورت عالم خلق نموده
چون شروع در سیر عالم امر فرمایند و در انجذاب قلبی والتذاذ روحی افتند بسا ست که باین انجذاب قناعت
کنند وبیچونی آن عالم از بیچون حقیقی باز دارد و درین مقام سالکی گفتہ که سی سال روح را خدائی پرستیدم بخلاف
بزرگان این طریقہ علیہ که شروع از مقام جذبہ مینمایند وبعد التذاذ ترقیات میفرمایند التذاذ در حق ایشان
در رنگ ریاضات ومجاہدات ست الی آخر کلامہ رضی اللہ عنہ این جماعہ را که جذب بر سلوک مقدم میکنند
مجذوب سالک میگویند وبعضی در ضمن جذب سلوک میکنند یعنی مجددیہ که اینہا جذب وسلوک باہم خلط
کرده اند انجاحاصل آن عبارت شده که در بیان مقامات طریقہ واقع شده که مجددیہ باہم خلط کرده اند واللہ اعلم
چنانچه ذکر نفی واثبات بحبس نفس وذکر لسانی نفی واثبات در مقام ولایات وتلاوت قرآن ونماز نافلہ
در مقام کمالات در حق اینجماعت سلوک ست حاصل آنکہ صوفیان طریقہ نقشبندیہ مجذوب سالک اند

ف. سیر آفاقی و انفسی

ف. سالک و مجذوب

ف. مجذوب سالک

اگر جذب راکه عبارت است از برگماشتن پیر همت خود را بر ترقی مرید مقدم کرده اند بر سلوک که عبارت است از ریاضات و فائده سلوک غیر از تصفیه عناصر و تزکیه نفس دیگر نیست و در عالم امر سلوک را تاثیر نیست و صوفیان دیگر طرق سالک مجذوب اند که سلوک مقدم کرده اند بر جذب و فائده جذب ترقی مرید ست از حضیض امکان تا لطائف عالم امر و اصول خود فانی شوند و از ان ترقی کرده باصول آن و اصول اصول آن رسند سیر عالم خلق که بسلوک مربوط ست سیر آفاقی ست و سیر عالم امر که بجذب متعلق ست سیر انفسی ست و سیر صوفی را از حضیض امکان تا دائره ولایت صغری سیر الی الله میگویند و سیر یکه در دوائر ولایات است آنرا سیر فی الله میگویند مادامیکه در عروج ست و چون نزول میکند آنرا سیر من الله بالله میگویند و عروج عبارت ست از استغراق صوفی در مشاهده ذات و صفات عالیات و انقطاع از خلق و نزول عبارت ست از توجه بسوی خلق برای تکمیل و ارشاد حضرت مجدد میفرمایند که اکثری گمان برده اند که در ولایت رو بحق ست و در نبوت رو بخلق و ازینجا توهم کرده اند که ولایت افضل ست از نبوت و حق آنست که هر کدام را از ولایت و نبوت عروجی ست و هبوطی در عروج هر دو را رو بحق ست و در هبوط هر دو را رو بخلق غایته ما فی الباب در مرتبه هبوط نبوت بکلیه رو بخلق ست و در هبوط ولایت بکلیه رو بخلق نیست باطنش بحق ست و ظاهرش بخلق - سرش انیست که صاحب ولایت مقامات عروج را ناتمام کرده نزول کرده است لاجرم نگرانی فوق دامنگیر اوست و صاحب نبوت مقامات عروج را تمام کرده هبوط فرموده است لهذا بکلیه خود متوجه بدعوت خلق ست بحق جل و علا فافهم فان هذه المعرفة الشریفة مما لم یتکلم به احد - فنا نفس در طرق دیگر مشایخ بسلوک و ریاضات پیش از فناء قلب حاصل میکنند و در طریقه قدماء نقشبندیه بعد فناء قلب چرا که اینجا سلوک بعد از جذب ست و از کلام حضرت مجدد رضی الله عنه معلوم می شود که آنچه بسلوک و ریاضات دست میدهد صورت فناء نفس ست حقیقت فناء نفس در ولایت کبرے و کمال آن و فناء عناصر در کمالات نبوت هست

مکتوب چهارم به شیخ محمد قاضی کرانه در بیان علم حضوری و حصولی و فوائد دیگر

بسم الله الرحمن الرحیم نحمده و الصلوٰة و السلام علی رسوله محمد و اله و اصحابه اجمعین - شریعت و فضیلت پناه مهربان دوستان سلمه ربه بعد از سلام سنت الاسلام واضح باد که خط سامی در استفسار چند مسئله

رسید جواب آن انچه در عقل ناقص گذشته می نویسد اصغا فرمایند که علم دو قسم ست علم حضوری و علم حصولی
علم حصولی عبارت ست از حصول صورة الشی فی العقل یا صورت حاصله و بنا راین علم منشاء آن بر مشاعر
و حواس ست نفس ناطقه محسوسات را بتوسط حواس ادراک میکند و از جزئیات کلیات را انتزاع مینماید قضایا
بهم سانیده از صغری و کبری نتایج برمی آرد پس منشاء این علم بر مشاعر و حواس ست و انچه علم بمغیبات
بتوسط سمع حاصل میشود بیشتر از ان مبنی بر قیاس شاهد بر غائب ست مثلاً عمارات و اشخاص مکه و بغداد
را بعد از استماع اوضاع و کیفیات آن مشابه اوضاع و کیفیاتی که مشاهده کرده ست دانسته در مییابد و حکم بحسن
و قبح آن میکند و لهذا حق تعالی در دنیا لذات و آلام آفریده نمود لذات و آلام اخری گردانید تا از مشاهده
حاضر قیاس کرده جنت و نار را دریابند و خوف و طمع بهم سانیده امتثال اوامر و انتهاء از مناهی بجا آرند حاصل
این کلام آنکه علم حصولی منحصر ست بر انچه محسوس باشد یا محسوس مثل باشد یا منتزع و مستفاد از محسوس باشد
و لهذا روح را که از ممکنات و مخلوقات ست بعلم حصولی نتوان دریافت قال الله تعالی وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ
الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا آری علم حضوری بروح
متعلق می شود پس باید دانست که چون علم حصولی روح را بالکنه در نمی یابد ذات و صفات باری تعالی را
چگونه دریابد که بیچون و بیچگون ست و بی شبه و بی نمون هرچند اسماء و صفات الهی از قرآن و حدیث دریافته
می شود و لیکن کنه آن هرگز نتوان دریافت چراکه سمع مخلوقات عبارت ست از قوتی که حق تعالی در صماخ
میسر ساند نفس ناطقه بدان قوت استماع میکند همچنین بصر از خروج خطوط شعاعی از جسم و وصول آن ببصر همچنین
جمیع صفات او صفات الهی را با صفات ممکنات غیر از اشتراک اسمی مشارکتی نیست و مشابهتی در کنه و
حقیقت نی پس چنانچه حق تعالی سبحانه را ذات بیچون و بیمثل ست همچنین صفات او بی چون و بی مثل اند
لیس کمثله شیء لا فی الذات و لا فی الصفات و لهذا در اسماء الهی توقیف شرط ست بهر اسم و صفت که حق تعالی
خود را وصف کرده و تسمیه فرموده سوا آن اسم اگرچه در نعت بمعنی همان اسم باشد اطلاق روا نیست ازین بیان
واضح گشت که معرفت حق تعالی و ذات او صفات او بعلم حصولی ممکن نیست حصول صورة الشیٔ وقتی ممکن
باشد که آن شی را صورت باشد و پس فلیس معرفت حق سبحانه تعالی بعلم حضوری یا علمی دیگر که فوق علم حضوری
باشد جائز بلکه واقع ست حق تعالی بعلم حضوری مدرک میشود اما درک آن ادراک هم علم حصولی نیست و لهذا

صدیق اکبر رضی اللہ تعالی عنہ فرمودہ العجز عن درک الادراک ادراک وچون درک آن ادراک
نباشد تقریر وبحث ازان محال ست وممنوع ولہذا علی مرتضی رض فرمودہ البحث عن سر الذات اشراک
ای برادر بدانید کہ علم ظاہر عبارتست از علم حصولی کہ مستفادست از قرآن وحدیث وآن علمیست بشرایع
واحکام از عبادات ومعاملات وعلمیست بمبدأ ومعاد وعلم توحید باری تعالی واتصاف او بصفات کمال
وتنزہ او از نقص وزوال بوجہی کہ علم حصولی بدان متعلق توان شد وواجب ست درینمقام عنان داری
وتوقف قال اللہ تعالی مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي
قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا
يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا
حصہ راسخان فی العلم درینمقام ہمین قدرست کہ بگویند کہ انچہ مراد خداست حق ست ودران گفتگو نکنند حقتعالے
خبر دادہ الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى وَيَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ وَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ
باید دانست کہ مراد خدا حق ست گو معنی استوا وید ووجہ بر ما واضح نیست بلکہ کیفیت سمع وبصر حقتعالے
وعلم وکلام وغیرہا بر ما واضح نیست ایمان باید آورد وتکلم در کنہ آن نباید کرد وہمچنین انچہ قران وحدیث
بران ناطق ست از عذاب قبر ووزن اعمال وصراط وغیرہ گو در عقل ما گنجایش نکند ایمان باید آورد ودر
دریافت کیفیت آن نباید کوشید ؎ نہ ہر جای مرکب توان تاختن * کہ جاہا سپر باید انداختن * فرقہای
باطلہ مجسمیہ وقدریہ وغیرہ چون پیروی عقل وپیروی متشابہات کردند در ورطہ ضلالت رفتند از قران
ثابت است نکتہ خلقکم وما تعملون ازین معلوم میشود خالق افعال عباد خداست وباوجود آن اسناد عمل
بہ بندگان فرمودہ ایمان بدان باید آورد وباید گفت لاجبر ولا تفویض بل امر بین امرین
جبریہ وقدریہ پیروی عقل کردہ در ورطہ ضلالت افتادند این بحث از علم ظاہر رفتہ الحال علم باطن کہ نیست
بیان کردہ میشود ای برادر حق تعالی میفرماید کریمہ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ نَحْنُ
أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ آیات دلالت دارند کہ حق تعالی از مخلوقات قریب ترست از انہا باہا پس ایمان
باید آورد کہ حق تعالی اقرب ست با خلق واقربیت او با خلق نہ اقربیت مکانی ست کہ مستلزم جسم ست
بلکہ اقربیت بے کیف کہ عقل را بدان راہ نیست این اقربیت عام ست مومن وکافر دران شریک اند

و یک قرب و اقربیت دیگرست که مخصوص ست بخواص بندگان خدا قال الله تعالیٰ إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ و در حدیث صحیح قدسی آمده لا یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احببتہ فاذا احببتہ کنت سمعہ الذی یسمع بہ و بصرہ الذی یبصر بہ الحدیث

این اقربیت را درجات غیر متناہی ست چنانچہ لایزال بران دلالت وارد وقال الله تعالیٰ وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ ۝ وقال موسیٰ إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ وقال محمد صلی الله علیہ وسلم لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا این معیت و اقربیت را در اصطلاح ولایت خوانند و این ولایت کہ عبارت از اقربیت بی کیف ست مستلزم علم حضوری ست کہ بذات و صفات الٰہی متعلق باشد و آنرا علم باطن و علم لدنی و عرفان گفتہ میشود و وجہ استلزام آنکہ چون شخص را بذات خود علم حضوریست کہ محتاج حصول صورت نیست و ہیچگاہ در ان غفلت را راہ نیست بخلاف علم حصولی کہ دائمی نباشد و غفلت از لوازم اوست پس بحق تعالیٰ و صفات او کہ اقرب اند از وی بوی البتہ علم حضوری متعلق باشد۔ **سوال** اگر اقربیت مستلزم علم حضوری باشد پس کفار ہم در اقربیت عامہ شریک اند گو از اقربیت خاصہ محروم اند پس باید کہ آنہا را ہم علم حضوری باشد۔ **جواب** زنگ شرک و معاصی مانع علم حضوری اوست کہ او با وجود اقربیت حق در حجاب غفلت از حق بعیدست حق تعالیٰ میفرماید فَبُعْدًا لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ مولوی روم میفرماید ؎ دل تو زنگار از رخ پاک کن ٭ بعد از ان آن نور را ادراک کن۔ **سوال** اسباب حصول ولایت و علم لدنی چیست۔ **جواب** ولایت کہ عبارت از قرب و معیت ست ثمرہ محبت ست قال رسول الله صلی الله علیہ وسلم المرء مع من احب متفق علیہ و محبت از دو چیز بدست می آید یکی اجتبا کہ آنرا در اصطلاح صوفیہ جذب گویند یعنی محبت و کشش از جانب حق خواہ بلا واسطہ چنانچہ انبیا را باشد یا بواسطہ تاثیر نفس شیخ کامل مکمل اعنی پیغمبر و نائب پیغمبر باشد دویم انابت کہ آنرا سلوک گویند یعنی زہد و ریاضت قولہ تعالیٰ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَن يُنِيبُ ۝ دلیل ست بر ہر دو طریق جذب و سلوک و فضل صحابہ بر سائر امت دلیل ست بر آنکہ صحبت شیخ کامل مکمل اقوی طرق وصول ست بحق قولہ صلی الله علیہ وسلم فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ و قولہ تعالیٰ لا یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احببتہ دلیل ست بر آنکہ اتباع رسول و نوافل موجب محبت ست و وسیلہ قرب غرضکہ از تاثیر صحبت و صرف

ف: علم لدنی و عرفان

ف: اجتبا را جذب گویند

ف: انابت را سلوک گویند

ہمت شیخ کامل کمل واعمال صالحہ موافق تجویز شیخ حصول ولایت میشود **سوال** فائدہ کہ مترتب بر حصول ولایت وعلم لدنی باشد چیست۔ **جواب** قرب الٰہی وتعلق علم حضوری دائمی بمراتب ذات وصفات اعلیٰ فوائد ست دیگر فائدہ آنست کہ اعمال صالحہ واتباع سنت بی اختیار مرغوب طبیعت او شود و مکروہات شرعی بالطبع مکروہ طبیعت گردد وکلفت تکلیفات شرعی ازو ساقط گردد حق تعالیٰ در حق صحابہ میفرماید وَلٰكِنَّ اللّٰهَ حَبَّبَ اِلَيْكُمُ الْاِيْمَانَ وَزَيَّنَهٗ فِيْ قُلُوْبِكُمْ وَكَرَّهَ اِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوْقَ وَالْعِصْيَانَ اُولٰٓئِكَ هُمُ الرّٰشِدُوْنَ فَضْلًا مِّنَ اللّٰهِ وَنِعْمَةً رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ لایؤمن احدکم حتی یکون ھواہ تبعا لما جئت بہ دیگر فائدہ آنست کہ ثواب اعمال او زیادہ باشد دو رکعت نماز او بہتر از ہزار رکعت دیگران باشد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ در حق صحابہ لو ان احدکم انفق مثل احد ذھبا ما بلغ مد احدھم ولا نصیفہ یعنے اگر دیگران مثل جبل احد زر در راہ خدا خرچ نمایند نرسد در ثواب یک سیر یا نیم سیر غلہ کہ کسی از اصحاب در راہ خدا دادہ باشد ازین بیان واضح شد کہ در ظاہر شریعت و باطن تعاضد وتلازم ست ہر قدر کہ شخص در استقامت بر شرع کوشش نماید در مراتب قرب وعلم باطن افزاید وہر قدر کہ در مراتب قرب افزاید زیادت استقامت بر شریعت حاصل آید پس معلوم شد کہ انچہ جہال میگویند کہ علم باطن با علم ظاہر مخالفت دارد باطل وغلط ست اِنْ اَوْلِيَآؤُهٗٓ اِلَّا الْمُتَّقُوْنَ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُوْنَ **سوال** از تقریرات سابق ظاہر شد کہ علم باطن علم حضوری ست در بیان وتقریر نمی آید کہ آن فرع علم حصولی ست وحال در قیل وقال نمی آید **بیت** این مدعیان در طلبش بیخبرانند ✦ آنراکہ خبر شد خبرش باز نیامد ✦ پس جماعت اولیاء اللہ کہ از حال ومقام خود خبر دادہ اند واز مراتب عروج وقرب ودنو وتدلی گفتگو کردہ اند ودرین باب مثل فصوص وفتوحات تصنیفات کردہ اند ازین کجاست **جواب** اینہمہ گفتگو از علم حصولیست نہ حضوری وبناء این علوم بر کشف ست وکشف عبارت ست از مطالعہ عالم مثال۔ **بدان** ای برادر کہ مثل دیگر ست ومثال دیگر مثل عبارت ست ازانکہ دو چیز از یک جنس باشند واین در باری تعالیٰ وصفات او محال ست ومثال عبارت ست ازانچہ بیان مراد کند بادنی مشابہتی چنانکہ گفتہ شود کہ بادشاہ مثل آفتاب ست کہ عالم ازوی روشن میشود حالانکہ ہر دو از یک جنس نیستند پس باید دانست کہ در عالم مثال

از واجب تا ممکن مادی مجرد و هر یک متمثل میشود یوسف علیه السلام سالهای خشکی و سالهای بارش شخصے را که صورت گاوهای لاغر و گاوهای فربه بخواب دیده نشان داده بود و رسول کریم حمی مدینه را بصورت زنی سیاه رو دیدند که از مدینه بجحفه رفته و رمضان را بصورت مردی خوشرو دیده پس وقتیکه حق تعالی میخواهد که مرتبه قرب و ترقی و ران هر یکی از دوستان خود منکشف سازد او را در عالم مثال صورت مثالی مرتبه از مراتب ظلال یا صفات یا ذات مینماید و صوفی می بیند که صورت مثالی از جای خود سیر میکند تا وقتیکه از دائره امکان خالی شده بدائره ظلال صفات میرسد و خود را بظلے از ظلال رسیده می بیند که دران ظل داخل شده بعد ازان می بیند که همرنگ آن ظل میشود خود را دران فانی و بوجود آن ظل باقی می بیند بعد ازان از ظل ترقی میکند و باصل آن میرسد و دران فانی و باقی میشود همچنین در ظلال های بسیار و صفات و اسماء بیشمار فنا و بقا حاصل میکند ازین حال مولوی روم خبر میدهد

بیت هفت صد هفتاد قالب دیده ام ٭ همچو سبزه بارها روئیده ام ٭ در چنین حال صوفی را متخیل میشود که وجود من و وجود سایر ممکنات خیال محض بوده است موجود حقیقی سوا ذات حق تعالی نیست پس کسیکه ازین جماعت در غلبه محبت در سکر و مستی ست میگوید انا الحق و سبحانی ما اعظم شانی و هر که ازین جماعه با وجود غلبه محبت از سعة حوصله مثل پیغمبران در صحو است میداند که بنده بنده است و خدا خدا است و آنچه می بینم صورت مثالی ست که در عالم خیال می بینم ۵ بخواب اندر اگر موشی شتر شد ٭ فریق اول اصحاب وحدت وجود اند و فریق ثانی اصحاب وحدت شهود کسی از بزرگی پرسید که منصور حلاج انا الحق گفته و بایزید بسطامی سبحانی ما اعظم شانی گفته و سید المرسلین مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ فرموده این تفاوت از کجاست آن بزرگ جواب داد که حوصله منصور و بایزید مثل کوزه بود که در اندک آب از خود رفته و حوصله سرور انبیا مثل دریا محیط بود با وجود وفور آب در مقام عبودیت متمکن ماند و هل من مزید گویان طالب مزید علم شد رب زدنی علما **سوال** از بعض اولیاء الله اکثر کلمات سر زده که ظاهر شرع مخالف آنست در حق آن کلمات و در حق آن بزرگان چه اعتقاد باید کرد

جواب اگر ممکن باشد آن کلمات را تاویل کرده بر محل صحیح فرود باید آورد و اگر ممکن نباشد و صاحب آن مقال از اهل سکر است او را معذور باید داشت کلام السکاری یطوی ولا یروی مولوی میفرماید **مثنوی** چون پری غالب شود بر آدمی ٭ گم بر دار مرد وصف مردمی ٭ هر چه گوید آن پری گفته بود ٭ زین سری زان سری گفته بود ٭ ... در پری این حال و این قانون بود ٭ پس پری را کردگاری چون بود ٭ و اگر صاحب مقال از اهل صحو است بر قصور فهم خود حمل باید کرد چنانچه

در کلام الله و کلام رسول متشابهات اند همچنین در کلام اولیاء الله هم متشابهات اند که عقل از ادراک آن قاصر ست و چون دائره عبارت تنگ ست و الفاظ در مقابله معانی که در از بان عوام میتوان گنجید موضوع گشته و آن معنی که بر اولیا مکشوف میشوند برای آنها الفاظ موضوع نیستند ناچار باستعارات و مجازات تکلم میفرمایند و قرائن در دست عوام نیستند ناچار بمعانی آن پی نمی برند و هر کس که از ان معنی آشنائی دارد و بمراد آن پی مے برد حاصل آنکه انکار اولیاء الله نباید کرد و از غیرت الٰہی که در حق دوستان اوست باید ترسید که در حدیث قدسی آمده من عادی لی ولیاً فقد بارزنی بالمحاربة دشمنی با اولیا دشمنی کردن ست با خدا لیکن بر کلمات شان که مخالف شرع باشد اعتقاد نباید کرد حضرت شیخ الاسلام عبد الله انصاری هراتی قدس سرہ می فرماید الٰہی اولیای خود را چه آفریدی که ظاهر شان سم قاتل ست و باطن شان تریاق نافع هر که بر ظاهر شان بچسپید بموت ابدی گرفتار شد و هر که بباطن شان پی برد حیات ابدی یافت الٰہی اولیای خود را چه آفریدی که هر که آنها را شناخت ترا یافت و هر که انها را نشناخت ترا نیافت مولوی روم می فرماید **مثنوی**

کار پاکان را قیاس از خود مگیر + گرچه باید در نوشتن شیر و شیر +
در نیابد حال پخته هیچ خام + پس سخن کوتاه باید والسلام +

حضرت قیوم ربانی قطب صمدانی مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه در حق شیخ اکبر محی الدین عربی قدس سرہ فرموده که منکر شیخ در خطر ست و معتقد کلمات شطحیه شیخ نیز در خطر شیخ را از اکابر اولیاء الله باید دانست و کلمات شطحیه شیخ را بر ظاهر آن فرود نباید آورد طریق اسلم اینست - **نوشته بودند** که در تفسیر قوله تعالی ثُمَّ دَنٰی فَتَدَلّٰی فَکَانَ قَابَ قَوْسَیْنِ اَوْ اَدْنٰی اهل سنت و جماعت را اختلاف ست صوفیه بر قرب حق تعالی حمل می کنند و بیشتر از ان قرب جبرئیل می فهمند حیرانم چکنم تحقیق این امر بنویسند **صاحب من** باعتبار روایات حدیث و هم باعتبار عربیت قرب حق تعالی ازین آیه فهمیدن نزد فقیر راجح ترست اما باعتبار حدیث پس بغوی و غیره مفسران اصحاب حدیث روایت میکنند از انس بن مالک و ابن عباس که رئیس مفسران ست و از غیر شان من السلف قالوا دنا الجبار رب العزة فتدلی حتی کان منه صلی الله علیه وسلم قاب قوسین او ادنی اگرچه عائشه رضی الله عنها و بعضی مفسران این آیه را حمل میکنند بر قرب جبرئیل و منشا قول این جماعه نیست مگر استبعاد دنو و تدلی و استوا در ذات حق سبحانه تعالی که این چیزها از خواص جسم ست و این استبعاد بیجاست لقوله تعالی مِنْهُ اٰیٰتٌ مُّحْکَمٰتٌ هُنَّ اُمُّ الْکِتٰبِ وَ اُخَرُ مُتَشٰبِهٰتٌ در قرآن

انچنین متشابهات بسیار اند الرحمن علی العرش استوی و یبقی وجه ربک و ید الله فوق
ایدیهم و یاتیهم الله فی ظلل من الغمام پس چرا این آیه را هم از ان قبیل نمیدارند
که بتاویلات رکیکه قائل میشوند و اما من جهة العربیة پس بجهت انکه سوق کلام آنست که حق تعالی می فرماید
وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی علمه شدید القوی ذو مرة فاستوی وهو
بالافق الاعلی ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی فاوحی الی عبده ما اوحی
جمله علمه شدید القوی صفت ست بعد صفت وحی را و هر همه وحی بتوسط جبرئیل نیست بلکه بعضی بتوسط
جبرئیل بود و بعضی بی توسط جبرئیل پس اگر شدید القوی جبرئیل مراد باشد بر هر فرد وحی شدید القوی صادق
نیاید و نیز قوله تعالی فاوحی الی عبده ما اوحی صریح ست که مراد از شدید القوی حق سبحانه است نه جبرئیل والا
انتشار ضمائر لازم آید و آن در کلام فصحا مستنکر ست و نیز دنو و تدلی جبرئیل موجب کمال رسول کریم نمیشود
که پیغمبر از جبرئیل افضل بود و نیز هر کس که از دنو و تدلی جبرئیل مراد داشته پس گویا این آیه نزد او حکایت از ان
واقع ست که رسول کریم جبرئیل را بر صورت اصلی او بشش صد پر متصل جبل عرفات دیده بود و آن واقع
حالی ست بجمله ان هو الا وحی یوحی ربط ندارد حالانکه جمله ثم دنی فتدلی که معطوف ست بر جمله علمه
شدید القوی بسبب عطف صفت وحی نمی تواند شد پس ظاهر شد که مراد از دنو و تدلی قرب حق ست
همچون مولوی روم می فرماید بیت اتصالی بی تکیف بی قیاس ٭ هست رب الناس را با جان ناس ٭
نوشته بودند که صوفیه اذا زلزلت الارض زلزالها را بر نفس انسان فرود می آرند و کریمه صم بکم عمی
فهم لا یرجعون۔ و الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم بما کانوا
یکسبون در حق منتهیان میگویند حالانکه در حق کفار ست صاحب من این گفتگو از فن اعتبارات
نه تفسیر قرآن تفسیر قرآن همان است که مفسران گفته اند بر فن اعتبار اعتراض نیست فروشنده خیار از عرب
گفت الخیار عشرة بدرهم صوفی بشنید و از هوش رفت چون بهوش آمد مردم از وی پرسیدند گفت اذا کان الخیار
عشرة بدرهم فکیف الشرار و شک نیست که چنانچه بر کفار صادق ست که صم بکم عمی عن الحق
فهم لا یرجعون عن اباطیلهم منتهیان از غیر حق صم بکم عمی اند فهم لا یرجعون عنه تعالی الی غیره چنانچه
اعضاء کفار بر آنها شهادت خواهند داد که موجب تعذیب آنها خواهد بود اعضاء مومنان برای آنها شهادت

ف
الایمان لایزید ولاینقص

خواهند داد که موجب تکریم آنها باشد رسول کریم فرمود که تسبیح وتهلیل بعقد انامل بخوانید فانهن مسئولات مستنطقات
یوم القیامة **نوشته بودند** که متکلمان میگویند الایمان لایزید ولا ینقص ودر حدیث وارد شده
الایمان تسع وسبعون شعبة افضلها قول لا اله الا الله وادناها اماطة الاذی عن الطریق
تطبیق دران چگونه باشد **صاحب من** چون رسول کریم ایمان را تفسیر کرده بقوله علیه السلام ان تؤمن
بالله وملئکته وکتبه ورسله والیوم الاخر وتؤمن بالقدر خیره وشره
ونیز از احادیث بتواتر با جماع ثابت شده که اعمال داخل ایمان نیست بمعنی آنکه اگر شخصی ایمان دارد واعمال
صالحه ندارد ومرتکب کبائرست انجام او به بهشت ست لهذا ابوحنیفه رحمه الله گفته الایمان لایزید ولاینقص
یعنی نفس ایمان که عبارت ست از اقرار باللسان واعتقاد جازم بقلب دران زیادت ونقصان متصور نیست
چراکه دراعتقاد اگر نوعی ریب وشک ست ایمان نیست واگر ریب وشک نیست جزم ست ایمان ست این
حصر دائرست بین النفی والاثبات پس دران زیادت ونقصان راگنجایش نیست لیکن چون از احادیث کثیره
واز آیات قرآن زیادت ایمان ونقصان مفهوم میشود قال الله تعالی الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا زَادَتْهُمْ اِيْمَانًا
وَّازْدَادُوْٓا اِيْمَانًا مَّعَ اِيْمَانِهِمْ وَاَنَّ اللّٰهَ لَا يُضِيْعُ اِيْمَانَكُمْ ونحو ذلک لهذا شافعی رحمه الله واکثر محدثین میگویند
که الایمان یزید وینقص چنانچه امام بخاری رح در صحیح خود باب الایمان یزید وینقص نوشته هست لیکن نزد
فقیر آن نزاع گویا نزاعی ست لفظی چراکه فقط اقرار باللسان وتصدیق بالقلب نزد فریقین مانع ست از خلود
فی النار وسبب دخول جنت ست ولو بعد التعذیب وزیادت نورانیت در ایمان وکثرت ثمرات مرتبت مترتب
شدن بران باتفاق از اتیان اوامر واجتناب مناهی ست پس نزاع لفظی شد وصوفیه علیه میگویند که ایمان
را صورت ست وحقیقت صورت ایمان همین اقرارست وتصدیق بالقلب وحلیه او اعمال صالحه هست واجتناب
از مکروهات شرعی واز فضول مباحات وحقیقت ایمان تصدیق ایمان واطمینان نفس ست ودلیل بر
تصدیق واطمینان نفس آنست که مقتضای شریعت مقتضای طبیعت گردد حسن بصری رح که سر سلسله
صوفیه کرام ست گفته که اگر شخصی را یقین باشد که درین سوراخ اژدها ست پس محالست که آن شخص دران
سوراخ انگشت گذارد واگر شخصی انگشت در سوراخی نهاد پس معلوم شد که او را بر بودن مار دران سوراخ یقین نیست
پس معلوم شد که هر که گناه کبیره میکند او را بر وعیدات شرع یقین کلی نیست وهر گرا بر وعیدات شرع یقین نیست

کافرست ایمان ندارد و چون از وجدان دریافته میشود که با وجودیکه بفضل الهی بر شرایع و صدق رسول یقین قلبی ست و معهذا
صدور معصیت میشود پس ازینجا دریافته میشود که جائیکه کفر باقی ست آن نفس ست که اماره است بالسوء هرچند حق سبحانه تعالی
بفضل عمیم خود اقرار زبان و تصدیق قلب برای دخول بهشت و نجات دوزخ مقرر فرموده و اینقدر ایمان قبول نموده لیکن
ایمان نفس هم مطلوب ست و بران مراتب قرب منوط قال الله تعالی یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللّٰہِ وَرَسُولِہٖ
ازین آیه مستفاد میشود که بعد ایمان ایمان دیگر مطلوب ست پس ایمان اول ایمان قلب ست و ایمان ثانی ایمان نفس و قال تعالیٰ
یَا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِی إِلَىٰ رَبِّكِ یعنی من غیره رَاضِیَةً یعنی بکل ما اراد و مَّرْضِیَّةً فَادْخُلِی فِی عِبَادِی
یعنی فی الذین قال الله تعالی فیهم لابلیس إِنَّ عِبَادِی لَیْسَ لَكَ عَلَیْهِمْ سُلْطَانٌ وَادْخُلِی جَنَّتِی شاید که مراد ازین
جنت جنت تجلی باشد که در حدیث آمده ان فی الجنة جنة لیس فیها حور ولا قصور یتجلی فیها ربنا ضاحکا
چون نفس ایمان آرد و اسلم از شیطان صادق آید رزائل نفس از کبر و حسد و حقد برطرف و از محاسبه پاک گردد و اگر نه محاسبه رزائل
نفس باقیست قال الله تعالی إِنْ تُبْدُوا مَا فِی أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ یُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللّٰہُ فَیَغْفِرُ لِمَنْ یَشَاءُ الآیه
وَیُعَذِّبُ مَنْ یَشَاءُ و در حدیث وارد شده و اجماع امت بران است که معاصی که بجوارح تعلق دارد از اراده کردن
حساب و عذاب نشود تا که صدور آن عمل نشود و از اراده کردن طاعت ثواب یابد و از عمل کردن آن ده چند ثواب یابد پس مراد
از ما تخفوه فی انفسکم درین آیه رزائل نفس ست والله اعلم ای برادر ایمان آمدن نفس بدون توجه شیخ کامل مکمل صورت نبندد
مولوی روم میفرماید بیت نفس را نکشد بغیر از ظل پیر ٭ دامن آن نفس کش را سخت گیر ٭ نوشته بودند که صوفیه میگویند که
اگر لا اله الا الله بطور صوفیه گفته شود در عاقبت سودمند خواهد بود صاحب من کسیکه اگر باین معنی گفته باشد که مطلقا سودمند
نخواهد شد پس غلط گفته بلکه ازین قول کفر لازم می آید و اگر باینمعنی گفته باشد که آنچه صوفیه از اسود و بهبود خود میدانند ازین محروم
خواهد بود پس گنجایش دارد ایمان مجازی برای دخول جنت است و ایمان حقیقی برای وصول بخالق جنت فاین هذا من ذلک لیکن
ایمان مجازی هم با حلیه اعمال صالحه اگر در گور برده شود غنیمت ست ؎ هنیئا لارباب النعیم نعیمها ٭ وللعاشق المسکین ما یتجرع
بیت آسمان نسبت بعرش آمد فرود ٭ ورنه بس عالیست پیش خاک تود ٭ مکتوب پنجم به شیخ محمد قاضی مذکور
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله والصلوة علی رسوله نوشته بودند که بر بعضی کلمات صوفیه اهل شرع تکفیر صوفیه میکنند چنانچه مولوی روم
میفرماید مثنوی چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد ٭ موسیٰ با موسیٰ در جنگ شد ٭ چون به بیرنگی رسی کان داشتی ٭ موسیٰ و
فرعون دارند آشتی ٭ و همچنین مولوی عبدالرحمن جامی میفرماید ؎ همسایه و همنشین و همره همه اوست ٭ در دلق گدا و اطلس شه

ہمہ اوست ✦ و درینچنین جا چہ اعتقاد باید کرد مہربان من مرحوم کہ تکفیر میکنند و بر مراد قائل اطلاع نیافتہ لب بطعن میکشایند بیجا میکنند اول مراد قائل را باید فہمید بعد ازان حکم باید کرد اینچنین مقالات مبنی بر وحدت وجود ست کہ ہمہ اوست میگویند ہمہ ازوست ہم و درینچنین فرق و بہا نحانہ جمع ✦ بااللہ ہمہ اوست ثم باللہ ہمہ اوست ✦ باینمعنی نمیگویند کہ زید ہم ست و عمرو ہم خدا ست و ہم خدا ست نعوذ باللہ منہا و نہ باینمعنی کہ حق تعالی منزلہ کلی طبعی ست و اشخاص ممکنات افراد وے اند این ہر دو قول کفر صریح ست و انکار وجود حق تعالی نعوذ باللہ منہا بعض جہال کلام بزرگان از یمعانی باطلہ خود حمل کردہ بالحاد میروند و بعضے زبان طعن بر بزرگان میکشایند و در حقیقت صوفیہ وجودیہ حق تعالی را بوجود حقیقی موجود میدانند سوا خدا کسی را موجود نمیدانند و عالم را در مرتبہ وہم میدانند لا الہ الا اللہ لا موجود الا اللہ میگویند درینجا چند اعتراض وارد میشوند یکی آنکہ این مذہب سوفسطائیہ ست کہ حقائق موجودہ محسوسہ را موہوم گفتہ شود فرق در مذہب سوفسطائیہ و درین مذہب چیست دوم آنکہ استدلال بر وجوب واجب از وجہ ممکنات کردہ میشود لہذا در کتب عقائد اول مسئلہ حقائق الاشیاء ثابتۃ می نویسند پس اگر عالم ممکنات موجود نباشد استدلال بر صانع فوت می شود سوم آنکہ کریمہ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هٰذَا بَاطِلًا منافی این قول ست چراکہ موہوم باطل و ناچیز ست چہارم آنکہ بالفرض اگر عالم موہوم باشد و حق تعالی موجود پس ہمہ اوست گفتن چگونہ راست آید کہ اتحاد موجود با موہوم محال ست و معنی این ابیات و امثال آن چہ باشد۔ جواب ازین اعتراضات آنست کہ فرق درمیان مذہب سوفسطائیہ و درین مذہب آنست کہ سوفسطائیہ عالم را موہوم بقسمی میگویند کہ منشاء تحقق آن اصلا نیست و لہذا استدلال بر وجود صانع فوت می شود و صوفیہ وحدت حقیقی یعنی وجود واجب را منشاء توہم کثرت کہ عبارت ست از عالم امکان میدانند چنانچہ شعلہ جوالہ منشاء توہم دائرہ میگردد چنانچہ زید اگر در آئینہ خانہ رود و عکوس او در آئینہ ہای رنگارنگ باشکال و الوان مختلفہ ظاہر شود پس شک نیست کہ شعلہ و زید در خارج موجود اند و دائرہ و عکوس آئینہ اصلا تحقق و ثبوتی ندارند و معہذا آن دائرہ و عکوس دلیل اند بر وجود زید ربنا ما خلقت ہذا باطلا صادق ست چراکہ عالم را در مرتبہ وہم برای استدلال بر وجود خود پیدا ساختہ و معہذا صوفیہ باستدلال کار ندارند حاصل استدلال حصول علم حصولیست نہ حضوری کسی بوجود خود کہ آنرا علم حضوری متعلق ست محتاج استدلال نیست مولوی روم میفرماید مثنوی

آفتاب آمد دلیل آفتاب ✦ گر دلیلی بایدت ازوی رو متاب ✦ پای استدلالیان چوبین بود ✦ پای چوبین

سخت بے تمکین بود ✤ ازین جواب ہمہ اعتراضہا مضمحل گشتہ - مگر اعتراض چہارم وجوابش آنکہ ہمہ اوست گفتن
خالی از تجوز نیست چرا کہ چون تحقق دائرہ شعلہ و عکوس زید کہ در آئینہ خانہ ظاہر گشتہ اصلا نیست مگر ہمان شعلہ
و زید ست پس اگر آنرا بالمجاز عین زید گفتہ شود و عین شعلہ گفتہ شود ہم گنجایش دارد و اگر غیر گفتہ شود ہم گنجایش
دارد کہ آن موجود ست واین موہوم لیکن در غیر گفتن اثبات وجود مستقل متبادر میشود لہذا ازان تحاشی
مینمایند و بعینیۃ قائل شدہ اند واگر نہ مراد آنہا آن عینیۃ نیست کہ مستلزم کفر باشد نعوذ باللہ منہا پس معنی بیت
مولوی جامی رحمۃ اللہ علیہ معلوم شد چگونہ مراد مولوی جامی رحمۃ اللہ علیہ آن باشد کہ معترض فہمیدہ است
حالانکہ خود مولوی میگوید ؎ نے غرض ذات او دنی جوہر ✤ ہرچہ بندی خیال ازان برتر ✤ و معنی بیت
مولوی رومی قدس سرہ آنست کہ وجود حقیقی کہ عین ذات حق ست یا صفت او چون از بیرنگی خود اسیر
رنگ شد یعنی در مرتبہ وہم بکثرت تعلق گرفت موسی با موسی در جنگ شد یعنی از یکنوع افراد متعددہ و
متکاثرہ برآمد موسی و عیسی و محمد صلی اللہ علیہم از یک جنس اند و ہر یک منشار ہدایت اند و با این احکام
واحوال مختلفہ دارند مراد در جنگ شدن ہمین تکثر واختلاف ست ؎ چون بہ بیرنگی رسی کان داشتی
✤ موسی و فرعون دارند آشتی ✤ یعنی چون صوفی در وقت مراقبہ مستغرق مشاہدہ وجود حقیقی می شود و
دران وقت موسی و فرعون ہر دو از نظر او ساقط میشوند و تعدد و تکثر مطرح نظر او نمیباشد ازان وقت
خبر میدہد کہ موسی و فرعون دارند آشتی و از ہمچنین حالت مولوی روم قدس سرہ خبر میدہد ؎
علم حق با علم صوفی گم شود ✤ این سخن کی باور مردم شود ✤ یعنی وقتیکہ صوفی متوجہ ذات بحت میشود دران
وقت صفات الہی ہم مد نظر نمی باشد پس صادق آمد کہ علم حق کہ صفتی از صفات حقیقہ حق ست و انفکاک
او از ذات محال ست در آنوقت در علم صوفی آنہم مطرح نمیباشد پس در علم صوفی گم شد نہ در نفس الامر **سوال**
ازین تقریر امکان صحت دعوی صوفیہ ظاہر شد لیکن دلیل برین دعوی چیست - **جواب** این جماعہ برین
دعوی ہرچند استدلالات مذکور کردہ اند و دران کتب و رسائل نوشتہ اند لیکن در واقع دلیل انہا کشف ست
لا غیر صوفیہ شہودیہ میگویند کہ این جماعہ کہ ہمہ اوست میگویند در غلط افتادہ اند و منشار غلط ایشان دو چیز ست
یکی سکر عشق و مقتضای عشق آنست کہ غیر محبوب از نظر محب مستور گردد ✤ ہر سو کہ می بیند صورت معشوق
کہ در خیال او مستقر ست مشہود میگردد و در عشق مجازی ہم این صورت ظاہر می شود دوم آنکہ وجود ممکن در مقابلہ

وجود واجب بمنزلہ لاشی ست ولہذا عقلا موجود را کلی مشکک میگویند عقلا میگویند للممکن فی نفسہ لیس
ولہ من علتہ ایس و رسول کریم می فرماید اصدق القول قول اللبید ع الا کل شئی ما خلا اللہ باطل
یعنی عدم ذاتی اوست و وجود او مستعار ست از حق جل و علا پس وقتیکہ بحکم قولہ تعالی اَنْ تُؤَدُّوا الْاَمٰنٰتِ
اِلٰٓی اَھْلِھَا انسان تصور کند و یقین داند کہ وجود ممکنات ذاتی شان نیست مستعار ست در وقت غلبہ این
تصور ممکن را البتہ از وجود خالی خواہد یافت و خواہد گفت لا موجود الا اللہ چنانچہ زید کہ برہنہ بود و پارچہ عاریت پوشیدہ
است اگر آن پارچہ را بغیر نسبت کند و درین ملاحظہ استقامت نماید البتہ خود را برہنہ خواہد دانست و چنانچہ شخصے
نظر خود در آفتاب دوختہ باشد البتہ روشنی چراغ در نظر او تاریک خواہد بود و این وجہ اقرب بصواب و اوفق بکتاب
و سنت و اجماع امت ست **سوال** فریق ثانی صوفیہ کہ قائل وحدت شہود اند میگویند کہ در خارج حقیقی غیر از
واحد حقیقی ہیچ موجود نیست و ممکنات در خارج ظلی بوجود ظلی موجود اند این چہ معنی دارد **جواب** این جماعہ کہ عالم را
ظل و عکس تعبیر میکنند بالمجاز میکنند و نیز انچہ ایشان را در اثنای سیر و سلوک مشہود میشود در حالت سکر از ان حکایت
میکنند و چون بمنتہای کار میرسند از ان تحاشی می نمایند و میفرمایند کہ محمد صلی اللہ علیہ وسلم را ظل نبود خالق
محمد را چگونہ ظل باشد و نسبتی کہ درمیان وجود واجبی و وجود ممکن متحقق ست لفظی حقیقی برای آن موضوع نیست
ناچار بالمجاز برای اظہار قوت و ضعف و اولویت و اولیت و ضد آن باصل و ظل تعبیر میکنند و میگویند کہ انچہ در دید
تو و شہود تو بگذرد آن غیر حق ست از تحت لای نفی باید کرد و مقصود ورای آن باید جست ع عکس در آئینہ
ہا نماید مرد ع در بیابان بارگاہ الست + غیر ازین پی نبردہ اند کہ ہست ع ما للتراب و رب الارباب چون از عالم
باطن اینقدر کلام کردہ شد دیگر فائدہ گفتہ می شود باید دانست کہ کشف کونیہ و کرامت نہ داخل ماہیت ولایت ست
و نہ از لوازم آن ماہیت ولایت ہمان حضور بی کیف ست و لوازم آن اتباع شریعت و خرق عادت کہ بریاضت
مترتب ست از جوگیہ ہم بظہور می آید آری کشف الہی کہ عبارت ست از دیدن صور مثالیہ قرب بیچون و غیرہ
مراتب ذات و صفات در آئینہ خیال خاصہ اولیاء اللہ ست مولوی روم میفرماید ع آن خیالاتی کہ دام اولیا
عکس مہرویان بستان خداست + لیکن خاصہ شاملہ نیست اکثر اولیاء را کشف الہی باشد و بعضی را کشف تفصیلی
باشد بعضے را اجمالی بسا اولیا باشند کہ از ولایت خود خبر نداشتہ باشند تا بدیگری چہ رسد صحابہ کرام کہ باجماع
اشرف و افضل اولیاء اللہ بودند کہ ولایت شان بنصوص قطعیہ ثابت گشتہ کسی از انہا بکشف الہی تکلم نکردہ

الا نادراً واللہ اعلم۔

مکتوب ششم نیز بشیخ محمد قاضی مذکور در بیان شریعت وطریقت وحقیقت

بسم اللہ الرحمن الرحیم وبحمدہ والصلوٰۃ والسلام علی رسولہ وآلہ وصحبہ شریعت وفضیلت پناہ مہربان دوستان سلامت۔ بعد از سلام سنت الاسلام مطالعہ نمایند چند سوال نوشتہ بودند جواب بعضے ازانہا از مکتوب سابق میتوان دریافت لیکن باز نوشتہ میشود کہ آنچہ جہال میگویند کہ درمیان شریعت وطریقت ویا شریعت وحقیقت تضاد ست این از غلط فہمی انہاست معنی شریعت وطریقت وحقیقت نفہمیدہ اند شریعت در لغت بمعنی راہ ست لہذا راہ عام را شارع میگویند ودر اصطلاح اہل اسلام شرع عبارت ست از جمیع ما جاء بہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم کہ راہیست موصل بخدا وموصل بجنت وہمین ست صراط مستقیم کہ حق تعالی سوال کردن آن تعلیم فرمودہ بقولہ تعالی اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ واین راہیست کہ حق تعالی ہمہ انبیا را بہ تسلیک آن امر فرمودہ قال اللہ تعالی شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ یعنی این شریعت کہ برای شمای مسلمانان مقرر کردہ ایم وبر پیغمبر علیہ السلام بدان وحی کردہ ایم ان شریعت آنست کہ دین راست ودرست کنید وتفرق روندارید یعنی ہمت خود را یکسو دارید یعنی قبلہ توجہ جز واحد لاشریک لہ نگردانید آنچہ امر کردہ بدان امتثال نمائید وآنچہ منع کردہ ازان اجتناب کنید ودر امور مباحہ ہر کاریکہ کنید برای خدا کنید و باہر کہ دوستی گزینید برای خدا وباہر کہ دشمنی گزینید برای خدا وخوف وطمع بجز وے از کسی نکنید عن ابی امامۃ رض قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من احب للہ وابغض للہ و اعطی للہ ومنع للہ استکمل الایمان رواہ ابوداؤد وعن انس رض قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لایؤمن احدکم حتی اکون احب الیہ من ولدہ ووالدہ والناس اجمعین متفق علیہ وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثلث من کن فیہ وجد بھن حلاوۃ الایمان من کان اللہ

و رسوله احب الیه مما سواهما و من احب عبدا لایحبه الا الله و من
کره ان یعود فی الکفر بعد ان انقذه الله منه کما یکره ان یلقی فی النار
متفق علیه وقال الله تعالی قُلْ اِنْ کَانَ اٰبَآؤُکُمْ وَاِخْوَانُکُمْ وَاَزْوَاجُکُمْ وَعَشِیْرَتُکُمْ وَ
اَمْوَالُ اِقْتَرَفْتُمُوْهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ کَسَادَهَا وَمَسٰکِنُ تَرْضَوْنَهَآ اَحَبَّ اِلَیْکُمْ
مِّنَ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ وَجِهَادٍ فِیْ سَبِیْلِهٖ فَتَرَبَّصُوْا حَتّٰی یَاْتِیَ اللّٰهُ بِاَمْرِهٖ
ازین آیة واحادیث معلوم میشود که مسلمان کامل وقتی شود که غیر خدا دیگری محبوب و مقصود و منظور خاطر
او نباشد همین معنی اَقِیْمُوا الدِّیْنَ وَلَا تَتَفَرَّقُوْا فِیْهِ کَبُرَ عَلَی الْمُشْرِکِیْنَ مَا تَدْعُوْهُمْ اِلَیْهِ
هست یعنی گران ست بر مشرکان انچه بسوی آن میخوانی تو ای محمد انهارا یعنی قبله توجه یکی ساختن بر مشرکان
ثقیل ست پس کسیکه غیر خدا می پرستد از بت پرستان و آتش پرستان آنها شرک جلی دارند و کسیکه باوجود ایمان
و توحید قبله توجه او واحد نیست او نیز خالی از شرک خفی نیست و او را مومن کامل نتوان گفت اَللّٰهُ یَجْتَبِیْ
اِلَیْهِ مَنْ یَّشَآءُ وَیَهْدِیْ اِلَیْهِ مَنْ یُّنِیْبُ یعنی هر کرا خدا میخواهد اجتبا میکند خواه بلا واسطه مثل انبیا یا
بواسطه انبیا و نائبان شان و هدایت میکند خدا کسی را که رجوع می آرد بسوی او یعنی بجذب و سلوک این دولت
ایمان حقیقی میسر شود ازین تقریر واضح میشود که شریعت محمدی که همان شریعت سائر انبیاست همان ست
که از فقرا طلب میکنند و حاصل میسازند و آنرا در اصطلاح حقیقت میگویند یعنی حقیقت شریعت ست نه
چیزی دیگر که آنرا جهال ضد شریعت میدانند ازین واضح تر میگویم که شریعت عبارت ست از ما جاء به النبی
صلی الله علیه وسلم و آن چهار چیز ست یکی اقرار کردن بزبان دوم اعتقاد بقلب بحقیت انچه قرآن و حدیث
بدان ناطق ست سوم تحسین اخلاق یعنی ازاله اخلاق رزیله از کبر و حسد و حقد و جزع و حرص و ریا و سمعه و
بخل و مانند آن و اتصاف باخلاق حمیده چون توبه و زهد و توکل و قناعت و صبر و شکر و رضا و مانند آن۔
چهارم اعمال جوارح موافق کتاب و سنت کردن از امتثال اوامر و اجتناب مناهی اقرار بزبان فقط
بدون این سه چیز دیگر لاشی محض ست و این سه دیگر که هست هر یک را صورت ست و حقیقت حقیقت
اعتقاد آنست که از علم استدلالی وارهد و بعلم حضوری لایزالی برسد امیر المومنین علی مرتضی رضی الله عنه
میفرماید لو کشف الغطاء لما ازددت یقینا و ابوذر غفاری رضی الله عنه گفته اسهرت لیلی

واظمأت نهاری فکانی انظر الی عرش الرحمن بارزا تا که در بند استدلال است همیشه با یونانیان
وامثال شان در بحث وجدال ست گاهی مغلوب و گاهی غالب وحقیقت اخلاق بعد فنای نفس دست دهد
واگرنه دعوی محض ست علما ظاهر اخلاق سیئه را بد میدانند که آیات واحادیث بدان ناطق ست اما خود را
ازان پاک نمی کند کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون شخصے از اولیا عصر ابو علی ابن سینا
در مجلس خود گفت که ابن سینا ادب ندارد این سخن با بن سینا رسید ابن سینا کتابی از تصانیف خود در بیان
اخلاق وآداب نزد آن شیخ فرستاد وگفت من در باب آداب تصانیف چنین میدارم شیخ گفت که من نگفته ام
که ابن سینا ادب نداند بلکه گفته که ادب ندارد ودانستن چیزی دیگر ست واتصاف بدان چیزی دیگر وحقیقت
اعمال جوارح آنست که رسول کریم صلی الله علیه وسلم فرموده ان تعبد ربک کانک تراه یعنی
باد وام حضور واین بدون فنای قلب میسر نشود پس حقیقت همان حقیقت شریعت ست لاغیر فقط اقرار
بزبان کردن وتصدیق بالقلب نمودن وفرائض بظاهر بجا آوردن واز محرمات بمقدور پرهیز کردن صورت
شریعت ست وحقیقت شریعت همانست که مذکور شد شریعت از هدایه وصحیح بخاری وامثال شان خارج نیست
لیکن از خواندن آن جز صورت بدست نمی آید وبحقیقت آن نمیرسد عقیده اهل سنت وجماعت که افعال
العباد مخلوقة الله تعالی اگر باین مسئله حق الیقین حاصل شود طمع وخوف از غیر خدا در دل نگذرد
عقیده اهل سنت چنین ست ومعتزله میگویند که افعال عباد مخلوق عباد اند لیکن عباد مخلوق خدا اند پس
مخلوق مخلوق مخلوق اند ولو بالواسطه عند عوام الناس ودر مقام تعظیم سلاطین وامرا ازین نسبت اعتزالی هم
در غفلت اند **سوال** چون حقیقت حقیقت شریعت ست لاغیر پس معنی قول صوفیه که میگویند کل
حقیقة ردته الشریعة فهی زندقة چیست - **جواب** در عالم مثال مراتب قرب الٰہی بصورت
قرب مکانی متمثل میشوند چنانچه در مکتوب سابق نوشته ام ورویت عالم مثال که آنرا صوفیه بکشف تعبیر میکنند
از قبیل رویا در منام ست از انجا رسول فرموده صلی الله علیه وسلم الرؤیا الصالحة جزء من ستة
واربعین جزء من النبوة واحیانا در مرآه خیال بسبب بعضی عوارض انکدار میشود لهذا در کشف
غلط می افتد وگاهی در فهم وتعبیر آن غلط می افتد لهذا اولیاء الله گفته اند که آنچه بکشف معلوم شود آنرا بمعیار
شرع باید سنجید اگر موافق شرع ست قبول باید کرد وآنچه مخالف شرع باشد آنرا رد باید کرد وزندقه باید دانست

وانچه شرع ازان ساکت باشد آنرا قبول باید کرد باحتمال غلط لهذا اولیاء الله کسی را مرید نمی گیرند تا وقتیکه علم
ظاهری نیاموزد تا در زندقه نیفتد و خلاف شرع اعتقاد نکند و نیز صورت شریعت بدون علم ظاهر بدست نیاید
و حقیقت بی صورت دست ندهد شریعت و حقیقت چون روح و بدن ست بدن بی روح جماد ست و روح
بی بدن بیکار چون بحقیقت شریعت رسد گفته شود أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ
عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ یعنی برای انهاست درجات قرب نزد خدا و مغفرت گناهان و رزق
کریم در جنت رزق کریم آخر همه مذکور شد چون معنی شریعت و حقیقت دریافتی معنی طریقت دریاب طریقت
در لغت نیز راه را گویند و اینجا مراد راه تحصیل حقیقت ست بدان ای برادر رسول کریم صلی الله علیه وسلم
که برای هدایت خلق مبعوث شده بود عالم را بالسیف و سنان و زبان و جنان و تاثیر نفس شریف از باطل بسوی
حق رهنمونی فرموده و بکریمه إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ مبشر شده هر گاه شخصی مسلمان
میشد در اول صحبت بقدر استعداد باطن آن کس بنور هدایت و کمالات ولایت منور و مملو میشد چنانچه آئینه
در مقابله آفتاب میشود بعد ازان بقدر حوصله و استعداد از کلام شریف استفاده علوم ظاهری مینمود و بعد ازان
در صحبت شریف آنحضرت بسبب ریاضتها از مهاجرت از اوطان و اهل و عیال و جهاد مع الکفار و بذل النفس
و اموال و قیام لیالی و صیام ایام ترقیات بیحد می فرمودند کانوا رهبانا باللیل و قیوما بالنهار
در شان انهاست لهذا جمیع صحابه از سائر انام افضل آمدند بهترین اولیا بدرجه ادنی از صحابه نرسد کسی
از عبد الله بن مبارک که از کبار تابعین ست و از مجتهدان دین و کبار اولیاست پرسید که عمر بن عبد العزیز
و اویس قرنی بهتر باشند یا معاویه عبد الله گفت الغبار الذی دخل انف فرس معاویة خیر
من اویس القرنی و عمر المروانی و تفاضل درمیان صحابه باهم زیاده ازان ست که تحریر توان کرد
لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَٰئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا
مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
غرضکه صحابه کرام تمامهم جامع کمالات ظاهر و باطن بودند و بمرتبه بودند که کسی بدان مرتبه نتوان رسید حضرت
مجدد رضی الله تعالی عنه می فرمود ؎ در قافله که اوست دانم نرسم * این بس که رسد ز دور بانگ جرسم *
بعد صحابه قرن ثانی از اصحاب کسب ظاهر و باطن کردند و بهمان نهج استفاده مصاحبت و مکالمت

از السنہ وقلوب ونفوس شریف صحابہ نمود ندو ہمچنین در قرن ثالث لیکن تاثیر صحبت صحابہ بہ تاثیر صحبت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نرسد و ہمچنین تاثیر صحبت تابعین بہ تاثیر صحبت صحابہ نرسد بعد ازان تاثیر صحبت پیر ضعیف شد پس بعد قرون ثلثہ برخی از اکابر دین متکفل علوم ظاہری شدند برای استنباط احکام شرعی از قرآن وحدیث قواعد غریبہ از صرف ونحو ومعانی وبیان وامثال آن برای دریافت معانی لغوی وضع نمودہ وقواعد لحصول ترتیب ساختند دین علوم عقائد فقہ کردند برخی از اکابر دین از علوم ظاہر بقدر ضرورکہ فرض عین بود اکتفا کردہ وفرض کفایہ بعہدہ دیگران گذاشتہ ودر آن تقلید قبول کردہ برای فائدہ واستفادہ حقائق شریعت وکمالات باطن کمرہمت بستند وبرای ان قواعد مقرر نمودند وازا طریقت نام نہادن وانہم مستنبط ست از شرع وآن تقلیل طعام وتقلیل منام وتقلیل مخالطت با عوام ومصاحبت بارباب قلوب زکیہ ونفوس مرضیہ وکثرت ذکر ودوری از خلق واتباع سنت وترک بدعت واجتناب از فضول مباحات ومشتبہات وترک مالا یعنی قال اللہ تعالی وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا واین امور کہ مذکور شدہ اند ہمہ از احادیث نبوی ثابت اند قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من حسن اسلام المرء ترکہ ما لا یعنیہ وقال علیہ السلام من احب کلامہ من عملہ قل کلامہ الا فیما یعنیہ العزلۃ خیر من جلیس السوء والجلیس الصالح خیر من العزلۃ وقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خیر مال المسلم الغنم یتبعہا شغف الجبال یفر بدینہ من الفتن ودر فضائل ذکر واکثار آن احادیث بسیار اند قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اکثروا ذکر اللہ حتی یقولوا مجنون وچون از نصوص قطعیہ ثابت ست افضل الذکر لا الہ الا اللہ ہمین ذکر نفی واثبات مروج طرق ست خواہ بجہر خواہ بسر ارباب وحدت وجود معنی لا الہ الا اللہ لا موجود الا اللہ ملحوظ میدارند تا وجود ماسوی اللہ کہ در واہمہ مستقر شدہ ست از نظر ساقط شود ووحدت حقیقی جلوہ گر گردد وارباب وحدت شہود لا مقصود الا اللہ ملحوظ میدارند تا نفی مقاصد نمایند وغیر از واحد حقیقی قبلہ توجہ ومقصودی دیگر در شبہ باقی نماند ومیگویند کہ ہرچہ مقصود تست معبود تست چراکہ عبادت عبارت ست از کمال تذلل وہر کس برای حصول مقصود در تذلل قاصر نخواہد شد پس تا کہ نفی مقاصد نکند توحید در عبادت صورت نہ بندد نوشتہ بودند کہ نفس نمی میرد مولوی روم می فرماید

نفس اژدرہاست این کے مردہ ست ۔ از غم بی آلتی افسردہ ست ۔ صاحب من

این بیت درحق صوفیان نیست درحق مدعیان کمال ست **نوشته بودند** که درمتقدمان صاحبان کمال اندک بودند ودر متاخرین بسیار شدند **صاحب من** این سخن محض غلط ست صحابہ کلہم صاحب کمال بودند ودر قرن ثانی وثالث بسیار وبعد ازان اندک ومختلط بودند قال اللہ تعالی وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ اُولٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ثُلَّةٌ مِّنَ الْاَوَّلِينَ وَقَلِيلٌ مِّنَ الْاٰخِرِينَ وانہم غلط که درین زمانه نسبت بزمانه سابق بیشتر اند لیکن اصحاب کمال ہمیشه بودند وہمیشه باشند قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم لایزال من امتی امة قائمة بامر اللہ لا یضرهم من خذلهم ولا من خالفهم حتی یاتی امر اللہ قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم مثل امتی کمثل الغیث لایدری اولها خیر ام اخرها **نوشته بودند** که مولوی روم میگوید ؎ آتش ست این بانگ نے ونیست باد + مراد ازین آتش چیست وا فروزنده کدام ست **صاحب من** مراد ازنی صوفی کامل ست که ازمرات نفس خود خالیست وبانگ نے تاثیرات انفاس شریفه اوست وآتش عشق ومحبت الٰہی ست وافروزنده خدا ست جل وعلا **نوشته بودند** که میگویند که جهاد اکبر جهاد بانفس اماره ہست وکشتن او لازم ست ودر کریمه لاتقتلوا انفسکم منع از قتل نفس ست **صاحب من** انچنین سوال واہی نوشتن از شان شما بعید ست وکشتن عبارت ست از ازاله رزائل نفس ومتصف ساختن او بصفات حمیده گویا آن نفس که صفات سبعی وبہیمی داشت رفت ونفسی دیگر متصف بصفات ملکی وروحانی پدید آمد پس اینجا لاتقتلوا انفسکم را چه مناسبت ومخالفت بانفس البته جهاد اکبر ست رسول اللہ علیه السلام چون از غزوه تبوک یا غزوه دیگر باز آمد فرمود رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر قال اللہ تعالی وَجَاهِدُوا فِي اللّٰهِ حَقَّ جِهَادِهٖ مراد همین جهاد اکبر ست وقال اللہ تعالی وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوٰى فَاِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَاْوٰى اعدی عدوك نفسك التی بین جنبیك ودر حدیث قدسی ست عاد نفسك فانها قامت بمعاداتی **نوشته بودند** دشاق گرفتن نفس تکلیف ست ودر شرع تکلیف نیست انہم غلط در شرع تکلیف مالایطاق نیست لَا يُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم کن فی الدنیا کانك غریب او کعابر سبیل وعد نفسك من اصحاب القبور وقال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم الدنیا یوم ولنا فیها صوم عائشه رضی می فرماید ما شبع ال محمد من خبز شعیر

یس مین منتا بعین حتے قبض متفق علیہ لیکن رہبانیت مبتدعہ نباید کرد و رہبانیہ مسنونہ باید کرد رسول صلی اللہ علیہ وسلم از گرسنگی سنگ بر شکم می بست و پایہای مبارک از قیام اللیل متورم شدہ بودند مردم گفتند یا رسول اللہ قد غفر اللہ لک ما تقدم من ذنبک وما تاخر فرمود افلا اکون عبدا شکورا **نوشتہ بودند** کہ چون درمیان علم ظاہر و باطن تطابق و تعاضد ست صلب منصور و سلخ عین القضاۃ چرا بوقوع آمدہ **صاحب من** ازینواقعہ خلل در مطابقت علم ظاہر و باطن نمیشود چرا کہ انا الحق گفتن باتفاق علماء ظاہر و باطن کفرست موجب قتل بشرطیکہ درحالت صحو و ہوشیاری گوید و حکایت از نفس خود کردہ بگوید و اگر شخصے درحالت مستی و بیہوشی اگرچہ از خوردن خمر باشد کہ حرام قطعیست این کلمہ بگوید کافر نمی شود و قتل او درست نیست کذا فی کتب الفقہ فکیف اذا کان السکر بامر مشروع بل بامر مرغوب اعنی حب اللہ سبحانہ پس علماء ظاہری کہ درآنوقت بودند اگر میدانستند کہ این کس این سخن در بیہوشی میگوید و خبر از خود ندارد یا حکایۃً میگوید چنانچہ کسی در تلاوت قرآن بخواند انی انا اللہ لا الہ الا انا و باوجود اینمعنی فتوی بقتل او دادند پس بنابر تعصب فتوی دادند پس مخالفت آن علماء صوری با علماء باطن دلیل بر مخالفت علم ظاہر و باطن نیست و اگر اینمعنی بر علماء ظاہر آن زمان معلوم نبود و دانستند کہ این سخن باختیار این کس صادر شدہ ست درانصورت علماء ظاہر ہم معذور و ماجور کہ حمایت اسلام کردند رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا اِنْ نَّسِیْنَا اَوْ اَخْطَاْنَا و بعضی اکابر مثل جنید کہ بران فتوی مہر کردہ برای ان کردہ کہ دانست کہ اگر من برین فتوی مہر نمی کنم عوام خواہند دانست کہ فتوای علماء ظاہر باطل ست و در شرع این سخن گفتن جائزست درانصورت در اسلام کافۃ انام خلل آید و فتنہ عظیم برخیزد و قتل نفسی برای دفع فتنہ عظیم مضائقہ ندارد اَلْفِتْنَۃُ اَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ **نوشتہ بودند** کہ کدام چیز ست کہ آنرا حصول میکنند یعنی درویشان و فائدہ آن چیست بعد درازی کلام در مکتوب سابق و درین مکتوب حاجت نوشتن جواب این فقرہ نیست مقصود ایشان خداست و محصول ایشان حقیقت اسلام و حقیقت عبادت و مراتب قرب عند اللہ و کثرت ثواب در دار الجزا واللہ اعلم چہ خوش رباعیست **عربی** ~~ لیتک تحلو والحیوۃ مریرۃ ✤ ولیتک ترضی والانام غضاب ✤ ولیت الذی بینی وبینک عامر ✤ وبینی وبین العالمین خراب **رباعی فارسی** آنکس کہ ترا شناخت جانرا چکند ✤ فرزند و عیال و خانمانرا چکند ✤ دیوانہ کنی ہر دو جہانش بخشی ✤ دیوانہ تو ہر دو جہانرا چکند ✤ خرق عادت را نزد اولیاء اللہ ہیچ قدر

و مقصد از نیست مثل جوز و مویز لعب طفلان میدانند و آنرا باعث منقصت خود و عیب میشمارند و میگویند
الکرامة حیض الرجال باعث منقصت آن بود که درین حظ نفس ست و موجب شهرت قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم بحسب امرء من الشر ان یشار الیه بالاصابع فی دینه او دنیاه و تحصیل حظ نفس
در دنیا موجب نقصان اجر ست در آخرت قال الله تعالی أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا رسول
صلی الله علیه وسلم بر بوریا خفته بود و نقش بوریا در بدن مبارک ظاهر شد عمر رض بگریست و گفت یا رسول الله
قیصر و کسری و ران نعمتها و انها دشمنان خدا اند و تو رسول الله باینحالت رسول فرمود فیهما انت یا عمر
اولئک قوم عجل الله طیباتهم فی حیاتهم الدنیا من میخواهم که به برادران خود رسم که انبیا و رسل بودند باهمین
حالت گذران کرده اند۔ صاحب من اظهار معجزات مر انبیا را ضرور ست که بر انها دعوت کفار واجب ست
و کفار بدون معجزات ایمان نمی آوردند و اولیا دعوت میکنند مومنان را برای استقامت بر شرع و تحصیل
حقیقت آن اظهار کرامت نمی باید کرامت از اولیا در بعضے احیان بمقتضای حال صادر میشود بے اختیار
ایشان از امثل حیض زنان پوشیده میدارند و اکثر اولیا که ظهور کرامت از انها بیشتر شده وقت مرگ حسرت
کردند چرا که ظهور این کرامت از ما شد والله اعلم بالصواب

مکتوب ہفتم بمولوی نعیم الله بھڑایچی در تحقیق معنی قیومیت و شرح معنی عشق و محبت با فوائد دیگر

مولوی صاحب مشفق مهربان من سلامت۔ بعد از سلام سنت الاسلام و اشتیاق ملاقات بهجت
آیات واضح رای باد الحمد لله که فقیر تا تحریر رقیمه بخیر و عافیت ست و احوال مستوجب شکر الهی حق سبحانه تعالی
آن مشفق را سلامت در مسند ارشاد فیض گستر دارد فقیر ذات شریف را غنیمت میداند و دعا خیر میکند
کثر الله امثالکم و بارک الله فی برکاتکم مبلغ مرسوله بخدمت بی بی صاحبه حضرت والده مرشده و بخدمت صاحبزادی
عالی نسب حبیبه شریفه حضرت شیخ گذرانیده شد در حق ایشان بسیار دعاها کردند خصوصاً حضرت صاحبزادی
که هرگز توقع این فتوح نداشتند کسی از ارباب طریقه توفیق خدمت ایشان ندارد بلکه کم کسی از ایشان
و از احوال ایشان واقف ست از نیم بسیار خوش شدند و شکر الهی بجا آوردند مشفق من هرچند ایشان

صحبت گرامی والد بزرگوار خود نیافته ده ساله عمر ایشان بود که آنحضرت رحلت فرموده بودند همشیره کلان ایشان
صاحب کمالات سنیه بودند و مقامات و بشارات علیه داشتند لیکن از نطفه پاک ست که ایشان هم غیر از نماز
و تلاوت قرآن از دنیا و اهل دنیا هیچ کار ندارند و بسیار اخلاق حمیده دارند فقیر را آنچه میسر می شود خدمت ایشان
میکند دیگر هیچ وجهی از معاش ندارند حق تعالی دوستان را قدرت توفیق دهد که خدمت ایشان سعادت دانند
انشاء الله تعالی این نیاز شما بسیار قبول افتاده که اگر متوجه جناب حضرت شیخ سلمه شده به نسبت شیخ گمان میدارم
که از نوازش آنجناب خط بر دارند ـ مشفق من شوهر صاحبزادی برادر زاده حضرت شیخ سلمه ست روزی
با این صاحبزادی بی ادبی نمود من بحمایت ایشان شوهر ایشان را بخشونت پیش آمدم همان شب حضرت
ایشان را در خواب دیدم که مرا در بغل کردند و بر پیشانی من بوسه دادند و بسیار مهربانی فرمودند ان مشفق
در مقام حقیقت محمدی علی صاحبها الصلوة والسلام متوجه باشند خوب ست در هر مقام که قوت بهم رسد از
رفعت معتبر تر ست حضرت نوح علیه السلام از حضرت ابراهیم علیه السلام در مقام خلت رفعت دارند لیکن
چون قوت در ان مقام حضرت ابراهیم راست ایشان را افضل میگویند و خلیل الله لقب یافتند حق تعالی
می فرماید وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَّن نَّشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ
وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ هدایت نوح علیه السلام را حق تعالی
منت بر ابراهیم شمرده از ینجا مفسران میگویند که چنانچه فضل اولاد موجب منت و احسان بر پدر میتواند شد
فضل آبا هم همین حکم دارد مشفق من اگر در حقیقت احمدی متوجه بوده باشند مضائقه ندارد مبارک ست
بلغکم الله اقصی مدارج قربه و ما ذلک علی الله بعزیز از مقام قیومت استفسار فرموده بودند مشفق من
عالم تمامها ظلال دائره صفات او تعالی ست و ظل را وجود و قیام نیست مگر باصل خود قیام عالم بظلال ست
و قیام ظلال بصفات ست که اصول شان ست و قیام صفات بشیونات ست و قیام شیونات بذات
بحت پس در عالم ذات نیست آنچه هست ظهور صفات ست در مظاهر مختلفه و مراد از آنچه صوفیه میگویند
العالم اعراض مجتمعة فی عین واحد همین ست چون ظلال را وجود مستقل نیست لهذا باعراض
تعبیر کرده اند بالمجاز و از همین مولوی روم می فرماید بیت او چو جان ست و جهان چون کالبد ✤ کالبد
از وی بگیر و آلبد ✤ اینهمه گفتگو از تنگی عبارت ست و در حدیث در صفات الهی فیهم السموات والارض

و من فیهن آمده کنایه ازینجاست قوله تعالی قٓ وَالْقُرْاٰنِ الْمَجِیْدِ انکارم که رمزی از قیومیت
حق تعالی باشد یعنی قیام جمیع اشیا بحضرت ذات ست تعالت قسم بقران مجید و کفار ازینعنی اطلاع ندارند کریم
بَلْ عَجِبُوْٓا اَنْ جَآءَهُمْ مُّنْذِرٌ مِّنْهُمْ بلکه از اعتقاد آن در گذشته تعجب میکنند از آمدن رسول از جنس
ایشان ای برادر حق تعالی بعضی بندگان خود را که بمحض فضل خود بطفیل سرور کائنات بمرتبه کمالات
نبوت میرساند و او را از ذات بحت مناسبت می بخشد و تجلیات ذاتی بروی فیضان مینماید آنزمان او را
ذاتی موهوب عطامی فرمایند که قیام وجود و توابع وجود این کس بآن ذات موهوب میباشد و قیام ذات
موهوبش بذات واهب الوجود مرکز کمالات نبوت کمالات رسالت ست و مرکز کمالات رسالت کمالات و مرکز
کمالات اولی العزم قیام قیومیت ست بآن مقام اخص الخواص راهم رسائی نیست الا ماشاء الله پس اگر شخصی
را حق تعالی بان دولت سرفراز فرماید درانوقت قیام تمام عالم که حکم اعراض دارند بذات موهوب وی می باشد
و قیام ذات او بذات حق جل و علا هر کس را که حق تعالی این دولت میسر فرماید حسنات اهل السموات والارض
گویا همه اجزا و اعراض حسنات او میشوند ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَآءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ
ع آنکس که سر حقیقتش باور شد ٭ او بهتر از سپهر پهناور شد ٭ ملا گوید که رفت احمد بفلک ٭ سرمد گوید فلک باحمد
در شد ٭ صلی الله علیه وسلم **قلمی فرموده بودند** که چند کلمه وعظ و نصیحت باید نوشت **مشفق من** هرچند
از نوشتن وعظ خجالت می آید و تازیانه قوله تعالی اَتَاْمُرُوْنَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ اَنْفُسَكُمْ وَاَنْتُمْ تَتْلُوْنَ
الْكِتٰبَ اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ و قوله تعالی يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لِمَ تَقُوْلُوْنَ مَا لَا تَفْعَلُوْنَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ
اللّٰهِ اَنْ تَقُوْلُوْا مَا لَا تَفْعَلُوْنَ ازان باز میدارد لیکن نظر بر ینکه مقصود ازین آیات امتناع از امر معروف و نهی از
منکرست بنا بر امتثال امر شما نوشته مے شود ع گر باز سیدیم تو شاید برسی۔

بسم الله الرحمن الرحيم

ای برادر بادشاه و فقیر و عطار و کناس همه بنی آدم از یک جنس هستند باوجود این اگر بادشاهی عظیم الشان
کثیر العطایا والاحسان منبع القهرمان فقیری را بسوی خود بخواند و او را متوقع انعام و احسان و قرب منزلت
و رفع شان فرماید و آن فقیر ازان بادشاه رو گردانیده و صحبت کناسی بجنس اختیار کند آن فقیر را چه باید گفت

علاوہ برین در صورتیکہ در حضور چنین بادشاہ اگر بسوی او پشت دادہ باکناس اختلاط نماید تکبر و قہرمان
سلطانی البتہ مقتضی قتل آن نادان حقیر باشد پس برین قیاس باید کرد کہ رب العالمین بان صفات
جلال و جمال و عظمت و کبریا بندہ را بسوی خود میخواند و می فرماید من یقرب الی شبرا اقرب الیہ ذراعا
و محبوب خود را برسالت فرستادہ او را بسوی خود میخواند و بہ نعمتهای بہشت و سر ہمہ نعمتها دیدار خود متوقع میسازد
و بسخط عذاب دوزخ و زقوم وعید میکند و این ناکس از قرب منزلت او رو گردانیدہ بدنیا ردی و شہوات آن
متوجہ میشود و میداند کہ او تعالی حاضر و ناظر ست ہیچگاہ ہیچ چیز بروی مخفی نیست کمال بیحیائی و بیمروتی ست
نقل ست کہ زنی پردہ نشین پیش قاضی آمد و فریاد کرد کہ شوہر من زنی دیگر میخواہد او را ازان باز دارند قاضی
گفت کہ او را ازان منع نمیرسد حق تعالی می فرماید فَانْكِحُوْا مَا طَابَ لَكُمْ مِّنَ النِّسَآءِ مَثْنٰى وَ ثُلٰثَ وَ رُبٰعَ
آن زن گفت کہ ای قاضی اگر پردہ عصمت و حجاب و حیا مانع نبودی حسن و جمال خود را بر تو ظاہر میکردم
و انصاف میخواستم کہ شخصی را کہ مثل من مصاحب علی الدوام میسر شد از من رو بگرداند و بدیگری پرداز د او را چگونہ روا
باشد اتفاقاً در آن مجلس صاحبدلی نشستہ بود نعرہ زد و بیہوش شد و افتاد چون بعد دیر بافاقت آمد حالش
پرسیدند گفت وقتیکہ این زن سخن گفتہ ہاتف ندا داد کہ این ضعیفہ باین حسنی کہ دارد چنین میگوید ما را اگر حجاب
عصمت و کبریا مانع نبودی جمال خود ظاہر کردہ انصاف میخواستیم کسی کہ مصاحبت مثل من ممکن باشد
ازان در گذشتہ بکسان نالائق در امور لاطائل مشغول شود او را چہ باید گفت ؎ و من مثلی و این یکون
مثلی ؛ ولیس یکون فاطلبنی تجدنی ؛ انسان اگر حق تعالی را متصف بصفات از عظمت و جلال و جمال
داند و خیال کند کہ حق تعالی سمیع و بصیر و علیم ست و این دید بروی غالب و مستولی شود یقین ست کہ
خوف و خشیت بروی غالب شود و یقین ست کہ از نامرضیات او احتراز نماید و در طاعت او بکوشد و چون
داند کہ حق تعالی مطیعان را دوست میدارد او را با خدا محبت پیدا آید و در طاعت و عبادت او متلذذ شود
و بحکم المرء مع من احب معیت دریابد و از معیت و اقربیت بذات بحبت رسد لہذا حضرت شیخ نہ بمریدان
ہفت مراقبہ بترتیب ارشاد می فرمودند اول مراقبہ ذات مستجمع جمیع صفات کمال
از جلال و جمال و رحمت و نعمت و غیر آن باجمال بعد ازان کہ این ملاحظہ بروی مستولی میشد و حق تعالی
با عظمت و کبریا و جمال و جلال در دل او متمکن میگردید آنگاہ بار دوم مراقبہ ان اللہ علی کل شئی علیم

می فرمودند و چون صوفی شفق این ملاحظه میکرد و این دید بروی مستولی میشد بار **سوم** مراقبه انه سمیع بصیر ارشاد میکردند که حق تعالی حاضر و ناظرست چون این دید بروی غالب میشد **چهارم** مراقبه معیت میفرمودند وهو معکم اینما کنتم که ملاحظه معیت بیچون نماید چون این دید بروی غالب میشد بار **پنجم** مراقبه اقربیت دلالت میفرمودند نحن اقرب الیه من حبل الورید چون ملاحظه اقربیت بکمال میرسید بار **ششم** مراقبه محبت ارشاد میفرمودند حق تعالی می فرماید یحبهم ویحبونه شخصی که بروی این دید منکشف شود که خدا ما را دوست میدارد و بیشک او را محبت با خدا حاصل خواهد شد پس بعد طی اینهمه مراتب دمشق آن همه مراقبات **مراقبه ذات بحت** میفرمودند سه مراقبه اول در دائره امکان ست و در اول ولایت صغری و بعد فنای قلب در ولایت صغری مراقبه معیت ست و در دائره اولی از ولایت کبری پیش از فنای نفس مراقبه اقربیت ست و بعد فنای نفس در دائره ولایت کبری و علیا مراقبه محبت ست که نفس مطمئنه راضی و مرضی و محب و محبوب گشته و در کمالات نبوت ملاحظه صفات از نظر ساقط میشود و ذات بحت ملحوظ میباشد اینهمه گفتگو برای ارباب علم و بصیرت ست این کلام طویل که بقلم آمده مستفاد از حضرات مشائخ ست و رسول کریم صلی الله علیه وسلم در حدیث جبرئیل علیه السلام بدان اشاره فرموده در جواب ما الاحسان قال ان تعبد ربك كانك تراه فان لم تكن تراه فانه يراك کافی ست یعنی بیان ارباب علم و بصیرت ست که هر کس را که نسبت جبلی باشد ملاحظه هو یراك کافیست یعنی بر هر کس که این دید مستولی باشد که حق تعالی بر من حاضر و ناظرست او از محسنین ست از عبادت متلذذ و از معصیت محترز خواهد بود و الله اعلم یکی از دوستان بفقیر نوشته که اکثر اولیاء الله عشق را اعلی مراتب حب نوشته اند و بسیار مدح و ثنا عشق نوشته اند و امام محمد غزالی رح گونه هجو عشق کرده و حب را بر عشق ترجیح داده و بعضی پنج مرتبه گفته اند الفت و مودت و محبت و عشق و شفقت تعریف حب و عشق و تحقیق درین باب آنچه نزد صاحب باشد بنویسند فقیر در جواب آن خطی که نوشته بود نقل آن بخدمت سامی هم فرستاده شد اگر پسند افتد منظور فرمایند

بسم الله الرحمن الرحيم

از حب و عشق نوشته بودند صاحب **من** معنی حب در تفسیر قوله تعالی ان كنتم تحبون الله

تعریف عشق

فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللّٰهُ امام محی السنہ بغوی نوشتہ کہ حب المؤمنین للہ اتباعہم امرہ واتیانہم
طاعتہ وابتغاؤہم مرضاتہ وحب اللہ للمؤمنین ثناؤہ علیہم وثوابہ لہم ودر حقیقت این تعریف
محبت نیست بلکہ مقتضای محبت ست ودر تفسیر بیضاوی گفتہ ان المحبۃ میل النفس الی الشئی بکمال
ادراک فیہ بحیث یحملہ علے ما یقربہ الیہ ودر حقیقت این تعریف محبت صفاتی ست
تعریف محبت ذاتی نیست ونزد فقیر حب عبارت ست از اشتغال قلب محب بمحبوب بقسمی کہ بازدارد اورا
از توجہ بسوی غیر او وچارہ نباشد اورا از توجہ ودوام بسوی او وہو المعنی من قولہم العشق نار یحرق ما سوی
المحبوب یعنی یقطع عن قلبہ التوجہ الی غیر المحبوب فیجعلہ نسیا منسیا کان لم یکن فی الوجود
غیر محبوبہ حتی یسقط عن نظر بصیرتہ نفسہ کما لایری غیرہ این تعریف محبت بندہ است

تعریف عشق

وحق تعالی از قلب واشتغال قلب منزہ است پس محبت حق تعالی عبارت ست از انس سافرج کہ مقتضی
باشد جذب بندہ را بجناب خود ونگذارد کہ متوجہ بسوی غیر او شود پس محبت بندہ فرع محبت خداست ولہذا
حق تعالی می فرماید یحبہم ویحبونہ محبت خود را بر محبت بندہ مقدم کردہ ولفظ عشق در کلام خدا نیامدہ
است ودر کلام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کمتر آمدہ در کلام اللہ۔ وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْٓا اَشَدُّ حُبًّا لِّلّٰہِ آمدہ
واشد حبا للہ عبارت ست از افراط محبت وعشق ہم در لغت افراط حب را می گویند کذا فی القاموس
باین اعتبار میتوان گفت کہ ذکر عشق در قرآن آمدہ است لیکن در زعم فقیر اگر در فرط محبت محبت بر عقل غالب
آید وعقل وحواس را بیکار سازد آن فرط محبت را عشق گویند نہ مطلق فرط محبت را پس سکر ومستی در عشق لازم ست
واین از تنگی حوصلہ است واگر حوصلہ وسیع واستعداد شخص عالی باشد ہر قدر کہ محبت زیادہ تر افراط کند عقل بجای
خود باشد وحواس بیکار نشود ولہذا بر حق سبحانہ تعالی یحبہم صادق می آید وودود از اسماء الٰہی ست کہ بمعنی محب ست
وعاشق گفتن بروی تعالی صادق نمی آید چرا کہ محال ست کہ محبت دیگر صفات الٰہی را بیکار سازد ولا یغنیہ
شان عن شان ونیز انبیا واصحاب کرام وائمہ اہل سنت وبعضی از اولیاء امت کہ حوصلہ آنہا وسیع واستعداد
شان بس عالی ست محبت آنہا اگرچہ اشد واقوی ست لیکن عقل وحواس آنہا را برہم نمیسازد وسکر دامنگیر
شان نمی گردد منصور بیچارہ از تنگی حوصلہ بیخود گشت وانا الحق گفت وسرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم غیر
سبحانک ما عرفناک حق معرفتک وما عبدناک حق عبادتک لب نکشود ولہذا انبیا علیہم السلام

بخلیل اللہ و بخی اللہ و حبیب اللہ موسوم گشتند و بعاشق اللہ موسوم نشدند مگر اولیاء اللہ مدح و ستایش
عشق میفرمایند و عشق را مرتبہ اعلی از حب میگویند بجاست کہ عشق عبارت از فرط محبت ست و فرط محبت الٰہی
از نفس محبت اولیٰ و اعلیٰ ست ولہذا حضرت مولوی روم می فرماید **مثنوی** ہر چہ گویم عشق ازان برتر بود +
عشق امیر المومنین حیدر بود + وانچہ امام حجۃ الاسلام محمد غزالی رحمۃ اللہ علیہ چندان تعریف و مدح آن نکردہ و گونہ
ہجواز مقولہ او مفہوم میگردد در آنمقام نظر او بر سکر ست کہ از لوازم عشق ست از تنگی حوصلہ خبر میدہد و فرط محبت
خدا سراسر ممدوح و محمود ست لیکن اگر با صحو باشد از عشق بہتر باشد **مشفقا** در راہ خدا جملہ ادب باید بود +
تا جان باقیست در طلب باید بود + دریا دریا اگر بکامت ریزند + کم باید کرد و خشک لب باید بود + مقتضای فرط
محبت آنست کہ امتثال امر خدا بر مقتضای طبیعت خود مقدم دارند بغوی در معالم التنزیل از سعید بن جبیر
روایت کردہ کہ حق تعالی روز قیامت بتان را در دوزخ اندازد و کفار را فرماید کہ اینہا محبوب و معبود شما بودند
شما ہمراہ شان در دوزخ بروید آنہا از بتان بیزاری ظاہر کنند در رفتن در دوزخ قبول نکنند آنزمان حق تعالے
مومنان کامل را فرماید کہ ہان شما در دوزخ خود را مبند ازید اینہا بمجرد حکم خود را در دوزخ اندازند و دوزخ برانہا برد
و سلام باشد و منادی آواز کند وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا اَشَدُّ حُبًّا لِّلّٰهِ ط و کافران با کراہ در دوزخ انداختہ شوند لیکن
اگر با فرط محبت سکر و مستی باشد خوف عذاب و طمع ثواب در میان نماند ولہذا منقول ست کہ رابعہ بصریہ در دستے
آب و در دستی آتش گرفتہ میرفت پرسیدندش کہ کجا میروی گفت میخواہم کہ دوزخ را ازین آب سرد کنم و بہشت را
ازین آتش بسوزانم تا مردم عبادت خدا بخوف دوزخ و طمع بہشت نکنند بلکہ خالصاً للہ عبادت کنند و جناب
انبیاء علیہم السلام انچہ فرط محبت داشتند رابعہ بیچارہ ازان بوئے نشمیدہ بود و با آن ہمہ ہرگاہ کہ رسول صلی اللہ
علیہ وسلم در قرات قرآن بر آیت عذاب گذشتی نعوذ میفرمود و ہرگاہ بر آیت رحمت و وعدہ میرسیدی سوال
می کرد و حق تعالی مدح مسلمانان میفرماید کریمہ تَتَجَافٰى جُنُوْبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُوْنَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَّطَمَعًا
وَّمِمَّا رَزَقْنٰهُمْ يُنْفِقُوْنَ پس تفاوت مرتبہ فریقین در روایت سعید بن جبیر ست شخصے کہ سکران و مست
باشد و برای امتثال امر خدا خود را در دوزخ اندازد و دوزخ و عذاب در خاطر او محو و فراموش باشد و خائف نبود
چندان دشوار نیست و شخصی ہوشیار ست و عذاب دوزخ را میداند و خائف و ترسان ست و با وجود آن
بنا بر امتثال امر محبوب خود خود را در دوزخ اندازد عجب کاریست بقول ریختہ گو سر تک تیغ تلے کہ تو رستم کو کر سر

دهر دے پیاری یہ ہمین سے ہو ہر کارسے وہر مروی شغاف نام چیزی ست کہ غلاف دل ست وقولہ تعالیٰ
قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا ط ضمیر مرفوع شغف راجع ست بسوی یوسف وحبًّا تمیز ست از تشبیہ یعنی قد شغف حب
یوسف زلیخا یعنی محبت یوسف شغاف قلب زلیخا را دریده اندرون قلب او متمکن شده مثل طاب زید علماً
یعنی طاب علم زید لیکن درین ایہام نسبت وتمیز مبالغہ ہست پس شغف مرتبہ از مراتب محبت نیست وانچہ کسی
تعلق خاطر را بپنج نام نہاده باشد اصطلاح ست ولا مشاحۃ فی الاصطلاح ودر حقیقت محبت را مراتب بسیار ست
منحصر در پنج نیست ـ

مسئلہ لعن یزید

مکتوب ہشتم بعزیزی از سادات در باب تجویز لعن بر یزید بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ رب العالمین وصلی اللہ تعالی علی خیر خلقہ محمد وآلہ واصحابہ اجمعین در باب طعن یزید علما اہل سنت
وجماعت را سہ قول ست امام اعظم ابو حنیفہ کوفی رحمۃ اللہ علیہ در فقہ اکبر از ان منع کرده وامام احمد بن حنبل رح
واکثر محققین مثل ابن جوزی آنرا جائز داشتہ وملا سعد الدین تفتازانی رح در شرح عقائد نفسی ہمین قول رفتہ
وجماعتی درین ماده نظر براولہ فریقین سکوت نموده اند ودر لعن البتہ اضاعت وقت واشتغال ست بے فائده
وجہ قول حضرت امام اعظم آنست کہ امام احمد بن حنبل وبخاری از ابن عمرؓ روایت کرده کہ رسول صلی اللہ علیہ
وسلم را شنیدم کہ میگفت اللہم العن فلانا وفی روایۃ عنہ اللہم العن ابا سفیان اللہم العن الحارث
ابن هشام اللہم العن سهیل بن عمرو اللہم العن صفوان بن امیۃ فنزلت لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ
شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ ۝ قال بخاری فتیب علیہم کلہم وروی البخاری
عن ابی ہریرۃ رض وجہ استدلال آنکہ حق تعالی رسول خود را از لعن کفار منع کرده فرموده کہ درین کار سخن
گفتن وبد دعا کردن نمیرسد اختیار مر خدا راست اگر خدا خواهد انہا اسلام ارند وتوبہ شان قبول کند واگر خواهد بر کفر
مصر دارد وانہا را عذاب کند بجہت آنکہ انہا ظالمان اند ودر بعضی روایات مسلم آمده کہ رعل وذکوان اہل بیر معونہ
چون از ان سرور غدر کردند ومنذر بن عمرو انصاری وغیره ہفتاد کس را از قرار صحابہ رضی اللہ عنہم اجمعین
قتل کردند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را سخت غم والم لاحق شد وبر انہا لعن میکرد آن زمان این آیۃ نازل گشتہ
واز لعن ممنوع شد ومروی ست کہ جبرئیل علیہ السلام نزول فرمود وگفت یا محمد صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ
ما بعثک لعانا ولا سبابا انما بعثک رحمۃ لیس لک من الامر شیء الآیۃ یعنی ترا حق تعالی برای لعن

وسب نفرستادہ است برای رحمت فرستادہ است ودر نہج البلاغت کہ اصح کتب روافض ست مرویست کہ
چون امیر المومنین از اصحاب خود شنید کہ اہل شام را لعنت میکنند فرمود انی اکرہ ان تکونوا سبّابین
یعنی من مکروہ میدارم کہ شما سب کنندگان باشید وجہ قول جواز لعن آنست کہ ابن جوزی روایت کردہ کہ
قاضی ابو یعلی در کتاب خود معتمد الاصول بسند خود از صالح بن احمد بن حنبل روایت کردہ کہ گفتم پدر خود را کہ ای پدر
مردم گمان می برند کہ ما مردم یزید را دوست میداریم احمد رح گفت کہ ای پسر کسیکہ ایمان بخدا ورسول داشتہ باشد
او را دوستی یزید چگونہ روا باشد وچرا لعنت نکردہ شود بر کسیکہ خدا بروی در کتاب خود لعنت کردہ گفتم در قرآن کجا
بر یزید لعنت کردہ است احمد گفت فَهَلْ عَسَيْتُمْ اِنْ تَوَلَّيْتُمْ اَنْ تُفْسِدُوْا فِي الْاَرْضِ وَتُقَطِّعُوْا اَرْحَامَكُمْ
اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فَاَصَمَّهُمْ وَاَعْمٰٓى اَبْصَارَهُمْ یعنی قریب ست کہ روگردانی کنید شما ای
مردم وفساد کنید در زمین وقطع ارحام کنید انہا کہ چنین کنند لعن کند انہا را خدا وکر کند گوشہای شان از شنیدن
حق وچشمہای ایشان را کور کند از دیدن حق امام بغوی گفتہ کہ مسیب بن شریک وفراء نحوی معنی این آیہ چنین گفتہ اند
کہ قریب ست کہ روگردانی کردہ شوید شما بر مردم یعنی سلطنت یابید وفساد کنید در زمین بظلم وقطع ارحام کنید وگفتہ
کہ این آیہ در بنی ہاشم وبنی امیہ نازل شدہ یعنی مروانیان وعباسیان کہ در سلطنت خود ظلمہا کردند وفساد نمودند
وقراءۃ امیر المومنین علی رض موید این تاویل ست کہ میخواند ان تولیتم بضم تا و واو وکسر لام علی المفعول
یعنی ان تولیتم یا ایہا الناس ولاۃ جائرۃ خرجتم معہم فی الفتنۃ وعادیتموہم اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ
فَاَصَمَّهُمْ وَاَعْمٰٓى اَبْصَارَهُمْ یعنی ای مردم وقتیکہ بر شما بادشاہان ظالم باشند قریب ست کہ شما ہمراہ شان
در فتنہ وفساد بر آیید ومددگاری انہا کنید انہا باشند کہ لعنت خدا بر انہا باشد وکور وکر کند خدا آنہا را از حق دلیل دیگر
آنکہ حق تعالی در قرآن می فرماید اِنَّ الَّذِيْنَ يُؤْذُوْنَ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ
ظاہر آنست کہ مراد از ایذاء خدا ایذاء اولیاء خداست بحذف مضاف یعنی یوذون اولیاء اللہ ورسولہ ودرین صورت
عطف رسول از قبیل عطف خاص ست بر عام برای زیادت اہتمام مانند عطف جبرئیل بر ملائکہ وموید
این تاویل ست حدیث قدسی کہ بخاری روایت کردہ قال اللہ تعالی من عادی لی ولیا فقد بارزنی
بالمحاربۃ یعنی ہر کہ با ولی خدا ستمے کرد پس با خدا برای جنگ بر آمد پس ایذاء امام حسین علیہ السلام کہ سرچشمہ
اولیاء اللہ ست ایذاء خداست ونیز ایذاء رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ظاہر ست رسول فرمود

صلی اللہ علیہ وسلم فاطمۃ بضعۃ منی یریبنی ما ارابھا ویؤذینی ما اذاھا شفق علیہ یعنی فاطمہ پارۂ ایست از من آنچہ
خوش میکند او را خوش میکند مرا و ناخوش میکند او را آنچہ ناخوش میکند او را واخرج احمد وابن ماجۃ والحاکم ان النبی
صلی اللہ علیہ وسلم قال من احب الحسن والحسین فقد احبنی ومن ابغضہما فقد ابغضنی
وروی احمد والبخاری فی الادب والحاکم وغیرھم عن یعلی بن مرۃ حسین منی وانا من حسین
احب اللہ من احب حسینا وبغوی وغیرہ از انس بن حارث روایت کردند ان ابنی ھذا یعنی الحسین
یقتل بارض من ارض العراق یقال لھا کربلا فمن شھد ذلک منکم فلینصرہ این ہمہ احادیث
دلالت دارند برانکہ ایذا حسین علیہ السلام ایذا آن سرور ست صلی اللہ علیہ وسلم واز ابن عباس مروی ست
کہ این آیہ در حق عائشہ رضہ نازل شدہ وقتیکہ منافقان بروی تہمت کردند در قضیہ افک ازین ہم معلوم میشود
کہ ہر کہ ازواج واہل بیت پیغمبر را ایذا کردہ ایذا پیغمبر کردہ وایذا خدا کردہ ومستحق لعن شدہ وہمچنین ست حکم کسیکہ
اصحاب پیغمبر را سب میکند کہ رسول فرمودہ صلی اللہ علیہ وسلم اللہ اللہ فی اصحابی لا تتخذوھم غرضا
من بعدی فمن احبہم فبحبی احبھم ومن ابغضھم فببغضی ابغضھم ومن اذاھم فقد اذانی
ومن اذانی فقد اذی اللہ ومن اذی اللہ فیوشک ان یاخذہ رواہ الترمذی عن عبد اللہ بن مغفل
وترمذی وحاکم وابن جریر از حسن بن علی علیہما السلام روایت کردند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را نمودہ شدند
سلاطین بنی امیہ بر منبر او آنحضرت ازین امر ناخوش ورنجیدہ شدند برای تسلی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
اِنَّآ اَعْطَيْنٰكَ الْكَوْثَرَ واِنَّآ اَنْزَلْنٰهُ فِيْ لَيْلَةِ الْقَدْرِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ اَلْفِ شَهْرٍ یملکہا
بنی امیہ نازل شدہ قاسم صدای گفتہ چون شمار کردیم سلطنت بنی امیہ ہزار ماہ بود نہ کم ونہ زیادہ یعنی
از روز سلطنت یزید تا انقضای سلطنت مروانیان ہزار ماہ بود کہ ہشتاد وچند سال شدہ ازین حدیث ہم
معلوم میشود کہ از یزید ودیگر مروانیان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را ایذا رسید دلیل دیگر آنکہ قولہ تعالی
اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِيْنَ بَدَّلُوْا نِعْمَتَ اللّٰهِ كُفْرًا وَّاَحَلُّوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ
ابن مردویہ از ابن عباس رضہ روایت کردہ کہ از عمر بن الخطاب رضہ ازین آیت پرسیدم کہ اینہا کیستند فرمودند
ھم الافجران من قریش بنو المغیرۃ وبنو امیۃ اما بنو مغیرۃ فکفیتموھم یوم بدر واما بنو امیۃ
فمتعوا حتی حین یعنی مراد ازین آیت دو گروہ اند فاجر ترین بنو امیہ وبنو مغیرہ بنو مغیرہ روز بدر مستاصل

شدند حق تعالی شما را از شر انها کفایت کرد و بنو امیہ چندی در دنیا فرصت داده شده اند و ہمچنین امام بغوی قول عمر رض روایت کرده و ابن جریر و ابن منذر و طبرانی در اوسط و ابن مردویہ بچند طرق از امیر المومنین علی رض روایت کرده دلیل دیگر قوله تعالے وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْاَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِيْنَهُمُ الَّذِي ارْتَضٰى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِّنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ اَمْنًا يَعْبُدُوْنَنِيْ لَا يُشْرِكُوْنَ بِيْ شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذٰلِكَ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْفٰسِقُوْنَ ٥ یعنی وعده کرده است اللہ تعالی کسانی را کہ ایمان آورده اند یعنی از صحابہ و اعمال صالحہ کرده اند آنکہ خلیفہ گردانیم آنہارا در زمین چنانچہ خلیفہ ساختہ بودیم انہارا کہ پیش از شما بودند یعنی چنانچہ بعد موسی یوشع بن نون و کالب و خرقیل علیہ السلام را خلیفہ ساختیم تا دین موسی را تائید کردند و عالم را باصلاح آوردند و ہمچنین بعد محمد صلی اللہ علیہ وسلم ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی اللہ عنہم را خلیفہ سازیم و قدرت دہیم خلفارا بر ترویج دین شان کہ خدا از ان راضی شد و اختیار نموده و بدل کنیم امن بعد خوف شان از کفار تا عبادت کنند مرا و شریک نسازند با من چیزی دیگر را و ہر کہ بعد این کافر شود پس انہا فاسق و خارج باشند از حکم خدا ابو العالیہ گفتہ کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم بعد بعثت ده سال در مکہ با صحاب خود از کفار در ایذا بود و مامور بود بصبر لیستر مامور شد بہجرت سوی مدینہ و قتال با کفار پس آنہا در کمال خوف بودند کہ یکدم از سلاح خالی نمی بودند چنانچہ بعضی مردان میگفتند کہ ہیچ روز بر مانمی آید کہ مامون باشیم و سلاح نہیم آن زمان این آیۃ نازل شد و ابن ابی حاتم از برا بن عازب رض روایت کرده کہ این آیۃ نازل شد وقتیکہ ما در خوف شدید بودیم پس حق تعالی وعده خود را انجاز کرد و بعد خوف امن داد و در ملک اسلام فراخی شد چنانچہ حق تعالی موسی را بتائید دین او وعده کرده بود و در حیات او انجاز وعده نشد حیث قال اِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ اَرْبَعِيْنَ سَنَةً يَتِيْهُوْنَ فِي الْاَرْضِ موسی علیہ السلام در تیہ وفات یافت بعده یوشع بن نون خلیفہ شد و فتح شام کرد و بلاد شام در بنی اسرائیل قسمت کرد و ہمچنین وعده خدا بتائید دین محمد صلی اللہ علیہ وسلم در وقت خلفاء راشدین منجز گشت ابوبکر صدیق رض با بنی خیف و مرتدان قتل کرد تا ایمان آوردند یا کشتہ شدند و مسیلمہ کذاب را کشت و فتح شام و عراق وغیره در خلافت عمر و عثمان رضی اللہ عنہما شده چنانچہ این امر بطرق متعدده از علی رض مرویست و در نہج البلاغت قول علی رضی اللہ عنہ ان ہذا الامر لم یکن نصرہ ولا خذلانہ بکثرۃ ولا بقلۃ ہو دینہ الذی

اظهره وجنده الذی اعزّه وایده حتی بلغ مابلغ وطلع من حیث ماطلع ونحن علی موعود
من الله حیث قال الله وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مِنْکُمْ الایة فالله منجز وعده وناصر جنده
الی اٰخر ما قال رضی اللہ عنہ پس درین آیہ دلیل ست بر صحت نبوت کہ اخبار ست بغیب بقسمیکہ بوقوع آمدہ پس
معجزہ است ودلیل ست بر صحت خلافت خلفاء اربع اگر ازین آیت مراو نباشد خلف در وعدہ الٰہی لازم آید وان
محال ست چراکہ موعود وموعود لہم یعنی صحابہ سوا از زمانہ خلفاء اربع جمع نشدہ اند ودلیل ست بر صحت مذہب اہل سنت
وجماعت وبودن دین شان مرضی خدا وبر بطلان مذہب روافض کہ آنہا میگویند کہ ائمہ ہمیشہ خائف ماندند وتقیہ
میکردند وتا امروز مہدی موعود از خوف اعدا ظاہر نشدہ وآنچہ میگویند کہ بعد ظہور مہدی این وعدہ منجز خواہد شد
کلمہ متکلم رد این قول میکند سفینہ مولی رسول صلی اللہ علیہ وسلم ازان سرور روایت کردہ فرمود کہ خلافت بعد من
سی سال باشد پس سلطنت باشد سفینہ گفت بشمار خلافت ابوبکر دو سال وخلافت عمر دہ سال وخلافت عثمان
دوازدہ سال وخلافت علی شش سال یعنی بایام خلافت حسن بن علی سفینہ اعتبار کسور نکردہ وخلافت ابی بکر
دو سال وسہ ماہ وخلافت عمر نہ سال وشش ماہ وعثمان دوازدہ سال وعلی پنج سال ونہ ماہ وحسن شش ماہ
مجموعہ سی سال شد ونیز این آیت دلیل ست بر کفر یزید وامثال او واتباع او حیث قال وَمَنْ کَفَرَ بَعْدَ ذٰلِکَ
فَاُولٰٓئِکَ هُمُ الْفٰسِقُوْنَ امام بغوی گفتہ کہ اہل تفسیر میگویند کہ اول کسیکہ کفران این نعمت کردہ
قاتلان عثمان بودند وفقیر میگوید کہ این آیہ اشارہ است از یزید واتباع او کہ قتل کرد حسین علیہ السلام را و
ہمراہیان او را از اہل بیت نبوت واہانت کرد وبی حرمتی کرد ناموس آن سرور را ولشکر بر مدینہ فرستاد وغارت
کرد ومسجد رسول صلی اللہ علیہ وسلم را کہ روضۃ الیست از ریاض جنت خراب کردہ در واقعہ حرّہ چیزہا کرد کہ زبان
از بیان آن کوتاہی میکند ومنجنیق بر بیت اللہ زد وعبد اللہ بن زبیر را کہ نواسہ ابوبکر وپسر ابن عمہ آنحضرت بود
کشت ترمذی از حسان روایت کردہ کہ حجاج یکی از غلامان یزید بود کسانی را کہ در حبس کشتہ یعنی از صحابہ وتابعین
یک لکھ وبست ہزار کس در شمار آمدہ ومسلم روایت کردہ کہ وقتیکہ حجاج عبد اللہ بن زبیر را کشت اسماء بنت ابی بکر
گفت کہ رسول فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ان فی ثقیف کذابا ومبیرا فاما الکذاب فرایناہ واما المبیر
فلا اخالک الا ایاہ قال عبد اللہ بن عصمۃ الکذاب ہو المختار بن ابی عبید والمبیر ہو الحجاج بن یوسف یعنی
ہلاک کنندہ مسلمانان مرویست کہ یزید روزیکہ حسین علیہ السلام را کشت ابیاتہا خواند وفخر کرد مضمون آن بیت ہا است

دلیل صحت مذہب اہل سنت وجماعت وبطلان مذہب روافض

که امروز از آل محمد صلی اللہ علیہ وسلم انتقام کردہ ام از روز بدر آخر آن ابیات این بیت ست ٭ ولست من جندب ان لم انتقم ٭ من بنی احمد ما کان قد فعل ٭ و خمر را حلال گفت و گفت فان حرمت یوما علی دین احمد فخذ ہا علی دین مسیح ابن مریم و آل محمد صلی اللہ علیہ وسلم را بر منبر ہا سب میکردند مروانیان ہزار ماہ درین گمراہی فرصت یافتند بعد از ان حق تعالی از انہا انتقام کرد چنانچہ از قاتلان یحیی بن زکریا انتقام کردہ بود تا آنکہ کسی از انہا باقی نماند مرویست کہ سر مبارک حضرت امام حسین را پیش یزید می بردند الجماعہ زیر صومعہ راہبی فرود آمدند بران صومعہ مرقوم بود ٭ اترجو امۃ قتلت حسینا ٭ شفاعۃ جدہ یوم الحساب ٭ ازان راہب پرسیدند کہ این بیت کہ نوشتہ است گفت از قدیم مرقوم ست نمیدانم کہ کدام کس نوشتہ است - غرضکہ کفر یزید از روایات معتبرہ ثابت میشود پس او مستحق لعن ست اگرچہ در لعن گفتن فائدہ نیست لیکن الحب فی اللہ والبغض فی اللہ مقتضے آنست واللہ اعلم۔

کلمات قدسیہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم - بعد حمد و صلوۃ بدانند ہر قدر کہ اوقات در ترویج نسبت حضرات میسر آید از غنیمت باید شمرد - و طالبان خدا را از جان عزیز تر باید دانست چون زمانہ بکمال فساد معمور ست درین زمانہ اگر کسی اندک توجہ بسوی خدا میکند فیض و برکات فزون از حد می بیند پس طالبان را بسیار ننگ نباید گرفت مشغول بخدا باید بود ہمین مشغولی انشاء اللہ تعالی براہ راست می آرد خود بخود بجد تمام باتباع سنت و اجتناب از بدعت نام رضیہ و معموری اوقات از خیرات و ترک مجالست با غیار و سوء ظن در نفس خود و حسن ظن در حق سائر الناس استقامت باید فرمود الاستقامۃ فوق الکرامۃ ست و دنیا نقش بر حباب ست **فرد** تو در دلی بغم این و آن کہ پردازد ٭ بجای جان تو باشی بجان کہ پردازد ٭ اللہ معکم اینما کنتم و کثر امثالکم والسلام علیکم ورحمۃ اللہ و برکاتہ والحمد للہ والصلوۃ علی رسولہ محمد و آلہ اللہم اغفرلی و لاخوانی فی الدین وارزقنی و ایاہم کمال متابعۃ سید المرسلین و موافقتہ صلی اللہ علیہ وسلم فی اعلی العلیین آمین یارب العالمین۔

وصیت نامہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ الذی خلقنی من اصلاب المسلمین و ارحام المسلمات و من علینا ببعثۃ سید الانبیاء

وافضل الرسل والایمان بمن هوالآیة الکبری لمعتبر ومن هو النعمة العظمی لمغتنم وصلی اللہ تعالی علیه وعلیٰ آله واصحابه
واتباعه اجمعین والشکر علی ما هدانی للاسلام واحیانی علیه ووفقنی لاقتباس انوار علماءِ الصالحین واولیائه الکاملین
خلفاء الشیخ احمد الفاروقی النقشبندی المجدد للالف الثانی والسید السند محی الدین عبدالقادر الجیلانی غوث الثقلین
والسید الفاضل الکامل معین الدین حسن السنجری رضی اللہ عنه وعن اسلافهم واخلافهم اجمعین وارجو من فضله تعالیٰ
ان یمیتنی علی اتباعهم ومحبتهم ویلحقنی بهم فی دار القرار وما ذلک علی اللہ بعزیز **بعد** از حمد وصلوة فقیر حقیر محمد
ثناء اللہ عثمانی حنفی مجددی پانی پتی مینویسد که عمر این عاصی بهشتاد سال رسیده ویقین که عبارت از مرگ است
بر سر آمده فرصتی نگذاشته کلمه چند بطریق وصیت برای اولاد واحباب می نویسد که رعایت بعضی ازان برای ذات
فقیر مفید وضرورست وبرخی ازان برای دوستان وفرزندان ضرور ومفیدست اگر نوع اول را رعایت خواهند کرد
روح فقیر ازانها خوشنود خواهد شد حق تعالی جزای خیر خواهد داد وگرنه در عاقبت دامنگیر خواهم شد واگر نوع ثانی
را رعایت خواهند کرد ثمرهٔ آن در دنیا وعقبی نیک خواهند دید وگرنه نتیجه بد خواهند دید **نوع اول** آنست که در تجهیز
وتکفین وغسل ودفن رعایت سنت کنند ودو چادر زرنائی که حضرت ایشان شهید رضی اللہ عنه عنایت فرموده
بودند دران تکفین نمایند وعمامه خلاف سنت ست ضرور نیست ونماز جنازه بجماعت کثیر وامام صالح مثل حافظ
محمد علی ویا حکیم سکهو[1] یا حافظ پیر محمد بجا آرند وبعد تکبیر اولی سوره فاتحه هم خوانند وبعد مردن من رسوم دنیوی
مثل دهم وبستم وچهلم وششماهی وبرسی هیچ نکنند که رسول اللہ صلی اللہ علیه وآله وسلم زیاده از سه روز ماتم
کردن جائز نداشته اند حرام ساخته اند واز گریه وزاری زنان را منع بلیغ نمایند در حالت حیات خود فقیر ازین چیزها
راضی نبود وباختیار خود کردن نداده واز کلمه وورود وختم قرآن واستغفار واز مال حلال صدقه بفقرا باخفا امداد
فرمایند که رسول اللہ صلی اللہ علیه وآله وسلم فرموده المیت فی القبر کالغریق المتغوث ینتظر دعوة
ما تلحقه عن اب او اخ او صدیق وبعد مردن من در ادای دیون من کوشش بلیغ نمایند فقیر
در حیات خود نصف موضع نگله واملاک قصبه که در ملک خود داشت آن را هشت سهام قرار داده سه سهام بوالده کلیم اللہ
ودو سهام بصفوة اللہ ویک سهام بفلانه ویک سهام بفرزندان فلانه ویک بفرزندان فلانه فروخته مبلغ ثمن
بخشیده هر یک را مالک حصه ساخته بود لیکن تا دم زیست خود محصول پنجم حصه با دلاوهر دو دختر میدادم والباقی
را سه حصه کرده یک حصه برای خرچ خود میداشتم ویک حصه بفلان ویک حصه بفلان میدادم بعد مردن من

[1] نام اصلی ایشان غلام معین الدین بوده است در عرف [illegible]

هم تا وقتیکه دین من ادا شود همین قسم تقسیم کرده حصه من بقرضخواهان من میداده باشند و از مبلغ عیدین قرضخواهان
را داده مرا زود تر فارغ الذمه سازند تفصیل قرضها که در ذمه منست در بند چهه اخراجات روزمره اکثر نوشته ام و چهه
های مهری من نزد قرضخواهان ست و در ادای آن تهاون ننمایند و صیتٌ شریفه حضرت شیخ رضی الله عنه را هر یک
بقدر خود خدمت کردن لازم و واجب دانند عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ لَا يُكَلِّفُ اللّٰهُ
نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا فقیر در سال تمام ده من گندم و پنج شش روپیه نقد بایشان میدادم ازین قصور نشود و ده بگیه
زمین چاه میدانی والد و والده دلیل الله از طرف خود برای مرزا الهٰن وصیت کرده بود بایشان میرسد و من از طرف
خود بست بگیه خام زمین چاهی مزروع از موضع نگله برای ایشان مقرر نموده بودم لیکن ایشان بران قبضه نکرده اند
یک من گندم و یک روپیه نقد در ماهه بایشان میدهم درین هم قصور نشود موضع نگله میراث جد پدری و جد
مادری من نیست محض تصدق حضرت مرزا صاحب شهید ست رضی الله عنه در ادای خدمت ایشان تقصیر ننمایند
نوع دیگر که برای پس ماندگان مفید ست آنست که دنیا را چندان معتبر ندارند اکثر کسان در طفلی و اکثر در جوانی
می میرند و بعضی به پیری میرسند تمام عمر شان هم در اندک فرصت مثل باد صبا میرود و نمیدانند که کجا رفت و معامله
آخرت که انقطاع پذیر نیست بر سر ایشان ست حق تعالی می فرماید اِذَا السَّمَآءُ انْفَطَرَتْ الی قوله عَلِمَتْ نَفْسٌ
مَّا قَدَّمَتْ وَاَخَّرَتْ الهی باشد باین لذت قلیل که انهم بی رنج کشی میسر نشود و لذات قوی دایمی را بر باد دهد
و بآلام ابدی گرفتار شود نعوذ بالله منها پس جاییکه مصلحت دینی و مصلحت دنیوی باهم متعارض شود مصلحت
دینی را مقدم باید داشت کسیکه مصلحت دینی را مقدم میدارد دنیا هم موافق تقدیر بوی میرسد رسول صلی الله
علیه وسلم فرمود من جعل الهموم هما واحدا هم آخرته کفى الله هم دنیاه یعنی هر که مقاصد خود را یک
مقصود آخرت منظور دارد کفایت کند الله تعالی مقصود دنیائی او را و کسیکه مصلحت دنیوی را مقدم دارد
گاه باشد که دنیا هم او را دست ندهد چنانچه بیشتر درین زمانه همچنین ست پس خسر الدنیا والاخرة شود و اگر دنیا
دست دهد در اندک فرصت زوال پذیرد و خسران ابدی لاحق شود - فقیر بچشم خود هزارها مردم را دیده که
بدولت رسیدند باز از انها اثری نمانده فقیر و برادر فقیر و پدر فقیر و جد فقیر بخدمت قضا مبتلا شدند هر چند آنچه
می باید حق این خدمت از ما ادا نشده خصوصًا ازین فقیر پر تقصیر که بیشتر عمر در زمانه فاسد تر یافته ازینجهت نادم
و مستغفر اما بحول الله و قوته طمع ازین خدمت نکرده ام و از اکثر ابنای روزگار نوعی بخوبی کردم الحمد لله علی



ذالک ازینجهت از فضل الٰهی امید مغفرت دارم مقصود اصلی در نیت فقیر همین ست اما برکت همین عمل جمله مسلمانان
بلکه هنود هم هر کس که ملاقات کرده معزز داشته و غنیمت شمرده و گرنه علما بهتر از من موجود اند کسی نمی پرسد از باطن
کسی دیگران را چه خبر ست این دلیل ست بر آنکه اگر مصلحت دینی را بر دنیا مقدم داشته شود دنیا هم از وی رو گردان
نمیشود ؏ میسد هر یزدان مراد متقی ✦ پس از فرزندان من کسیکه خدمت قضا اختیار کند طمع خاطر داری ناحق را
دخل ندهد و بر روایت معتبر مفتی به عمل نماید و از جمله تقدیم مصلحت دینی بر مصلحت دنیوی آنست که در مناکحت
دینداری را منظور دارد و چون درین زمانه درین شهر مذهب روافض بسیار شیوع یافته هست و شرفا بیشتر بر
علو نسب یا رفاه معیشت نظر میدارند اول رعایت دین باید کرد دختر بکسی رافضی یا متهم برفض اگرچه صاحب
دولت عالی نسب باشد نباید داد روز قیامت سوای دین و تقوی هیچ بکار نخواهد آمد و نسب را نخواهند پرسید
؏ که درین راه فلان ابن فلان چیزی نیست ✦ و دولت اعتبار ندارد که مشتق از تداول ست المال
غادٍ و رائح دیگر باید دانست که اکمل الاکملین از نوع بشر بلکه از ملائکه هم سید المرسلین محمد ست صلی الله
علیه وآله وسلم هر کس هر قدر بآن سرور مشابهت بهم رساند در باطن و ظاهر و صفات جبلی و کسبی علم و اعتقاد و عمل و عادات و عبادات
آن کس را همان قدر کامل باید دانست و هر کس که در مشابهت در چیزے از ان قاصر ست همان قدر وی را ناقص باید دانست
و از همین جهت بکمال اتباع سنت سنیه که اولیاء نقشبندیه اختیار کرده اند گوئی مسابقت برده اند و همین کمال مشابهت بجهت کمال متابعت
دلیل ست بر افضلیت شان و اگر همت قاصر همتان از کمال متابعت آنجناب کوتاهی کند در ادائے
واجبات و ترک محرمات و مکروهات و مشتبهات در عبادات و عادات و معاملات خصوصاً در معاملات
قناعت کند آنهم بسیار غنیمت ست گو کثرت نوافل و اتیان مستحبات و کمال اشتغال به سنن در عبادات
و عادات ازو میسر نشود رسول فرمود صلی الله علیه وآله وسلم من اتقی الشبهات استبرأ لدینه
وعرضه ومن وقع فی الشبهات وقع فی الحرام الحدیث فی الصحیحین حق تعالی می فرماید اِنْ اَوْلِیَآؤُهٗۤ اِلَّا الْمُتَّقُوْنَ
نیستند دوستان خدا مگر متقیان تقوی عبارت از ادائی واجبات و ترک محرمات و مشتبهات ست نه از
کثرت نوافل و اتیان مستحبات اقبح محرمات رذائل نفس ست از نفاق و عجب و کبر و حقد و حسد و ریا و سمعه
و طول امل و حرص بر دنیا و مانند آن و بعد از ان محرمات که بافعال جوارح تعلق دارد و در کتب فقه مبین اند
و اگر همت ازین مرتبه هم کوتاهی کند و از شومی نفس و شر شیطان مرتکب محرمات شود پس در آنچه اتلاف

حقوق العباد باشد ازان اجتناب باید کرد حق تعالی کریم ست و رسول و پیران عظام شفیع اند اینجا امید عفوست وحقوق العباد در بخشش نمی آید آیات واحادیث درینباب بسیار اند این رقیمه متحمل آن نتواند شد حدیث المسلم من سلم المسلمون من لسانه ویده وحدیث اَنْ تحب للناس ما تحب لنفسک وتکره لهم ما تکره لنفسک ودرینجا کافیست شعر مباش درپی آزار وهرچه خواهی کن ٭ که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست یعنی غیر ازین مثل گناهی نیست ودیگر از نصایح که برای دین ودنیا مفید ست آنست که از اتباع خود در زن و فرزند ونوکر وغلام وکنیز ورعیت با هر یک چنان معاشرت باید کرد که آنها راضی باشند ودوست دارند واز کثرت اخلاق وغمخواری وعدم تکلیف مالایطاق ورعایتها بجان گرویده باشند مگر آنکه بعضی از انها از حسد یکدیگر ناخوش باشند آن معتبر نیست ومتبوعان خود را از ادب وفرمانبرداری وخدمت گذاری راضی دارند مگر وقتیکه بمعصیت امر کنند رسول فرمود صلی الله علیه وآله وسلم لاطاعة للمخلوق فی معصیة الخالق وبا قران خود از اقربا وبرادران ودوستان وهم صحبتان وهمسایگان باخلاص ومحبت وغمخواری وتواضع باشند دنیا جای فناست برای معاملات دنیوی باهم تقاطع نکنند هیچ خانه برباد نشده مگر وقتیکه باهم منازعت و مخاصمت کردند واز کسانیکه اندیشه دشمنی باشد آنها را باحسان ونکوئی شرمنده وسرنگون باید کرد بیت آسایش دوگیتی تفسیر این دو حرف ست ٭ با دوستان تلطف با دشمنان مدارا قال الله تعالے اِدْفَعْ بِالَّتِیْ هِیَ اَحْسَنُ فَاِذَا الَّذِیْ بَیْنَکَ وَبَیْنَهٗ عَدَاوَةٌ کَاَنَّهٗ وَلِیٌّ حَمِیْمٌ ٭ وَمَا یُلَقّٰهَا اِلَّا الَّذِیْنَ صَبَرُوْا وَمَا یُلَقّٰهَا اِلَّا ذُوْ حَظٍّ عَظِیْمٍ وَاِمَّا یَنْزَغَنَّکَ مِنَ الشَّیْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ اِنَّهٗ هُوَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ یعنی دفع بدی کن بخصلتی که نیکوترست یعنی بدی دشمنان به نیکوئی کردن با آنها از خود دفع کن پس ناگاه شخصی که درمیان تو واو دشمنی ست دوست ومحبت خواهد شد ونمی کنند اینچنین مگر کسانیکه صبر میکنند ومگر کسانیکه صاحب نصب بزرگ اند واگر وسوسهٔ شیطان ترا درین کار مانع شود اعوذ بخوان یعنی پناه جوی بخدا بدرستیکه خدا سمیع وعلیم ست این حکم در حق کسی ست که با وی برای دنیا دشمنی وناخوشی باشد اما باکسی که خالصاً لله با وی دشمنی باشد مثل روافض وخوارج وماننده آن از انها موافقت نکنند تا که از عقائد فاسده توبه نکنند اگرچه پدر یا پسر باشد قال الله تعالی یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا لَا تَتَّخِذُوْا عَدُوِّیْ وَعَدُوَّکُمْ اَوْلِیَآءَ الی قوله لَنْ تَنْفَعَکُمْ اَرْحَامُکُمْ وَلَاۤ اَوْلَادُکُمْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ یَفْصِلُ بَیْنَکُمْ

درخاندان فقیر ہمیشہ علما شدہ آمدند کہ در ہر عصر ممتاز بودند از فرزندان فقیر احمد اللہ این دولت بہم سانیدہ بود خدا تعالی بیامرزد رحلت کرد و لیل اللہ و صفوۃ اللہ را ہر چند خواستم در تحصیل این دولت تن نداد ند حسرت ست و اینقدر عبارت فتاوی کہ فہمید نداعتبار ندارد باید کہ خود ہم درین امر اگر تو انند کوشش کنند و فرزندان خود را سعی کنند کہ این دولت لازوال کسب نمایند کہ ہم در دنیا و ہم در عقبی ثمر برکات ست علم عبارت ست از دانستن حسن و قبح عقائد و اخلاق و احوال و اعمال کہ علم عقائد و علم اخلاق و علم فقہ متکفل آنست و این علم بدون دریافتن اول از قران و حدیث و تفسیر و شرح احادیث و اصول فقہ و دریافتن اقوال تابعین خصوصاً ائمہ اربعہ رحمہم اللہ و لغت و صرف و نحو صورت نمی بندد و در اکثر فتاوی بعضی روایات بی اصل نوشتہ اند دریافت حال صحیح و سقیم مسائل بدون انہمہ علوم نمیشود درین علوم سعی باید کرد و خواندن حکمت فلاسفہ لاشی محض ست کمال در ان مثل کمال مطربانست در علم موسیقی کہ موسیقی ہم غنی ست از فنون حکمت ریاضی مگر منطق کہ خادم ہمہ علوم ست خواندن آن البتہ مفید ست

فصل چہارم در مکاتیب حضرت مولانا شاہ ولی اللہ محدث دہلوی

بسم اللہ الرحمن الرحیم

مکتوب اول بنام مرزا صاحب خدای عز و جل آن قیم طریقہ احمدیہ داعی سنت نبویہ را دیرگاہ داشتہ مسلمین را متمتع و مستفید گرداناد از فقیر ولی اللہ عفی عنہ بعد سلام محبت مشام مکشوف ضمیر منیر باد صحیفہ شریفہ کہ مشحون بود بانواع الطاف ورود فرمود و فقیر زادہ شفقت سامی بہ نشتہ این فقیر و اولاد او تقریر نمود الحمد للہ کہ اہل دل یاد این در ماندگان میکنند ازین ممر توقعہا مستحکم میگردد احسن اللہ الیکم و ذکرکم اللہ تعالی فیمن عندہ بابت آمدن در انی دنیا مدن او اشارتی رفتہ بود مخدوما فقیر تا وقتیکہ داعیہ الہی برای چیزی دارد نشود حقیقت آن حال نمی شناسد تا حال ہیچ داعیہ نشدہ است بظن و تخمین نتوان گفت قلمی شدہ بود کہ بعض دقائق را بصورت اسولہ خواہم نوشت خاطر مشتاق آن دقائق ست خدا کند کہ زود آن وعدہ منجز گردد ۔ مولوی ثناء اللہ مصابیح و صحیحین استماع نمودند

مستعد کتب ستہ بلکہ عشرہ متداولہ اند بہمین توجہ ہمت سامی توقع ست کہ امنیہ بظہور رسد و بعد ازان احرام صحبت شریف
بندند ہر قدر یکہ وقت شریف گنجایش کند بیک دو کلمہ بہجت افزای این فقیر شکستہ بال میباید بود والسلام۔

مکتوب دوم نیز بنام مرزا صاحب۔ خدای عزوجل آن قیم طریقہ احمدیہ خصوصاً و طریقہ صوفیہ عموماً
وآن متجلی بانواع فضائل و فواضل را دیرگاہ سلامت داشتہ ابواب برکات بر کافہ انام مفتوح گرداناد مکتوب
گرامی ورود نمود بر صحت مزاج شریف حمد الہی بجا آوردہ شد من بعد کرۃ بعد اخری اطلاع بر صحت مزاج یافتہ
باشد کہ سبب سرور خواہد بود این مرو میخواہد کہ پیش از وقت معین مقصد خود حاصل نماید **مصرع**
بزم برہم خوردہ بود ست بجا آمدہ ۃ آنچہ از توبہ و تبری از اعوان سوی تقریری نماید خالق خطرات و مالک ناصیہ
تکذیب آن می فرماید فقیر زادہ ہا بالتماس دعا در حق خویش مجہی اند۔ شاہ اہل اللہ صاحب بعافیت اند از مسکن
فقیر بردہ کردہ میباشند درین مدت چندین مرۃ ملاقات شدہ و خیر و عافیت ہمیشہ می آید مشتاق ملاقات شریف
اند والسلام۔ **مکتوب سوم** نیز بمرزا صاحب۔ متع اللہ المسلمین بافادات قیم الطریقۃ الاحمدیۃ و ردی
ریاض الطریقۃ بتوجہات النفس الزکیۃ آمین فقیر ولی اللہ سلام محبت مشام میرساند رقیمہ کریمہ ورود فرمود
الحمد للہ علی سلامتکم دعا فیتکم از مکارم اخلاق مرجو آنست کہ بدعای ظہر الغیب کرم فرما باشند آنچہ درباب
فضیلت مآب عبد الغنی خان اشارت رفتہ بود علی الراس والعین تا حال باشرف انور او ملا اکرم ابواب مکاتبات
مفتوح نیست باہر کہ ابواب مکاتبات مفتوح ست البتہ مقصر نخواہد ماند والسلام والاکرام فقیر زادگان ہر یکی
مستدعی دعا ست در اوقات اجابت کرم فرما باشند۔ **مکتوب چہارم** نیز بمرزا صاحب خدای عزوجل آن
قیم طریقہ احمدیہ را دیرگاہ سلامت داشتہ ابواب فیوض بر بندگان خود مفتوح داراد۔ از فقیر ولی اللہ عفی عنہ
بعد سلام واضح باد کہ مولوی ثناء اللہ با رقیمہ کریمہ رسیدند موجب مسرت گردید قصد اینجانب بسبب بعض
اسباب کہ شرح آن بسطی میخواہد اتفاق افتاد توقع آنست کہ در اوقات مرجوہ دعای سلامت از آفات ظاہرہ
و باطنہ در حق بندہ ضعیف و فرزندان و متعلقان بوجود می آمدہ باشد والسلام۔ برادرم میان اہل اللہ شفا
یافتہ اند الا قلیلی از جراحات باقیست امید واری آنست کہ آن نیز بہ شود از جای فقیر کہ فقیر اینجا ست بردہ
کردہ ہستند ازین سبب نامہ علیحدہ نوشتہ اند **مکتوب پنجم** بخواجہ محمد امین در تحقیق مجملی از نسبت آنحضرت
و تعبیر وجود موہوب و بیان تقلید آنحضرت بمذہبی از مذہب فقہا و ائمہ اربعہ برادرم خواجہ محمد امین اکرمہ اللہ بشہودہ

چند سوال کرده بود جواب آن بین الاجمال والتفصیل نوشته شد **سوال اول** انکه نسبت تو با نسبت کدام طریقه
از طرق مشهوره مشابه‌ترست **گفتم** در اخذ اشغال طریقت وصحبت متصل تا آنحضرت صلی الله علیه وسلم اقوے
وزاتصال من طریقه نقشبندیه است ودر نسبت باطن اقتدای من بطریقه جیلانیه است زیرا که اصل در طریقه نقشبندیه
حفظ صورت ذهنیه حضرت حق ست ودر مدرکه هر آدمی اشارتی بآنجناب واقع ست وان صورت اجمالیه ذهنیه
حضرت حق ست واین طائفه آنرا واسطه گرفته اند تا بران مواظبت کنند وهر وقت که خواهند ازان انتقال کنند
بحقیقة الحقائق واصل در طریقه جیلانیه تهذیب روح درست تا چون مهذب شد هر وقت که آنرا اعمال کنند
معرفت تجلی اعظم میسر شود ودر سجاده وخلافت وبشارت سلف بحال خلف اقوی نزدیک من طریقه چشتیه است
واقوی نزدیک من باعتبار دلیل کتاب وسنت واشبه باصول طریقه جنید طریقه سهروردیه است اگرچه فقیر را
مناسبت با طرق بسیارست اما این چهار چیز ازین چهار طریقه استفاده کرده ام جزی الله عنا اهلها خیر الجزاء
وفائده دیگر زاید از جواب میگویم که در بعض اوقات مراقبه حاضر کرده شد بر من اجداد مرا تا حضرت عمر رضی الله تعالی عنه
در جبین هر یکی نوری یافتم که بآن نور غالب شده است وریاست پیدا کرده بر جمعی که دو صد کس باشند یا زیاده
وآنرا متوارث یافتم ابا عن جد وآن باصطلاح ما نقطه بحت ست اگرچه گاهی باعتبار دنیا باشد وگاهی باعتبار
دیانت وعلم ودیدم که آن نور بطریق وراثت نسبت بمن انتقال کرده است والله اعلم **سوال دوم** انکه صوفیه
فرموده اند که بعد فنای بشریت وجود موهوب مید هند ؎ موسی اندر درخت آتش دید ٭ سبزتر می شد آن درخت
از نار ٭ شهوت وحرص مرد صاحبدل ٭ اینچنین دان واینچنین انگار ٭ یعنی فنای بشریت ووجود موهوب
چیست **گفتم** اتفاق حکما وصوفیه واقع شده است که بنی آدم بر سه طبقه مخلوق شده اند انکه نفس بهیمیه او
غالب ترست وآنکه نفس سبعیه او زدرآورترست وآنکه نفس نطقیه او قوی ترست پس آدمی در ابتدای حال
مغلوب یکی ازین نفسها خواهد بود یا مغلوب دو نفس بهر راهی که آن غالب میکشد میرود وچون توبه کرد ومعتقدات
شرع را در عقل خود جا داد واحکام شرع را در جمیع احوال خود پیش گرفت وا ورا بایستی نماند الا بعد اجازت شرع
چه در باب سبعیه وچه در باب شهویه بشریت او فانی شد در شرع ونفس او بشرع باقی ماند وحدیث لا یؤمن
احدکم حتی یکون هواه تبعاً لما جئت به اشارت بهمین مقام ست چون ازین مقام ترقی
واقع شود ومحبت حضرت حق ودوام توجه باو لازم گرفته ومغلوب آن شد وا ورا بایستی نماند الا اتصال بی کیف

د قبله نماند توجه و انجذاب خاطر او را الا بهمین معنی فانی شد در حق و باقی گشت بحق و انجا دو راه پیش می آید یکی راه
نور القدس و تجرد بحت و آن شاهراهی ست بذات بحت و دوم راه توحید افعال و صفات و اضمحلال اشیا در حقیقت
واحده و طلوع آن از کوه دنا خود دانا هر موجودی بعد از آن استقلال آن حقیقت واحده بخیال خود بعد از تمام هر دو راه
یا یکی می آگاه باشند او را بانکه هر لطیفه حکمی دارد و حکم یکی حکم دیگری را مزاحمت نمیکند و متعاقب آن تفرقه می اندازند
در میان ظاهر و باطن این شخص دست در کار و دل بایار بجوارح و نفوس نمشه کارهای مناسب آن میکند و روح و سر
بکیفیت اتصال مشرف می شود و یا بلطیفه خفیه بمعرفت حقیقت واحده مشرف میگردد و این را وجود موهوب گویند
و این دو بیت اشاره بانست **سوال سوم** آنکه عمل تو در مسائل فقهیه بر کدام مذهب ست. **گفتم** بقدر
امکان جمع میکنم در مذاهب مشهوره مثلاً صوم و صلوٰة و وضو و غسل و حج بوضعی واقع میشود که همه اهل مذاهب
صحیح دانند و عند تعذر الجمع باقوی مذاهب از روی دلیل و موافقت صریح حدیث عمل می نمایم و خدای تعالی
اینقدر علم داده است که فرق در میان ضعیف و قوی کرده شود و در فتوی بحال مستفتی کار میکنم مقلد هر مذهبی که
باشد او را از همان مذهب جواب میگویم خدائی تعالے بهر مذهبی ازین مذاهب مشهوره معرفتی داده است الحمد لله
تعالی **مکتوب ششم** نیز بخواجه محمد امین در جواب بعض مسائل. بسم الله الرحمن الرحیم. محب عزیز القدر
خواجه محمد امین سلمه الله تعالی. سوال کرده بودند که لطیفه غالبه من بین لطائف من کدام لطیفه است پس لازم شد
که آنچه در دل ازین باب القا شود ذکر کرده آید. باید دانست که لطیفه قلب هر چند یک لطیفه است اما وجوه و طبقات
شتی دارد وجهی دارد متصل بجوارح و وجهی دارد مائل بنفس شهویه و وجهی دارد مائل بنفس سبعیه که منبع آن
نزد دل صنوبریست و طبقه ایست از طبقات دل و وجهی دارد پیوسته بروح و همچنین روح نیز وجوه و طبقات
شتی دارد وجهی دارد متصل بقلب و وجهی دارد متصل بنور القدس و وجهی دارد ملصق بخفی و آنچه از میان
لطائف عزیز مشار الیه بقوت و استقلال امتیاز دارد وجهی ست از وجوه که بروح نزدیک ست و وجهی از وجوه
روح که بقلب مائل ست پس غالب آنست والله اعلم که ظهور ثمره طهارت و عبادت و نسبت اویسیه و یادداشتی
که غالب بر انس باشد و محبت اهل الله بوجه انس و الفت بیشتر بود و فتح کار این عزیز ازین چیزها باشد و استقرار
در همین موطن. **مکتوب هفتم** بخواجه محمد امین. در دفع شبهات مکتوب حضرت مجدد قدس سره که
در باب خلت و حصول این مرتبه عظمی بآنحضرت صلی الله علیه وسلم بوساطت بعض افراد امت نوشته اند

وازان فرد مراد نفس خود داشته اند - برادر عزیز القدر خواجه محمد امین اکرمه الله تعالی بشهوده - سوال کرده بود که حضرت شیخ مجدد قدس الله تعالی سره العزیز در مکتوب نود و چهارم از جلد ثالث وغیر آن نیز تصریح کرده اند بانکه آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بعد هزار سال بواسطه بعض افراد امت مقام خلت حاصل شد و دعای اللهم صل علی محمد کما صلیت علی ابراهیم مستجاب گشت و باشاره مفهوم میگردد که مراد ازان فرد ذات حضرت مجدد ست واین مقدمه بظاهر مورد اشکالات کثیره است ازان جمله آنکه توسط فردی از افراد امت در حصول مقام خلت که از اعلی مقامات ست مستلزم فضل او بر ذات حضرت خاتم الانبیا ست علیه الصلوات والتسلیمات وحضرت مجدد متصدی جواب این اشکال خود شده اند که خدام وغلمان اگر برای مولی ومخدوم لباسی فاخر طیار کنند هیچ مزیتی ایشان را لازم نمی آید وفیه ما فیه وازان جمله آنکه در حدیث صحیح وارد شده است الا ان الله اتخذنی خلیلا کما اتخذ ابراهیم خلیلا واین حدیث نص صریح در اثبات خلت مر آنحضرت را پس قول بعدم حصول آن مرتبه الا بعد هزار سال مخالف حدیث صریح صحیح باشد - گفته نشود که مراد ازین خلت که درین حدیث وارد شده مطلق محبوبیت ست نه خلت مصطلحه فلا اشکال زیراکه تشبیه بخلت ابراهیم ازین تاویل ابا میکند پس درین مسئله آنچه نزد تو متحقق شده باشد بنویس باین سبب بخاطر رسید که هرچه در حالت راهنه توفیق تحریر آن باید بنویسد - باید دانست که کشف اهل الله راست و درست ولیکن در بعض اوقات حقیقة الامر را بطریق اجمال درمی یابند و در بعض اوقات بتفصیل و در بعض اوقات مشبح بشبحی و در بعض اوقات بغیر حجاب و متتبعان کلام صوفیه لاچار ند از دانستن اجمال وتفصیل واغماض نظر از مخالفتی که قائل را در میان کلام مجمل وکلام مفصل پیدا شد پس ما شک نداریم که در هر طائفه از زمان فیضی دیگر فتح میکنند ودرین زمان فیضی دیگر در میان مردمان مفتوح شد وچون روح حضرت خاتم النبیین علیه الصلوات والتسلیمات بسبب علو مبدأ تعین ایشان وعموم فیضی که بر دست ایشان بر مردمان القا شده است وبسبب ظهور انتقام دوره نبوی که از جهت حضرت ایشان سر کرده ولا نبا اخری لا نطیق ان نحصیها ساغذ ابذه عنوان حظیرة القدس وشیخ ان در و پوش آن ونطفه آن وتمثل وصورت وهر چه ازین قبیل میتوان گفت شده است هر فیضی جدید که در عالم پیدا می شود وبتازگی بر روی کار می آید ضمیمه حظیرة القدس میشود وبسبب اجمال همه نفوس بنی آدم که طبقه بعد طبقه پیدا می شوند اهل ل لباست که این امر را اجمالاً ادراک کنند وباین لفظ تعبیر

نمایند که این کمالات الحال آنجناب را حاصل شده است و تفصیل این کلام و القای حق آن آنست که
گفته شود که مصلحت کلیه الهیه تقاضا کرده است که بعض شروح و تفاصیل و عکوس تجلی اعظم در هر عصرے
پیدا شود و منشاء آن حجر بهت شخصی باشد از کمل و آن حجر بهت با آن نور مجرد بمنزله شعاع تجلی اعظم و بمثابه
اعراض آن جوهر افخم گردد و آن ظهور خود است بحسب اطوار و لودار و تطور خود است بحسب اشخاص و ازمان
و این فقیر اشارتی کرده باین قسم ظهور و باین قسم استکمال درین بیت باجمال و آتش حسن و گر در کار شد *
چشم او را سرمه ام یا زلف او را شانه ام * چون این مقدمه ممهد شد مقدمه دیگر نیز باید دانست که حقایق اجمالیه
که بر اهل الله ظاهر میشود چون لغت در عرف از تعبیر آن کوتاه است این طائفه لفظی از کتاب و سنت که بحسب
فن اشارة و اعتبار بر آن حمل توان کرد میگیرند و آنرا عنوان آن حقایق اجمالیه فائضه بر قلب ایشان میگردانند
و سخن را بان مربوط میسازند و آن معارف غامضه را در پرده آن لفظ ادا می فرمایند متفرسان از مطالعه
کنندگان را لازم است که از خصوصیت این لفظ اغماض نظر کنند و مطمح نظر خود همان حقیقت اجمالیه و معرفت
غامضه سازند پس فیما نحن فیه اقامت لفظ خلت و استجابت دعای اللهم صل علی محمد کما صلیت
علی ابراهیم و تصویر دائره که مرکز صرف ذات است و محیط آن کمالات ذات و باز صیرورة آن مرکز دائره
تامه که مرکز آن محبوبیت است و محیط آن امتزاج محبیت همه نیرنگ فن اشارة و اعتبار است اعتراض
بمثل این مقدمات وارد نمیشود چنانکه در صورت رأیت اسداً یرمی اعتراض بفقد انیاب و اظفار
اسد و یا دبر و ذنب وجهی ندارد و همچنین است سخن در حقیقت قرآن و حقیقت کعبه و حقیقت محمدیه و بیان
دوائر و اقواس پس خلاصه کلام آنست که بعد از الف فتح دوره دیگر شده است که بعض اعتبارات اجمال
فیوض متقدمه است مثلا احوال قلب و روح و سر و غیر آن همه مجمل شده بهیئت جمعیت پیدا کرده و بعض اعتبارات
تفصیل فیوض متقدمه است مثلا مسائل حجر بهت و انانیة کبری درین دوره مفصل تر است از ادوار سابقه و
تفصیل حقایق این دوره شرحی میطلبد که این ورق گنجایش آن ندارد و بالجمله شیخ مجدد ارهاص [بنیاد ۱۲] این دوره اند
و لباب معارف مختصه این دوره که از زبان شیخ بطریق رمز و ایما سر زده و شیخ قطب ارشاد این دوره است
و برو ست و بسیاری از گمراهان بادیه طبیعت و بدعت خلاص شده اند تعظیم شیخ تعظیم حضرت مدور ادوار و
مکون کائنات است و شکر نعمت شیخ شکر نعمت مفیض او ست مثل اشاره بتوحید شهودی اگرچه قبیح از رمز و

ایما در ان تجاوز نکرده و سخن بی پرده ادا نفرموده و مثل قول بحقانیت علماء اهل سنت در معارف اجمالیه که بتقلید
انبیا علیهم السلام اخذ کرده اند و مخالف نبودن انها با تحقیقات صوفیه زیرا که معارف علما مقتصر ست بر بیان حظیرة
القدس و تجلی اعظم و آن متعین ست در نفس کلیه بسان صورت رای که در مرات متعین شود و ازین تعین بساطت
اولی چند مرحله برتر ست و ایشان هر چه ازین مرتبه خبر میدهند همه راست و درست ست و درین صورت واجب ست
قول بحدوث ما سوی الله و قول باراده که تعلقات متجدده داشته باشد این ست آنچه نزدیک فقیر در شرح معارف
شیخ مجدد متعین شده و اگر تحقیق دانشمندانه در حل این اشکال سر دهیم میتوانیم گفت که غرض شیخ اثبات اصل
خلت ست آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در اول امر بغیر توسط و اثبات توسط خود در فیضان خلت بر بنی آدم بآن
معنی که بتوسط او بعد هزار سال هر دمان حصه از ان خلت یابند و درینجا هیچ خدشه نمی آید زیرا که فضائل اضافیه
مثل مقتدا و متبوع عجم شدن بتوسط خلفا متحقق شده است و همچنین هر عالمی که بسبب او جمعی هندی شوند و اتباع
حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه وسلم درست کنند آن عالم واسطه عموم دعوت و مقتدا بودن آنحضرت مر آن قوم
را خواهد بود و انکار آن مکابره است والحمد لله تعالی اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه وسلم
تسلیماً کثیراً۔ **مکتوب هشتم** نیز بخواجه محمد امین در کشف اسرار تفضیل نبوت بر ولایت۔ برادرم خواجه محمد امین
اکرمه الله شهود ه از سر تفضیل انبیا علیهم السلام بر اولیاء رضوان الله علیهم سوال کرده بودند بدانند که تفاضل
در حقایق انواع بغیر ملاحظه آثار و بغیر تصور موطنی که قبول آثار انها کنند معقول نیست مثلاً سیاه را بر سفید فضل
نهادن یا حلوا را بر حامض راجح دانستن بغیر انکه بنسبت این مریض یا بنسبت این حال قیاس کنند معقول
نیست هر حقیقت در حد ذات خویش فواره ایست از دریای وجود جوشیده نمی توان گفت که یکی از دیگری باعتبار
وجود بهتر ست و نمیتوان گفت که این تعین که وجود خاص شده است ازان تعین دیگر باعتبار عروض خصوصیت
بهتر ست و نمیتوان گفت که لوازم و آثار هر حقیقت باعتبار اشتباک و اقتران با آن حقیقت بهتر ست که طبع
سلیم از تجویز این اطلاقات تحاشی میکند پس معنی تفضیل بغیر تصور موطنی که قبول آثار هر حقیقتی کند و آثار یک
حقیقت در انجا انفع و ملایم تر باشد از آثار حقیقت دیگر معقول نیست هر چند در محاورات تعرض آن موطن نکنند
از قرائن دانسته می شود که ملاحظه کدام موطن کرده اند مثلاً اسپ را بر گاو تفضیل می نهند و مطمح نظر آن ست که
گاو و اسپ هر دو با آدمی مناسبت دارند و آدمی انتفاع از هر یک میکند پس باعتبار ملائم بودن با آدمی

ملابست دارند و کفایت حاجات او تامل کردیم فرس را دیدیم که در کارزار و گیر و دار که کار پادشاهان و محبان است نفع میدهد و گاو را دیدیم که در حمل اثقال و حرث حبوب که کار دهاقین و تجار است سود میرساند و فرقهٔ اولی اعظم و اشهم اند از فرقهٔ ثانیه پس اسپ را بر گاو ترجیح دادیم و اگر در بعض مقالات این مقدمات را مطوی گذارند عقل سلیم آنرا اهمال نمیکند و تخیل که بعض افهام ضعیفه بمشهورات عامه اطمینانی پیدا کنند و در طلب ملایمتی و منافرتی که سبب اشتهار آنها شده است نه افتند و للناس فیما یعشقون مذاهب ولیکن مبحث ما در فرقه الیست که از نحقایق الاشیا کماهی و ما رحال ایشان است و همچنین تریاک را بر زهر رجحان نهادن نه باعتبار حقیقت انهاست و نه باعتبار آثار آنها زیراکه زهر نباتی باشد یا حیوانی کمال صورت اوست چنانکه تریاک کمال صورت نوع خود ست هر یکی جمالی را از وجوه جمال حقیقة مطلقه شرح کرده است لیکن چون هر دو وارد شدند بر انسان و حیواناتی که با انسان ملابست دارند و آن یکی منافر بود با این اجسام و آن دیگر ملایم استحسان یکی و استقباح دیگری مسلم الکل گشت و هیچ آدمی را در ترجیح یکی بر دیگری سخن نماند باز این اشیا مفضول در بعض احیان به نسبت بعض اشخاص انفع میباشد از اشیاء فاضله مانند گاو چون محتاج سقی ارض و اثارهٔ آن شویم ملایم تر میشود از اسپ و چون بقتل شخصی موذی محتاج شویم زهر ملایم تر میباشد از تریاک و چون باستنجا محتاج شویم سنگ ملایم تر است از ذهب و فضه پس ملایمت در اکثر احوال و اشرف احوال و اکرم افراد از ملایمت در اقل احوال و اخس احوال و اوضع افراد در نظر بنی آدم فرقی پیدا کرد پس منضبط شده اند باثبات دو نوع از فضل فضل کلی و فضل جزئی چون این مقدمه روشن گشت باید دانست که تفضیل انبیا بر اولیا نه از جهت حقیقت نبوت و ولایت ست و نه باعتبار اقتران آثار هر حقیقتی باصل خودش بلکه باعتبار موطنی ست که اثر پذیر از آثار هر دو حقیقت میشود و آثار یکی ملائم تر ست در آنجا باعتبار اشرف اوضاع و اکرم احوال از آثار آن دیگر و همین ست معنی فضل کلی و آن موطن جمهور افراد بنی آدم ست و آن آثار تهذیب نفوس ست بعلوم ماخوذه از ایشان و وجوب انقیاد ایشان و رسوخ علوم ایشان باعتبار ترجمانیت لسان قدم و ضرب تشریع بر ایشان و مانند جارحه بودن در اصطلاح حقیقت مطلقه ایشان و بحقوق خود ایشان را آشنا کردن و دجوه مغالب دنیویه و اخرویه از میان ایشان برانداختن و آنچه بآن ماند و در ینجا هیچ شبه نیست که انبیا افضل اند از اولیا جمعی که ولایت را بر نبوت فضل نهاده اند اهمال اعتبار این موطن نموده اند و حقیقت کار را نشناخته اند

ک [illegible]

م جارحه دست و پای عضو آدمی

ف تفضیل شیخین بر حضرت مرتضی رضی الله عنهم

و برهمین بحث قیاس باید کرد تفضیل شیخین بر حضرت مرتضی رضوان الله علیهم که باعتبار ترویج شرع و اقامت حقوق خلافت و کثرت فتوح اسلام و جمع کلمه بنی ادم در طاعت شرایع و اطفای نائره نفسانیت ایشان در مخالفات شرایع و مانند آن پس کسیکه درینجا تشکیک کرده است بملاحظه قوت قرابت یا شدت شجاعت و مانند آن بمغز سخن پی نبرده است والسلام ـ **مکتوب نهم** نیز بخواجه محمد امین در سر قدیم بودن قرآن مجید و نزول وحی بوساطت ملائکه و بیان حقیقت قرآن و استفاضه حضرت ایشان از آن حقیقت بغیر وساطت

برادرم محمد امین اکرمه الله تعالی بشهوده سوال کردند که سر قدیم بودن قرآن چیست و فرود آمدن وحی از کجاست و حقیقت قرآن چه معنی دارد ـ بدانند که چون در ازل پیش از زمان تجلی اعظم در سطح حقیقة مطلقه متعین شد کمالی از کمالات تجلی اعظم بوی قایم شد مانند قیام ضوء بجسم آفتاب و آن کمال تدبیر نفوس انسانیه است بعلوم منزله از راه نفوس کامله از میان نفوس بنی آدم بر قانون علومی که صورت انسان آنرا تقاضا میکند در افراد خود باقتضای اولی بدون شرط اشتغال باسباب کشف یا مقدمات ادله عقلیه و مانند آن و این کمال یک تعینی و امتیازی پیدا کرده است و یک حدی جامع و مانع بهم سانیده بعد از آن در عکوس تجلی اعظم که در احجار بهته ملاء اعلی متعین شده است صورتی دیگر گرفت و پنج علم انجا ممهد شدند تذکیر بالاء الله و بایام الله و بمجازاة المعاد و مخاصمه کفار و تعیین احکام در عبادات و تألیف منزلی و تألیف مدنی و دائره کشاده تر شد بعد از آن چون حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم مبعوث شدند آن علوم بمدد غیبی که از صلب حظیرة القدس برخاسته است و بهم ملاء اعلی همه آنرا تعیین نموده و جبرئیل مقدم ایشانست درین تعیین در لطیفه عقلیه آنحضرت صلی الله علیه وسلم لباس لغت عربیت و اسلوب بدیع سور و آیات پوشید و آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا بمردمان رسانیدند و در تبلیغ آن جارحه شدند از جوارح الهی و بقوة غیبی آن کار را سرانجام دادند پس هزاران هزار افواج ملائکه ملهم شدند بمحبت آن و حفظ الفاظ آن و بنی آدم قرنا بعد قرن آنرا تلاوت کردند و بآن تقرب نمودند بخدای عز اسمه و در صحیفه اعمال ایشان مکتوب شد پس در موطنی از عالم مثال که متوسط ست در عالم علوی و سفلی و برکات ارض هر دو در انجا جمع میشود صورت گرفت و ظرفه وسعتی پیدا کرد پس قرآن قدیم ست باصل خود و محدث ست باعتبار نزول و عربی ست و کلام حضرت حق ست و منزل بواسطه ملک کریم و متلو بر السنه عباد و مکتوب در مصاحف و مخیم ایشان در ملاء فرشتگان و واجب التعظیم و کثیر البرکات و تلاوت آن

ف در بیان تفهیم قرآن

موثر در حاجات بنی آدم کہ القرآن لما قرئ لہ و متعین در ملاء اعلی و عالم مثال و من بحمد اللہ تعالی مستفیضم ازین حقیقت متعینہ در عالم مثال بے واسطہ ولو ان لی فی کل منبت شعرۃ لسانا لما استوفیت واجب حمدہ والسلام۔ **مکتوب دہم** در تحقیق معنی بعض ابیات۔ مثنوی مولوی روم قدس سرہ۔ ابیات اینست

ہین بخوان استیأس الرسل ای عمو تا بظنوا انہم قد کذبوا ❊ این قرأت خوان کہ تخفیف کذب ❊ این بود کہ خویش بیند محتجب ❊ در گمان افتاد جان انبیا ❊ ز اتفاق منکری اشقیا ❊ **جواب** الحمد للہ صاحبہ در آیۃ حتی اذا استیأس الرسل وظنوا انہم قد کذبوا مختلف اند۔ حضرت عائشہ رضی اللہ تعالی عنہا کذبوا بتشدید ذال میخواندو کذبوا بتخفیف نمیخواند و تخفیف را مفسد معنی می انگاشت زیراکہ در صورت تشدید معنی آنست تا وقتیکہ ناامید شدند پیغامبران و گمان کردند پیغامبران کہ بدروغ نسبت کردہ شد ایشان را یعنی جمعے کہ ایمان آوردہ بودند خطرہ ارتداد بخاطر ایشان گذشت و نسبت دروغ بنسبت انبیا مخطور ایشان شد و اگر کذبوا بتخفیف خواندہ شود معنی چنان باشد کہ گمان کردند پیغامبران کہ دروغ گفتہ شد با ایشان یعنی خدای تعالی وحی دروغ فرستاد بایشان و این گمان مخالف عصمت انبیاست اخرج البخاری عن عروۃ عن عائشۃ قالت لہ وھو یسألھا عن قول اللہ عز وجل حَتّٰٓی اِذَا اسْتَيْـَٔسَ الرُّسُلُ قال قلت اَكُذِّبُوا ام كُذِبُوا قالت عائشۃ كُذِّبُوا قلتُ فقد استیقنوا ان قومھم کذبوھم فما ھو بالظن قالت اجل لعمری لقد استیقنوا بذلک فقلت لھا وظنوا انھم قد كُذِبُوا قالت معاذ اللہ لم تکن الرسل تظن ذلک بربھا قلت فما بال ھذہ الایۃ قالت ھم اتباع الرسل الذین اٰمنوا بربھم وصدقوھم وطال علیھم البلاء واستاخر عنھم النصر حتی اذا استیأس الرسل فمن کذبھم من قومھم وظنت الرسل ان اتباعھم قد کذبوھم جاءھم نصر اللہ عند ذلک وعبد اللہ بن عباس کذبوا بتخفیف میخواند و میگفت خدای تعالی جای دیگر میفرماید وَزُلْزِلُوْا حَتّٰى يَقُوْلَ الرَّسُوْلُ وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مَعَهٗ مَتٰى نَصْرُ اللّٰهِ و جای دیگر می فرماید اَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلٰى وَلٰكِنْ لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِيْ و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند نحن احق بالشک من ابراھیم و حنظلہ گفت نافق حنظلۃ پس شک و ظن اینجا مجازست یعنی آنکہ خاطر ایشان بحسب جبلت بشریت مضطرب شد مانند اضطراب شک کنندہ در حقیقت وحی یا مانند اضطراب ظن کنندہ کذب وحی و این مشابہ سائر متشابہات قرآنست مثل يَدُ اللّٰهِ ... بَلْ يَدٰهُ مَبْسُوْطَتٰنِ

که بعنی جواد آمده ست فی الکشاف عن ابن عباس وظنوا حین ضعفوا وغلبوا انهم قد اخلفوا ما وعدهم الله من النصر وقال کانوا بشرا وتلا قوله وزلزلوا حتی یقول الرسول والذین امنوا معه متی نصر الله فان صح هذا عن ابن عباس فقد اراد بالظن ما یخطر بالبال و یهجس فی القلب من شبه الوسوسة وحدیث النفس علی ما علیه البشریة واما الظن الذی هو ترجیح احد الجائزین علی الاخر فغیر جائز علی رجل من المسلمین فما بال الرسل الذین هم اعرف الناس بربهم وانه متعال عن الخلف فی المیعاد منزه عن کل قبیح مولوی قرأت ابن عباس اختیار میکنند و توجیه می فرمایند که احوال انبیا مختلف ست در بعض اوقات رفع حجاب میشود و احوال بنده رای العین می بینند و در بعض اوقات حجاب بشریت مانع میگردد و از حالت رای العین فرود می آیند و ضیق خاطر و اضطراب بشریت رو میدهد ہمین حالت احتجاب را بطریق مجاز بظن تعبیر واقع شد

مکتوب یازدهم در ذکر شمه از مناقب ابو عبد الله محمد بن اسمعیل البخاری رحمه الله تعالی رحمة واسعة و بیان اشتمال کتاب صحیح او بر امهات مطالب اکثر علوم دینیه - الحمد لله والصلوة علی سیدنا محمد صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم اما بعد روزی در حدیث لو کان الایمان عند الثریا لناله رجال او رجل من هؤلاء یعنی اهل فارس وفی روایة لناله رجال من هؤلاء بلاشک مذاکره میکردیم فقیر گفت امام ابو حنیفه درین حکم داخل ست که خدای تعالی علم فقه را بر دست وی شایع ساخت و جمعی از اهل اسلام را بان فقه مهذب گردانید خصوصاً در عصر متاخر که دولت ہمین مذہب ست و بس در جمیع بلدان و جمیع اقالیم بادشاہان حنفی اند و قضاة و اکثر مدرسان و اکثر عوام حنفی و امام ابو عبد الله بخاری نیز داخل ست که خدای تعالی علم حدیث را بر دست وی مشهور گردانید و تا زمان ما حدیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم بواسطه این مرد قرنا باسناد صحیح متصل باقی ماند شخصی از اهل عصر که با اهل حدیث تعاندی داشت مانند حال اکثر متفقهه عصر ما هداهم الله تعالی طریق الصواب این سخن اخیر را نه پسندید و گفت بخاری حفظ حدیث داشت نه علم و وی رحمه الله قوی بود در حفظ حدیث و ضعیف بود در فقه و فهم معانی از مخاطبه آن عزیز روی باز کشیدم که فائده نداشت و متوجه بیاران خود شدم و گفتم که شیخ ابن حجر در تقریب میگوید محمد بن اسمعیل ابو عبد الله امام الدنیا فی فقه الحدیث و این سخن نزدیک کسی که تتبع فن حدیث کرده باشد بدیهی قابل تشکیک نیست بعد از ان چیزی از تحقیقات

علیہ کہ منشاء آن بخاری بودہ ست وحامل لوای آن غیر بخاری کسی دیگر نبود بیان کردم ودران باب بخدا تعالیٰ
ہرچہ خواست برزبان جاری ساخت خواجہ محمد امین گفتند آنچہ مذکور شد بغایت مفید ست اما حافظہ ما
گنجایش حفظ آن ندارد مگر آنکہ حاصل آن باختصار وایجاز بقلم مضبوط گردد موافق استدعاء ایشان دواستانی
ازان باب بقلم مضبوط کردہ شد واللہ الموفق والمعین باید دانست کہ علم حدیث تا صد سال از ہجرت
مدون نشد از سینہ بسینہ منتقل میشد بعد از صد سال مدون شدن گرفت وصد سال دیگر پایہ پایہ مستحکم
میشد وتصانیف مرتب میشدند۔ بخاری بعد دو صد سال حامل لواء حدیث شد ومرجع عالم درین فن گشت
پس اول چیزیکہ پیش از ہمہ بخاری آنرا سرانجام داد تمیز ست در اعلی اقسام حدیث از غیر آن بعد ازان محدثین
بر تلو وی آمدند والفضل للمتقدم تفصیل این کلمہ آنکہ بعد تدوین احادیث چون امعان نظر کردن دیدند کہ
بعض احادیث **مستفیض** اند کہ از حضرت پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم سہ کس از اصحاب آنرا روایت کردہ است
واز ہر صحابی طریقے منشجر برآمدہ است وروز بروز متزاید شدہ واین مرتبہ اعلی مراتب حدیث ست مطلقا بعد
ازان **حدیث مشہور** کہ از حضرت پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم یک صحابی یا دو صحابی روایت کردہ باز زین
عزیز در طبقہ کبار تابعین یا صغار تابعین یا کبار تبع تابعین طرق متعددہ پیدا شدہ مانند حدیث انما الاعمال بالنیات کہ در کتب صحیح آنرا
غیر حضرت عمر رضی اللہ عنہ راوی نیست وغیر علقمہ از حضرت عمر روایت نکردہ است وغیر محمد بن ابراہیم از علقمہ
روایت نکردہ ست وغیر یحیی بن سعید از محمد بن ابراہیم روایت نکردہ ویحیی بن سعید از طبقہ صغار تابعین ست
از وی جماعات لاتعد ولاتحصی روایت کردہ اند بعد ازان حدیثی کہ بدرجہ شہرت از طبقہ اولی پیش از زمان
تدوین نرسیدہ وآن ہرچند قسم میباشد زیرا کہ یا آنست کہ طرق متعددہ دارد تا مخرج خود کہ صحابی یا تابعی یا شیخی
از کبار تبع تابعین باشد یا ندارد وآنچہ طرق متعددہ دارد کہ یکی گواہ دیگر تواند بود وہر یکی متماسک بود **حدیث
حسن** ست وآنچہ تعدد طرق ندارد ہمین یک طریق دارد وبس **غریب** مطلق ست باز حسن اگر بعض
طرق او ہمہ ثقات متصل بغیر نکرہ وشذوذ باشد وروایت از علماء معروفین بعدالت وضبط باشد مخصوص
میشود باسم **صحیح** وآنچہ مرسل ثقات وروایت اہل علم غیر بالغین بحد ضبط باشد لیکن طرق متعددہ متماسکہ
دارد کہ یکی شاہد دیگر تواند بود بہ **مطلق حسن** تعبیر کردہ میشود انیست اصطلاح ترمذی ووی اول کسی ست
کہ اسم حسن را منوہ ساخت وآنچہ مشہور باشد لیکن ہیچ طریق از وی بحد صحت نرسیدہ او نیز در حسن داخل ست

وقلیلٌ ما هو پس بخاری کتاب خود را برای صحیح مجرد مخصوص گردانید بعض ازان مستفیض و بعض مشهور و بعض صحیح
مقبول و درین خصلت اول کسیکه قدم راسخ زده است بخاری ست و اگر بخاری را غیر از تمیز صحیح از غیر صحیح فضیلتی
دیگر نباشد صدق حدیث لناله رجال من هولاء درست بودی زیرا که ایمان نه همین فقه است و بس تفسیر و سیر
و سائر فنون حدیث موقوف علیه ایمان ست لا محاله فکیف که این خصلت مغمور ست در خصال دیگر بعد ازان
باید دانست که بخاری بعد مائتین ظاهر شده و قبل از وی علما در فنون چند از علوم دینیه تصانیف ساخته بودند امام
و سفیان ثوری در فقه تصنیف کرده بودند و ابن جریج در تفسیر و ابو عبید در غریب قرآن و محمد بن اسحٰق و موسیٰ بن
عقبه در سیر و عبد اللہ بن مبارک در زهد و مواعظ و کسائی در بدأ الخلق قصص انبیا و یحیی بن معین و غیر او در معرفت
احوال صحابه و تابعین و جمعی دیگر رسائل داشتند در رویا و ادب و طب و شمائل و اصول حدیث و اصول فقه و رد بر
مبتدعین مثل جهمیه بخاری این همه علوم مدونه را تامل فرمود و جزئیات و کلیات را انتقاد نمود پس قدری از علوم
که باحادیث صحیحه که بر شرط بخاری ست بطریق صراحت یا دلالت یافت در کتاب خود آورد تا بدست مسلمانان در امهات
این علوم حجتی قاطعه بوده باشد که دران تشکیک را مدخل نبود و عقل دلالت میکند بطریق بداهته تا وقتیکه کسی جزئیات
و کلیات علمی را نداند انتقاد او و تمیز آنچه از احادیث صحیحه ثابت شده از غیر آن میسرش نمیتواند شد چنانکه اگر کسی گوید که
فلانی قواعد طبیه را که در قانون مذکور ست انتقاد نموده ست و آنچه بادله صحیحه ثابت شده از غیر آن ممتاز نموده ست
بطریق بداهته دانسته شود لا محاله که جزئیات و کلیات قانون را مستحضر ساخته است و بمیزانی که خدا تعالی در سینه او نهاده
هر یکی را سنجیده است و همچنین اگر کسی گوید که فلانی دیوان ابو طیب را انتقاد نموده ست بالبداهته دانسته شود که
عروض و عربیت و طریق انشا و شعر نیک ورزیده و ادله مسائل آنها امتحان نموده و آنچه بکتاب اللہ یا حدیث
صحیح بطریق صراحت یا دلالت ثابت شده از غیر آن جدا ساخته و کفی بذلک فضیلةً و فقهاً و اگر انصاف را کار فرمایم
هیچکس را از علمای متقدمین نمی یابیم که در جمیع این فنون تکلم کرده باشد کلام ایشان مقتصر بر یک فن ست
یا دو فن غالباً هیچکس را از متقدمین نمی یابیم که در استدلال از اشارات حدیث برین علوم بیشتر از بخاری
سخن گفته باشد و نیز انصاف را اگر کار فرمائیم دانسته شود که امهات این علوم را از احادیث صحیحه بر آوردن و انتقاد
نمودن کاری عظیم ست در شریعت و محتاج سرعت انتقال ذهن و حفظ طرق حدیث و استحضار آن علوم
تا آنکه امام احمد با آنهمه تبحر خویش گفته است کلامی که حاصل او آنست که ما از انتقاد سه فن که سیر و تفسیر و زهد باشد

ف احادیث بسند خود در بخاری در ابواب متفرقه وارد شده است

عاجز نیم زیراکه اکثر آن مرسل وضعیف بنظر می آید باز زیاده کرده است بخاری ورهر یک ازین فنون فوائد جلیله از
موقوف صحابه وتابعین وآنها را در تراجم باب منتشر گردانیده است وطریق استحضار احادیث در مسائل متعلقه بآن تعلیم
کرده است وطرق استدلال باشارت نصوص خود اختراع نموده است آری در استدلال بخاری چند نوع است که محققین
فقها آنرا قبول نمیکنند مانند استدلال بهر یکی از دو محتمل فقط برای مسئله وللناس فیما یعشقون مذاهب وهیچکس نیست
از علما که محل اعتراض در بعض مواضع نشده باشد ونیز در عقد تراجم سوء ترتیب وتقریر او در میان می آید وسببش
انست که پیش از وی فن تبویب چندان ممهد نشده بود واهل علم را مطمح نظر مطالب علمیه میباشد نه تراجم وترتیب ع
شیشهٔ صاف ار نباشد گو سفال درد باش ٭ رند درد آشام را با این تکلفها چه کار ـ **مکتوب دوازدهم** در بیان
دلیلی واضح برای فرقهٔ ناجیه الحمد لله والسلام علی افضل انبیائه اما بعد روزی عزیزی فاضلی ذکر کرد که هندوی توفیق
اسلام یافت ودر پی تعلیم شرائع اسلام افتاد در نیولا شخصی از شیعه با او برخورد وگفت اسلام طرق متعدده دارد وصاف
ترین طریقها طریقه شیعه امامیه است که مدار ایشان اتباع ائمه اهل بیت است واهل البیت ادری بما فیه
زنهار ترا متعصبان نواصب گمراه نسازند بیا تا من شرائع اسلام بر طور امامیه ترا تعلیم نمایم بعد ازان با این عزیز
فاضل ملاقات کرد وآن مقوله تقریر نمود این عزیز گفت امامیه بدترین فرق اسلام ست زنهار این گمراهان ترا
گمره نسازند بیا تا مذهب امام ابوحنیفه ترا تعلیم کنم آن جدید الاسلام در اشکال درماند وندانست که کدام را اختیار کند تا چندی
در تنازع بود وهر یکی بجانب خود میکشید آخر این عزیز فاضل گفت در مسجد جامع برو وبر ملا وقتیکه الوف ناس مجتمع شوند
تقریر مذهبین پیش ایشان بکن ببین که کدام یک را ترجیح میدهند وکدام یک از اظهار عقیده خود در میان ایشان خائف
وهراسان ست پس سواد اعظم را تابع شو باین تدبیر آن شخص از اشکال برآمد وسنی پاکیزه گشت ومقارن این حکایت
خواجه محمد امین را سوالی بخاطر رسید که وجه ترجیحی که این فاضل بران اعتماد نمود امری خطابی بلکه شعری ست اعتماد را
قابل نیست زیراکه در بلاد ایران اگر این تنازع واقع میشد الوف ناس جانب امامیه را ترجیح میدادند وبسا بدعات شائعه
که عموم ناس بدعت بودن ازانها ندانسته ودر استحسان آنها افتاده اند وهمچنین ست کلام در میان مذاهب حقه فیما بینها
کما لا یخفی بعد ازان بخاطر ایشان رسید که لطف الٰهی مقتضی انست که درین مسئله حجتی قاطعه بوده باشد که دران حجت
شکوک وشبهات را گنجایش نبود وهر که آنرا دریافت بحقیقت امر مهتدی شد واگر نفس وشیطان ازان بازداشت
هالک شده باشد بعد ثبوت حجت بوجهی که معذور نباشد بعد ازان در تعیین آن حجت قاطعه بخاطر ایشان قلقی پیدا شد

از فقیر عفی عنه طلب کشف آن نموده گفتم درین مسئله و در سائر مسائل که موقوف علیه شرایع باشند لطف الهی بمقتضی آن
شده است که از علوم حاصله مخزونه فی الصدور در حجت قاطعه منصوب فرموده هر چند در بعض افراد تنقیح و ترتیب آن
علوم مخزونه میسر نمی آید و در بعض افراد هوای نفوس یا الفت برسوم مانع اتباع حجت قاطعه میگردد هر چند تصدیق
بآن حاصل باشد پس بعد تصدیق جازم بحقیت شریعت غرا و گردن نهادن باحکام قران و چنگ زدن بفرمان رحمت
مهداة علیه وعلی آله واصحابه افضل الصلوات **اول** چیزی که عقل آنرا بر خود ش واجب میگرداند آنست که تتبع
اخبار آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بیان احکام الهی باید کرد و بسیر دی آن اخبار بدل وجوارح باید نمود زیرا که کلام مادر
شخصی ست که تصدیق کرده است بتکلیف الله تعالی عباد خود را باحکام و قصد خروج از عهده تکلیف مصمم ساخته چنانکه
ذکر کردیم و چیزی که ما از گوش خود از مخبر صادق نشنیده باشیم و در خارج بچشم خود ندیده باشیم طریق علم آن بجز ترجیح
روایات ثقات نخواهد بود و **ثانیاً** بر خود لازم میگرداند که اخبار اهل ملل از ائمه خود دو قسم می باشند نقل لفظ
صاحب ملت و آن چند قسم میباشد متواتر و مستفیض و مشهور و خبر صحیح و حسن و غریب و ضعیف عقل حصر میکند اخبار لفظی
را درین اقسام - دوم نقل بالمعنے و آن نیز چند قسم میباشد اتفاق جمیع فرق آن ملت بر چیزی که این دین صاحب
ملت است و ماخوذ از وی ست و اتفاق اکثر بوجهی که مخالف در آن مسئله شاذ و نادر و مکذب و غیر معتبر باشد و معتبر در
حل و عقد جمعی هستند که قایم باشند بحفظ و تدوین شریعت و موصوف بورع و اجتهاد و پیشوای جماعة از متسمین بکلمه
نه جمعی که آثار کوشش و حفظ و فهم و تدوین شرایع و تبحر دران از ایشان دیده نشد و متسمین آن ملت بایشان متوجه
نشدند پس قول این جمع اذل و احقر ست از آنکه در حل و عقد تاثیری داشته باشد قسم دیگر خبری ست که اختلاف
فرق ملة دران واقع شد بر دو قول یا سه قول و هر یکی برای خود ادله در روایات تقریر میکرده باشند پس آنچه از ملت متواتر
یا مستفیض و مشهور باشد و اتفاق جمیع حمله ملت یا اکثر ایشان بآن دیار شود اعلی اخبارست از صاحب ملت و حجت
خدای تعالی بالزام مثل آن قایم ست برین قاعده تخریج باید کرد که قران و اصول عبادات و معاملات و عقاید
و غیر آن قطعی ست و حجت بعمل آن لازم و ان بجمله مهمات اخبار شرع ست از موجب آن نتوان گذشت **وثالثاً**
عقل میشناسد که اختلاف فرق اسلامیه بایکدیگر مانند اختلاف فرق سائر ملل بایکدیگر دو قسم ست یکی اختلاف فرق
نوابت با جمهور حمله ملت بایکدیگر در استنباط از شرایع یا در تطبیق نصوص شرایع بعض بالبعض و عقل هر قسمے
را حکمی دیگر می نهد و علامتی دیگر می شناسد و این حکم و علامت را انتزاع نمی کند الا از حقیقت ثابت و غیر ثابت

تفصیلش آنکه پیغامبران اولی العزم را خدای تعالی نفرستاده است الا برای آنکه امر خود بزبان ایشان شایع گرداند والیشان بهیچوجه در امتثال امر الٰهی تقصیر نکرده اند والبته تبلیغ حقیقت شرایع کرده اند بطریق شهرت واشاعت نه بطریق اخفا و کتمان و سامعان حقیقت آن معانی ادراک کرده اند اگر ادراک نمیکردند پیغامبران متنبه می شدند والیشان را بر غلط ایشان متنبه می ساختند واحتمال آن که شارع بسیار چیزها مما یتعلق بالشرع بجمهور نرسانیده است یا رسانیده لیکن سامعان غلط ادراک کردند وشارع بر غلط ایشان اطلاع نیافت یا یافت لیکن سکوت کرد از نظر کردن در منصب رسالت وقصد حضرت حق اظهار دین خود را بزبان ایشان مضمحل میگردد پس ازینجا لازم آمد که طبقهٔ اول را از حملهٔ ملت که صحابه و تابعین اند پیشوا رخود باید ساخت وباید دانست قدریکه تبلیغ آن مطلوب بود ایشان آن ادراک کرده اند وغلط در حقیقت آن راه نیافته است وبعد از طبقات اولی جماعات پیدا شدند که همت ایشان اخذ نصوص شارع است از هر طریقی معتمدی که باشد واخذ معانی شرع از هر صحابی وتابعی که بسمت حفظ دین وورع در روایت متسم شده طبقهٔ اولی را پیشوای خود ساختند والیشان را افضل نهادند برخود در معرفت شرایع ایشان حملهٔ علم اند نه نوابت واگر حاصل کلام ایشان آن باشد که شارع بسیاری از شرایع مطلوبه را بایشان تبلیغ نکرد یا تبلیغ کرد لیکن ایشان نفهمیدند یا فهمیدند وکتمان آن کردند یا گویند که اکثر ایشان جمع شدند بر خطا یا روایت قبول نکنند الا از یک طریق فقط یا قولی احداث کنند که طبقهٔ اولی ازان غافل بودند یا گویند که ایشان حقیقت نصوص شارع را نفهمیدند وما آنرا می فهمیم ایشان نوابت اند پس نوابت در انچه اختلاف کردند با طبقهٔ اولی وطبقهٔ اولی را متهم ساختند بکذب یا جهل قابل رد و تشنیع اند واختلاف ایشان قابل بر انداختن است واختلاف حملهٔ که در تطبیق بعض نصوص با بعض آن یا بسبب تشعب استنباط از نفوس مختلف شده بشرطیکه این اختلاف تاویل بعید نباشد وطبع سلیم از مثل آن ابا نکند اختلاف مقبول است در الجملهٔ عقل تصدیق میکند که شیعه از نوابت اند واهل سنت از حملهٔ دین وحکم عقل سلیم در اختلاف شیعه یا اهل سنت آنست که ترک اقوال شیعه کرده شود واختلافی که در علماء اهل سنت حادث شده است حکم در آن معذور داشتن هر کس است واختیار اشبه باصول واقرب بنصوص صاحب شریعت وکبرای طبقهٔ اولی وانکه گفتم که شیعه از نوابت اند بجهت آنست که مذهب ایشان مبنی است بر آنکه بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در هر وقت امامی پیدا میشود که مفروض الطاعة ومعصوم وموحی الیه میباشد بروی ایمان فرض است ودر زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم هیچکس مفروض الطاعة غیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود پس ایشان احداث عقیده کردند که در زمان

ف شیعه از نوابت اند

ف بیان عقائد شیعه

آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود پس از نواصب باشند دیگر شیعه میگویند که تمامی صحابه و تابعین غیر جمعی یسیر همه بر خلاف حق بودند و روایت هیچکس معتمد نمیدانند الا روایت ائمه خود ها و این علامت نواصب است دیگر اتباع خود قرآن و حدیث را مشروط میگردانند بآنکه ائمه ایشان بآن دلالت کرده باشند و این علامت نواصب ست دیگر شیعه هدایت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بغایت تنگ داشته اند که هیچکس بهدایت ایشان مهتدی نشده مگر آنکه از یک راه بشریعت در آمدند و از راه دیگر از شریعت بر آمدند پس رحمت الهی چه کار کرد و خاتم پیغمبران چه هدایت نمود انتقال از یک زوایه جهنم بزاویه دیگر را هدایت نتوان گفت سبحانک هذا بهتان عظیم و همچنین معتزله از نواصب اند زیرا که حاصل کلام این جماعه در بسیاری از عقائد آنست که خبر طبقه اول را قبول نکنند یا بتاویلات بعیده از ظاهر مصروف نمایند و همچنین جماعتی از متصوفه که در زمان ما پیدا شده اند تکلیف شرایع را سهل گرفته اند و بعض نصوص را بر مقاصد فاسده خود حمل نموده اند و میگویند که مقصد اعلی علم اتحاد ست و تکلیف شرایع برای مقصران ست از نواصب اند بلاشبه زیرا که اگر کسی دل خود را از عقائد ایشان جدا ساخته نصوص صاحب شریعت را و اخبار طبقه اولی را تامل نماید هیچ جا ازین مقصد بوی استشمام نکند سبحانک هذا بهتان عظیم و همچنین زیدیه از نواصب اند که قائل اند بوجوب اتباع و وجوب بذل سعی در نصرت هر عالم فاطمی که بسیف خروج کند زیرا که بی شبه قول محدث ست و محال می نماید که شارع بوجوب نصرت این جماعه فرماید و تا دامان قیامت دولت هیچکس ازین جماعه مستقر نشود سبحانک هذا بهتان عظیم و علمای حدیث که جامع اند همم خود را بر تتبع احادیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم از هر طریقی معتمدی که یابند بر معرفت اخبار طبقه اول از صحابه و تابعین نه بالاصالة بلکه برای آن که این اخبار شروح و تفاصیل کلام آنحضرت باشد لهذا بارای خاصه طبقه اولی در باب ملک دیگران که بمقتضای بشریت جوشیده و ایشان در آن آراء بحکم ضرورت اختلاف امزجه مختلف شده اند متوجه نگشته اند زیرا که مقصد اصلی تفصیل شریعت بوده ست و این چیز ها را با شریعت چه کار این علما هر چند بظاهر با یکدیگر اختلافی داشته باشند در فروع آن خلاف کلا خلاف ست و آن خلاف در نمود خلاف ست و در حقیقت اتفاق این جماعت بی شبه از جمله ملت اند احسن الله تعالی الیهم و کثرهم و نصرهم و خذل اعداءهم و آنکه گفتیم از هر طریقے معتمدی که باشد روایت میکنند کلمه ایست مجمله تفصیلش آنست که حضرت عمر رضی الله تعالی عنه باتفاق موافق و مخالف عقل تام و ضبط وافر و حفظ عظیم داشت و الا انتظام خلافت از ایشان چگونه منتظم میشد و در روایت حدیث

ف معتزله از نواصب اند

ف جماعتی از متصوفین از نواصب اند

ف زیدیه از نواصب اند

اهتمام عظیم داشت و بر منبر تقریر آن میکرد و هیچ کس از جماعاتی که در خطب و حاضر میشدند انکار نمی نمود بر خلاف
ارار خاصه او که دائره لم و لانسلم در آن ارا متسع بود کما لا یخفی بعد ازان جماعتی حفظ آن اخبار نمودند و تا طبقات
محدثین محفوظ ماند و ایشان آنها را تدوین کردند باز طریقی دیگر را ذکر کنیم حضرت علی کرم الله تعالی وجهه
باتفاق موافق و مخالف عقل تمام و حفظ عظیم و فهم ثاقب و ضبط وافر داشت چنانکه درین امور مثل خاص
و عام شد و احادیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم در ایام خلافت خود بر ملا تقریر میفرمود و از هیچ احدی قدح دران
اخبار بظهور نه پیوست بر خلاف حال آرار خاصه او که در دار و گیر لم و لانسلم افتاده بود کما لا یخفی جماعه حفظ آن
اخبار نمودند تا آنکه در تدوین در آمد چون این علم را با علم حضرت عمر تطبیق دادیم بعض را مشابه بعض یافتیم و
اختلاف فاحش در میان این اخبار یافته نشد اللهم الا اختلاف یسیر که از لوازم تعدد روایات ست کما لا
یخفی و همچنین عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر و عبد الله بن مسعود و حضرت عائشه و ابو هریره و ابو موسی
و عبد الله بن عمرو بن العاص و انس و ابو سعید و جابر و هلم جرا الی سائر الصحابة آثار حفظ و ضبط و کوشش
تمام در حفظ احادیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ایشان ظاهر شد و اخبار بعض را با بعض منطبق یافتیم
الا اختلاف یسیر پس هیچی که این اخبار را متتبع اند از حمله دین اند و واسطه عقد ملت درین محل باید دانست
که این قسم تفرقه برای کسی ست که در احوال فرق ملت استقرار تمام کرده باشد و الا عوام را منصب آنست که
بوجهی از وجوه تحری و اجتهاد حمله ملت را از نوابت بشناسد و تابع حمله ملت شوند تا آنکه استقرار ایشان
کامل گردد و پرده از روی کار برانداخته شود این ست علمیکه خدای تعالی تکلیف را بران دار ساخته هست و در
اذهان ایشان اصل را مرکوز نموده بر وجه اجمال هر چند تفصیل آن دفتری میطلبد و الحمد لله اولاً و آخراً و
ظاهراً و باطناً مکتوب سیزدهم بجواب عرضداشت حضرت شاه ابو سعید بن سید محمد ضیا بن سید محمد
آیة الله بن سید السادات حضرت شاه علم الله نقشبندی المجددی رحمة الله علیهم اجمعین — سیادت و نجابت
مآب حقائق و معارف آگاه عزیز القدر میر ابو سعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التزام
مطالعه نمایند بحمد لله علی العافیه نامه مشکین شمامه مشتمل بر خیر و سلامت رسید الحمد لله قلمی شده بود که حقیقت
وحدانیت که با یجاب از روی حقائق موجودات و صفات آن صادر میشود مشهود میگردد الحمد لله این کشف حقیقی
است و در نفس الامر هر که کشف او بمرتبه فوقانی میرسد محض ایجاب می بیند باز چون بتحقیقی که جامع احکام حدوث

و قدم ست و نام آن حقیقت بعرف ما تدلی کل ست فرود می آید اراده متجدده نمی بیند هر دو شهود حق ست از جهت قصور نفس ناطقه همه را دفعةً واحدة نمی بیند- دیگر از بیع و شری جواری که از دار الحرب میگیرند و بغیر قاعده شرع تقسیم (شهود حضرت ایشان حق !!) میشود سوال نموده بودند قصه مختصر در تقوی جائز نیست چون در هر جاریه حقوق تمام لشکر موجود ست بسبب تقسیم هر یکی از حق دیگر ممتاز می گردد اما پیش قاضی اسلام تا وقتیکه مدعی دعوی نکرده است فسخ بیع نمیشود بسبب عدم دعوی مدعی زیاده ازین نتوان گفت والسلام بدست هر آینده اینصوب احوال ظاهر و باطن خود نوشته باشند که خاطر نگران جانب ایشان میماند- **مکتوب چهاردهم** نیز بجواب عرضداشت شاه ابوسعید سیادت مآب حقائق و معارف آگاه سلمه الله تعالی- نوشته بودند که اولاً شهود میشود که ذات مبدأ اثرها دارد مانند آتش که اثر او ضرور ست فرق اینقدر که ذات مبدأ صفات کامله غیر متناهی دارد لهذا سبب ظهور مراتب غیر متناهی میتواند بود و آتش همه یک اثر دارد که ضرور ست سیادت مآبا حاصل این شهود ظهور استعدادات وجوبیه است در مظاهر امکانیه و اطلاع بر عدم تناهی آن استعدادات جمیع صوفیه چه قایل بوحدة وجود و چه قایل بوحدة شهود همه بران متفق اند باز نوشتند که شهود میشود که وجود واحد ست و قوالب مختلف و بسبب اختلاف قوالب امتیاز ممکنات پیدا شد ضوء مصباح و زجاجه یک طور ست چون آنجا قوالب مختلف هست اگر آئینه سرخ و سبز و زرد باشد رنگهای مختلف پیدا شود سیادت مآبا این معرفت بوحدة وجود میکشد باز نوشتند دو چیز مشهود میشود ذات که نور دقیق ست و صفات در زید و فرس و حجر و غیره شهود میشود و دران میان بنظر دقیق ذات هم مشهود میگردد سیادت مآبا آن نیز از شعبهای وحدة وجود ست که حقیقت وجود در رنگهای مختلف که ظل قابلیات ذات وجود است در همه مشهود و ظاهر ست سیادت مآبا آنچه بر لوح ضمیر ایشان مشهود شده همه موافق مکاشفات صوفیه محققین ست غلطی واقع نشده و این همه سیر لطیفه خفیه ست و رخادت گفته شده بود که در سیر لطیفه خفیه انچنین مکاشفات پیش خواهد آمد یاد داشته باشند شکر نعمت حضرت واجب الوجود باید کرد و امید مزید باید داشت سیر این لطائف بحقیقت این نیست که یاران گمان میکنند که بمجرد استنطاق تمام شود طول و عرضی دارد بالجمله بخاطر جمع درین سیر و سلوک سعی نمایند هم موافق سیر صوفیه ست و هم مطابق شریعت این سخن آخر طول و عرضی دارد که بالفعل در نوشتن نمی آید بنا شریعت بر مغایرة خالق با مخلوق ست و چون مراتب وجوبیه و مراتب امکانیه ممتاز شدند یکی بقهر و غزو دیگر بمقهوریة و ذل متصف شد احکام شریعت راست آمد والسلام

مکتوب پانزدهم نیز بجواب عرضداشت شاه ابوسعید رح - حقایق و معارف آگاه سیادت و نقابت دستگاه
میر ابوسعید سلمه الله تعالی - از فقیر ولی الله عفی عنه - بعد سلام محبت التزام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیة مدتی
گذشته که احوال خیریت مآل آن عزیز القدر نشنیده بودم الحمد لله نامه نامی الشان رسید موجب تسکین خاطر فاتر گشت
مبدأ را اجمال مع عالم را تفصیل نوشته بودند و از مشاهده این صورت انس و سرور و از استتار آن تفرقه و حزن سنجیده اند
همه موافق قاعده است راهیکه سلف رفته اند همین راه است هیچ تردد بخاطر راه ندهند باقی ماند ترقی آن موقوف بر استعداد
و بر پر شدن پیمانه این لطیفه خفیه تا آنکه پیمانه خود پر نشود ترقی نمیشود - **مکتوب شانزدهم** نیز بجواب عرضداشت
شاه ابوسعید - حقایق و معارف آگاه سیادت و نجابت دستگاه عزیز القدر میر ابوسعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله
عفی عنه بعد از سلام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیة و عافیت آن عزیز القدر با اطفال مسئول نامه مشکین شمامه
مشتمل بر احوال باطنه مطالعه کرده شد آنچه نوشته اند نشان لطیفه خفیه است آنکه اجمالاً اشیا را در مبدأ می بینید و مبدأ را تفصیلاً
در اشیا همان کیفیت است که موحدین بدیدن حق در خلق و دیدن خلق در حق تعبیر کرده اند مبارک باشد خدای تعالی
انوار فتوح مزید گرداند فقیر بجهت جمعیت ظاهر و باطن ایشان و برای صحت مزاج و کشایش رزق داعی است خدای تعالی
بفضل و کرم خود قبول فرماید **مکتوب هفدهم** نیز بجواب عرضداشت شاه ابوسعید رح - سیادت و نقابت
مرتبت خلاصه دودمان نجابت میر ابوسعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التزام مطالعه نمایند
الحمد لله علی العافیة مکتوب بهجت اسلوب متضمن معارف مختصه بلطیفه خفیه رسید خاطر را مسرور و مبتهج گردانید آنچه
نوشته بودند قاعده است تردد را جای ندهند نوشته بودند که رجوع کل بجانب مبدأ مشهود میشود پس تطبیق خلود اهل نار
در نار و خلود اهل بهشت در بهشت با این مکاشفه چه قسم صورت بندد صاحب من این رجوع کل که عارف را مشهود
میگردد رجوع در زمان آینده نیست بلکه بالفعل است باعتبار ذات خود حکیم میگوید که ماهیت ممکنه را باعتبار ذات او این است
که نیست و باعتبار موجد آنست که هست عارف میگوید که ماهیت ممکنه را باعتبار تحقق خود با مبدأ دو نوع ارتباط واقع
یکی آنکه از مبدأ برآمد و دیگر آنکه بمبدأ باز گشت بالفعل او را باعتبار مبدأ هر دو حیثیت ثابت است چنانکه ده را با یک
دو ربط واقع است یکی آنکه یک را چندبار گردش وادم ده گشت دیگر آنکه چون ده تمام شد یکی گشت از عشرات الحال
همین قدر باید فهمید ثانی الحال صورت مبدأ و مرجع بوجه دیگر واضح خواهد شد والسلام **مکتوب هیژدهم** نیز بجواب
عرضداشت شاه ابوسعید رح بسم الله الرحمن الرحیم حقایق و معارف آگاه سیادت و نجابت دستگاه سلالة الاکابر

میر سید ابو سعید سلمهم الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التزام مطالعه نمایند الحمد لله رب العالمین علی
عافیة الطرفین نامه مشکین شمامه متضمن بعض مشاهدات متعلقه بلطیفه خفیه واخفی رسید در برابر آن شکر الهی بجا آورده
شد این راه که میروند همان صراط مستقیم ست که اکابر اهل عرفان رفته اند هیچ دغدغه خاطر ایشان را مشوش نسازد در
حالت اولی صفتی از صفات مبدأ ولازمی از لوازم ذات او بمنزله ضوء به نسبت آفتاب که برنگهای مختلفه
برآمده وثانیاً ذات مبدأ را بغیر ملاحظه صفات دیدند که در مظاهر مختلفه ظهور نموده فقیر این هر دو حالت را منسوب
بلطیفه خفیه میکند اما حالت ثانیه بلندتر ست از حالت اولی بعد ازان دیدند که از میان ایشان نوری میل میکند
بجانب مبدأ و آنجا مثل حباب در آب متلاشی شده پیش این فقیر اینحالت نمایش ست از تجرد بحت باالجمله آنچه
خدای تعالی عطا کرده است نعمتی ست عظیمه بر آن از جان ودل شکر کنند و متوقع مزید باشند وآنچه از نور محمد علی
صاحبه الصلوات والتسلیمات دیده اند نمایش ست از نسبت اویسیه سابق آرزوی این نسبت داشتند
الحمد لله که حاصل شد برای خفقان خواندن یا حمید مفید خواهد بود خواه متفرق در اوقات صلوة خمس وخواه یکجا
هزار بار در باب وجه معاش وآسودگی ایشان متفکر نباشند هر چه میگذرد همه حکمت حق ست ونافعیت نسبت شما
هرچند بالفعل وجه نافعیت او معلوم نباشد من بعد روشن خواهد شد والسلام فقیرزادها و والده ایشان سلام
میرسانند ومتوقع دعای خیر هستند که دعای مومن برای برادر غائب مستجاب ست **مکتوب نوزدهم** نیز بجواب
عرضداشت سیادت ونقابت پناه حقائق ومعارف آگاه سلالة الاکابر میر سید ابو سعید سلمه الله تعالی از فقیر
ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت القیام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیة والمسئول من فضله ان یدیم العافیة
لنا ولکم بعد انتظار بسیار رقیمه کریمه متضمن بعض معارف وبعض اسوله ضروریه رسید چون مشعر بعافیت وسلامت
ایشان بود مع اولاد واتباع موجب کمال سرور وباعث حمد الهی شد نوشته بودند که ذات مقدس خالی از جمیع قیود
مشهود میشود کنت کنزاً مخفیاً اشاره باو ست بعد ازان انوار صفات که مبدأ افعال ست بنظر می آید
فاحببت ان اعرف رمزی ست بآن بعد ازان تاثیر آن صفات در خارج بحیثیت آن صفات مرئی میگردد
فخلقت الخلق تلمیح ست بآن این همه معارف حقه است شکر او تبارک وتعالی بر آن باید کرد وآنچه طلب جواب آن
نموده اند آنست که بمقتضای اظهار غلبه قدرت ربوبیت آنست که مثل امواج دریا اعدام وایجاد همیشه باشد
وتعطیل صفات بوجود نیاید و درین صورت خلود جنت ونار معارضه میکند وتطبیق آن میسر نمی آید مگر بتاویل

بعید صاحب من این سخن را بتادیل درست دریابند مقتضی اظہار غلبہ قدرت فقط این نیست کہ ایجاد و اعدام در
ہر شے واقع شود وقدرت الہیہ واسع ست عالمی را بیرون از جہات ومحدود ایجاد میکنند و اعدام مینماید اگر بہشت و دوزخ
معدوم شود چہ باک باز آنچہ در حدیث صحیح معلوم میشود آنست کہ در بہشت دوزخ ایجاد و اعدام ہست بہشتی یک میوہ
بخورد میوہ دیگر بجای او پیدا میشود و دوزخی پوست وگوشت او سوختہ میگردد دیگر باز تبدیل میکنند کُلَّمَا نَضِجَتْ
جُلُوْدُهُمْ بَدَّلْنٰهُمْ جُلُوْدًا غَيْرَهَا روح شخص در بہشت در یک صورت در می آید باز بشکل دیگر مینماید
باز باید دانست کہ تجدد امثال کہ صوفیہ تقریر میکنند ایجاد شخصی و اعدام شخصی نمی طلبند چنانچہ بیک معنی گل تا دو ماہ
باقیست و بیک معنی ہیچ گل تا یک روز نمی ماند ہمچنان این ایجاد و مرتبہ ہست شخص در جمیع احوال باقیست
و مثل در حالت موجود و معدوم میشود بالجملہ باین فکر خاطر خود را مشوش نکنند ہمان مشہود خود را محکم
گیرند والسلام

مکتوب مدنی

مکتوب بستم در تحقیق وحدت وجود و شہود و جمع بین القولین بسم اللہ الرحمن الرحیم من العبد الضعیف
احمد المدعو بولی اللہ بن عبد الرحیم الدہلوی عفا اللہ تعالی عنہ و وفقہ لما یحبہ و یرضاہ الی افندی اسمعیل بن
عبد اللہ الرومی ثم المدنی اوصلہ اللہ تعالی الی ما یرجوہ و یتمناہ۔ اما بعد فانی احمد الیکم اللہ الذی لا الہ الا ہو
واصلی واسلم علی نبیہ المصطفے وآلہ واصحابہ اجمعین قد وصل الی کتابکم الذی سألتمونی فیہ عن وحدۃ الوجود علی
ماذکرہ الشیخ الاکبر واتباعہ وعن وحدۃ الشہود علی ماذکرہ الشیخ المجدد وہل یمکن التطبیق بینہما رضی اللہ تعالی عن
الجمیع وارضاہم۔ فاعلموا اخوانی رحمکم اللہ ان لکل زمان ولکل قرن علماء اصابہم فی تقاسیم رحمۃ اللہ عزوجل ان
تاملتم حال اوائل ہذہ الامۃ المرحومۃ حین لم تدون علوم الشرع ولا فنون الادب ولا وقع عنہا کثیر بحث وانہ
لم یزل الہام الحق یبرز فی صدورہم علما بعد علم علی حسب حکمتہ فی کل دورۃ لم یخف علیکم ہذا المعنی وان نصیبنا
فی ہذہ الدورۃ من تقاسیم رحمۃ اللہ ان یجتمع فی صدورنا علوم علماء ہذہ الامۃ معقولہا ومنقولہا ومکشوفہا
وینطبق بعضہا علی بعض ویضمحل الخلاف بینہا ویستقر کل قول فی مقرہ فہذا الاصل منسحب علی فنون العلم
من الفقہ والکلام والتصوف وغیرہا بحمد اللہ وتوفیقہ واعلموا ان معرفۃ الحق علی ما قالہ الخضر علیہ السلام کبحر لجی

لا مبدأ ولا منتهى له وان المتكلمين بها كالابرة المغموسة فيه لم ينقص من البحر شيئاً او كالعصافير تشرب منه حاجتها ثم تصدر فكل واحد لا يخبر الا عن كمال دون كمال ولا يصف الا جمالا دون جمال وعلى تفنن واصفيه بوصفه يفنى الزمان وفيه مالم يوصف • وفي مثل هذه المواضع يتفرق المستمعون فرقا فمن عرف مسقط اشارة كل واحد والموضع الذي اخبر عنه حمل كل قول قيل في محله وصدق الجميع ومن ماله اختلاف العبارات وتنوع الاشارات ولم يقدر على الخلوص منها الى خير الاختلاف هناك بقي في حيرة حائرة مثل ذلك كمثل اناس عميان اكتنفوا الشجر يلتمسونها ويذوقونها فوجد بعضهم اوراقها وبعضهم اغصانها وبعضهم ازهارها وبعضهم ثمارها ثم قعدوا يتحدثون فقال بعضهم ان الشجرة اجسام ملس فقال الآخر انما هي اعواد وقال بعضهم انما هي في غاية اللين والنعومة وقال الآخر في غاية الخشونة والصلابة وقال الآخر في غاية الحلاوة وقال الآخر في غاية المرارة او العفوصة وقال الآخر انها لا طعم لها اصلا وقال بعضهم لها رائحة طيبة وقال الآخر لا رائحة لها فلما اختلفت اقاويلهم جعل بعضهم يكذب بعضا وجعل بعضهم يسب بعضا فجاء رجل آخر متميز منهم بالابصار وان كان دونهم في كثير من الاوصاف التي يمدح الناس بها بعضهم بعضا كحسن الصوت وقوة البطش وكمال السمع والذوق واللمس فقال كلكم جميعكم صحيح في الاصل خطأ باعتبار الحصر ثم انه ارجع كل قول الى مرجعه وبين لكل اشارة مسقطا يسقط عليه ثم ان العارفين الجامعين بين العلم الظاهر والباطن قد يكون كشفهم صحيحا ويلحقهم بعض الخطأ في توجيه كلام القدماء وتعيين مرامهم وهذا الخطأ لا يقدح في معرفتهم بالله ولا يضر كمالهم فان توجيه الكلام وتعيين محله خارج عن الكشف شعبة من الاجتهاد والتحري الذي يشاركهم فيها علماء الظاهر بل العوام ايضا واعلموا ان وحدة الوجود ووحدة الشهود لفظتان تطلقان في موضعين فتارة تستعملان في مباحث السير الى الله عز وجل فيقال هذا السالك مقامه وحدة الوجود وذلك مقامه وحدة الشهود ومعنى وحدة الوجود ههنا الاستغراق في معرفة الحقيقة الجامعة التي يفنى العالم فيها بحيث يسقط عنه احكام التفرقة والتمايز التي معرفة الخير والشر مبنية عليها والشرع والعقل مخبران عنها مبينان لها اتم بيان واوفى اخبار وهذا مقام يحل فيه بعض السالكين حتى يخلصه الله تعالى منه ومعنى وحدة الشهود الجمع بين احكام الجمع والتفرقة فيعلم ان الاشياء واحدة بوجه من اوجه كثيرة متباينة بوجه آخر وهذا المقام اتم وارفع من الاول وهذا الاصطلاح اخذته عن بعض اتباع الشيخ آدم البنوري قدس سره وتارة تستعملان في معرفة حقائق الاشياء على ما هي عليه فنظر وافي وجه ارتباط الحديث بالقديم فوقع عند قوم ان العالم اعراض مجتمعة في حقيقة واحدة كما ان صورة الانسان وصورة الفرس وصورة الحمار

متواردات على الشمع والطبيعة الشمعية باقية في جميع الحالات لكن الشمع لايسمى باسم التماثيل الا بتلك الصور المتواردة عليه بل تلك الصور في الحقيقة هي التماثيل لكن لا وجود لها الا بضم ضميمة هي الشمع ووقع عند اخرين ان العالم عكوس الاسماء والصفات انطبعت في مرايا الاعدام المقابلة لتلك الاسماء والصفات كما ان القدرة تقابلها عدم وهو العجز فلما انعكس ضوء القدرة في مرآة العجز صارت قدرة ممكنة وعلى هذا القياس ساير الصفات والوجود ايضا على هذا الاسلوب فالمذهب الاول يسمى بوحدة الوجود والثاني بوحدة الشهود وقد وقع عندنا ان المكشوفين صحيحان جميعا لكن القول بان وحدة الشهود على هذا المعنى لم يقل به الشيخ العربي سهو بل الشيخ واتباعه بل الحكماء ايضا يقولون بها وذلك لان محصل هذا القول بعد التهذيب والتخليص من المجازات والاستعارات التي اوجبت صعوبة الفهم هو ان الحقائق الامكانية اضعف وانقص والحقيقة الوجودية اتم واقوى بحيث يمكن ان يقال للحقائق الامكانية انها اعدام ظهر فيها صور الموجودات ولا اخفاء ان هذا القول متفق عليه وهذا الذي سالتموني عنه يحتاج الى تفصيل فاستمعوا لما يتلى عليكم ايا فان واعية اعلموا رحمكم الله ان اول ما يفهمه المسلم ويخلص اليه من نصوص الكتاب والسنة بل يخلص الى كل صاحب عقل ان الحق عز وجل موجود جزئي مثل سائر الجزئيات الا انه قديم موثر في العالم خالق لهم رازق اياهم وهذا العلم هو الذي يجده في صدره كل عاقل قبل ان يمارس رياضة نفسانية او يمعن في المعقول وهو الذي كلف به الشرع الناس والشرع الالهي لم يكلف الناس الا بما اودعه الله عز وجل في فطرتهم بحسب الصورة النوعية سواء كان ذلك الشئ المكلف به علما او عملا ولم يحتج الشرع عليهم الا بما يهدي اليه فطرتهم وهو متمكن فيهم قال الله تبارك وتعالى فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل مولود يولد على الفطرة الحديث وهذه معرفة صحيحة واشارة صادقة مرجعها تجلى من تجليات الحق عز وجل قديم برز في قلب النفس الرحماني قبل ان تحقق الزمان ويجيء حديث الحدوث وذلك لان النفوس البشرية لها انجذاب اليه مثل انجذاب الحديد الى المقناطيس وميلا اليه مثل ميل النار الى جهة الفوق وميل الارض الى جهة التحت ما اصدق ما قال بعضهم ؎ لقد صرت مقناطيسها فقلوبنا ❊ بجذبك اياها اليك تميل ❊ فسمي الحق عز وجل الوصول الى هذا التجلي بعد الموت بلقاء الله وجعل كل ما يعين الانسان على هذا الوصول تبليغ جهده عنده طاقته وجعل كل ما يبعده عنه او تعلق قلبه عنده اثما والى هذا المعنى اشار النبي صلى الله عليه وسلم حيث قال سترون ربكم عز وجل كما ترون القمر ليلة البدر لا تضامون في رويته فان استطعتم

ان تغلبوا على صلوة قبل طلوع الشمس وقبل غروبها فافعلوا وهذا التجلي هو ميزان الخير والشر كما
اشرنا اليه وهذا التجلي هو الذي ينطبق عليه الاسماء الالهية التسعة والتسعون وهو الذي اخبر عنه النبي صلى الله عليه وسلم
حين سئل اين كان ربنا قبل ان يخلق خلقه فقال كان في عماء ما فوقه هواء وما تحته هواء وهو الذي اخبر عنه الصوفية
بقولهم ان الوجود ظهر في مظهرين مظهر واجب له التاثير والقهر والفعل والتنزه ومظهر ممكن له التاثير والانقهار والانفعال
والتلوث وقال الشيخ محي الدين ابن علي العربي ذوق الانبياء والاولياء يدل على ان هناك ارادة متجددة انتهى فمن
اثبت هذا التجلي كما هو اصاب الفطرة التي فطر الله تعالى الناس عليها ووافق الانبياء والاولياء في معرفتهم بربهم ومن
لم يثبته اخطأ الفطرة وباين الانبياء والاولياء في معرفتهم بربهم وصار زنديقا دهريا وكذلك كل من انكر علما او دعم
الحق في جذر فطرة الانسان وادار عليه التكليف فهو الزنديق وكذلك من العلوم ان الفطرة التي يكون منكره زنديقا
ان حقائق الاشياء ثابتة وان للاشياء وجودات خاصة يدور عليها خواصها كالنار يحرق والماء يطفي والزنجبيل حار
والكافور بارد والصلوة خير والزنا شر فمن لم يقل بذلك قامت عليه الحجج من نفسه على نفسه وكذبته الدلائل من نفسه
على نفسه ووقع في هوات من تهافت الاقوال والاراء وقد عرفنا من سنة الشارع عليه الصلوة والسلام انه يمنع
التعدي من طور الفطرة وينهى عن الخوض فيما سوى ذلك الا ان الصوفية عرفوا ان النهي انما جرى على العقل وعلى
الصورة الانسانية فلو ان انسانا استعمل في ذلك عقله وخاض في ذلك بما هو انسان كان منهيا عنه لكنهم يخوضون
بطور وراء طور العقل وبما هم من البشر وبالجملة فقد خاض الناس بعد احكام هذا الاصل الذي جبلوا عليه في علم آخر
وهو ان الاشياء المعقولة والمحسوسة مشتركة في الوجود وهو المعنى الذي به تفارق هذه الاشياء المعدوم فانا قد نتصور
المثلث مثلا ونعقل انه ليس بموجود وقد نتصوره ونعقل انه موجود ولا بد ان المتصور الثاني يفارق المتصور الاول
والذي به يفارقه هو الوجود وهو الذي يكون مبدأ للقابلية والفاعلية في هذه الاشياء ومتمايزة في الماهيات وهي
الخصوصيات الزائدة على الوجود والامور التي بها يسمى الفرس والانسان والحمار والبعير بهذه الاسماء والتي بها
يقدر في انفسها لكل منها من الاحكام والآثار ثم اختلفوا في حقيقة هذا الوجود وكيفية انضمامها فقيل الوجود امر
انتزاعي يتصف به الماهيات والجاعل لم يجعل الماهية ماهية ولا الوجود وجودا لكن جعل الماهية موجودة اقول هذا
القول صادق في نفسه خطأ باعتبار حصر معرفة الوجود وجود الكن ذكره في بحث الوجود الحقيقي فانا ندرك لا محالة
امر انتزاعيا نسميه بالوجود ونصف به الماهيات والاتصاف به اثر من آثار جعل الجاعل وسبب له وقيل الجاعل

جعل الماہیۃ واصدرہا من نفسہ وبعد اصدارہا نظر الناظرون الی بعض احوالہا من ظہور الفاعلیۃ والقابلیۃ ونحو ذلک
فارتسم فی صدورہم عند ذلک صورۃ تسمی بالوجود اقول وہذا ایضاً قول صادق فی نفسہ خطأ باعتبار حصر معرفۃ الوجود
فیہ فانا ندرک قطعاً امورا متمایزۃ فی الخارج نسمیہا بالاسماء المختلفۃ ولا جرم انہا اثر الجاعل والحق ان ہنالک وجودات
خاصۃ نسمیہا بالماہیات محفوفۃ بین وجودین آخرین احدہما الوجود الواحد فی المنبسط علی ہیاکل الموجودات وہو متقدم
علی الوجودات الخاصۃ والوجودات الخاصۃ تنزلات وتعینات لبعض عمومہ حاصلۃ من ارتباط معلوم الانیۃ مجہول
الکیفیۃ بنیہ وبین الماہیات التی ہی شیون ہذا الوجود المنبسط وصورۃ العلمیۃ وثانیہما الوجود المنتزع من ملاحظۃ
الوجودات الخاصۃ اجمالا فکل واحد من ہذین القائلین اصاب الحق واخطأ فی الاکتفاء بما لا یشفی علیلا ولا یطفی غلیلا
وقالت الصوفیۃ القائلۃ بوحدۃ الوجود الشی الذی یکون فی الخارج ویترتب علیہ الآثار الخارجیۃ لا یخلو من ان یکون
فی حصولہ فی الخارج وفی ترتب الآثار الخارجیۃ علیہ محتاجا الی ضم ضمیمۃ اولا یکون محتاجاً الی ضم ضمیمۃ فالاول ہو الممکن
والثانی ہو الواجب وقد ادرکنا ذوقا ان ہذہ الضمیمۃ ہو الوجود المنبسط علی ہیاکل الموجودات وہو شی قایم بذاتہ متقوم
بغیرہ ولیس متعین فی نفسہ مختصا بنوع من الآثار المعلومۃ عند الناس لکن لہ تنزلات علما وعینا فتلک التنزلات
صار متعینا مختصاً باثار خاصۃ واول مراتب تنزلہ تجلیہ بنفسہ بشان کلی لا یخرج عنہ شان البتۃ ثم تنزلہ الی تفاصیل
تلک الشان الکلی فی العلم دون العین ثم تنزلہ فی تلک التفاصیل فی العین کما کان فی العلم وحقایق الممکنات عندہم
ہی صور تلک الذات المتکثرۃ بتلبیس الشیون والاعتبارات فاذا علم بنفسہ متلبساً بہذا الشان کان ذلک حقیقۃ الممکن
واذا علم بنفسہ متلبسا بذلک الشان کان حقیقۃ لممکن آخر ووجودات الممکنات ہی ظہور الوجود فی تلک الحقایق فاذا جمعت
شروط وجود ممکن وارتفعت موانع وجودہ حدثت لہ نسبۃ خاصۃ مجہولۃ الکیفیۃ معلومۃ الانیۃ بذلک الوجود فصدر من
الوجود آثار مختصۃ بتلک الحقیقۃ واقتضی الوجود ایاہا بواسطۃ تلک النسبۃ الخاصۃ فیقال عند ذلک تنزل الوجود وتعین
وظہر فی مظہر خاص فمعنی الظہور تمیزہ وتعینہ واقتضاء نوع من الآثار دون غیرہا ومظہر الشی وصورۃ النخلۃ التی
تعین بہا وتلبس باحکامہا وآثارہا اقول ہذا القول صحیح عقلا وکشفا فانک اذا قلت ان المتحقق فی معرکۃ القتال
لیس الا الجسم فہو القاتل والمقتول وہو آلۃ القتل وہو الراکب وہو المرکوب وہو السرج وہو السیف وہو الرمح
وہو القوس وہو السہم وہو الرمی وہو الہازم وہو المہزوم وہو الصایل وہو المصول علیہ غیر ان الجسم لم یستحق
اسما من ہذہ الاسماء الا بکیفیۃ خاصۃ ومعنی خاص واذا نظرنا الی تلک الکیفیات مع قطع النظر عن اقترانہا بالجسم

کما کانت معدومۃ ولم یصدر منہا آثارہا واذا انضم الیہا الجسم صارت موجودۃ وصدر منہا آثارہا والجسم محل تلک
الکیفیات والحامل لہا استعد لتلک المعانی فی العقل والتقدیر قبل الوجود الخارجی ثم تکون تلک الاشیاء عند الوجود
الخارجی وتلک الصور المتکثرۃ اعدام محضۃ ان لوحظ الیہا مع قطع النظر عن الجسم لم یکن لہا تحقق وکانت موہومۃ
وان لوحظ بضم ضمیمۃ وہی الجسم کانت موجودۃ فاذا صار الجسم سیفا تارۃ ورمحا اخری فقد اقتضی بہ الاسباب اعنی النجار
والحداد والخشب والحدید والنار والکیر والمقمع والقدوم والمنشار وغیرہا الی ان حدثت بین المعدوم الموہوم
الذی ہو السیف والرمح وبین الموجود الذی ہو الجسم نسبۃ معلومۃ الانیۃ مجہولۃ الکیفیۃ بہا اتصف ذلک المعدوم
بالوجود ومعنی وجود السیف والرمح ارتباط المعدوم بالوجود بحیث یصح لہ اشتقاق الاسم من الوجود کان الجسم عاما محتملا
بصور کثیرۃ فاذا صار سیفا وتلبس باحکام السیفیۃ من القطع وغیرہ فقد تعین بتعین خاص وبرز فی بعض صورہ المحتملۃ
فیقال عند ذلک ظہر فی مظہر خاص ہو السیف کان ذلک کلہ کلاما صحیحا لا یتمکن من انکارہ عاقل اللہم الا مناقشات
لفظیۃ ترجع الی الوضع والعرف لا عبرۃ بہا عندنا فاذا فہمت ہذا القدر فی الجسم فالموجود اولی بہذا ثم الموجود معناہ
ما اتصف بالوجود والوجود لا شک انہ صفۃ انتزاعیۃ فلنبحث عن ہذہ الصفۃ الانتزاعیۃ ہل لہا منشأ انتزاع فی
الخارج او ہی بمنزلۃ انیاب الاغوال لا شبہۃ ان بدیہۃ العقل یحکم بالاول ویمتنع الاحتمال الثانی فاذا کان ہذا حکم
الموجود کان ہو حکم الوجود الحقیقی الذی ہو منشأ الانتزاع بالاولی واعلم ان الثبوت قبل الوجود فکم من معدوم
ہو ثابت متعین مخصوص باحکامہ وآثارہ فان المحاسب اذا تعقل مراتب الاعداد فانہ یمشی فی ذلک علی قانون
طبیعۃ ثابتۃ فی نفسہا یعلم ذلک بدیہۃ فلو اراد ان یجعل الزوج فردا والفرد زوجا لم یکن لہ ذلک ولو اراد ان یقدم
شیئا من مرتبۃ او یوخر لم یستطع وہذا ہو الثبوت الذی نقول انہ قبل الوجود وہو غیر الوجود الخارجی لا محالۃ
وغیر الوجود الذہنی ان ارید بہ التحقق الذی یحصل بتعقل عاقل وان ارید بہ غیر ذلک فیحتمل ان یکون ہو ہو کما ذکرنا
فی مراتب الاعداد فکذلک فی احکام کل نوع وجنس فانا نعلم لا محالۃ ان النخلۃ ان وجدت فان خواصہا کذا وکذا وان
لیفہا کذا وکذا والسدرۃ ان وجدت فان ورقہا کذا وکذا وثمرہا کذا وکذا فقد اثبتنا لکل نوع احکاما خاصۃ بہ لازمۃ
وجد فی الخارج او لا کما ان الملازمۃ فی قولنا لو لم یشأ اللہ لم یخلق الخلق صحیحۃ وان لم یتحقق ہذہ الصورۃ فظاہر
فہذا الانبساط وہذہ الملازمۃ واقع فی نفس الامر قبل الوجود الخارجی وکل ما ہو موجود فی الخارج فہو ثابت البتۃ
والممتنع لیس بثابت وکذلک مخترعات الذہن مما ینقطع بانقطاع الاختراع ولیس لہ امام یقتدی بہ العقل فی

تصوره ذلک لیس لها ثبوت و بالجملة فالوجود الخارجي انما يلحق الامر الثابت فيجعله موجودا و لنبحث عن هذا الثبوت و
عن هذا الوجود ای شیٔ منبعهما فالذی وقع عندنا ان الوجود منبعه و مصدره الوجود المنبسط علی هیاکل الموجودات او النفس
الرحمانی او النفس الكلیة ایا ما شئت قل ؎ عباراتنا شتی و حسنک واحد ٭ و کل الی ذاک الجمال یشیر ٭ و هو
صادر من الذات الالهية و ان الثبوت منبعه اقتضاء الذات الالهية للعالم فی عالم العقل قبل الوجود الخارجی و هو
الذی تسمیه الصوفیة بالتنزل العلمی لا یریدون بالعلم ارتسام صور الاشیاء لكنهم یریدون صدور الاشیاء منه مرة
واحدة فی المرتبة العقلية قائمة بالواجب لا بنفسها و لنبين ذلک بمثال اذا وضعت الخاتم علی الشمعة انتقش
فیها الحروف المكتوبة فی الخاتم فالحروف الظاهرة فی الشمعة انما كانت بعلة فاعلة و هو الخاتم و علة قابلة و هی الشمعة
و انما وجدت عند اجتماعهما و انطباق احدهما علی الاخر لكن للخاتم استعداد و قام به منذ كان الخاتم انه لو انطبق علیه
شیٔ سواء كان شمعا او طينا فاض منه علی ذلک الشیٔ صورة الحروف فكل ما وجد عند الانطباق كان ثابتا قبل
فی نفس الامر قائما بالخاتم فكذلک كل ما وجد حینا من الزمان فانه كان قائما بالذات الالهية من حيث الثبوت
و من حيث انه كمال للواجب و مقتضاه و هذا هو الذی تسمیه الصوفية بالفيض الاقدس و الحكماء بالعقل
والحق ان العقل مستوعب لجميع الوجودات الخاصة الا ان الحكيم لم يتفطن الا بعقول الافلاک و لیس هناک
الا اربعة اصول الذات الالهية و العقل الصادر منه و النفس الكلية الصادرة منه ايضا بشرط العقل و بواسطته
والهیولی الصادرة منه بشرط النفس الكلية كما قال مولانا عبد الرحمن الجامی فی بعض كلامه ذات مع الصادر
الاول علت تامه آن موجود یست که در مرتبه ثانیه ظاہر شود و ہمچنین ذات مع صادر اول و ثانی علت تامه
امری ثالث ست انتهی و كلما يشاهد بالحس و يدرک بالعقل فانه حاصل من انكاح الحاصل بین الهیولی
والنفس فمن ذلک ما هو قريب من النفس قد ظهر فيه احكامها و منه ما ظهر احكام الهیولی اكثر و لیس الهیولی
الا التشخص فلما جاء وقت صدور هذه الاشياء و تمت عليها برز الوجود علی حسب الاستعدادات الثابتة من
قبل القائمة بالذات الالهية فعبروا عن هذا المعنی بقولهم و ان ظهر الوجود و تحكم ظهر باطن الوجود و انه و قعت بين محل ظهر الوجود
و باطنه نسبة معلومة الا انها مجهولة الكيفية و قالوا الاعيان ما شمت رائحة الوجود و یریدون ان الذی یصدر منه الآثار
انما هو الوجود فقط لكنه ظهر علی قانون باطن الوجود فهذا القدر من وحدة الوجود ثابت عقلا و كشفا و قد حام حوله جميع
الطوائف عن اهل العقل فمن قال بان الذوات متحدة فی الذاتية مختلفة فی الاوصاف انما اراد هذا المعنی و من قال

ای العقل ؎ الحاصل بينهما ۱۲

بان العالم تعین فی الہیولی الاولی والصورۃ العامۃ الجسمیۃ لم یبعد من ہذہ القاعدۃ کل البعد وقد اعترف بمقدمات
ہذہ القاعدۃ من حیث یدری او لا یدری وقد اشرنا سابقا الی القول بان وجود الشیء عین حقیقۃ لا یصادم ہذہ
المسئلۃ وکذلک القول بان الوجود صفۃ انتزاعیۃ لا یصادمہا ولکل قول محمل ینطبق علیہ بقی ہہنا مسئلۃ مشکلۃ قد
صعبت علی الفرقۃ القائلۃ بوحدۃ الوجود وہی ان ہذا الوجود عین الذات الواجبۃ او صادرۃ منہا بطریق الابداع
ولا بد من تحریر محل النزاع لان کلام القوم من الطرفین لا یخ من التسامح والتجوز فیختلط القولان فاقول لا شبہۃ
ان حال الانسان بالنسبۃ الی اعتباراتہ من الانسان بشرط لا وبشرط الشیء ولا بشرط الشیء غیر حالہ بالنسبۃ
الی افرادہ فانا لا نشک ان الحال الاولی فیہا الوحدۃ الحقیقیۃ والکثرۃ الاعتباریۃ وفی الحال الثانیۃ الکثرۃ الحقیقیۃ
والوحدۃ الاعتباریۃ والحال الاولی لا یخرج عن کونہ کلیا والحال الثانیۃ یخرج عن ذلک فاذا استقرأنا مراتب
ظہور الشیء فی مظاہرہ وتعینہ فی بعض محتملاتہ وجدناہا علی منزلتین احدہما المنزلۃ التی یعبر عنہا بالصدور والابداع
والثانیۃ المنزلۃ التی یعبر عنہا بالتعین الاعتباری وبعد ہذا القول اختلف اقوالہم فی الوجود المنبسط علی ہیاکل
الموجودات فقال الشیخ صدر الدین القونوی فی اول کتاب مفتاح الغیب انہ صادر من الذات الالہیۃ وقال
مولانا عبد الرحمن الجامی بان الفرق بین الذات الالہیۃ والصادر الاول اعتباری فی شرحہ للمعات بعد
ایراد سوال وجواب فی ہذا المعنی تحقیق آنست کہ فیض ہمان ذات مفیض ست اما باعتبار نسبت عموم وانبساط
برحقائق ممکنات واین نسبت از امور اعتباریہ ہست پس ذات ماخوذ باین نسبت از امور اعتباریہ باشد و فی نفسہا
از امور حقیقی انتہی ۔ والحق عندی ہو المذہب الاول کیف وتمایز الوجودات الخاصۃ فی الاحکام وثبوتہا فی
انفسہا من اجلی البدیہیات فالتنزل الذی بہ یحصل ہذہ الاشیاء من المنزلۃ الثانیۃ لا محالۃ وان کان اسم التنزل
والتعین یشملہ والا لم یکن بین الافراد وبین نوعہا الا الفرق الاعتباری المنقطع بانقطاع الاعتبار وکذلک
بین کل خاص وعام الی ان یرتقی الامر الی الذات الالہیۃ لا یقال الصوفیۃ یجزمون ان الحقائق الامکانیۃ
اعتبارات واضافات لاحقۃ بالوجود لانا نقول الصوفیۃ یقولون بان النار غیر الماء وہما غیر الہواء وان الانسان
غیر الفرس وان کان الوجود یشملہا کلہا فلا جرم انہم ارادوا بالاعتبارات والاضافات معنی لا یزاحم ہذا التغایر الذی
یکون منشأ لاختلاف الاحکام وہذا المعنی ہو الذی الکثرۃ حقیقیۃ والوحدۃ اعتباریۃ اذ لا معنی لحقیقۃ الکثرۃ
الا تمایز الاحکام واختلاف الآثار وتغایر الحقائق التی ہی الوجودات الخاصۃ لاختلافہا فی اصل الوجود وعدم

رجوعها كلها الى الوجود الواحد المنبسط على هياكل الموجودات كلا فقولهم هذا اثبات للتنزل والظهور لا اثبات منزلة دون
منزلة من منزلتي التنزل والصوفية حيث قالوا العالم عين الحق ما ارادوا نفي الوجودات الخاصة الحاصلة من تنزل
الوجود الى مراتب شتى بل ارادوا افادة معنى التنزل والظهور فكما ان المعقولي يقول زيد وعمرو واحد يعني به التماثل في
النوع لا الاتحاد من كل وجه ويقول الانسان والفرس واحد يعني الاشتراك في الحيوانية ويقول الشجاع والاسد
واحد يعني المشابهة في الشجاعة فكذلك الصوفية يقولون العالم عين الحق يعنون تعينه كلا في الوجود المنبسط وقيام
الوجود بالحق الاول لا بعده لا نفي التمايز بالكلية قال قائلهم ؎ هر مرتبه از وجود حکمی دارد * گر حفظ مراتب نکنی زندیقی
وحيث قالوا بالتنزل ارادوا معنى يعم المنزلتين لا يقال هب انك اثبت الحق الاول والصادر منه فلا بد ان الوجود ما
والتحقق يشملهما اذ لا يصح ان يقال انه لهذا انه ليس بموجود ولا لذلك انه غير موجود واذا كان الوجود يشملهما فالكلام
جار في هذا الوجود ولا بد انه الاول وانه في المرتبتين جميعا لانا نقول هذا الوجود مفروض قد قدره العقل ولا ثبوت
له في نفس الامر بمنزلة انياب الاغوال وان فتشت حق التفتيش وجدت هذه المسألة القائلة بان الارتباط بين الحادث
والقديم ليس الا المنزلة الثانية المسماة بالتعين الاعتباري هي التي تردها الفطرة السليمة المجبولة على التصديق بتحقق
تمايز ما فيما بينهما ولا ترد الفطرة مطلق التنزل الصادق بالصدور والابداع ونحو ذلك بل يضطر اليه غير ان
هذه الاصول اعني العقل والنفس والهيولى كل واحد منها عين الآخر من وجه فالعقل عين النفس من وجه
كما صورنا في استعداد نقوش الخاتم القائم بالخاتم والنقوش المنطبعة في الشمعة القائمة بها وكذلك النفس عين
الهيولى من وجه ونضرب لذلك مثلا ايضا اذا تصورت في نفسك كليا اكتنفته الكليات حتى حكم العقل بان مثله
لا يوجد الا في فرد واحد ثم وجد في الخارج ذلك الجزئي فالفرق بين النفس والهيولى كالفرق بين الكلي الذي يحكم
العقل بانه منحصر في فرد واحد وبين الفرد الجزئي وليس للهيولى عندنا حقيقة الا بروز النفس الكلية في صورة
التشخص والتعين فهي مع هذا البروز هيولى فالعارف اذا اراد بيان هذه العينية لا بد ان يستعمل ما يوهم الفرق
الاعتباري وبالجملة فتلك كلمة حق اريد بها الباطل ثم ان الشيخ المجدد قال في مكتوبات الصفات الثمانية موجودة
في الخارج فلا بد انها متميزة من الذات الواجبة في الخارج ولكل صفة عدم يقابلها فللعلم عدم يقابله وهو الجهل
وللقدرة عدم يقابلها وهو العجز وتلك العدمات لها تميز في علم الحق فصارت بذلك التميز مرايا الاسماء والصفات
ومجالي انوارها فحقائق الممكنات هي عكوس الاسماء والصفات المنطبعة في الاعدام المقابلة لها فالاعدام بمنزلة

المادة وتلك الطبيات وعكوس الاسماء والصفات بمنزلة الصورة الحالة في المادة فحقايق الممكنات عند الشيخ
ابن العربي تلك الاسماء والصفات متميزة في العلم وعند الشيخ المجدد انما هي عدمات انعكست فيها انوار الاسماء والصفات
وتلك العدمات وذلك الانعكاس انما كانت في العلم ولكن الفاعل المختار جل مجده اذا شاء ان يوجد ماهية
من الماهيات في الخارج جعلها متصفة بالوجود الظلي فيصير موجودة في الخارج بالوجود الظلي واختلفت اقواله
في العالم فقال مرة هو موجود في الخارج وجودا ظليا وقال اخرى هو موجود في الوهم الا ان الله تعالى اتقنه
في تلك المرتبة فصار هو هو ما متقنا اقوال اعلم ان لفظة حقايق الممكنات تطلق على احدها الوجودات الخاصة
فللانسان حقيقة وللفرس حقيقة وللحمار حقيقة وتلك الحقائق امور متحققة في الخارج وعلى هذا فحقايق الممكنات
ما يعقله العاقل في نفسه عند اطلاق هذه الاسماء لا غير وعلى هذا الاصل يخرج قولهم وحقائق الاشياء ثابتة وثانيها
الامور الثابتة التي ليست بموجودة في حد ذاتها ولا معدومة فاذا انضمت ضميمة هي الوجود صارت موجودة
والا كانت معدومة والحقائق بهذا المعنى هي التي يسميها المعقولي بالماهيات الا ان المعقولي عقل انها امور
ليست بموجودة ولا معدومة ولزمه القول بثبوتها من حيث يدري او لا يدري ولم يعقل ارتباطها باول
الاوائل وثبوتها بالفيض الاقدس قبل وجودها بالفيض المقدس وكوشف الصوفي القائل بوحدة الوجود
عن تلك الحقايق الثابتة وارتباط بعضها ببعض وتقدم بعضها على بعض في المرتبة العقلية قبل الوجود الخارجي
فعرف ان الذات المقدسة تجلت ازلا على نفسها بان علمت بنفسها وبما هو مقتضى نفسها وبكمالها القايم بها
وامكان تطور مظاهرها باطوار شتى وعلمها ذلك هو عين الاقتضاء عند التحقيق وليس المراد بالعلم ارتسام صور
الاشياء في نفسها ثم كان استعداد المظاهر الكلية الفعالة الظاهرة المقدسة يسمى بالاسماء وما كان استعداد المظاهر
الجزئية المنفعلة المتقهرة المتسلطة يسمى باعيان الممكنات فحقائق الممكنات على هذا الاصطلاح صور معلومة عند الحق
الاول المعنى الثالث يحتاج الى تمهيد مقدمة وهي ان احدى القبيلتين منطبقة على الاخرى فكل ما في
الاسماء ظهر في حقائق الممكنات فحقايق الممكنات وحقايق الاسماء ضدهم متقابلات احدى القبيلتين في
غاية القوة والتمام والاخرى في غاية الضعف والنقصان والضعف هو عدم بعض ما في القوى من القوة
والنقصان هو عدم ما في التام من التمام مع الاشتراك في الاصل بوجه من الوجوه فلا جرم هناك اصل الامر
ثابت في احد الطرفين على الوجه الاتم ممتزج في الطرف الآخر بالعدم ثم نقول من اراد التعبير عن تاصل

الاسماء وفرعية الممكنات في هذه المرتبة فله عبارتان كلتاهما صحيحة احدهما ان حقايق الممكنات هي الاسماء والصفات متميزة في مرتبة العلم والثانية ان حقايق الممكنات هي عكوس الاسماء والصفات المنطبعة في الاعدام المقابلة لها ولا فرق بين العبارتين الا فرقا ضعيفا لا يعبأ به عند المفتشين من حقايق الاشياء على ما هي عليه الرابع ايضاً يحتاج الى مقدمة هي ان الصوفية يسمون الاولى معشوقا والثانية عاشقا والمرتبة العليا الظاهرة في الجميع عشقا وهذا اصطلاح صاحب اللمعات ثم ان المعشوق تيدلى الى عاشقه ويجذبه اليه فيقال للسالك الذي غالب حاله هذا مجذوبا ومرادا ومحبوبا كما كان في قصة سيدنا ابراهيم جذبه العناية الى مراتب الوجوبية من حيث لا يدري فاهتدى الى الذي فطره وتذكر من حال الافات ان به الذي فطره منزه عن هذه الذمائم وقد يترقى العاشق الى معشوقه ويسير اليه بالرياضات البدنية والنفسانية وتجريد وجه الروح فيقال للسالك الذي غالب حاله هذا سالكاً ومريداً ومحبا وقد يتدلى المعشوق ويترقى العاشق فيجتمعان في الوسط وهذا السالك نيوبه بوارق الطرفين فيقال له السالك المجذوب والمحب المحبوب والمريد المراد ومعنى هذا الكلام ان لله تعالى تجليا في قلب الشخص الاكبر وان لهذا التجلي انبساطا وانشراحا في حظيرة القدس وان له عكوسا ومجالي في الملاء الاعلى فينطبق على هذا التجلي الاسماء القسعة والتسعون وان لله تعالى ارادة حينا بعد حين وعلما متجددا ورضا متجددا بحسب هذا التجلي فهذا التجلي مع ما في حيزه هو الذي يسمونه بالمعشوق لان النفوس البشرية منجذبة اليه انجذاب الحديد الى المقناطيس وقد ذكرنا ذلك في صدر هذه المقالة واليه السير والسلوك وبه الاتصال الذي يقصده الصوفية وقد يقتضي الاسباب الخفية الى ان يريد الحق اصطفاء عبده وهو جاري في غلواء نفسه لا يشعر بما يريد منه فيسمى مرادا وقد يقصده بالرياضات البدنية وتجريد وجه الروح حتى يظهر الاتصال المودوع في اصل جبلته فيسمى مريدا وقد يحس باجتبار من الحق وسعي من نفسه ويكون له تارات يتقدم سعيه في بعضها ويغلبه قسر من الغيب في البعض الاخر ويحس ذلك في حالة واحدة من جهتين فيكون جامعا للمرتبتين اما ما في المشربين فيقول قد يكون الغالب عليه بعض وجوه هذا التجلي ويكون مجذوبا من ذلك الوجه فيقال تحقق باسم كذا وكذا ويقال ربه من بين الاسماء اسم كذا وكذا وبالجملة قد يفهم العارف اصل استعداده في الاعيان الثابتة والاسم الذي يجذوه من بين الاسماء فينسب اليه فيقال حقيقته تعين اسم الرحمن او اسم الله الى غير ذلك والشيخ المجدد معترف بهذا القول في كثير من مكاتيبه وبالجملة فنقول بان حقائق الممكنات عكوس الاسماء المنطبعة في الاعدام المقابلة لها ليس مخالفا

بکلام الشیخ ابن العربی واتباعہ وکم لہم من تصریح اوتلویح بہذا المعنی وقد اومانا الی وجہ المسئلۃ فلا حاجۃ ہنا الی
نقل کلامہم والاطناب بسرد تصریحاتہم وتلویحاتہم والقول بان حقایق الممکنات ہی الاسماء بمعنی ان الاسماء
المتصلۃ فی الوجود لہا ظل فی الطرف المقابل یسمی باعیان الممکنات اوبمعنی ان العارف لہ رب من الاسماء
وہو حقیقتہ التی یرجع الیہا لیس مخالفا لکلام الشیخ المجدد ولو شئنا لاقمنا براہین کثیرۃ من کلامہ علی کلامہ ونحمل
کلام الشیخ المجدد انہ وجد بعضا من مقالات الشیخ ابن العربی واتباعہ فحملہ علی ما یخالف وجدانہ وتلک فلتۃ[1] علمیۃ
لا منزلۃ کشفیۃ والفلتات لا یخلو منہا العلماء ولا یضر علو مقامہم ان یوجد فی بعض کلامہم قلیلا فلتۃ ما وقولہ
تمایز الصفات الثمانیۃ لا یسلمہ الصوفیۃ بل ہی عین الواجب عندہم بمعنی ان الذات یکفی کفایتہا ولیس عند
المتکلمین دلیل یدل علی ذلک لا نقلی ولا عقلی اما الاول فلان غایۃ ما فی الباب ان ہناک حقیقۃ یصح اطلاق
السمیع والعلیم ونحوہما عرفا ولغۃ اما ان ہناک صفات متمایزۃ فکلا ومن انصف من نفسہ عقل ان الناس
اذا استعملوا افعال الصفات واسمائہا لا یلتفتون الی تمایز الصفات وکونہا زائدۃ علی الذات اصلا لکنہم
یلتفتون الی صدور الآثار لا غیر فان من رای شیئا یتحرک ویمشی ویحس یسمیہ حیا بسبب ہذہ الآثار ولا
یلتفت الی ان الحیوۃ صفۃ زائدۃ او ہو ذاتی للحیوان الی غیر ذلک من التدقیقات الفلسفیۃ واما الثانی
فلان العقل ما شہد الا بکونہ بحیث یصدر منہ ہذہ الآثار واما ان ذلک منحصر فی زیادۃ الصفات فکلا بل من
انصف من نفسہ عقل ان کون الصفات بمنزلۃ الاعراض فی محلہا القایمۃ بموصوفاتہا ہو اعظم التشبیہ فان
قال قائل ہذا مذہب اہل السنۃ فیجب قبولہ قلنا اہل السنۃ عندنا اہل القرون المشہود لہا بالخیر وما روی
عن احد منہم انہ تکلم فی الصفات ہل ہی زایدۃ اولا وعلی تقدیر زیادتہا ہل ہی امور انتزاعیۃ او خارجیۃ واما
ہذہ الفرقۃ من المتاخرین التی تدعی لنفسہا انہا اہل السنۃ فعلی تقدیر ان لا یکون قولہم ہذا بدعۃ فی الدین
واختراعا لم یقلہ احد من السلف فنحن رجال ہم رجال وکذلک اختلاف اقوالہ فی ان العالم موجود خارجی
بوجود ظلی او موہوم متقن اختلاف قلیل الجدوی اذ المقصود ان الوجودات الخاصۃ متحققۃ بحیث یصدر منہا
آثارہا سواء سمی ہذا التحقیق وجودا خارجیا او وجودا وہمیا متقنا وان سالتمونی عن الحق الصراح قلت ان الذات
الالٰہیۃ من حیث ہی ہی اجل من ان تکون فی الخارج او فی الاعیان اذ الخارج اسم للنفس الرحمانی وفی
الاعیان کنایۃ عنہ نعم للحق تجلی عظیم ہو فی الخارج ویوصف الحق بانہ فی الخارج او فی العماء بشرط ہذا التجلی وان سالتنی

[1] فلتہ کا ترجمہ لغزش وناگاہی ۱۲

عن هذه الاقوال كلها ما انكرت عليها الا من جهة التعبير ومن جهة ذكر شي في غير محله والافضل بالشيء صاحب كشف
الى ما ليس له حقيقة اصلا فالقول بالصفات الثمانية له وجه وجيه وهو ان اوائل النفس الرحماني المتمثل فيه الذكر
والتجلي الاعظم يسمى عند الاشاعرة بالصفات ولذلك قالوا بصدورها بالايجاب وبقدمها زمانا غير انهم سموا شيئا
واحدا باسماء شتى باختلاف الجهات والاعتبارات وكم من اختلاف في الجهات يلتوي في صدور الناس حتى
نظنونه من باب اختلاف الحقائق كالبياض والابيض هما واحد في الحقيقة الا ان البياض اسم له من حيث
انه ماخوذ بشرط لا وان الابيض اسم له من حيث انه ماخوذ بشرط الشي فلذلك سموه حيوة من حيث انه صفة يتبع
العلم بنفسه وبحقايق الممكنات وعلما من حيث انه تمثل فيه حقايق الاشيا قبل تكونها في الخارج وقدرة من
حيث انه ينبجس منها خلق الخلائق وارادة من حيث ان التجلي الاعظم منبعث منه تخصيص احد المتساويين
وكلاما من حيث انه ينزل منه الوحي على قلوب الانبيا والملائكة وسمعا وبصرا من حيث انه مبدا لانكشاف
المبصرات والمسموعات وكذلك كلام مولنا عبد الرحمن الجامي عندي مسلم فان مقصوده نفي تاصل
الحقائق بحيالها وانها اعتبارات واضافات لا وجود الحق بمعنى ان الوجود ظهر فيها وتعين بها لا بمعنى الفرق
الاعتباري واذ قد اكملنا الجواب فلنختم الرسالة والحمد لله تعالى اولا وآخرا وظاهرا وباطنا وصلى الله تعالے
على خير خلقه محمد وآله واصحابه اجمعين . **مکتوب بست و یکم** الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى اما بعد
می گوید فقیر ولی الله عفی عنه که در بعض احباب باقتضای بعض احوال بیتی چند نظم کرده شد الحال مستحسن
مینماید که زیر هر بیتی اشاره لطیفه کرده آید به نکته که در آن ودیعت نهاده شده است والله یقول الحق وهو
یهدی السبیل **فمنها** دلی دارم ز خود خالی حبابش میتوان گفتن * درو کیفیتی جوش شرابش میتوان گفتن
وجود بی نمود معنی ما دیدنی دارد * درین نیرنگها بوی گلابش میتوان گفتن * درین دو بیت اشارت ست بجای
عجیب که انجذاب روح ست با فنا رانا ه سویدا در دل ما یا پی اندر پیچ و تاب او * نقوش عالم ام الکتابش
میتوان گفتن * اشاره ست بجامعیت حجر بهت ه فرو پاشید از هم کثرت موهوم چون شبنم * ز فیض معنی
ما آفتابش میتوان گفتن * اشارت ست بفنا انا که از ظهور معنی حجر بهت خیزد * **ومنها** بزلف پیچ در پیچ کسی
گم کرده ام خود را * خروشی در دل شبهائی کردم چه میکردم * دلی پر درد جان افکار و یار تند خو دارم * جهان را
بر زبان رها نمیکردم چه میکردم * اشارت ست بان که گرفتاری بدقائق غیب الغیب حیرت شدیده میدهد

و در قلق مى آرد ؎ غم تحصيل و بار شغل و ديدہ غزل مى بنيم + جنون ترك منصبها نميكردم چه ميكردم + تنفيرست از (بيكار كردن كسى را)
مناصب جاه به بيان آفاقى كه قبل و بعد و مع آن مناصب حاصل ميشود ؎ كسى با ال همى سازد كسى با گل
همى بازد + اگر من ياد آن بها نميكردم چه ميكردم + اشارت ست بآنكه نزديك عارف هر لذتى از لذات محسوسه
تمثال معنى ست از معانى بى نشانى در بعض حالات از تماثيل بحقايق پے مى برد ؎ مى تحقيق را از خم نهها
برون ديدم + خروج از قيد مشربها نميكردم چه ميكردم + اشاره ست بآن كه در معارفى كه تعلق بشرايع ندارد
تقليد شخصى پسنديده نيست - ؎ حجاب وصل مطلوب ست دل بستن بمطلبها + امين گر ترك مطلبها نميكردم
چه ميكردم + اشاره ست بآنكه توحيد اراده شرط اعظم سلوك ست ومنها ناگزيرتو منم اى بے نظير + رو مگردان
بعد ازين از ناگزير + من ترا مشفق ترم از صد پدر + در من آويز و مرا محكم بگير + غير من گر با تو باشد بود + آن دبال
و عذابست و سعير + درين سه بيت اشاره كرده شد بمسامرات حقيقة الحقايق باسالك ؎ جان من در
هجر يار خود بسوخت + من عذاب الهجر اجرنى يا مجير + بے قرارم روز و شب بے روى يار + باز بنما روى يارم
يا قدير + اندرونم بے جمالش تار شد + كے شود يا رب بوصلش مستنير + اى برادر بعد ازين هشيار باش
+ فرق ميكن درميان شير و شير + ومنها ساقى كرمى كن كز هوش خود افتم + من بار خودم خود از دوش
خود افتم + مثل مى جوشان كه از خم بدر افتد + جوشى زده بر خود از جوش خود افتم + از هر بن مويم جوشد مى ديگر +
از فرط تمائل ز آغوش خود افتم + زين تيز زبانى آزرده دلم من + خوش آنكه زبانے خاموش خود افتم + اين
غزل از مزاحفات بحر بسيط ست - مستفعلن فعلن چهار بار و آن در فارسى كم يافته شد + غرض ازين ابيات
تشوق ست بحال اتصال با فنا انا و آن حالیست نادر الوقوع اتصال عبارت ست از انجذاب روح و معرفت
سر و فنا انا از تيقظ لطيفه خفيه ومنها تا بكى محنت مهجورى و دورى بكشم + تا زمين وطنم سوى وطن باز روم
+ تا بكى همدمى سنگ بود شيوه من + گوهرى از عدنم سوى عدن باز روم + تا بكى بسته زنجير تعلق باشم + آهوى
از ختنم سوى ختن باز روم + بوى جان مير سد از باد يمن در دو جهان + شاه ملك تيمم سوى يمن باز روم +
غرض ازين ابيات تشوق ست بعالم تجرد و رفيق اعلى و تفجع از هيئات دنيه خاسقه كه دامنگير وقت و مشوش
حال و مغير وجه روح ميشود + **مكتوب بست و دوم** - در شرح رباعيات - الحمد لله خالق الفهوم
و ملهم العلوم وصلى الله على خير خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعين - اما بعد ميگويد فقير ولى الله عفى عنه كه سابق

رباعی چند در بیان بعض قواعد سلوک انشا کرده بودم الحال شوق برادرم خواجه محمد امین اکرم الله شهوده تقاضا میکند که زیر هر رباعی اشارتی کرده شود بآن قاعده که دران ودیعت نهاده شد فمن تلک الرباعیات رباعی علمی که نه ماخوذ ز مشکوة نبی ست * والله که سیر ابی ازان تشنه لبی ست * جای که بود جلوه حق حاکم وقت تابع شدن حکم خرد بولهبی ست * درین رباعی اشاره کرده شد بآنکه علومی که ماخذ آن شرع محمدی نیست نا مرضی ست و اشتغال بآن منافی سلوک ست ومنها دانی که چه بود نهج قدیم ای دلدار * شغل دل تو ظاهر و باطن با یار * این را شنوی از درس عوارف عارف * وان فن دگر یاد بگیر از احرار * درین رباعی اشاره کرده شد بآنکه اصل کار درین راه جمع ظاهر و باطن ست ظاهر توزیع اوقات بر طاعات و باطن دوام تعلق قلب بحق واگر کسی اول را میخواهد از کتاب عوارف بهتر نیست خصوصا پنجم و ششم باب که درین مسئله واقع ست و اگر کسی ثانی را میخواهد بهتر از صحبت احراریان یافته نمیشود * ومنها در مذهب ما هست ز اسباب غرور * ذکر که بود عاطل از انوار حضور * در حاشیه نفی شو از خلق نفور * در جانب اثبات برد سوی غفور * شرط تاثیر ذکر حضور و تعظیم ست و نفور شدن از خلق و اثبات محبت حضرت حق - ومنها مستی و وله شرط طریق افتادست * بی مست شدن کار کسی نگشادست * در ذکر خفی جهر تخیل کردن * شرطست و ز استاد طریقم یادست * حضرت والد قدس سره تخیل جهر سفر شرط میکردند که جمع همت و ظهور وله بدون آن نمیشود - ومنها خواهی که دمی صرف محبت نوشی * باید که بتقلیل علایق کوشی * دل را ز خیالات جهان صرف کنی * چشم از صور جمله عالم پوشی * اشارت ست بر نگاهداشت و نظر بر قدم و خلوت زهد ومنها در عشق تو از جمله جهان بگذشتم * وز هر چه بجز یاد تو زان بگذشتم * مقصود من بنده بجز وصل تو نیست * اندر طلبت از دل و جان بگذشتم * اشارت ست بباز گشت در اثنا ذکر دفعةً بعد دفعة ومنها دایم دل من پیش تو حاضر باشد * چشمم برخ خوب تو ناظر باشد * در مذهب ما شرک جلی ست دهریج * گر سوی دگر خطرهٔ خاطر باشد * اشارت ست بدوام یادداشت ومنها دانی چه بود سهل کثیر البرکات * درمشرب اهل دل وجود عدمات * تحصیل عدم بدان بسی مانع * در نفی خواطر و در سد جهات * عدم غیبت را گویند یعنی نسیان ماسوی و وجود عدم ملکهٔ غیبت را گویند و اصل در تحصیل آن عزم قوی و همت فشاندن همه چیز ست از دل - ومنها خوش آنکه با نوار وضو نگمین ست * زیرا که طهارت ز اصول دین ست * تنویر دل و نفی خواطر خواهی * قوی ذریعه وصول تش اینست * در جمع خاطر و تنویر دل و ازالهٔ خطرات تجدید

طهارت فائده ها دارد **و منها** تحصیل عدم اگر ندانی کردن * باید نظر اهل فنا را جستن * این داء عضال را دوای
به ازین * در حکمت اهل دل نخواهی دیدن * یعنی نظر قبول این طائفه کیمیای عجیب ست در تحصیل عدم و ازالهٔ
خطرات پریشان **و منها** آنانکه ز او ناس همی رستند * با نجه انوار قدم پیوستند * فیض قدس از همت ایشان میجو *
دروازهٔ فیض قدس ایشان هستند * یعنی توجه بارواح طیبه مشایخ در تهذیب روح و سر نفع بلیغ دارد **و منها**
آن ذات که از قید جهت بیرون ست * از حیطهٔ اسما و صفت بیرونست * هر مرتبه زان ذات نشانی دارد * هر چند
ز تعیین سمت بیرون ست **و منها** هر مدرکه شد مظهر آن یار عجیب * ظاهر شده از صورتش آثار عجیب * در لوح
دل ار ثبت کنی صورت او * پیدا شود از لوح دل اسرار عجیب * **و منها** تو می بکتابت احرف موصوف *
جمع تبلاوت اسما معروف * شخصے که ازین قوم قدم پیش نهاد * گشت ست باین صورت ذهنی مشغوف
* درین سه رباعی اشارت کرده شد بتحقیق توجه بوجه خاص که حضرت خواجه نقشبند قدس سره بان ارشاد کردند
و آن پرورش کردن صورت ذهنیه حضرت حق ست که هر مدرکه آدمی متمثل شوند مانند تمثل تجلی صوری در متخیله
و هر چیزے را چهار وجود ست مکتوبی و ملفوظی و صورت ذهنی و وجود خارجی چنانکه تاثیر وجود ملفوظی و مکتوبے
نزدیک اهل دعوت ثابت ست همچنین تاثیر این وجود ذهنی نزدیک نقشبندیه ثابت شده **و منها** اے
دوست توئی دیده و بینائی من * شنوائی و دانائی و گویائی من * عشقم تو و هم تو دل غمدیدهٔ من * اندر
دل غمدیده شکیبائی من * اشارت ست بتوحید حق تعالی والحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلی الله علی
خیر خلقه محمد و آله و صحبه اجمعین - **مکتوب بست و سوم** در شرح ابیات - الحمد لله و سلام علی عباده
الذین اصطفے **اما بعد** میگوید فقیر ولی الله عفی عنه که سابق شوق برادرم محمد امین اکرمه الله بشهوده باعث
آن شد که بعض معارف غامضه در نیکوترین لباس که لباس نظم ست بیان کرده شود الحال شوق ایشان
تقاضای آن میکند که زیر هر بیتی اشارتی لطیف کرده شود بآن معرفت که دران مودع ست **شعر**
الا طال شوق الابرار الی لقائی * وانی لاشد شوقا الیهم منهم * **بیت** من ندانم باده ام یا باده را پیمانه ام *
عاشق شوریده ام یا عشق یا جانانه ام * درین بیت اشاره کرده شد بمقام حیرت که از مقامات لطیفهٔ خفیه است
که سالک درین مقام تفرقه نمی کند در میان وجودات خاصه که با هیات معتبر شود و در میان وجود مطلق که
ظاهر شده ست در وجودات خاصه و امتیاز نمی نماید در میان احکام خاصه مظاهر وجود تا یکی را عاشق گوید و دیگرا

معشوق وسوم راعشق ؎ تبلای حیرتم جان گو میت باجان جان + اصطلاح شوق بسیارست ومن
دیوانہ ام + درین بیت نیز اشارہ کردہ شدہ بمقام حیرت وجان عبارت از وجودات خاصہ ست وجان جان
عبارت از وجود مطلق ست ظاہر شدہ در وجودات خاصہ ؎ شوق موسی در ظہور او انا ر طور او را + در نہاد
شمع آتش میزند پروانہ ام + اشارہ ست بانکہ محب بسوال حال خود جذب میکند محبوب را و تشخص ظہور او میشود
در صورت خاصہ کہ مقتضی استعداد او ست لا یکون التجلی الا بقدر استعداد المتجلی لہ و آتش زدن عبارت از قلق و
بیقراری دادن ست ؎ باجمال ذاتیش حسن دگر درکار شد + چشم او را سرمہ یا زلف او را شانہ ام + درین
بیت اشارت ست بحکمت ظہور اعجاز ہست کہ اتمام بعض مصالح این عالم ست و آنکہ حسن ذاتی در ذات خود
از غیر مستغنی ست وحسن ثانوی کہ مقتضای مصلحت کلیہ ست گاہی مقتضی این نور میشود و تمثیل حسن ذاتی بچشم
معشوق کہ در غایت لطافت آفریدہ شدہ وحسن ثانوی بسرمہ وہمچنان زلف وشانہ ؎ میل ہر عنصر بود
سوی مقر اصلیش + جذبۂ اصل ست ہر شورش مستانہ ام + اشارت ست بحقیقت محبت ذاتیہ کہ آن میل
حضرت وجود ست در مظاہر مقیدہ بجانب اطلاق مثل میل ہر عنصر بمقر اصلی خود ؎ غافل از خود ماند از صورت
چو پرشد آئینہ + تا ترا بشناختم جانا ز خود بیگانہ ام + اشارت ست باستغراق در اتصال یعنی سر روح درکار خود بجد
باشد وسالک را غیر مذکور حتی نفس خود نیز مدرک نگردد و تمثیل آن بآئینہ کہ از خود غافل ست وبصورت مشغول ؎
ای امین بر ستیم نام تجدد تہمت ست + در ازل پیش از زمان تعمیر شد میخانہ ام + اشارت ست بانکہ محبت ذاتیہ
قبل از عالم ارواح واجسام ست زیرا کہ اصل او توجہ وجود ست باطلاق وآن قبل از زمان ست ومیخانہ
اشارت بجوامع مراتب اطلاق ست والحمد للہ اولاً وآخراً وظاہراً وباطناً **مکتوب بست وچہارم**
در منظومات ؎ فراغت یافتم از حج وعمرہ + چو احرام سر کوی تو بستم + چو دیدم روی زیبای تو جانا +
ز تشویش وجود خویش رستم + بیا ساقی بدہ جام شراب + کہ مخمور صبوحی الستم + **ایضاً** محبت نام جوش
طبع ومیل نفس اگر باشد + سر اہل محبت در دو عالم گاو خر باشد + ز نازک طبع غیر از خود نمایہا نمی آید +
درخت بید را دیدیم دائم بے ثمر باشد + بوسعت مشربان رنگ تعلق در نمیگیرد + اگر نقشی زنی بر روے
دریا بے اثر باشد + صفائی طبع میخواہی ز صحبت دامن اندر کش + کہ آب دور از مردم ہمیشہ باصفا باشد +
ایضاً مزاج صاف طبعان از بجز غربت نمیبارد + مکدر گردد آب صاف چون یکجا وطن گیرد **فرد**

صفا با خبث باطن نیز گاہی جمع میگردد * بر و با لوعہ را چون درد بنشیند تماشا کن * **فرد** ہر زہ گردی
مانع نور دل ست ای ہوشمند * سیل تا ننشست یکجا باطنش صافی نشد **ـہ** دوای درد من بر جمع اضداد تو
مینازم * نمک ریز دل مجروح من ہستی و مرہم ہم * جہان و جان فدای وضع شوخ شہر آشوبت * قیامت
مینمائی و دم عیسی و مرہم ہم * درین بیت اشارہ کردہ شد بحال عجیبی کہ آن جمع ست در قلق قلب و انس روح
در یک حالت و تمادی ازان یک و التذاذ ازان دیگر بیکدفعہ **ـہ** توئی اول توئی آخر توئی ظاہر توئی باطن *
توئی مقصود اہل دل توئی مشتاق ہمدم ہم * ز یک منبع درینجا مختلف فوارہ میجوشد * مزاج حرص قارون
زہد ابراہیم ادہم ہم * بخاری از زمین خیزد بباد جو در آمیزد * گہی باران ریزان ست گاہی برف و شبنم ہم *
درین سہ بیت اشارت ست باضمحلال حقائق متخالفہ در یک حقیقت و امتیاز احکام درمیان حقائق متخالفہ
بسبب امتیاز صور و ہیاکل **ـہ** کدامی طرفہ نیرنگی درین کاشانہ سر دادی * کہ عالم پای کوب از دست عشقت
گشت و آدم ہم * درین بیت اشارت ست بسریانی عشق در جمیع عالم چہ فلک و چہ ملک و چہ عنصر و چہ اعراض
خصوصاً انسان کہ عشق طبعی و ارادی ہر دو دارد و بآنکہ سبب سریان آن مصلحت کلیہ است **مکتوب بست
و پنجم** در شرح غزلیکہ بر تضمین بیت اول غزل عراقی علیہ الرحمۃ انشا کردند **ـہ** نخستین بادہ کاندر جام کردند *
مزاجش عکس آن گلفام کردند * ہویدا شد در امکان صورت حق * بآن صورت جہان آرام کردند * ہمی بایست
تفصیلی ازان روی * مکارم را با تمام کردند * شراب وحدت از خمخانہ غیب * مراصبح ازل در کام کردند *
چو غلطیدم زمستیہا بہر سو * حریفان مستی از من وام کردند * حقیقت را کہ مستور از نظر بود * بما مشہود خاص
و عام کردند * پس آنگہ موج دریا باز گردید * باتمام فنا اکرام کردند * امین رمزے دقیقے با تو گویم * بجود آغاز
و نیز انجام کردند * غرض ازین ابیات شرح بیت عراقی ست علیہ الرحمۃ و تعیین مراد از بادہ و جام و
استعارہ از چشم ساقی و حاصل آنست کہ این بیت دو احتمال دارد یکی آنکہ از جام مرتبہ امکان مراد باشد
و از بادہ کمال او با فاضہ صور انواع و خواص آن و از مستی چشم ساقی فیض واجبی کہ عبارت از تجلی اعظم ست
باصطلاح ما و حقیقۃ محمدیہ باصطلاح صاحب فتوحات و درین نظم عدول یا وضع از مستی چشم ساقی کردہ شد
گفتہ آمد کہ ممتزج بآن بادہ کردہ شدہ است عکس روی آن یار گلفام دیگر آنکہ کمالاتی کہ در طبقہ بنی آدم ظاہر
شدہ و اتمام خواص نوعیہ و استیفار احکام لطایف ایشان بآن متحقق شدہ بواسطہ احجار بہتہ افراد

اکمل ست کہ وجود ایشان بجہت مصلحت تفصیل مراتب اجمالیہ وجوبیہ است و فی الحدیث بعثت لاتمم مکارم الاخلاق
واین اشارہ بہمین تفصیل تواند بود پس این افراد کمال را در ازل باستعداد کمالات وجوبیہ نواختہ اند و در نشار
دنیا از ایشان آثار ہمان استعداد بر روی کار آمد ملل و مذاہب پدید آمدند و اعلام ارشاد بر افراشتہ شد و سبب
ہدایت جماعات بنی آدم گشت و بحقیقت جمیع افراد بنی آدم از لفظ اللہ چیزی می فہمند و ذہن ایشان بان
حقیقت مجردہ بوجہی از وجوہ ملتفت میشود و اینہمہ برکات نفوس کاملہ ہست چہ نفوس مقارنہ باجساد
و چہ مفارقہ از اتحاد معاد این نفوس اضمحلال ست در تجلی اعظم و شمول شدن بفیض آن بوجہی کہ انا ہو وسطے
ایشانرا در خود متلاشی سازد و انانیات صغری را وجودی پیدا نباشد و در پنج بیت لاحق این معانی بطریق
ایجاز و بلسان اشارت ادا کردہ شد باز نکتہ دیگر ادا کردہ آمد کہ تجلی اعظم مبدأ و معاد نفوس کاملہ است

از بعضی مکاتیب حضرت قطب فلک الارشاد غوث الاقطاب والاوتاد مظہر کمالات خفی و جلی مرشدنا شاہ عبداللہ المشتہر بشاہ غلام علے قدس سرہ کہ بحضرت شاہ ابوسعید صاحب رحمۃ اللہ تعالی نوشتہ شدہ است درین کتاب اضافہ کردہ میشود

مکتوب اول بخدمت شریف صاحبزادہ عالی نسب والاحسب حضرت شاہ ابوسعید صاحب سلمکم ربکم
السلام علیکم و رحمۃ اللہ در نیولا این فقیر را مرض خارش و ضعف و شدت نفس مستولی گردیدہ کہ طاقت
نشست و برخاست خیلی دشوار علاوہ اینکہ درد در کمر از چندی ظاہر شدہ کہ نماز بر اقعاد خواندن ہم محال
حضرت شاہ رفیع الدین صاحب می فرمودند از ین ہر دو شخص بر سبیل بدلیہ پیش شما بالضرور باشند
پس درینوقت کہ اشتداد امراض بحدی رسیدہ کہ طاقت نشستن نماند و فتور کلی در ستہ ضروریہ آمدہ
درینوقت آمدن شما بسیار مناسب است جلدتر خود را برسانند و مولوی بشارت اللہ صاحب رخصت
برای بیمارداری اہلخانہ خود گرفتہ اند آمدن اوشان معلوم نمیشود و قبل ازین چند خطوط متواتر در طلب
شما مع تبرکات جدیدہ روانہ کردہ شد تعجب است کہ قصد آمدن اینجا نکردہ اند فقیر را بحسب ظاہر صحت محال

وافسوس که شما انقدر تاخیر مینمایند ع خوبان درین معامله تاخیر میکنند* می بینم که منصب آخر مقامات این خاندان عالیشان بشما متعلق و وابسته شد و پیشتر ازان در بیماری سابق دیده بودم که شما بر چارپایۂ ما نشسته اید و قیومیت بشما عطا کردند سوای شما قابل این توجهات غریبه و عجیبه کسی نیست بمجرد رسیدن این خط خود را جریده روانه این صوب نمایند و برخوردار احمد سعید را بجای خود انجا بگذارند و بدعای حسن خاتمه و درود و استغفار و ختم کلمه طیبه و قرآن مجید و ختم پیران کبار و لقای جانفزا و اتباع حبیب مصطفے مدد فرمایا شند والسلام

مکتوب دوم بسم الله الرحمن الرحیم بجناب صاحبزاده عالی نسب ولایت حسب حضرت شاه ابوسعید صاحب و احمد سعید صاحب جعلهما الله للمتقین اماما بعد از سلام مسنون و دعای عافیت مشحون واضح مینماید که مکرر رقیمه های فقیر برای طلب شما فرستاده شد معلوم نیست که بخدمت میرسند یا در راه تلف می شوند احوال مزاج فقیر بسیار سقیم طاقت نشستن نمانده هجوم امراض و نذار الرحیل فرود اوند فقیر را بجز دیدن شما هیچ آرزوئی نیست بلکه از غیب القا می شود که ابوسعید را باید طلبید و روح مبارک حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه بر این باعث ست و دیده ام که شما را بر ان راست خود نشانده ام و منصبے که آثار آن عنقریب عائد بشما میشود مفوض نموده خانقاه شما را مبارک باد جلد تر بیایند و توکلا علی الله انجا آمده به نشینید اگر الله تعالی مرا بایام مزید بصدقه پیران کبار رضی الله تعالی عنهم از توجه و همت قاصر نیستم هر چه فتوح از غیب رسد صرف ما یحتاج خود و وابسته های خود نمایند و انچه باقی مانده بر فقرا تقسیم کنند همه اہل خانقاه و اکثر مردمان شهر شما را میخواهند مثل احمد یار و ابراهیم بیگ و میر خورد و مولوی عظیم و مولوی شیر محمد بلکه جمیع مردمان شهر بارها میگویند که میان ابوسعید لائق اند که درینجا نشینند و حضرت شاه عبد العزیز صاحب و اکثر اعزه شهر بر اخلاق حسنه و مسکنت و شکست و حفظ و مشغولی و بردباری شما نظر کرده مجوز طلبیدن شما بلا شرکت غیر میشوند بهر صورت عازم اینجا شوند در چوپاله یا در گاڑی بیایند اجرۂ کهاران اینجا داده خواهد شد اجتماع اہل خانقاه بر این شد ایشان یعنی شما را باید طلبید و مرا نیز الهام کردند که قابلیت این کار فقط در شماست بعد استخاره بیایند و حاجت دیگری نیست اینجا باشید و رواج طریقه شریفه فرمایند و تدبیر معاش را حواله بخدا کنید حسبنا الله و نعم الوکیل وعده الهی کافی ست بگذار و بیا سا وقت ما آخر رسید چند انفاس باقی مانده را به بینید و فیضها بر دارید شاید این آرزو بوقوع آید **بیت** مرگ آرزو کنم چو شوی

ومنصبی که آثار آن عنقریب عاید بشما می شود مراد ازان منصب قیومیت ست بعد انتقال قیوم زمان غوث انس و جان پیشوای سالکان قدوة واصلان حضرت عبد الله شاه دهلوی المعروف بغلام علی شاه صاحب قدس سره منتقل بحضرت قبله ما امام ائمه [illegible] فائض الانوار [illegible] قدس الله تعالی سره السامی شده است و آن قیومیت ست

سرزنشا

حسن

مهربان من یعنی بر بخت خویش مرا اعتماد نیست ٭ جناب حضرتین در وقت انتقال حضرت مجدد رضی الله
تعالی عنه حاضر بودند رضی الله تعالی عنهم و مردمان میگویند که ازین هر دو شخص یکی را متعین کنید تا بعد شما نزاع واقع نشود اگرچه کاغذ
وصیت نامه مُهر فقیر بگواهی هر سه میان صاحب و دیگر اعزه نام شما را اولی و الیق نوشته ام بالفعل
شما را ترجیح دادم و برخوردار احمد سعید را آنجا گذاشته بمجرد رسیدن رقیمه همه را جواب داده نزد ما بیایند قبر ما
در صحن همین مکان خواهد شد و تبرکات بر بالین بر گنبد ضیق و مردمان و البته شما هر وقتیکه خواهند آمد در
دو حویلی باشند و شما اینجا بمزار ما باشید و اخراجات خانقاه همه بر طور شماست بهر طور که مناسب دانید
و بردباری و تحمل بسر برید و دعای حسن خاتمه و لقای جان افزا و اتباع حبیب خدا محمد مصطفی فرمایند
زیاده والسلام - **مکتوب سوم** بعد حمد و صلوٰة معلوم نمایند مقامات و اصطلاحات که در طریقه
علیه امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی رضی الله عنه مقرر است در هر درجه ازان کیفیات و حالات و انوار
و اسرار پیش می آیند و بدون آن اختیار طریقه عبث است عمر چرا ضائع نماید و مقامات عشره از توبه تا رضا
اگر لازم باطن نشود ازین طریقه چه فائده و در سیر لطائف عالم امر کیفیات بسیار میشود در سیر لطیفهٔ قلبی که
مراقبه احدیت صرفه باز مراقبه معیت مینمایند بیخودی و استغراق و قطع تعلقات و آرزو ها وغیره دست میدهد
و در سیر لطیفه نفس مراقبه اقربیت و محبت معمول است و استهلاک و اضمحلال و فنای انا وغیره حاصل
میشود و در سیر لطائف عالم خلق سوای عنصر خاک فیض بر عناصر ثلثه می آید و مناسبتی بتجلیات سمی الباطن
و ملاء اعلی علیهم السلام و تهذیب لطیفه قلبیه می یابند و در کمالات ثلثه نیز نگیها و لطافت نسبت باطن
فرموده اند و در حقائق سبعه وسعت انوار و بداهت آنچه نظری است و زیارت حضرات انبیا علیهم السلام
و اذواق محبت ذاتیه ثابت است ع تا یار کرا خواهد میلش بکه باشد ؎ نه سلطان خریدار هر بنده ایست
٭ نه در زیر هر ژنده زنده ایست ٭ اینچنین علوم و معارف اگر سالک این طریقه ادراک نماید مبارک والا
عجبی و خودی کسب کرده است قویل لو در صحبت هر که ازین قسم حالات حاصل شود بهتر است والا طریقه
بدنام و ازین کس مشایخ را عاری لاحق عجب مریدان اند طریقه بدنام نمایند و خود را پیر میگیرند هداهم الله
سبحانه الی رضاه و شتیاق لقاء آمین الحمدلله که حضرت مولوی بشارت الله صاحب و حضرت حافظ ابو سعید
صاحب سلمهم الله تعالی و جعلهم جالاشاعة الطریقة باینمقامات مناسبتی بهم سانیده اند و عزیزان دیگر نیز

ک۵ [illegible] حضرت مولوی شاه عبدالقادر و مولوی شاه عبدالعزیز و مولوی شاه رفیع الدین [illegible]

ع۵ اعنی حضرت خازن الرحمت خواجه محمد سعید و حضرت الناز عروة الوثقی خواجه محمد معصوم قیوم ثانی رضی الله تعالی عنهما ۱۲ محمد حسن

اللہ تعالی توفیق استقامت واتباع سنت ومحبت مشائخ وترک دانزوا ویاس ازخلق امید ازخدا سبحانہ وتعالی
اینہارا وجمیع دوستان مرا دمن افتادہ خاک پیر عمر برباد دادہ را این حالات عطا فرماید بہزار انفعال می نویسم
زیراکہ مرشدان در تحریر اجازت نامہا ہر دو لفظ مینویسند پس میگویم دست ایشان کہ بہتر از دست من است
دست من است بیعت بخدمت اینہا کہ اقوی ذریعہ سعادت ونجات ست بیعت من است اللہ تعالے
مبارک فرماید بشرطیکہ از اہل دنیا اعراض نمایند وپاشکستہ بر درحق بصدق وعدہ کریم مطلق جل سلطانہ
نشینند وایشانند ارکان طریقہ من وحاصل توجہات سالہای من اللہم وفقنی وایاہم لمرضاتک ومرضات
حبیبک صلی اللہ علیہ وسلم واجعل آخرتنا خیرا من الاولے آمین آمین آمین ؎

باب دوم

از کتاب کلمات طیبات در ترجمہ رسالہ اسرار العارفین وسیر الطالبین شیخ شہاب الدین سہروردی رحمۃ اللہ علیہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ رب العالمین والصلوۃ والسلام علی رسولہ محمد وآلہ اجمعین
امابعد خانہای فقیر ویران شدند وشہرہایش بے بنیاد فقرا رحلت کردند وگذشتند ومتشبہان
ومترسمان بسیار شدند آنانکہ مشغول اند بہ غیبت ودروغ وطلب دنیا وفریب ونفاق وبغض وغل
وغش وحقد وحسد وکبر وغضب وحرص وریا والقاء عداوت ورغبت امارت وصحبت سلاطین
وامرا واہل قلم واکل حرام کہ دل را میمیراند وچون شہادت ہمچوکسان مقبول نیست اقتدا شان و
کلاہ گیر خلق از ایشان چگونہ روا باشد علیہذا خواستم کہ کتابی نویسم در علم سالکان وفقرا وعارفان تا آنکہ
عزم تصنیف کردم وقلم را جولان دادم واسرار الطالبین وسیر العارفین نامش نہادم
وسوال میکنم از خدا کہ توفیق اتمامش دہد چنانکہ بشر وعشق داد وما النصر الا من عند اللہ وہو علی

کل شیء قدیر و بالاجابة جدیر سیرة بنده را نزدیکی حق تعالی و تقدس دست ندهد مگر بدوری از خلق چرا که نزدیکی خلق از ذکر الله و عبادت و طاعتش و فکر در ملک و ملکوتش باز میدارد پس نزدیکی او بدون دوری خلق صورت نه بندد تعالی شانه چنانکه قرب سلطان و قرب بنده بمولی که بدون بعد از غیر سلطان و غیر مولا راست نیاید سیرة شیخ آنست که ذاتش قدس باشد و صفات ذمیمه اش فانی و صفات حمیده اش باقی چه کسیکه چیزی از صفات بشریه در یافت و امریکه دیگر برا بران دلالت کند و راه نماید برو ظاهر نشده صلاحیت مشیخت ندارد او خود محتاج بشیخی و مرشد که او را معرفت و طریقت آموزد کذا قال الشیخ ابو الغیث الیمنی رحمة الله علیه سیرة هر که صوف و جبه پوشید لقمه چرب و لذیذ نخورد و با سلاطین و اهل دنیا نیامیزد و هر که نه اینچنین ست در لباس انبیا و اهل سلوک خیانت ورزیده باشد و حقش ادا نکرده سیرة فقیر را مخالطت ملوک و سلاطین حلال نیست که از صحبت ایشان قلبش بمیرد روایت است از ابن ابی طالب کرم الله وجهه که صحبت ملوک فتنه است و خوردن طعام شان سم قاتل که دوائی ندارد و فرمود رضی الله عنه علم معرفت ست و دیدن روی ظالم قلب را سیاه میکند و معرفت حاصل نمیشود روایت ست از ابو الحسن نوری رحمة الله علیه که گفت چنانکه از تاثیر صحبت بدکار نیکوکار شود همچنان نیکوکار بدکار گردد و هر که این مسئله را انکار کند بطال و گمراه و زندیق ست که انکار حدیث کرده آنکه فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم الصحبة تؤثر و گفت علی رضی الله عنه صحبت صالحان نور و رحمت ست اهل عالم را سیرة سالک باید که بذکر مشغول باشد تا آنکه هر موی از موهای بدنش زبانی باشد سیرة اصل در اقامت سلوک و ریاضت نفس و ثمره ارادت اینست که خود را از اهل دنیا و صحبت اغنیا و سلاطین و هوائی نفس دور دارد سیرة مرید مبتدی باید که از تمامی فضول هیچو فضول نظر فضول کلام و طعام جمله معاصی صغایر و کبایر اجتناب کند سیرة روایت ست از ابو بکر شبلی رحمة الله علیه که گفت مرید را خصوصا و طالب مولا را باید که بغیر حاجت کلام نکند سیرة هرگاه مرید از خلوة دخترته بیرون آید سر خود بر قدم شیخ نهد بطریق شکر و منت و آنچه بعض فقها گفته اند که ازین فعل کافر میشود اکثری بعد کفر نیز قائل شده اند که این تحیت ست نه عبادت زیرا که شیخ بمنزله الهی مرید نیست سیرة اصل در طریق فقیر پرهیز کردن است از دنیا چنانکه رسول خدا فرمود صلی الله علیه وسلم حب الدنیا راس کل خطیئة و فتنة و بلیة سیرة مرید که فقیر باشد بقدر حاجت کسب کند و بعد فراغ از کسب بذکر مشغول شود

ونشستن میان خلق نه پسندد و سوای مراقبه و آن نظر کردن ست در مغیبات بصفا یقین همچو عالم ملکوت
وبعض گفته اند مراقبه مراعاة سیر ست برای ملاحظه غیب بهر لمحه و لحظه سیرة خلوت ترک دادن اختلاط مردم ست
اگر میان ایشان باشد وبعض گفته اند خالی شدن ست از تمام اذکار سوا ذکر الله وبعض گفته اند انس گرفتن
ست بذکر و مدت آن چهل روز ست بقول رسول الله صلی الله علیه وسلم من اخلص لله اربعین صباحا
ظهرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه سیرة عزلت و دور شدن ست از اهل زمانه ترک طمع و انا ماره نفس
و شهوات نفس بلزوم پرهیزگاری سیرة صحبت اغنیا و اهل دنیا قلب مومن را میمیراند نعوذ بالله منها و چون قلب مومن بمیرد
سنگ و کلوخ گردد پس هرچه خواهد بگوید سیرة حسن بصری روایت کرد از امیر المومنین علی کرم الله وجهه که
گفت هرگاه بینی مردی را که بے حاجت با مردم اختلاط میکند و دنیا می طلبد و باز خدای را میطلبد پس بدانکه
او زندیق و مردود ست و دزدی ست از دزدان دنیا سیرة روایت ست از ابو یزید بسطامی رحمة الله علیه که
گفت طالب دنیا طالب خدا نباشد و اختلاط اهل سلوک در طریق طلب خدا با سالکان ست نه با اهل دنیا سیرة
شیخی که بر قانون مذهب اهل سنت و جماعت نباشد و حرکات او موافق کتاب الله و سنت رسول الله نبود و
از قطاع الطریق و دزدان دین ست سیرة روایت ست از علی بن ابی طالب کرم الله وجهه که گفت بدترین
مردم و گمراه کننده مردم کسی ست که غم دنیا خورد پرسیدند دنیا دار کیست گفت آنکه زیاده از قوت شبانروزی
طلبد که او غنی ست نه فقیر و لهذا امام شافعی رحمة الله علیه بر کسیکه زیاده بر قوت روز و شبی دارد صدقهٔ
فطر واجب گردانیده سیرة روایت ست از علی کرم الله وجهه که گفت سه قلب ست قلب سلیم و قلب منیب
و قلب شهید قلب سلیم آنست که جز معرفت خدا چیزی دران نباشد قلب منیب آنکه از هر چیز بخدای عز و جل
باز گردد و قلب شهید آنکه او تعالی و تقدس را در هر چیزی مشاهده کند سیرة شیخ باید که عارف و دانا باحوال
مرید باشد تا حسب حال او نصیحت و راهنمای کرده باشد و آنکه نه چنین ست گمراه ست و گمراه کننده
سیرة مرید را نزیبد که در قلب او ذره از حب دنیا باشد چه دنیا مرداری ست پس ذرهٔ از ان همچو قطره خون ست
که چون در آب افتد تمام آب فاسد و تباه شود سیرة مشائخ طریقت گفته اند که صحبت توانگران فقیر را سم
قاتل ست که او را دوای نیست و حاصل این کلام آنکه از اهل دنیا بقدر استطاعت و امکان بپرهیزد
چه محبت دنیا در دلهای مردم جا کرده است پس از صحبت شان ضرری عظیم خواهد رسید سیرة زدات

از ذوالنون مصری رحمۃ اللہ علیہ کہ گفت ہر کہ شب بخفت و در دلش غل یا غش ست با یکی از مسلمانان
نام او از دیوان فقرا محو کرده شود بعض محققان گفتہ اند غش در مذہب شان این ست کہ برادر مسلمان
خود را بناموش یاد کند **سیرۃ** بدان ای طالب کہ ہرگاه ببینی کسی را در دنیا افتاده و بجاه و رفعت و منزلت
دل داده و اسیر لطف مردم دنیا شده پس بر وست گریستن بر نفس خودش زیرا کہ فقر کناره گرفتن ست
از حب دنیا - **سیرۃ** فقیر را در تمام مذاہب اختلاط اہل دنیا و آمدن بر ملوک و سلاطین حلال نیست چنانکہ
فرمود علی ابن ابیطالب رضی اللہ عنہ بدترین فقیری ست کہ بر در امیر آید و نیکوترین امیری ست کہ بر
در فقیر آید و روایت ست کہ صاحب عراق سہ سال مریض بود سهل ابن عبد اللہ تستری را خواند تا دعا کند
و بنظر شفا و شفقتش نگرد و آخر ببرکت دعا و نظر شفقتش شفا یافت باز سهیل بخانہ خود آمد و سہ سال عزلت
اختیار کرد **سیرۃ** ہر کہ ہمیشہ بدنیا مشغول باشد ہمیشہ از حق سبحانہ و تعالی دور باشد کہ مشغولی دنیا حجابی ست
عظیم و راه نجات از اہل دنیا ذکر اللہ ست تعالی و تقدس **سیرۃ** قدم اول در راه سالکان و عارفان
بریدن علائق ست بالکلیہ چنانکہ فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم طَالِبُ الدُّنْيَا لَا يَكُوْنُ طَالِبًا
لِلْمَوْلٰى وازاکثر اہل سلوک منقول ست کہ ہرگاه مہمی یا امری عظیم یکی را از ایشان پیش آمدی پارچہ
صوف یا کسا پوشیدی و زنجیر در گردن یا در پا یا در سر انداختہ مناجاۃ بحق سبحانہ کردی و فی الحال مستجاب
شدی و بدانکہ زنجیر یا رسن در گردن یا در پا انداختن مستحسن ست و سنت داؤد ست علی نبینا و علیہ الصلوۃ
والسلام کہ مراد از ان - ولی غایت تواضع و انکسار و افتقار و حضور و رقت قلب امری دیگر نیست و مؤید است
آنچہ روایت است از بعض تابعین کہ گفت دیدم عمر بن الخطاب را رضی اللہ عنہ کہ بر پشت شان اثر تازیانہ
ہاست پیش عبد اللہ بن عمر رہ رفتم و گفتم کہ امیر المؤمنین را دیدم کہ بر پشت شان اثر تازیانہ ہاست گفت
سبحان اللہ کدام ست کہ امیر المؤمنین را تازیانہ زند او را ہر روزی خلوتی ست کہ در آن خلوت محاسبہ
نفس میکند و شب جمعہ درّه برداشتہ نفس خود را میزند و میگوید کہ چنان کردی و چنین کردی - والحمد للہ
علی الاختتام و علی رسولہ الصلوۃ والسلام

فهرست کتاب کلمات طیبات

تمت

الحمد للہ علی احسانہ کہ درین ایام میمنت التیام کتاب فیض انتساب اعنی کلمات طیبات از مکتوبات حضرة پیران پیر و ملفوظات و مکتوبات حضرت میرزا مظہر جانجاناں شہید و حضرت قاضی ثناء اللہ پانی پتی و حضرت شاہ غلام علیشاہ رح و حضرت شاہ ولی اللہ محدث دہلوی قدس اسرارہم معہ ترجمۂ رسالۂ اسرار العارفین بحسن تصحیح و بکاغذ نفیس صاف و پاکیزہ بمطبع مجتبائی دہلی باہتمام مولوی محمد عبد الاحد سلمہ اللہ الصمد مطبوع گشتہ حامل دلہائے صاحبدلان گردید فقط